



# آخرین انقلاب بزرگ

انقلاب و تحول در ایران

رابین رایت

ترجمه احمد تدین، شهین احمدی

# آخرين انقلاب بزرگ

انقلاب و تحول در ايران

رابين رايت

ترجمة

احمد تدین / شهین احمدی



مؤسسة خدمات فرهنگي رسا

رابین رایت، ۱۹۴۸ - م  
آخرین انقلاب بزرگ / تألیف رابین رایت؛ ترجمه احمد ندین  
- تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲.  
۳۸۴ ص.

ISBN 964-317-497-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: The last great revolution: better:  
turmoil and transformation in iran.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - علل. ۲. رایت،  
رابین، ۱۹۴۸ - م. - خاطرات. ۳. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰  
- ۱۳۵۷. الف. ندین، احمد، ۱۳۲۰ - مترجم. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۵۱ / ۲۴۳

۱۳۸۲

۸۰-۲۶۱۴۷ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

صندوق پستی ۵۹۱۹-۱۵۸۷۵

تلفن: ۴۵-۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۲۸۱۲۵

چاپ اول / ۱۳۸۲

چاپخانه: غزال - صحافی: فرنو

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز توزیع

پخش رسا - تلفن: ۶۶۱۵۰۴۰ و ۰۹۱۱۲۳۸۷۴۰۴

خیابان دانشگاه، پایین تر از جمهوری، کوچه شهید سیدعلی بدیهی، پلاک ۱۰

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

راه خدا، که همه چیز را با مهربانی نظم  
می‌دهد، آن است که دین را با استدلال‌های  
منطقی در ذهن ما و با محبت در قلب‌هایمان  
جای دهد. تلاش در جای دادن آن به زور و از  
راه تهدید، دین نیست، فرور و وحشت است.

پاسکال

## فهرست

|     |  |
|-----|--|
| ۹   | مقدمه ناشر .....                                       |
| ۱۱  | پیشگفتار .....   |
| ۲۵  | فصل یکم - آخرین انقلاب بزرگ .....                      |
| ۶۵  | فصل دوم - اصلاح دینی اسلامی .....                      |
| ۱۱۹ | فصل سوم - صداهاى انقلاب فرهنگى .....                   |
| ۱۸۹ | فصل چهارم - مردان تهرانى، زنان اصفهانى .....           |
| ۲۲۳ | فصل پنجم - عشق، زناشویی و جنسیت در جمهوری اسلامی ..... |
| ۲۵۵ | فصل ششم - چشم انداز اسلامی .....                       |
| ۳۱۹ | فصل هفتم - انقلاب به کجا می رود؟ .....                 |
| ۳۷۳ | ایران در قرن بیستم - گاه شمار .....                    |
| ۳۷۷ | منابع .....  |

## مقدمه ناشر

کتاب حاضر، گزارش یک خبرنگار معروف آمریکایی است از وضع اجتماعی ایران، پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، زمانی که موقعیتی فراهم آمد تا مردم ایران از آزادی نسبی در روابط اجتماعی برخوردار گردند. دگرگونی پیش آمده، گرچه برای بسیاری از تحلیل گران اوضاع سیاسی ایران و منطقه، تا حدودی قابل پیش بینی بود، اما تحقق آن موجب حضور بسیاری از خبرنگاران در ایران گردید که نویسنده کتاب حاضر یکی از پرتلاش ترین آنها بود و هرچند گزارش ایشان، به لحاظ ویژگی های حرفه ای بیشتر در پی نمایش تضادهای اجتماعی و ناهمگونی های رفتاری است اما بروز همین ناهمگونی ها خود دلیلی روشن بر وجود نوعی آزادی - هرچند محدود - در جامعه ایران پس از دوم خرداد است که گزارش این خبرنگار به وضوح آن را به نمایش می گذارد.

به هر حال، بررسی وضع جامعه از دید یک خبرنگار خارجی می تواند دستاوردی مهم تلقی گردد که بازگوی دلمشغولی ها و نگرانی های غربی ها نسبت به ایران اسلامی نیز می تواند باشد و از این منظر، برای اندیشمندان و فرهیختگان جامعه، موهبتی است که با تأمل در آن، می توانند وضع اجتماعی ایران را از دید یک غربی که معیارهای او بسیار متفاوت از ما، و همسو با نگرش بخش عمده ای از جهان امروز نسبت به جامعه ایرانی است، بررسی نمایند تا شاید از این طریق - دید از خارج به یک سیستم - اولاً کاستی های رفتاری و اجتماعی را کشف نموده جهت اصلاح آنها به مسئولین فرهنگی و سیاسی یاری رسانند و ثانیاً برای تصحیح برداشت غربی ها، کار فرهنگی و تبلیغاتی درخور جامعه ایرانی - اسلامی را در مورد آشکار نمودن زوایای مثبت و پنهان آن، سامان بخشند.

بنابراین، مطالعه این کتاب که در عین تحقیقی بودن از متنی جذاب و داستانی نیز برخوردار است، بازگویی دغدغه‌هایی است که غربی‌ها نسبت به جامعه ایرانی دارند و فی الواقع، توجه به این موضوعات، انگیزه ناشر برای ترجمه و نشر آن نیز بوده است. به ویژه آن‌که این کتاب نخستین اثر در دسترس است که چهره واقعی ایران پس از دوم خرداد را در آن سوی مرزهای ایران، منعکس نموده است بنابراین برای دست‌اندرکاران این جنبش و نیز عموم مردم در صحنه، فرصتی را فراهم آورده است تا بتوانند اثر آراء دگرگون‌ساز خود را بر نگرش دیگران - حداقل از منظر یک گزارش‌گر غربی - مشاهده نمایند.

اما در کنار تمام این مسایل که انگیزه‌ای کافی برای مطالعه ایجاد می‌کند، توجه به این نکته نیز ضروری است که هرچند نویسنده، به لحاظ تجربه حرفه‌ای تلاش کرده است کلیت جامعه ایرانی را مد نظر قرار دهد، اما به لحاظ غربی بودن که وسعت معاشرت او را تا حدودی محدود نموده است، گزارش او نسبت به قسمت‌هایی از جامعه و محافل خاص پررنگ‌تر بوده است. و ناشر علی‌رغم اعتقاد خود به درایت خواننده که به خوبی می‌توانست این ضرورت را درک نماید، برای چاپ کتاب، ناگزیر از حذف برخی از این قسمت‌ها شده است که خوشبختانه اندک بودن موارد و ویژگی محتوای آنها که اغلب در مورد حضور نویسنده در محافل رقص و خوشگذرانی بوده لطمه‌ای به مطالب کتاب و هدف از نشر آن، وارد نکرده است. هرچند که آنچه عرضه می‌گردد دیدگاه یک آمریکایی است و الزاماً مطابق واقعیت و نظر ناشر نیست.

در پایان، ناشر وظیفه خود می‌داند که مراتب سپاس‌گزاری و قدردانی خود را نسبت به همه آن عزیزانی که موجبات نشر این اثر خواندنی و مؤثر در روند اصلاح جامعه را فراهم آورده‌اند - به ویژه از مترجم توانا جناب آقای احمد تدین و همه مسئولین محترم وزارت ارشاد اسلامی، ابراز نماید.

## پیشگفتار:

### سیر و سفر شخصی من

یک فرد با ایمان برابر است با هزار فرد  
مصلحت جوی صرف.

جان استوارت میل

نمی‌توانیم ملاک‌های اروپایی را در رابطه با ایران  
به کار بگیریم و انتظار داشته باشیم کارمان معیار  
قابل اطمینانی برای عمل ایجاد کند.

لرد بالفور

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ به عنوان یک گزارشگر جوان به ایران رفتم.  
چهارمین جنگ معاصر خاورمیانه میان اعراب و اسرائیل تازه آغاز شده و خشم  
و عصبانیت سراسر منطقه را در بر گرفته بود. در آن زمان در گزارشی که به  
امریکا فرستادم یادآور شدم ایران تنها کشوری است که به نظر می‌رسد موجه  
است. در گوشه‌ای از جهان که، مردم آکنده از نفرت نسبت به یکدیگر، و اغلب  
نسبت به غرب بودند، ایران از معدود کشورهای امن و آسوده برای خارجیان  
بود. مقدم ما گرامی بود.

ما امریکایی‌ها همه جا بودیم. به مقام‌های دولتی مشاوره می‌دادیم، نظامیان  
ایرانی را آموزش می‌دادیم، دکل‌های نفت را برایشان می‌ساختیم، در  
مدرسه‌ها سرگرم تدریس به آنها بودیم، اتومبیل، زبان، مُد و فرآورده‌های  
صنعتی و فرهنگی‌مان را به آنجا صادر می‌کردیم.



هنوز خاطره آن دیدار در ذهنم زنده است. در هتل تازه ساخته شده هیلتن اقامت داشتم. دختر شایسته ایران در همانجا به تازگی انتخاب شده و عازم رقابت برای کسب مقام جهانی بود. در استخر هتل شنا کردم. در زمین هتل به بازی تنیس پرداختم. و با عمویم در "بار" هتل به صرف مشروب پرداختم. عمویم از دانشگاه کالیفرنیا، از جمله ۴۰ هزار امریکایی بود که در آن زمان در ایران کار می‌کردند. او به دولت در زمینه نحوه نوسازی نظام کتابخانه ملی مشاوره می‌داد.

تهران از جمله شهرهایی بود که هر خارجی در آنجا کسی را می‌شناخت که دوستش یا آشنای دوستش بود.

تصویرهایی که از ایران سال ۱۹۷۳ در ذهنم نقش بسته، تصویرهای آشنا و حتی اطمینان‌بخش بود. یادم هست روزی در راهروهای پر پیچ‌وخم بازار بزرگ تهران قالیچه‌های بزرگ ابریشمی را می‌دیدم که بر در و دیوار آویخته و عکس جان‌اف‌کندی و محمدرضا شاه بر آنها بافته شده بود. بولوارهای عمده شهر به نام فرانکلین روزولت، دوایت آیزنهاور، الیزابت دوم ملکه انگلستان و وینستون چرچیل بود که زمانی از ایران دیدار کرده بودند و این خیابان‌ها به نامشان نامگذاری شده بود.

ایران در آن زمان کشوری بود که برای زنان امریکایی جاذبه داشت. من در سفر به آن کشور، خود را در یک کشور اروپایی حس می‌کردم. همه جا می‌توانستم بروم، عملاً هر کاری می‌توانستم بکنم. می‌توانستم با هر کسی صحبت کنم و هر لباسی که می‌خواستم بپوشم. دامن‌های کوتاه مُد بود و ایرانی‌ها خود در ساحل دریا بیکینی می‌پوشیدند.

اما تا حدی این همه توهم بود. شاه خودکامه با تردستی یا مهارت و گاه با ناشی‌گری، اوضاع را به شدت در کنترل داشت. شاه، ایران را به سمت و سویی می‌برد که هر کسی از نظر سیاسی یا فرهنگی مخالف بود، می‌بایست بهای مخالفتش را بپردازد. بعضی‌ها از نظام کنار نهاده می‌شدند یا آشکارا مورد انکار قرار می‌گرفتند. بعضی‌راهی زندان‌ها می‌شدند و معدودی هم از جمله آیت‌اله

خمینی به تبعید رفتند.

گاهی خارجی‌ها بیشتر از ایرانیان احساس آسودگی می‌کردند شاید تا حدی به دلیل نسخه‌برداری سطحی از غرب و شاید هم تا اندازه زیادی بدان سبب که هر چه می‌خواستند در اختیارشان بود. یک دهه پس از انقلاب یک روزنامه‌نگار ایرانی سعی می‌کرد مسأله را برایم بشکافد.

او می‌گفت: "فکر می‌کردید ایران را می‌فهمید چون شاه به زبان انگلیسی حرف می‌زد و وزیرانش شکسپیر را خوانده بودند. فکر می‌کردید او خوب است چون نقش خودتان را در وجودش می‌دیدید. اما او هم درست به اندازه شما ایران را شناخته بود. دلیل شکست هر دو شما هم همین بود." (۱)

بعد از سفر اولم خیلی وقت‌ها فکر بازگشت به ایران به کله‌ام می‌زد اما البته هرگز فکر نمی‌کردم که ایران مسئله خاصی برای من به عنوان یک خبرنگار داشته باشد. مدت‌ها در افریقا و اروپا خبرنگار بودم تا اینکه در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) انقلاب ایران پیش آمد و بعد هم تسخیر سفارت امریکا در تهران. ایران در صدر اخبار جهان قرار گرفت و من هم به آنجا بازگشتم.

تصویرهای خشم انقلابی آن روزها همچنان در ذهنم زنده مانده است، یادم نمی‌رود که در سفر دوباره‌ام به تهران، خلبان پیش از سلام و ارسال پیام به مسافران، سخن را با نام خدا شروع کرد: «بسم الله الرحمن الرحیم». به هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران خوش آمدید».

و از آن پس هر جا سخنرانی رسمی یا پخش تلویزیونی بود با نام خدا آغاز می‌شد. سطر اول همه نوشته‌های رسمی - وصیت‌نامه، قباله و سند ازدواج - همین جمله بود. نام خدا در نقش پرچم رسمی جمهوری اسلامی، آرم‌های تجارتي، سربرگ نامه‌های دولتی و حتی شعارهای خیابانی ذکر می‌شد و به صورت سلام عمومی در آمده بود، چیزی مثل «هموطن» در انقلاب کبیر فرانسه، و «رفیق» در انقلاب بلشویکی روسیه.

پیش از پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه مهرآباد، مهماندار به من کمک کرد تا روسری‌ام را محکم کنم و دکمه‌های روپوش را تا پایین ببندم به طوری که

همه موهای سر و گردنم پوشیده شود. ده عدد تنسوپلاست [چسب زخم] هم داد تا روی ناخن‌های لاک زده‌ام. بچسبانم.

در سالن گمرک فرودگاه صف طولانی مسافران در انتظار بودند. مأمور گمرک چمدان مرا به منظور یافتن وسایل ممنوعه فرهنگی به دقت تفتیش کرد و ورق‌های بازی را یکی یکی با حوصله پاره کرد. من مورد تفتیش بدنی هم قرار گرفتم. در مورد ارز سؤال کردند و مبلغ دقیق پولم را یادداشت کردند تا در بازگشت مشخص شود من در بازار سیاه ارز معامله نکرده‌ام. دلار در آن بازار به شدت مورد تقاضا بود. اینها قطره‌ای از دریایی بود که نشان می‌داد ایران چقدر عوض شده است. برای کسی که قبلاً ایران را دیده بود. جمهوری اسلامی یک کشور کاملاً متفاوت به نظر می‌رسید. همه مناظر آشنا از میان رفته بود. و همه فعالیت‌ها به جز کار و زندگی در خانه متوقف مانده بود.

مراکز فرهنگی را به زور تعطیل کرده بودند. دانشگاه‌ها تا زمان بازبینی برنامه‌ها بسته بود. موجودی مشروب‌فروشی‌ها همه از بین برده شده بود و آنها را هم تعطیل کرده بودند. مأموران امر به معروف و مرقب دوروبر بودند. شب‌ها اغلب، خیابان‌ها خلوت و خالی بود چون عابر و مسافر را در نقاط بازرسی کمیته و سپاه مورد تجسس قرار می‌دادند.

مد هم تغییر کرده بود. زنان را به زور وادار کرده بودند چادر سر کنند. عده‌ای به همین خاطر از خانه‌هاشان بیرون نمی‌آمدند. مردها برای نشان دادن وفاداری به نظام ریش گذاشته بودند. کراوات، مظهر مد غرب و ممنوع شناخته شد. و در چنان جوئی سخن گفتن از دختر شایسته ایران در آن سال بیشتر به شوخی شبیه بود.

با جابجایی قدرت، نام‌ها هم عوض شده بود. سخنی از واژه "شاهنشاه" در میان نبود به جای واژه‌های سلطنتی، اصطلاحات دینی را گذاشته بودند. و حالا آیت‌اله جای شاهنشاه را گرفته بود و امرای جدید همان حجت‌الاسلام‌ها بودند. نخستین سفرم به عمق انقلاب ایران گاه غیر عادی، اغلب همراه با چالش و خیلی وقت‌ها جالب بود. طی بیست سال من مرتب به جمهوری اسلامی سفر

کردم و وزارت ارشاد گله داشت که من بیش از هر امریکایی دیگر به ایران رفته‌ام. در این سفرها با زیر و بم‌های انقلاب آشنا شدم و به تأثیراتی که بر جهان خارج داشتند پی بردم. بسیاری از رویدادها تأثیری فراموش ناشدنی بر جای نهادند. دهه نخست انقلاب سرشار از لحظه‌های پر از احساسات بود.

هنوز آثار خستگی همراه با نشاط را در چهره‌های ۵۲ گروگان امریکایی که در فرودگاه الجزایر از هواپیما پیاده شدند به یاد دارم. من همه تلاش‌های دولت کارتر در زمینه میانجی‌گری و آزادی گروگان‌ها را پوشش خبری داده بودم و در آن شب سرد و بارانی ماه ژانویه همراه با گروه کوچک خبرنگاران در فرودگاه الجزیره منتظر بودیم ببینیم به هر حال ماجرا پایان می‌یابد یا خیر.

تهران آنقدر معطل کرد تا دولت جیمی کارتر رفت و رونالد ریگان در مقام ریاست جمهوری جدید سوگند کرد سپس گروگان‌ها را به الجزایر فرستاد. با نگاه به چهره یکایک گروگان‌ها که از پله‌های هواپیما پایین می‌آمدند احساس می‌کردم چقدر احساس آرامش می‌کنند که از جمهوری اسلامی خارج شده‌اند. من خود نیز در آن سال‌های پر تنش هرگاه سوار هواپیمایی می‌شدم که تهران را ترک می‌کرد چنان حالتی داشتم.

چند ماه بعد، از رم به بیروت منتقل شدم و ایران بخشی از حوزه مأموریتم شد. کنترل شدید بر مطبوعات در مواردی از جنگ ۸ ساله عراق با ایران اندکی کاهش می‌یافت این موارد هنگامی بود که عراقی‌ها دست به شرارت عمده‌ای زده بودند یا ایرانی‌ها به پیروزی بزرگی دست یافته بودند. به خبرنگاران در این موارد روایت داده می‌شد تا به ایران بروند. من هم با نیروهای ایرانی به جبهه می‌رفتم، در مرداب‌های جنوب باختری، در گرمای طاقت فرسا روپوش بلند بر تن داشتم و آرزو می‌کردم روپوش را از تن درآورم. آرزویی بیهوده. در ایران با قربانیان شیمیایی عراق هم مصاحبه کردم، با اسیران عراقی نیز گفتگو داشتم. در طول جنگ، بخش اعظم وقتم در ایران را در بهشت زهرا می‌گذراندم و در این بزرگترین گورستان جهان با خانواده قربانیان نظامی و غیر نظامی جنگ صحبت می‌کردم.

هنوز به خوبی یکی از مراسم تشییع جنازه شهید جنگ را در بهشت زهرا به خاطر دارم. دو مرد در قسمت عقب یک اتومبیل سواری بزرگ دستگاه پخش صدا را تنظیم می‌کردند که از دو بلندگوی بسیار قوی در بالای اتومبیل صدای قرآن پخش می‌کرد. تصویر شهید را در گل‌های زیبا قاب کرده بودند و جنازه در یک آمبولانس بزرگ حمل می‌شد. در عقب آن باز بود. جوانان، بستگان سرباز شهید یا دوستان و همقطارهایش دنبال جنازه می‌رفتند. اقوام و دوستان در اتوبوس‌ها از عقب می‌آمدند. بر اتوبوس شعاری درشت نوشته شده بود: "شهادت مبارک".

ترافیک بهشت زهرا بسیار سنگین بود و پلیس راهنمایی هم بیهوده بلند بلند سوت می‌زد تا راه را باز کند.

جنگ هم مثل سایر صحنه‌هایی که دیده بودم از لحظه‌های انسانی سرشار بود. یادم نمی‌رود در سال ۱۹۸۲ در جبهه جنگ نزدیک دزفول با گروهی از پاسداران صحبت می‌کردم. می‌پرسیدند آیا در میان خبرنگاران، کسی از امریکا آمده است؟ با بی میلی دست بلند کردم. من تنها خبرنگار امریکایی بودم. چند تایی شان مرا به کناری کشیدند و می‌خواستند بدانند در مسابقات فوتبال امریکا تیم نبراسکا برنده شده یا اکلاهما. آیا گروه "پینک فلوید" نوار جدید بیرون داده است یا نه. وقتی گفتم تا این لحظه اسم پینک فلوید را نشنیده‌ام با سوءظن به من نگاه کردند.

در نخستین دهه انقلاب، گزارش‌هایی در مورد گسترش اسلام مبارز در سراسر خاورمیانه تهیه کردم. بخش بزرگ این جنبش‌ها از ایران الهام می‌گرفت. تهران یا به طور مستقیم و یا به وسیله طرفدارانش در این یا آن کشور به اوج‌گیری جنبش‌ها دامن می‌زد.

در مورد نقش مستقیم یا غیر مستقیم ایران در کشتار امریکاییان در بیروت، حالتی آمیخته از خشم و عذاب داشتم. دود سیاهی که مثل ابر بر فراز سفارت ایالات متحد امریکا در بیروت قرار گرفته بود به خوبی در خاطر من مانده است. در آن آوریل سال ۱۹۸۳ یک بمب‌گذار افتخاری با کامیونی از مواد منفجره به

سرعت به داخل سفارت امریکا رفت و همه ساختمان را که تا پیش از آن با آرامش بر ساحل مدیترانه سر برافراشته بود به هوا برد. روزهای متوالی شاهد تلاش گروه‌های نجات لبنانی بودم که اجساد تکه‌تکه شده را در کیسه‌های آبی پلاستیکی می‌گذاشتند تا برای آزمایش و تشخیص هویت به مراکز مخصوص فرستاده شود.

۵ ماه بعد با یکی دیگر از ماندگارترین خاطره‌های دوران خبرنگاریم مواجه شدم. طی دو بمب‌گذاری در مقر پاسداران صلح امریکایی و فرانسوی در بیروت، امواج صوتی ناشی از انفجارها شیشه پنجره‌ها را تا کیلومترها پیرامون این مقرها پرتاب کرد. این بار هم روزها در پایگاه امریکایی در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی بیروت شاهد بیرون کشیدن اجساد تکه‌پاره شده از زیر آوارهای بتون آرمه بودم. اینجا مقر تفنگداران دریایی بود. از زمان جنگ ویتنام، این بزرگترین میزان تلفات انسانی بود که نظامیان امریکایی در جریان یک حادثه متحمل می‌شدند. شش ماه بعد بار دیگر سفارت امریکا در بیروت هدف حمله بمب‌گذاران قرار گرفت هر چند مکانی که برای سفارت انتخاب شده بود ظاهراً امن بود. من در جریان هر سه بمب‌گذاری، دوستان و افرادی را که بنا به شغلم با آنها تماس داشتم از دست دادم. دوستان ایرانی در لبنان، مدعی دست داشتن در عملیات شدند یا در هر سه مورد پیوندهایی داشتند. این دوستان در سال ۱۹۸۲ به دنبال حمله اسرائیل به لبنان و آمدن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به جنوب لبنان مورد حمایت تهران قرار گرفتند. من در جریان سفر بعدی به تهران، با فرمانده کل سپاه، در مورد نحوه مسلح شدن، آموزش دیدن و تشویق شدن شیعیان لبنان به مقاومت توسط ایران گفتگو داشتم.

رویارویی امریکا و ایران زمانی جنبه شخصی‌تر به خود گرفت که موج گروگان‌گیری در لبنان، جای بمب‌گذاری افتخاری را گرفت. نزی اندرسن و تام سانزلد دوستان من بودند که مدت‌های مدید در حالت گروگان نگه داشته شدند. علاوه بر این دو، بیش از صد نفر از کسانی را که در فاصله سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۹۱ در لبنان به گروگان گرفته شدند را می‌شناختم. طرفداران ایران

در لبنان، اقدام به گروگان‌گیری را به خود منسوب می‌کردند. سرانجام من هم مثل اکثر خبرنگاران غربی ناچار شدم در پی رپوده شدن نزی اندرسن بیروت را ترک کنم. معلوم بود که خبرنگاران هم دیگر مصونیت ندارند. دفتر کار من هم در همان ساختمانی بود که نزی اندرسن در آنجا کار می‌کرد و رپوده شد. من فکر می‌کردم بزودی به بیروت باز می‌گردم. فکری اشتباه و نادرست. نزی اندرسن هفت سال به‌عنوان گروگان ماند تا سرانجام ایران به آزادی او کمک کرد و آزاد شد. من هرگز به ماشین تحریر، بایگانی، لباس‌ها و اثاثیه‌خانه و دفترم دسترسی پیدا نکردم.

رابطه ایران - آمریکا مضمون مکرر و دو دهه نخست انقلاب بود همین‌طور هم موضوع برخورد من با جمهوری اسلامی. من از تهران و واشنگتن ماجرای معامله پنهانی سال ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ را مفصل گزارش کردم. در آن زمان ایران در قبال کمک به آزادی گروگان‌ها وعده دریافت اسلحه را از آمریکا دریافت کرد. مدیر هتل استقلال (هیلتن سابق) حتی اتاقی را به من نشان داد که اولیور نورث و سایر اعضای هیأت نمایندگی آمریکا در آنجا اقامت داشتند. او با شادی به من گفت "مثلاً این مأموریت بسیار محرمانه بود در حالی که همه می‌دانستند آنها اینجا هستند".

در سال ۱۹۸۷ در هتل والدورف آستوریای نیویورک صبحانه را با رئیس‌جمهور [آیت‌اله] علی خامنه‌ای صرف کردم. او نخستین رئیس‌جمهوری ایران بود که آمده بود در سازمان ملل سخنرانی کند. در جریان بمب‌گذاری‌های سال ۱۹۸۰ ایران در جریان انفجاری که در میکروفن روی داد مجروح شد و یک دستش از کار افتاد. مأمور محافظ او برش‌های نان سرد و میوه را برای صبحانه‌اش آماده می‌کرد. همان روز در سازمان ملل متن سخنرانی قبلاً تهیه شده را کنار نهاد. در آغاز آن متن با لحن ملایمی از ایالات متحد آمریکا یاد می‌شد اما به دلیل هجوم هلی‌کوپترهای آمریکایی در خلیج فارس به یک کشتی ایرانی در همان روز، رئیس‌جمهوری تصمیم گرفت از خواندن آن متن صرف‌نظر کند. در ماجرای به آتش کشیده شدن کشتی ایرانی سه ملوان ایرانی کشته و ۲۶

تن دستگیر شدند. ایران مدعی بود که کشتی ایران از یک کشتی بازرگانی بوده اما واشنگتن عکس‌هایی را در دست داشت که نشان می‌داد کارکنان کشتی در حال مین‌گذاری خطوط دریایی خلیج فارس بوده‌اند خطوطی که از نظر صادرات نفت جنبه حیاتی داشت و [آیت‌اله] خامنه‌ای هم به جای تنش‌زدایی با شیطان بزرگ، واشنگتن را مورد حمله قرار داد. این موضوع به خوبی نشان می‌دهد مقاصد دیپلماتیک و رویدادهای جاری جنگ در بسیاری موارد با هم تعارض داشته و یکی دیگری را کنار زده است.

اما این جریانی دو طرفه بود. در سال ۱۹۸۸ به سردخانه‌ای در ایران برده شدم تا اجساد از آب گرفته شده مسافران ایران‌ایر را از نزدیک مشاهده کنم. هواپیمای مسافربر ایرانی عازم امارات، بر فراز خلیج فارس مورد حمله ناو امریکایی یو. اس. اس. وینسنز (V.ss. vincennes) قرار گرفت و هر ۳۰۰ مسافر و از جمله ۶۶ کودک بر اثر انفجار هواپیما و سقوط در آب جان باختند.

غم‌ها، عاطفه‌ها و افراط‌گرایی‌های نخستین دهه انقلاب ایران موضوع اصلی دو کتاب اولم، با عنوان‌های خشم مقدس و به‌نام خدا بود. در اولی به ظهور اسلام مبارز در سراسر منطقه پرداختم و در دومی ده ساله اول انقلاب ایران از بازگشت آیت‌اله خمینی در سال ۱۹۷۹ تا درگذشت او در سال ۱۹۸۹ را شرح دادم.

اما آنچه مرا به سوی ایران می‌کشاند چیزی بیش از صرف رویدادهای خبری بود و همین چیز باعث می‌شد من در طول دهه دوم انقلاب بارها و بارها به ایران سفر کنم هر چند در این دهه رویدادهای ایران در صدر اخبار نبود و تهدیدها این چنین صریح و بی‌پرده نشده بود. ایران به چند دلیل برایم جاذبه و افسون داشت.

یکی اینکه انقلاب ایران یکی از نقطه عطف‌های بزرگ قرن بیستم بود. در خاورمیانه در طول قرن تنها دو رویداد با آن قابل مقایسه‌اند: ایجاد دولت اسرائیل، و فروپاشی امپراتوری پانصد ساله عثمانی و پیدایش دولت‌های عربی معاصر انقلاب ایران به مراتب فراتر از مرزهای خاورمیانه رفته و بر قیمت



نفت، الگوی جنگ، تروریسم و استفاده از دین در سیاست و سطح جهانی تأثیر نهاده است.

دوم، اینکه ایران به مراتب با ارزش تر از آنست که بتوان دست کم در بلند مدت، نادیده اش گرفت. منابع آن، پهناوری کشور، موقعیت ژئواستراتژیکی و بازارهایش آن را به یکی از نخستین کانون های ثروت جهان تبدیل کرده است. از قرن چهارم پیش از میلاد به بعد چهره های تاریخی جهان در صدد تسخیر این سرزمین بر آمده اند چون ایران در چهار راه تمدن ها بوده است. از اسکندر مقدونی تا استالین و از ارتش اسلام تا چنگیزخان و تیمور لنگ همه به ایران چشم دوخته بودند.

ایران امروز هم همان موقعیت محوری را دارد. با ترکیه، عراق، پاکستان، افغانستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، روسیه، قزاقستان | عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات متحد عربی، عمان و کویت هم مرز و همسایه است. طولانی ترین مرز را با خلیج فارس دارد که ۴۰ درصد نفت دنیای صنعتی غرب از آن عبور می کند و صادر می شود. ثروتمندترین و آسیب پذیرترین کشورهای جهان در آن سوی آب های خلیج فارس، همسایگان جنوبی ایران هستند.

سوم، اینکه ایرانیان، مردمی خاص اند. من در طول سال ها نسبت به حکومت های ایران حالات عاطفی گوناگونی داشته ام از بی عدالتی در آن کشور به خشم آمده ام، از غرور دولت ها احساس بیزاری کرده ام از فساد آن سرخورده شده ام و از ناکارایی اش حیرت کرده ام. اما روز بروز ایرانیان، را بیشتر تحسین کرده ام. شاید خیلی از ایرانی ها و امریکائی ها با این نظر موافق نباشند اما من از شباهت های عجیب این دو مردم تکان خورده ام: شباهت ها به رغم تاریخ ها و پیشینه های متفاوت، هر دو ملت، سخاوتمند، مشتاق، کنجکار، بسیار مغرور، غالباً کمی ساده لوح، آسیب پذیر، ناامن و در حدی باور نکردنی مهمان نوازند.

دیوید سنت وینسنت در کتاب راهنمای جهانگردی ایران با عنوان سیاره

تنها می نویسد: "ایرانی ها نسبت به خارجی ها در مهمان نوازی سنگ تمام می گذارند." (۲) او که در سال ۱۹۹۲ به اتهام واهی توطئه برای وارد کردن کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی به ایران در دادگاه انقلاب محاکمه شد، در این راهنما می نویسد: "از اینکه دعوت ایرانی ها به مهمانی را قبول کنید نترسید. ایرانی ها عمدتاً تفریح شان را در خانه سپری می کنند و اگر سعی نکنید آنها را در وضعیتی که خود می خواهند ببینید هرگز آنها را نخواهید شناخت." (۳) سنت وینسنت ۴ بار به ایران سفر کرد اما بار آخر به دلیل اخراج او از کشور، کتابش نیمه تمام ماند. دولت ایران در ازای اخراج چند ایرانی از بریتانیا وی را از کشور اخراج کرد. او در قضاوتش درباره ایرانی ها درست می گوید، معاشرت با ایرانی ها از حد مهمان نوازی شان بسی فراتر می رود. هنگام صرف غذاهای ایرانی، کباب بزه، جوجه کباب با زعفران پلو، پنیر گوسفندی، نان لواش و پیاز، دوست دارند گپ بزنند و بحث کنند. از موضوع هایی مثل الحاد، دست کم در سر آغاز بحث طفره می روند. سیاست، دین، حقوق زن، پول و حتی سکس، و کنترل موالید می تواند جزو گفتگوهای سر میز شام باشد. کنجکاوی و صداقت دو صفت بارز ایرانی است. حاضرند در هر زمینه به گفتگو پردازند و انقلاب هم، دست کم در خلوت خانه شان، آنها را از این گونه بحث ها باز نداشته است. و خصیصه دیگر: استاد نظریه پردازی توطئه و دسیسه اند! در میان مسائل مورد علاقه ام طی دو دهه گذشته پرداختن به سناریوهای حیرت انگیز از این دست است. هر چند شواهد فراوان و قاطع عکس نظریه هاشان را اثبات می کند اما تا آنجا پیش می روند که می گویند بردن شاه و آمدن آیت اله توطئه سیا بوده است! هنوز صدها ایرانی را می شناسم که معتقدند امریکا در راه اندازی انقلاب ایران نقش داشته است! بعضی دلیلی ندارند جز اینکه می گویند اگر واشنگتن اجازه نمی داد و یا ترتیب کارها را نمی داد انقلابی در کار نبود.

اما همه ایرانی ها یک جور فکر نمی کنند بنا به یک مثل قدیمی ایرانی وقتی ۵ ایرانی در جایی باشند دست کم ۶ عقیده متفاوت ابراز می کنند. به رغم

برداشت‌های ناپایدار روزهای نخست انقلاب، باید گفت کلیشه‌سازی از ایرانیان در مجموع، کاری غیر منصفانه است. ایرانی‌ها از نظر قومی، زبانی و دینی از تنوع برخوردارند.

از نظر قومی ایران در چهارراه جغرافیایی قرار داشته و در این نقطه عرب‌ها، قفقازی‌ها، مردم آسیای میانه، ترکیه، و آسیایی‌های شبه قاره به هم می‌رسند. در شمال خاوری، ترکمن‌های ایران، کشاورز و پرورش دهنده اسب‌اند، کردها در غرب، بلوچ‌ها در جنوب خاوری، عرب‌ها در ساحل جنوب باختری، لرها در کوهستان‌های زاگرس (که آمیزه‌ای از عرب‌ها و ایرانی‌ها هستند)، قبیله‌های چادر نشین در جنوب، و در شهرهای ارمنی، مغول‌ها، افغان‌ها، و هندی‌ها و البته اکثریت فارس‌ها که همه جای کشور هستند، و سرانجام، آذری‌های ترک زبان از استان آذربایجان در شمال باختری به سوی شرق که  $\frac{1}{4}$  جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و بزرگترین اقلیت‌اند. ایران اکنون جمهوری اسلامی است و اکثریت عظیم مردم مسلمانند و شیعه دوازده امامی، اما سنی مذهب‌ان و سایر فرقه‌های کوچک اسلامی، مسیحیان، یهودیان، و زرتشتی‌ها نیز بخشی از جمعیت‌اند و در مجلس، نمایندگان خاص خود را دارند. در بیشتر شهرهای بزرگ ایران دست کم یک کلیسا، کنیسه یا آتشکده وجود دارد. بهائیان تنها فرقه‌ای هستند که از نظر دینی و سیاسی تحت پیگرد جمهوری اسلامی‌اند و هر چند این سه میلیون بهایی، از شیعه جدا شده‌اند اما به عنوان بدعت‌گذار تلقی می‌شوند و از حقوق سیاسی برخوردار نیستند.

ایران از نظر سیاسی هم تنوع دارد. و به رغم این باور کلیشه‌ای که ایران از انقلاب به بعد تغییری نکرده باید گفت این جامعه از زمان فرار شاه به بعد دستخوش تحول عظیمی شده. از بعضی جهات شباهتی به آن روزها ندارد و یکی از دلایل آن این است که سرسختگیری‌های اولیه انقلاب در زمینه لباس پوشیدن و لاک نزدن ناخن‌های خانم‌ها سست‌تر شده است. ایران در این ۲۰ سال آن‌چنان عوض شده که من هم تصمیم گرفتم کتابی در این باره بنویسم و

این رویداد فوق‌العاده را در چشم‌اندازی گسترده‌تر در تاریخ معاصر قرار بدهم، بنابراین با نخستین کتابم درباره انقلاب ایران در دهه نخست تفاوت دارد. آن کتاب، وقایع‌نگاری رویدادها و چهره‌های کلیدی بود و تحلیل‌ها از خود من بود.

این کتاب، سیر و سفری انسانی به عمق ۲۰ سال انقلاب ایران است. درباره سرزمین و مردمی است که بر روی هم ایران را می‌سازند. به مسائل مبرم زندگی اجتماعی ایرانیان می‌پردازد. از عشق به خانواده تا آزادی بیان، و از اصلاح دینی و حقوق زن تا فرهنگ و اقتصاد را در برمی‌گیرد.

این بار ایرانیان خودشان حرف می‌زنند و از اندیشه‌ها، تجربه‌ها، رؤیاها و محرومیت‌ها می‌گویند. موضوع‌ها و سرگذشت‌های فردی به خوبی نشان می‌دهد تنها حکومت دینی و روحانی جهان معاصر چگونه روی کار آمد. و انقلاب در انقلاب چگونه به ایران کمک کرد تا دولتش بیشتر متجدد و کمتر دینی باشد. کتاب، نگاهی هم به آینده جمهوری اسلامی دارد.

فهم و درک ایران آن‌چنانکه زمانی تصور می‌رفت، یا خارجیان این طور فکر می‌کردند، چندان ساده و آسان نیست و با در نظر گرفتن تاریخ، موقعیت و منابع ایران، اهمیت کنونی کشور از زمان شاه کمتر نشده است. نظام تغییر کرده اما ایرانیان عوض نشده‌اند. کتاب حاضر به این امید نوشته شد که در سیر و سفر شخصی به بیست سال انقلاب تاریخ‌ساز ایران به خارجیان کمک کند آنچه را که هست ببینند نه آنچه را که می‌خواهند.

## فصل یکم

### آخرین انقلاب بزرگ

چنان رویدادی هرگز تا بدین پایه گریزناپذیر و  
در عین حال تا این حد کاملاً غیرقابل پیش‌بینی  
نبوده است.

آلکسی دو تو گوئل  
درباره انقلاب فرانسه

ما آن چنان جریان فکری تازه و قدرتمند و  
آن چنان نهضت مردمی قوی به وجود می‌آوریم که  
حاصل آن، استقرار حکومت اسلامی باشد.

آیت‌اله خمینی

درکنار بزرگراه پر از دود و غبار جنوب تهران، گنبد طلایی عظیمی سرتاسر  
افق را پوشانده است. گرمای بیابان پیرامون آن، گنبد را از دور، لرزان و چونان  
سراب نشان می‌دهد حتی در زمستان. چهار مناره دوکی شکل در اطراف گنبد  
با حالتی موزون تلالو دارند.

آراسته‌ترین آرامگاه در ایران، و یکی از بزرگترین بناهای یاد بود در جهان  
اسلام در طی ۱۳ قرن گذشته بر مدفن آیت‌اله روح‌اله خمینی ساخته شده. او  
در سال ۱۳۶۷ بر اثر حمله قلبی درگذشت. ایرانیان ناراضی در آن زمان شکوه  
می‌کردند که هزینه بنای آرامگاه بیش از بودجه سالانه شهر ۱۳ میلیونی تهران

بوده است. برعکس، ایرانیان علاقمند به آیت‌اله، مباحثات‌کنان می‌گفتند بنای آرامگاه از مسجدالحرام در مکه و آرامگاه پیامبر در مدینه هم با شکوه‌تر است.\* البته در این سخن یک پیام ضمنی وجود دارد. دیدار از آرامگاه آیت‌اله خمینی و بهشت زهرا در جوار آن، غالباً یک سنجه و معیار انقلاب بوده است. من در جریان هر دیدار از تهران به آنجا رفته‌ام. آخرین دیدارم بیست سال پس از انقلاب و یک دهه بعد از درگذشت آیت‌اله بود. در آن دیدار در صندلی عقب پیکان نشسته بودم. باد گرمی نزدیک بود روسری‌ام را با خود ببرد. صدای [دختران ادوئه‌ای] "اسپایس گرلز" از پخش تاکسی به گوش می‌رسید. به همراه دوستم لیلی، تصمیم داشتیم به دیدن یک نمایشنامه کم‌دی از مولیر برویم که در یکی از مراکز فرهنگی جدید تهران به اجرا در می‌آمد. ما با تأسف نتوانستیم اجرای ایرانی نمایشنامه بینوایان را تماشا کنیم. شش ماه پیش از آن، نمایش پایان یافته بود. و لیلی می‌گوید: ما به هر حال نمی‌توانستیم به تماشای بینوایان برویم چون به‌خاطر استقبال شدید مردم، بلیت‌ها همه پیش فروش می‌شد. با لیلی درباره‌ی آغاز دوباره دیدار توریست‌های امریکایی از ایران حرف زدیم و خندیدیم. یک گروه از اینها تازه به هتل لاله تهران آمده بودند. لاله، نماد شهادت در ایران امروز است که هتل سابق اینترکنتیننتال را به این نام می‌خوانند.

درست تا همین چند ماه پیش. دیوارهای تالار پذیرایی هتل لاله و اکثر هتل‌های تهران و دیوارهای راهروهای ورودی جمله مرگ بر امریکا به انگلیسی و با حروف بسیار درشت نقش بسته بود این نوع شعارها از سال ۱۳۵۷ و تسخیر سفارت امریکا بر سراسر دیوارهای آجری سفارتخانه به چشم می‌خورد و جمله‌ای از آیت‌اله خمینی که "ما امریکا را به‌سختی شکست می‌دهیم."

اما در آن بامداد دو دهه پس از انقلاب، به گروهی از توریست‌های

\* - برخلاف برداشت نویسنده، مرقد امام خمینی (ره) و حرمین شریفین نزد ایرانیان جایگاه خاص خود را داشته و هرگز قابل مقایسه با هم نمی‌باشند. (ناشر)

امریکایی چشم دوخته بودم که در تالار دوباره نقاشی شد. تا لاله گرد آمده بودند و قصد دیدار از آرامگاه آیت‌اله خمینی را داشتند.

ایران هم درست مثل دنیای پیرامونش در روند دگرگونی است. آن حرارت و اشتیاق اولیه، جایش را به مصلحت‌گرایی شدید داده که بخشی از آن، واکنشی است به تندروی‌های انقلابی روحانیت محافظه‌کار که کاسه صبر مردم را لبریز کرده بود. "حکومت الله" جایش را به امور روزمره دولتی می‌دهد اموری که بیشتر دنیوی است و راهش از دین جداست. گذر زمان به این فرایند تحول و دگرگونی کمک کرده است. دگرگونی را حتی در آرامگاه با شکوه امام هم می‌توان دید کسی که در سال ۱۳۵۷ حرکت پراکنده مردم را رهبری کرد. به عمر پادشاهی ۲۵۰۰ ساله پایان داد و طی دهه بعدی نشان داد که چه نظامی را می‌خواهد جایگزین آن سازد.

فضای زیر گنبد با عظمت است. ستون‌ها، دیوارها و تمامی داخل فضا از مرمر سفید پوشیده شده که نور چلچراغ‌ها در آنها بازتاب می‌شود و به محوطه قبر، فضایی مملو از احساسات می‌بخشد. قالی‌های دستباف ابریشمی ایرانی با طرح‌های زیبا از گوشه و کنار کشور به آرامگاه هدیه شده و کف صحن را پوشانده است.

در مرکز محوطه قفس گونه این فضا اتاقک شیشه‌ای بزرگی به اندازه یک اتاق واقع شده. و پوشش سبزی - به رنگ [سمبلیک] اسلام، رویش را پوشانده است در زیر آن، آیت‌اله خمینی آرمیده و سنگی مرمری به بلندی حدود دو متر روی قبر قرار دارد که آنهم روکشی سبز دارد. در کنار این قبر، قبر سنگ مرمری کوچکتر احمد فرزند آیت‌اله واقع شده که در سال ۱۹۹۵ درگذشت. علت مرگ او بیماری قلبی اعلام شد اما با توجه به اینکه او در سال‌های دهه چهلیم زندگیش بود شایعه‌های گوناگونی درباره مرگ او میان مردم رواج یافت. دیواره‌های مقبره با شبکه نقره‌ای پوشانده شده... در هر طرف دیواره منفذی است که می‌توان پول‌های نذری را به داخل مقبره انداخت. پول زیادی در داخل محوطه ریخته شده است.

در داخل گنبد هشت گوشه پنجره‌های عظیم به صورت لاله‌های قرمز با برگ‌های سبز به شکل هنرمندانه‌ای تعبیه شده که به سبک مدرنیستی "سیب بزرگ" شهر نیویورک است. لاله در ایران یک گل ملی و نماد شهادت است.

آرامگاه با همه عظمتش مکان خالی از تشریفات است که مقدم خارجی‌ها و غیر مسلمانان هم گرامی است. و بر خلاف مسجدها، زن و مرد در اینجا در کنار هم هستند هر کس که وارد محوطه زیر گنبد بشود چه از روی احترام و چه از راه کنجکاوی، پیش از همه نظرش به مقبره جلب می‌شود. وقتی من وارد شدم یک زن میان سال در حالی که دعا می‌خواند و گریه می‌کرد ضریح فلزی را با دست‌های حنا بسته‌اش چسبیده بود. و بعد هم در خارج از محوطه به اعضای خانواده پیوست که ناهارشان را دسته جمعی صرف کنند.

در محوطه آرامگاه، مردم گروه گروه نشسته بودند، غذا می‌خوردند، گپ می‌زدند و کودکان و نوجوانان هم با جوراب روی سنگ‌های مرمری سر می‌خوردند. دو نوجوان فوتبال بازی می‌کردند. تک و توکی مردان جوان و تنها به دیوار تکیه داده و چرت می‌زدند.

در بیرون ساختمان گنبد، محوطه بسیار پهناوری است که جو آن کاملاً اجتماعی است و حالت مهمانسرا را دارد. در یک طرف، چای‌خانه‌ها چای و شیرینی عرضه می‌کنند و در طرف دیگر، دکه‌هایی است که یادگارهای ایران، حوله، تی شرت، حلقه انگشتری، پوستر و پرده‌های حصیری با تمثال آیت‌اله خمینی، کاست نوار صدای او و آخرین وصیت نامه‌اش را به زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی به فروش می‌رسانند. در یک پوستر بخشی از وصیت نامه، چاپ شده و آیت‌اله خمینی را در حالی که بر بال رنگین‌کمان به بهشت می‌رود نشان می‌دهد: "با قلبی آرام و مطمئن، با روحیه‌ای شاد و امیدوار به رحمت الهی، شما خواهران و برادران را به سوی مقصد ابدی ترک می‌کنم..." فروش تی شرت‌ها بسیار چشمگیر بود. پول‌هایی که روی قبر ریخته می‌شود و نیز در آمد ناشی از فروش دکه‌ها و چای‌خانه‌ها صرف تعمیر و گسترش آرامگاه می‌شود. هم اکنون توسعه بنای آرامگاه در جریان است و



بناست ۵ هزار جریب زمین دیگر متصل به آرامگاه را به بنای دانشگاه مطالعات اسلامی، مدرسه علوم دینی، هتل برای زائران و بازارچه اختصاص دهند و این طرح جمعاً ۲/۵ میلیارد دلار هزینه برمی دارد. آرامگاه در نهایت، مرکز این بخش از حومه تهران بزرگ می شود و متروی تهران هم در آنجا ایستگاه خواهد داشت.

در یک بعدازظهر آخر هفته، آرامگاه، خلوت بود حدود ۲۰۰ نفری بیشتر نبودند. بعد دختر مدرسه‌ای‌ها همراه با معلمانشان آمدند با روسری و پوشش اسلامی مانتو، مسئول یکی از چای‌خانه‌ها می گفت در روزهای تعطیل و مناسبت‌های سالگرد و ایام مذهبی و زیارتی اینجا شلوغ می شود... آخرین جای مورد بازدید در آرامگاه، تندیس نیم تنه آیت‌اله خمینی از سنگ سفید است در وسط میدان محوطه آرامگاه، آن روز تعدادی جهانگرد ژاپنی و عده‌ای از دختران دانش‌آموز ایرانی جلو تندیس صف کشیده و عکس می گرفتند. تندیس امام در بالای سرشان و گنبد و گلدسته‌های آرامگاه در پس زمینه عکس، یادگاری می شد از جمهوری اسلامی برای آنها. صحنه‌هایی که حتی خشک اندیش‌ترین روحانیان ایران، آنها را مربوط به گذشته کشور می دانند.

شاید آن حرارت و عاطفه‌ای که آیت‌اله خمینی برمی انگیزت فرو نشسته و حتی از میان رفته باشد و واقعیت‌های سرسخت اداره کشوری بزرگ با اقتصادی پیچیده در اولویت قرار داشته باشد، اما آرمان محرک انقلاب هنوز بعد از دو دهه اهمیت تاریخی‌اش را حفظ کرده و حتی در مواردی شاید از آن زمان‌ها هم قوی‌تر شده است.

اهمیت انقلاب از مرزهای ایران و خاورمیانه و دنیای پهناور اسلام و حتی قرن بیستم بسی فراتر می رود دلیلش هم خیلی ساده است: این آخرین انقلاب بزرگ عصر جدید بود.

یگانه مضمون سیاسی عصر جدید و خاصه قرن بیستم قدرت‌گیری، یا گسترش حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تا دور افتاده‌ترین گوشه و کنار زمین در میان همه گروه‌های قومی، نژادی، دینی، و در این اواخر، زن و مرد

بوده است. ده‌ها کشور می‌توانند ادعا کنند که از زمان انقلاب انگلستان در دهه ۱۶۴۰ به خاطر کسب قدرت، انقلاب کرده‌اند. اما در این میان تنها چند انقلاب به صورت نقطه عطف در آمده‌اند. با تدارک قبلی و تعیین هدف‌ها به توجیه امر پرداخته و از همه مهم‌تر، زبان جدیدی ایجاد کرده‌اند که مخالفان هم از آن بهره گرفته و حتی در سایر کشورها به تقلید آن پرداخته‌اند.

بخصوص، دو انقلاب، میثاق‌های سیاسی را به هم ریختند و ایدئولوژی‌های جدیدی را عرضه کردند ژاکوبین‌های فرانسه در مسیر براندازی دودمان پادشاهی بوروبون در سده هجدهم با ارائه آرمان‌های برابری، و آزادی‌های مدنی، پایه‌های دموکراسی امروزی را بنا نهادند. اینها میراث انقلاب کبیر فرانسه بود. بلشویک‌های روسیه هم در اوایل قرن بیستم خاندان پادشاهی رومانف، تزارهای روس را برانداختند تا برابری را بر مبنای جامعه بدون طبقه برقرار سازند.

اندیشه‌ها و آرمان‌های این دو انقلاب به نوبه خود در سرنوشتی دودمان‌های پادشاهی و نوچه دیکتاتورها در گوشه و کنار جهان سهم بسزایی داشته و بعد هم در تعریف نظام سیاسی جانشین، نقش خود را ایفا کرده‌اند. در پایان جنگ جهانی دوم همراه با افزایش تقاضا برای مشارکت سیاسی، روند انقلابی شتاب گرفت. کسب قدرت به نام دموکراسی یا سوسیالیسم، الهام‌بخش جنبش‌های مردمی از چین تا کوبا در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، و جنبش‌های استقلال‌طلبانه از الجزایر تا زامبیا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شد و سرانجام مطالبه دموکراسی از اتحاد شوروی تا افریقای جنوبی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دستور روز قرار گرفت. در این میان و در گرماگرم تحولات جهانی، یک خلا بزرگ به چشم می‌خورد: جای بلوک اسلامی خالی بود.

جهان اسلام منطقه‌ای پهناور و حیاتی است و بیش از ۵۰ کشور از ۱۹۱ کشور کنونی جهان را در برمی‌گیرد. جهان اسلام از اندونزی در شرق در اقیانوس آرام تا مراکش در ساحل اقیانوس اطلس، و از قزاقستان در استپ‌های سرد آسیای میانه تا عربستان سعودی در منطقه گرم خلیج فارس، از سومالی

در کرانه‌های خشک شرق افریقا تا نیجریه در سرزمین‌های حاصلخیز و پر آب غرب این قاره، و از یمن در کرانه دریای سرخ تا لبنان در ساحل مدیترانه را در بر می‌گیرد.

یک پنجم جمعیت جهان را مسلمانان تشکیل می‌دهند و این جمعیت بالای یک میلیارد در بخش اعظم سال‌های عصر جدید از روند سیاسی کنار گذاشته شده بودند. جهان اسلام قلمرو آخرین پادشاهی‌ها است که بیشترین رژیم‌های خودکامه را در خود جای داده است و امروز هم تنها بلوکی است که در برابر کشش امواج دموکراسی و اصلاحات، مقاومت نشان می‌دهد.

در چنان زمینه‌ای، انقلاب ایران را می‌توان آخرین انقلاب بزرگ دوران معاصر نامید این انقلاب به شیوه‌ای کار آمد، به تکمیل روندی پرداخت که در غرب و با ایدئولوژی‌های دیگر آغاز شده بود، ایدئولوژی‌هایی که در سایر نقاط کره زمین به کار گرفته شد یا با آنها دمسازی به وجود آمد.

انقلاب اسلامی ایران هم مثل انقلاب‌های پیش از خود، ایدئولوژی جدیدی را به طیف سیاسی دنیای معاصر ارائه کرد<sup>(۱)</sup> در منطقه‌ای که مخالفان دولت‌ها به زندان می‌افتند یا به تبعید می‌روند، انقلاب ایران سابقه‌ای ایجاد کرد و موتور محرکه آشنا، مشروع و همه جا موجودی را برای قبضه قدرت، مورد استفاده قرار داد. انقلاب، اگر نه یک طرح دقیق، حداقل یک الگو به منظور ایجاد تحول در آخرین دسته کشورهای دارای نظام‌های غیر دموکراتیک ارائه کرد. غرب کوشید "تصویری از انقلاب ایران را به جهانیان نشان دهد که می‌خواهد ایران را ۱۴ قرن به عقب برگرداند، اما ۱۶ ماه انقلاب و تظاهرات در

۱- وزارت امور خارجه ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۸۴ در مورد ایران کنفرانسی پشت درهای بسته بر پا کرد. در آنجا ماروین زونیس، مدیر مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو یادآور شد: "به نظر من پیام ایران، تنها ایدئولوژی سیاسی تأثیرگذار در قرن بیستم از زمان انقلاب بلشویکی است و اگر بپذیریم که بلشویسم بقایای ایدئولوژی سده ۱۹ بوده، می‌توان گفت قرن بیستم تنها یک ایدئولوژی مهم ارائه کرده که از ایران بوده است. این پیام قدرتمند تا مدت‌های مدید با ما خواهد بود صرف‌نظر از اینکه برای آیت‌اله خمینی چه اتفاقی بیفتد."

تهران نشان داد که اسلام می‌تواند زبان سیاسی نوینی را در اختیار مخالفان رژیم‌ها قرار دهد که در زمینه تاکتیک و هدف‌ها از آن بهره‌گیری کنند."

حاصل کار بی‌نظیر بود: ایران گرچه سراپا اسلامی شده اما با آمیختن حقوق اسلامی و اروپایی به شیوه‌ای بی‌همتایک جمهوری مدرن به وجود آورده است. بخش اعظم حقوق اروپایی را از قوانین فرانسه و بلژیک گرفته است. به موجب قوانین موجود، در سطوح ملی، استانی و محلی، انتخابات برگزار می‌شود و زن و مرد از سن ۱۵ سالگی حق رأی دارند. رئیس‌جمهوری تنها برای دو دوره پیاپی می‌تواند انتخاب شود و در مجلس شورا نمایندگان اقلیت‌های مسیحی، یهودی و زرتشتی حضور دارند و حداقل حقوق افراد و اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شده است.

تأثیر انقلاب ایران بر جهان اسلام بسیار بدیهی بوده: جنبش اسلامی را که از جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب، اسرائیل پدید آمده بود به صورت جنبش‌هایی مخالف نظام‌های موجود در سراسر جهان اسلام درآورد. این جنبش‌ها در دهه ۱۹۸۰ گرایش‌های افراطی داشتند و از توطئه به منظور براندازی رژیم امیرنشین بحرین تا برقراری حکومت اسلامی در سودان از ترور انور سادات رئیس‌جمهوری مصر تا مبارزه علیه دیپلمات‌های امریکایی در لبنان را در بر می‌گرفت.

در کنار این حرکت‌ها، حرکت آرام و بسیار مهم اما کمتر محسوسی در جریان بود. هدف، ایجاد گزینه‌های اسلامی در نهادهای شکست خورده - مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها، تعاونی‌ها و مراکز رفاهی - بود. گروه‌های اسلامی به منظور برقراری جامعه مدنی جدید تلاش می‌کردند که شبکه‌ای شامل انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، باشگاه‌های کارگری، معلمان، مهندسان، زنان، پزشکان، جوانان و سایر بخش‌ها به وجود بیاورند و از این راه به حل مشکلاتی بپردازند که دولت‌ها نادیده‌شان می‌گرفتند.

در دهه ۱۹۹۰ تاکتیک گروه‌های سیاسی مخالف عوض شد و به جای گلوله به رأی روی آوردند (From bullet to ballot). حزب‌های سیاسی ایجاد شدند تا

در چارچوب نظام کار کنند نه خارج از آن. مصر، اردن، الجزایر، یمن و کویت شاهد این تجربه جدید بودند. این روند در سرآغاز قرن بیست و یکم هنوز به اوج نرسیده است. سال‌های سال، مسئله کسب قدرت در جهان اسلام، یکی از مضمون‌های عمده تحول سیاسی خواهد بود چه مسالمت‌آمیز باشد - مثل اردن - چه خونین باشد، مثل الجزایر، و چه به هم ریخته و نابسامان مثل اندونزی. بنابراین ممکن است انقلاب ایران آخرین انقلاب نباشد، در سایر کشورها هم امکان شورش‌های سراسری ملی و سرنگونی نظام‌های ایدئولوژیکی عتیقه که تاریخ مصرفشان مدت‌ها است به پایان رسیده، وجود دارد.

در نهایت هم هیچ کشور اسلامی احتمالاً تجربه ایران را تکرار نخواهد کرد. تندروی‌هایش موجب شد جز عده‌ای افراطی در این یا آن کشور، کسی خواهان پیروی الگوی تهران نباشد. انقلاب ایران بسیار پر هزینه بود و بهای سنگینی داشت اما در مورد نتیجه و پیامدش جزّ و بحث‌ها ادامه دارد. ویژگی شیعی انقلاب نیز از عواملی است که الگوبرداری از آن در کشورهای سنی مذهب را غیر محتمل می‌سازد و چنانکه می‌دانیم در اغلب کشورهای اسلامی، اکثریت با سنی مذهب‌بان است. از اینها گذشته شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد الگوی خاص ایران ممکن است موفق نشود و به دلایل بیشتر اقتصادی تا ایدئولوژیکی، سایر کشورها در مورد تقلید الگوی جمهوری اسلامی محتاط‌تر شده‌اند.

اما هر اتفاقی هم که بیفتند، باز انقلاب ایران آخرین انقلاب بزرگ دوران معاصر خواهد بود. تهران راه را برای استفاده از اسلام به منظور قبضه قدرت - قدرتی که به حیطة سیاسی محدود نمی‌شود - هموار کرده است. همان طور که در عصر روشنگری، برای پیدایش دموکراسی نوین در غرب، اصلاح دینی لازم بود فیلسوفان ایرانی هم اصلاحاتی را در درون برداشت‌های رایج از اسلام پیش می‌برند که این اصلاحات برای تداوم و بقای تحول سیاسی، عاملی تعیین کننده است.

شاید به نظر برسد ایران برای تجربه آخرین انقلاب بزرگ یک مکان غیر عادی است چون جهان اسلام به همان اندازه که پهناور است از تنوع و دگرگونی برخوردار می‌باشد. اما ایران به شکل خاصی حالت یگانه خود را دارد. تنها کشور اسلامی است که اکثر جمعیتش را شیعیان تشکیل می‌دهند. ۸۵ درصد مسلمانان جهان را سنی مذهب‌ان تشکیل می‌دهند. ایران، پلی است میان آسیا و خاورمیانه. تنها کشور اسلامی است که جمعیت آن از نژاد هند و اروپایی آریایی هستند.

از نظر قومی هم ایران در غرب با عرب‌ها، در شمال با آمیزه اقوام آسیای میانه، و در شرق با هند، افغانستان و پاکستان، همسایه است. حتی در تاجیکستان همسایه شمال خاوری، تنها کشور فارسی زبان دیگر جهان، اکثریت مردم سنی مذهب‌اند.

از نظر جغرافیایی هم ایران وضعیت منحصر به فرد خود را دارد. دو رشته کوه عظیم، البرز در شمال و زاگرس در غرب و نیز دریای خزر، خلیج فارس و دریای عمان، آنرا از مناطق همسایه جدا می‌سازند. اما همین ویژگی‌ها ایران را برای نوآوری سیاسی سترگی نظیر انقلاب مکانی مناسب و موجه می‌سازد.

نخست اینکه اسلام شیعی از مؤمنان می‌خواهد با بی‌عدالتی و ستم مبارزه کنند حتی اگر در این راه کشته شوند. مذهب شیعه این دومین فرقه جهان اسلام از زمان ظهور دین، از قرن هفتم میلادی در پی ستم و آزار دودمان حکومتی که خلافت را غصب کرده بود پدید آمد<sup>(۱)</sup> احساس خشم نسبت به حاکمان ستمگر از آن زمان تاکنون در میان شیعیان باقی مانده است. روحانیت شیعه این توان را دارد که مردم را بسیج کند و به حرکت‌هایشان سمت و سو بدهد. وظایف این روحانیت به مشورت دادن محدود نمی‌ماند و از همین جا می‌توان فهمید چرا آیت‌اله خمینی به عنوان رهبر طبیعی سربلند کرد و توانست مخالفان دینی و غیر دینی شاه را متحد سازد.

۱- این نظر نویسنده است و با عقاید شیعه که تشیع را اسلام راستین و پیرو سنت پیامبر می‌داند کاملاً بیگانه است. (ناشر)

در اسلام بر خلاف مسیحیت، قدرت حاکم از قدرت دینی جدا نیست. این آیین از مدت‌ها پیش در ایران به صورت نیروی ملی عمل کرده است. آیین شیعه حتی در میان افراد نه چندان مؤمن، سرچشمه هویت ملی بوده و این امر از سال ۱۵۰۱ میلادی یعنی تاریخ بنیان‌گذاری سلسله صفویه آغاز شده است. در آن زمان شاهان صفوی می‌خواستند در برابر امپراتوری سنی مذهب عثمانی که تقریباً بر سراسر جهان اسلام منهای ایران حکمروایی داشت یک هویت مشترک ایرانی ایجاد کنند. تا قرن بیستم هم ایران هنوز یک کشور فتودالی مرکب از قبیله‌ها و گروه‌های قومی رقیب بود و به یک رهبری قوی یا نیروی اجتماعی همگن‌ساز یا هر دو اینها نیاز تاریخی داشت.

دوم اینکه ایران از نظر سیاسی بیش از هر کشور اسلامی دیگر تجربه داشت. اغلب کشورهای اسلامی در قرن بیستم توسط قدرت‌های استعماری ایجاد شدند یا از سلطه استعمار رها شدند و به استقلال رسیدند. بر عکس، ایران تاریخ طولانی استقلال و حاکمیت را - ولو با فراز و نشیب - داشته است. سوم، ایرانیان با تمدنی بیش از ۲۵ قرن از احساس اهمیت تاریخ و ایفای نقشی در شکل دادن به جهان برخوردارند. ایران در طی قرن‌ها فیلسوفان، شاعران و نویسندگان بزرگی را پرورانده است و در جو فکری و روشنفکری آن، سؤال‌ها، اندیشه‌های نو و سرانجام روحیه انقلابی پدید آمده است.

چهارم، ایران در مسیر شرق و غرب، هدف تهاجم‌های تاریخ بوده، در عهد باستان از روی ارتش یونان و در عصر جدید توسط بریتانیا. ایران از روزگاران پیش در معرض انکار و اندیشه‌های جهان خارج قرار داشته. ایرانیان، بسیاری از سنت‌ها، اندیشه‌ها، و مهارت‌ها را از سایر فرهنگ‌ها اخذ کرده و به کار گرفته‌اند. پزشکی اولیه را از یهودیان، دین را از عرب‌ها و زبان دوم را در این اواخر از انگلیسی‌ها. در طول تاریخ در معرض نفوذ میراث یونانی - رومی، و ارزش‌های یهودیست - مسیحیت قرار داشته‌اند و این دو جریان، به طوری که می‌دانیم شالوده انقلاب‌های غرب را از زمان روشنگری به این طرف تشکیل می‌داده‌اند. (۱)

پنجم، قدرت‌طلبی ایرانیان به یکباره و در آستانه انقلاب سال ۱۳۵۷ پیش نیامد از آغاز قرن بیستم مبارزه با دو دودمان پادشاهی ادامه داشته و دو انقلاب پیشین حول همین محور بوده‌اند.

جرقه انقلاب مشروطیت سال‌های ۱۲۸۳ - ۱۲۸۸ (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) هنگامی زده شد که دودمان قاجار در اوج ضعف خویش امتیازهای سیاسی و اقتصادی مهمی به روسیه و بریتانیا داد. بریتانیا امتیاز انحصاری کشف و بهره‌برداری از نفت در سراسر ایران را به دست آورد. ائتلاف قدرتمندی از روحانیان، روشنفکران و بازاریان به منظور مهار قدرت‌هایی که به شاه اجازه دادند کشور را به خارجیان بفروشد و نیز به منظور خلاص کردن ایران از خارجیان که سنت‌های دینی و اجتماعی را به چالش خوانده بودند، شکل گرفت (۲) سرانجام پس از مدت‌ها ناآرامی و بی‌ثباتی در ایران، شاه در سال ۱۲۸۵ خورشیدی مشروطیت را پذیرفت و نخستین مجلس شورای ملی تشکیل شد و هر دو اینها قدرت شاه را مهار می‌کردند. (۳)

محمد رضا پهلوی آخرین شاه ایران نیز در سال ۱۳۳۲ به شدت ضعیف و زیر نفوذ قدرت‌های خارجی بود. او هم با چنان چالشی از سوی جبهه ملی روبرو گردید. جبهه ملی به رهبری محمد مصدق نخست‌وزیر، ائتلافی از چهار حزب طرفدار دموکراسی و قانون اساسی‌ای بود که قدرت شاه را محدود می‌کرد. تلاش شاه در عزل مصدق نتیجه عکس داد و او ناگزیر از ایران فرار کرد و به رم رفت. دودمان پهلوی در آستانه انقراض بود که سازمان سیای آمریکا و ایتلیجنت سرویس بریتانیا در هماهنگی کامل، به آشوبی دامن زدند که به سرنگونی مصدق و بازگشت شاه جوان به تخت سلطنتی برای یک دوره ۲۵ ساله دیگر انجامید. (۴)

بدین ترتیب انقلاب سال ۱۳۵۷ را باید ادامه مبارزه‌های پیشین دانست [بدین معنی که] وقتی همه تلاش‌ها برای ایجاد تحول از راه مسالمت‌آمیز به بن‌بست رسید انقلاب به صورت تنها گزینه کسب قدرت در آمد. حرکت‌های سیاسی سال ۱۳۵۷ مشخصه آخرین انقلاب بزرگ دوران



معاصر بود. نه فقط به این دلیل توانست یکی از قدیمی‌ترین پادشاهی‌های جهان را براندازد بلکه به این سبب که رویدادهای بعد از انقلاب حتی از خود انقلاب هم مهمتر بود خاصه نحوه تلاش مردم ایران در اعتراض به حکومت، که نظام اسلامی را به شیوه‌های خلاق و مترقیانه به کار گرفتند و در خلال دو دهه پس از انقلاب با نگرش تازه به همه مسائل و موضوع‌ها موجب نمایش همه چیز از سینمای ایرانی در سطح بین‌المللی و مطبوعات جدید گرفته تا پدید آمدن برنامه‌های جدید تنظیم خانواده و حتی فعالیت زنان شده است. نوآوری‌های غیر سیاسی هم عملاً میراث واقعی انقلاب را تحکیم کرده ز تأثیری به مراتب ماندگارتر، نه تنها در نظام سیاسی ایران، بلکه در جهان اسلام برجا گذاشته است.

کسرین بریتون در کتاب پرآوازه‌اش کالبد شکافی انقلاب می‌نویسد انقلاب‌ها به تب می‌مانند و مثل تب مرحله به مرحله پیش می‌روند. در نخستین مرحله، داغی جنون‌آمیز، شرایط افراطی و هذیان، و در مرحله بعد شکستن تب همراه با بهبودی تدریجی و احیاناً یکی دو بار برگشت تب داغ. مرحله آخر بهبود کامل و بازگشت به حال عادی است. (۵)

انقلاب ایران به خاطر بهره‌گیری از اسلام به عنوان زبان سیاسی، شاید از روال مرسوم انقلاب‌های پیشین فراتر رفته باشد اما با توجه به ملاک‌های بریتون می‌توان گفت این انقلاب هم در رابطه با هدف‌ها یا مرحله‌هایش فرق چندانی با انقلاب‌های معاصر غرب از جمله انگلستان، فرانسه و روسیه نداشته است. قیام‌های مردمی به رهبری مستقل‌ها [در انگلستان دهه ۱۶۴۰]، ژاکوبین‌ها [فرانسه ۱۷۸۹] بلشویک‌ها [روسیه ۱۹۱۷] خواهان آزادی و خلع قدرت و مزایای خاندان‌های پادشاهی بودند که اقلیتی بیش به حساب نمی‌آمدند. در ایران هم انقلابی‌های اسلامی همین خواست‌ها را داشتند. به کارگیری دین در انقلاب ایران را نباید یک نوآوری یگانه تلقی کرد. این کار بخشی از قیام‌های سیاسی جامعه‌های غربی نیز بود. در سال ۱۹۵۲ یعنی ربع قرن پیش از انقلاب ایران، بریتون نوشت: "مردم [غرب] با اصلاح مذهبی و

رنسانس جداً به این فکر افتادند که بخشی از بهشت را به روی زمین بیاورند. انقلابی‌های دوران جدید با این انگیزه دست به کار شده‌اند که از "یک احساس سوزان در مورد اولویت آرمان‌ها سرشار بوده‌اند: این احساس که برای همه مردم چیزی به مراتب بهتر از سرنوشت کنونی‌شان می‌تواند وجود داشته باشد؛ به این اعتقاد که آنچه هست، نه تنها نباید، بلکه لازم نیست که باشد." (۶) در پی فروپاشی نظام‌های کهن بر اثر انقلاب‌ها، به منظور تعریف هدف‌های انقلاب و توجیه رفتار انقلابی، خاصه در نخستین مرحله‌های خشم و ناآرامی، از ارزش‌های دینی بهره‌گیری می‌شد. بریتون می‌نویسد: "دسته کوچک انقلابی‌های خشن که هسته تمامی عملیات را در دوران وحشت [انقلاب فرانسه] تشکیل می‌داند، زیر نفوذ ایمان فعال مذهبی مانند سایر مردم رفتار می‌کردند. مستقل‌ها، ژاکوبین‌ها و بلشویک‌ها، همگی می‌خواستند همه فعالیت‌های انسانی را منطبق با یک الگوی آرمانی انجام بدهند. همانندی تکان دهنده همه اینها در ریاضت‌کشی یا محکوم کردن آن چیزهای است که ما شاید مفاسد جزئی و یا کلی قلمداد کنیم. همه این الگوها هم کم و بیش مشابهند و همگی به آنچه که می‌توان اخلاق مسیحیت متعارف نامید نزدیکند." (۷)

ایران در دو دهه نخست انقلاب از هر سه مرحله یک انقلاب کلاسیک گذشت، در بیستمین سالگرد انقلاب، فرایند یاد شده هنوز تکمیل نشده بود اما به اوج آن نزدیک می‌شد.

مرحله آغازین انقلاب، یک دهه کامل به طول انجامید. این ده سال که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ طول کشید. جمهوری اول نام گرفته است. (۸) آغاز آن، زمانی بود که محمد رضا شاه پهلوی با شیشه‌ای از خاک ایران همراه با شهبانو فرح با بی میلی بسیار تاج و تخت را رها کرد و به یک مرخصی بی پایان رفت. جمهوری اول تا پایان دوران حیات آیت‌اله خمینی ادامه یافت. در این دوره تب انقلاب خاصه در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ بسیار بالا بود.

پررنگ‌ترین تصویرهای انقلاب ایران هم مربوط به همان سال‌های نخستین است. هنوز خارجیان، بسیاری از آن صحنه‌ها را به یاد دارند. راهپیمایی‌های

ملایان تفنگ بر دوش و زنان چادری. سردخانه‌های پر از اجساد تیرباران شده شامل سلطنت‌طلبان و مقام‌های بلندپایه رژیم پادشاهی که در جریان محاکمه‌های سرپایی در دادگاه‌های انقلاب تیرباران شدند. تسخیر سفارت ایالات متحد آمریکا همراه با به‌گروگان‌گرفتن ۵۲ دیپلمات به مدت ۴۴۴ روز. تصویرهای این گروگان‌های چشم بسته و آتش زدن آدمک عمو سام توسط جوانان. این مرحله تب داغ بود.

و بعد دوره چالش‌های خشن و قدرت‌طلبی‌های خونین. صدام حسین در سال ۱۹۸۰ فرمان حمله به ایران را صادر کرد و نیروهای عراقی به سرعت هزاران کیلومتر مربع در داخل ایران پیشروی کردند و چند نقطه مهم استراتژیکی را به تصرف در آوردند. تهاجم عراق از آنجا که اندکی پس از فرار یا زندانی شدن و اعدام سران نظامی ارتش زمان شاه صورت می‌گرفت بقای فیزیکی ایران را به ناگهان زیر سؤال برد.

اما شدیدترین درگیری‌ها، خونریزی و آشوب هنگامی روی داد که جمهوری اسلامی جوان ایران در صدد ایجاد یک نظام حکومتی سر تا پا جدید بر آمد. انقلابی‌هایی که به قدرت رسیده بودند چیزی در مورد اداره کشور نمی‌دانستند. کارها به صورت فی‌البداهه و روزمره پیش برده می‌شد.

در دهه ۱۹۸۰ کمال خرازی مسئول وقت خبرگزاری جمهوری اسلامی و نماینده دائمی ایران در سازمان ملل و وزیر خارجه کنونی به من گفت: "امر مهم در مورد این انقلاب آنست که هیچ برنامه از پیش تعیین شده‌ای نظیر آنچه دقیقاً برای اقتصاد، صنعت یا چیزهای دیگر تهیه می‌شود، نداشته است و ما بتدریج که پیش می‌رویم بر میزان تجربه‌ها مان افزوده می‌شود". استقرار حکومت روحانی در ایران یک امر مقدر آسمانی نبود. برعکس آیت‌اله خمینی در نخستین بیاناتش درباره حکومت گفت از حکومت روحانیان حمایت نمی‌کند و در نوشته‌ای با اشاره به قانون شریعت یادآور شد: "ما می‌گوییم حکومت باید بر طبق قوانین الهی باشد." (۹) و هنگام ترک پاریس به سوی ایران در مصاحبه‌ای با لوموند گفت: "منظور ما این نیست که رهبران مذهبی اداره کشور

را در دست بگیرند." (۱۰)

با فرو نشستن امواج پر همه‌مه بازگشت آیت‌اله به ایران، به نظر می‌رسید وی علاقه چندانی به مداخله روزمره در امور حکومتی ندارد. او که در هفتادمین دهه زندگی بود به قم عزیمت کرد و به نظر می‌رسید سیاست را به دولت موقت شامل فن سالارهای غیر دینی سپرده است. نقش وی به حل و فصل اختلاف‌ها محدود می‌شد و از طریق فرزندش احمد یا مقام‌های دولتی که در قم به دیدارش می‌شتافتند، رهنمودهای خود را ارائه می‌کرد.

تکر مداخله ملایان در حکومت عملاً از سوی شیعه طرد شده و شیعیان در طول تاریخ از قدرت سیاسی بیزار بوده‌اند. اما در پاییز ۱۹۷۹ بر سر تدوین قانون اساسی جدید هیجان عمومی موجب شد نقطه عطف جدیدی در انقلاب به وجود بیاید. دست‌اندرکاران انقلاب در مورد شکل دولت آینده نظرات بسیار متفاوتی داشتند.

در دو نسخه نخستین پیش‌نویس قانون اساسی، از یک رئیس‌جمهوری قدرتمند از روی الگوی فرانسه حمایت شده بود. هر دو پیش‌نویس تا حد زیادی غیر دینی بود و در هیچ یک قدرت ویژه‌ای برای روحانیت در نظر گرفته نشده بود. تندروهای دینی این پیش‌نویس‌ها را قبول نکردند و خواهان بازبینی و افزودن مواد زیادتری در آنها شدند. ایران بدین ترتیب درگیر بحث‌های عمیقی شد و سرانجام در یک مصالحه مقرر شد مجلس خبرگان انتخاب شود و قانون اساسی را تدوین کند و به رأی ملت بگذارد از همان لحظه آینده کشور رسماً توسط روحانیان رهبر شده.

طرفداران آیت‌اله خمینی از ترس اینکه با تغییرات بیشتر به حاشیه رانده شوند یا حتی از قدرت کنار گذاشته شوند، روندی را ابداع کردند که به موجب آن، صلاحیت نامزدها را از صافی بگذرانند و با این تمهید از آن پس بارها و بارها در انتخابات تأثیر گذاشته‌اند. در خبرگان هم اکثریت با آنها شد و یک متن قانون اساسی تهیه کردند که سرایا اسلامی بود.

عمده‌ترین و با اهمیت‌ترین تغییر در رأس داده شد. رئیس‌جمهوری یک

مقام تشریفاتی و ضعیف شد تا بدین وسیله رئیس حکومت آیت‌الله قوی نباشد که بتواند دودمان حکومتی جدیدی ایجاد کند، کاری که رضا شاه پهلوی کرد. رهبری واقعی کشور به ولی فقیه سپرده شد. ولی فقیه مراقب است تا عوامل غیر دینی در هیچ شاخه حکومتی نفوذ نکنند و انقلاب به مسیر خود ادامه دهد. ولی فقیه علاوه بر این، حق انتصاب ریاست قوه قضایی و فرماندهان ارتش را دارد. او در نهایت می‌تواند هر نامزدی را کنار بزند. فرمانده کل قواست. و بر خلاف سایر مقام‌های دولتی، مقامی مادام‌العمری است. ولی فقیه بیش از هر دولت موجود جهان به مقام پاپ اعظم نزدیک است.

فکر استقرار ولایت فقیه به جذائیت کتاب جمهوریت افلاطون برای آیت‌الله خمینی و به زمانی برمی‌گردد که او یک طلبه جوان بود. افلاطون در جمهور از روی کار آمدن شاه فیلسوف جانبداری کرده بود و ولی فقیه نسخه اسلامی شاه فیلسوف است. (۱۱) در هر حال نظام جمهوری اسلامی ایران یکی از غیر عادی‌ترین نظام‌های سیاسی جهان بود.

قانون اساسی ایران با در نظر گرفتن الگوهای غربی، سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه را از هم جدا کرد و برای هر کدام نظام کنترل و بازرسی مقرر نمود. اما حکومت روحانیان یک لایه موازی قدرت را هم ایجاد کرد و عملاً در کنار هر شاخه حکومتی یک نهاد با موقعیت "سایه" با قدرت برابر - دست کم برابر - به وجود آورد و عمده‌تاً این مقام‌ها و نهادها در اختیار روحانیان قرار گرفت.

در ارتش و در کنار نیروهای ارتش، نیروهای هوایی و دریایی، نهاد سایه یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج ایجاد شد و اینها به صورت امواج انسانی در جنگ عراق - ایران کارایی خود را نشان دادند.

در حیطة اجرای قانون، کمیته‌ها در کنار پلیس به وجود آمد و کار اینان بیشتر مراقبت رفتار اجتماعی مردم بود. این دو سرانجام در هم ادغام شدند اما پس از جنگ، بسیج همچنان به جای کمیته‌ها کار امر به معروف را بر عهده گرفته است. در قوه قضایی، در کنار دادگاه‌های مدنی و کیفری، دادگاه‌های انقلاب ایجاد شد که ریاست آنها با روحانیان بود و به جرائم سنگین نیز به عنوان تهدید علیه

نظام در این دادگاه‌ها و غالباً در پشت درهای بسته رسیدگی می‌شود. در قوه قانونگذاری نیز در کنار مجلس شورای اسلامی با ۲۷۰ نماینده [در سال ۱۳۷۸ به تناسب افزایش جمعیت، ۲۹۰ نماینده] یک مجلس سایه به بنام شورای نگهبان با ۱۲ عضو وجود دارد. این شورا قانون‌های مصوبه مجلس را اگر غیر اسلامی یا مغایر قانون اساسی تشخیص دهد می‌تواند وتو کند. یکی دیگر از اختیارات شورای نگهبان، تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای مقام‌های انتخابی است. اختلاف میان این دو نهاد قانونگذاری در زمان آیت‌اله خمینی آن‌چنان بالا گرفت که سرانجام در نیمه دهه ۱۹۸۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام دایر شد تا میان آنها داوری کند. مجمع در ضمن، به سیاست‌گذاری هم می‌پردازد و ضمن دادن نظرهای مشورتی به رهبر در مسائل مهم، درباره اموری که از مجاری عادی قابل حل و فصل نیستند به ابراز نظر قطعی می‌پردازد. (۱۲)

استانداران، فرمانداران و بخشداران را وزارت کشور منصوب می‌کند اما امام جمعه‌ها که از سوی رهبر برگزیده می‌شوند بر کار این مقام‌ها نظارت کلی دارند. حتی در حوزه اقتصاد رسمی هم دوشادوش سازمان اقتصادی [دولتی] بنیادهای متعدد و رنگارنگی ایجاد شده که هر چند دولت آن را ایجاد کرده، اما بیشتر اینها مستقل عمل می‌کنند و بخش بسیار عظیمی از اقتصاد کشور در کنترل کامل آنهاست.

ریاست جمهوری هم "سایه" دارد و آن شخص رهبر است.

بدین ترتیب، قانون اساسی نتوانست پایان تحولات یا نقطه پایان انقلاب شود در ژانویه ۱۹۸۰ درست یک سال پس از پیروزی انقلاب، انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. آیت‌اله خمینی اعلام کرد هیچ روحانی نباید نامزد مقام ریاست جمهوری شود و این به خوبی نشانه دیگری است که او خواهان برپایی حکومت روحانیت نبوده است. اما در ۱۸ ماه بعدی، ایران صحنه درگیری‌هایی خونین شد و روحانیت حاکم و طرفدارانش به تدریج شرکای سابق را کنار نهادند - چپ‌گراها، ملی‌گراها، و روشنفکران یکی یکی از دستیابی به قدرت

محروم شدند. حکومت ترور و وحشت به نوبه خود موجی از خشونت و ترور را به دنبال آورد. در سال ۱۹۸۱ بیش از هزار مقام حکومتی توسط شرکای سابق که به جناح مخالف پیوسته بودند کشته شدند.<sup>(۱)</sup>

جمهوری اسلامی نمی‌توانست رؤسای جمهورش را در قدرت نگاه دارد. در ماه ژوئن ۱۹۸۱ ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس‌جمهور ایران ناچار شد با پوشش زنانه از کشور فرار کند. مجلس شورای اسلامی او را فاقد صلاحیت برای این مقام اعلام کرد. دومین رئیس‌جمهور در ماه اوت سال ۱۹۸۱ بر اثر انفجار بمب کشته شد در حالی که تنها ۵ هفته در این مقام خدمت کرده بود. بمب زمانی منفجر شد که وی و نخست‌وزیرش در حال بررسی ماجرای بمب‌گذاری حزب جمهوری اسلامی بودند در ماجرای این بمب‌گذاری، حدود ۲۰۰ تن از مقام‌های بلندپایه حکومتی، ده وزیر کابینه و ۲۷ نماینده مجلس کشته شده بودند.<sup>(۱۳)</sup>

ایرانیان برای سومین بار طی ۲۱ ماه و دومین بار طی ۱۰ هفته بار دیگر برای انتخاب رئیس‌جمهوری به پای صندوق‌های رأی رفتند. این بار، در اکتبر ۱۹۸۱، امام با استفاده از قدرت خویش به عنوان ولی‌فقیه، منع را از روحانیت برداشت و یک روحانی نامزد مقام شد. برنده آن انتخابات [آیت‌اله] علی خامنه‌ای بود... او که از شاگردان سابق و پیروان آیت‌اله خمینی بود سه بار در زمان شاه به زندان افتاده و به تازگی از جریان یک سوءقصد جان به در برده بود. او روز پیش از انفجار حزب جمهوری اسلامی به شدت مجروح شد و در بیمارستان بستری گردید. بمب را در میکروفن کار گذاشته بودند.

انتخاب [آیت‌اله] خامنه‌ای به ریاست جمهوری یک نقطه عطف دیگر بود. در اکتبر ۱۹۸۱ روحانیان، دیگر فقط ناظر و سایه دولت نبودند بلکه بر همه شاخه‌های حکومتی سیطره داشتند.

ایران حالا به طور رسمی حکومت الله را داشت و این فرایند، دو سال و

۱- این ادعایی است که باور آن نیاز به ارائه سند دارد. (ناشر)

نیمی به طول انجامید. وقتی جمهوری اسلامی، قدرت را کاملاً قبضه کرد در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ تلاش کرد همه جنبه‌های زندگی جامعه ایرانی از کتاب‌های درسی گرفته تا لباس پوشیدن و موسیقی را دوباره شکل بدهد. در این زمینه فقط معدودی موارد، استثنا شده بود.

تغییرات، در خیابان‌های تهران کاملاً محسوس بود. در یک بعد از ظهر گرم تابستان در پر رفت و آمدترین ساعت روز متوجه یک ویولن‌نواز نابینا شدم که پس‌رکی او را در وسط یک چهار راه شلوغ تهران راهنمایی می‌کرد. وقتی او سازش را می‌نواخت پس‌رک به رانندگان اتومبیل مراجعه می‌کرد تا پولی برای ویولن‌زن جمع کند.

راننده‌ام می‌گوید: "او پانزده سالی است که همین حدودها است و کارش همین است. او قبلاً جاز و موسیقی مورد علاقه ایرانیان را می‌نواخت اما از زمان انقلاب، همه آنها ممنوع شده او هم حالا فقط سرود جمهوری اسلامی و موسیقی اسلامی را می‌نوازد". راننده میان سال، پول خوردی به پس‌رک می‌دهد.

خیابان‌های تهران هم نقش خود را در انقلاب داشته‌اند. نام روزولت، آیزنهاور و الیزابت از روی خیابان‌های بزرگ و بولوارهای شهر برداشته شده. خیابان چرچیل به بابی سندز، رهبر ارتش سری جمهوریخواه ایرلند، که بر اثر اعتصاب غذای طولانی جان داد - و خیابان لس‌آنجلس به خیابان حجاب، تغییر نام داده شده است. حتی اگر تهرانی‌ها بخواهند موضوع انقلاب را فراموش کنند تصویرهای عظیم رنگ روغنی بر دیوارهای شهر، آنها را به یاد آن می‌اندازد. بر یک دیوار آجری نوشته شده است "حفظ و حمایت از انقلاب، وظیفه ماست" و بر دیوار بیرونی کاخ نیاوران، محل اقامت شاه سابق این جمله از آیت‌اله خمینی نوشته شده است "به یاد خدا باشید و به هیچ چیز دیگری فکر نکنید".

ایران در دوره جمهوری اول کوشیده ایدئولوژی اسلامی و نفوذ خود را به فراتر از مرزهایش صادر کند. در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ این کار به اوج خود



رسید. در داخل، روحانیان کار "پاکسازی" مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، قوانین کیفری، قوانین بانکی، مسائل فرهنگی و رسانه‌ها را از عناصر غیر اسلامی به انجام رساندند هر کس خود را دمساز نکرد، پاکسازی شد.

آنها وضعیت موجود منطقه را هم به هم ریختند. ایران که زمانی محافظ خلیج فارس شمرده می‌شد حالا تهدیدی علیه آن به حساب می‌آمد چون تهران تلاش می‌کرد از طریق شبکه گسترده دوستان و هواداران به تبلیغ اسلام مبارز و ستیزه‌گر پردازد. ماجرا به غرب هم کشانده شد چون ایران به تعریف دوباره‌ای از تروریسم و تاکتیک‌های آن پرداخت و "بمب‌گذاری انتحاری" را وارد فرهنگ سیاسی کرد.

در جبهه جنگ با عراق هم، ایران از طریق رشته پاتک‌های جسورانه توانست وضعیت را عوض کند هر چند ارتش عراق از نظر تجهیزات و آموزش در موقعیت برتری بود. ایران با اعزام داوطلبان جوان که نوارهای قرمز به سر می‌بستند و خود را عاشق شهادت می‌نامیدند ورق را به نفع خود برگردانید. بسیاری از این داوطلبان جوان، روی مین رفتند و جنگ بزودی به خونین‌ترین درگیری در تاریخ جنگ‌های معاصر خاورمیانه تبدیل شد. اما حتی به کارگیری جنگ افزارهای شیمیایی از جانب عراق نتوانست ایرانیان را از حملات مکرر باز دارد. در سال ۱۹۸۶ بنا به برآورد منابع اطلاعاتی امریکا، ایران می‌توانست برنده نهایی جنگ باشد.

اما ایران برای هدف‌های توسعه طلبانه، غرور سیاسی و انزوای اقتصادیش بهای سنگینی پرداخت. در سال ۱۹۸۶ انقلاب ایران با مشکلاتی روبرو شد. مردم در داخل از بالا رفتن تلفات انسانی در جنگ، جیره‌بندی کالاهای اساسی و مشاجره‌های تمام نشدنی خسته شده بودند. امریکایی‌ها خرید نفت و سایر کالاهای ایران را تحریم کردند چون با افشای معامله پنهانی فروش جنگ‌افزار در برابر آزادی گروگان‌ها، روابط تهران - واشنگتن به سختی تیره شد و امریکا بر فشار هر چه بیشتر اقتصادی بر ایران افزود. بار دیگر در جبهه جنگ، موقعیت عراق بهتر شد و این وضع تا نیمه سال ۱۹۸۶ ادامه یافت در آن سال

نیروهای عراقی به پشت مرزهای بین‌المللی رانده شدند.

تأثیر این تحریم‌ها در تهران محسوس بود. تصویرهای بزرگ رنگ روغنی بر دیوارهای شهر رنگ می‌باخت. جمعیت کمتری در نماز جمعه‌ها، راهپیمایی‌های عمومی و حتی انتخابات حاضر می‌شدند. به جماعت مسجدرو و مؤمن تأکید می‌شد که در صحنه حضور داشته باشند. بر در و دیوارهای خانه‌ها و خیابان‌ها و بزرگراه‌ها با نوشتن شعارهایی از نظام انتقاد می‌شد. حتی روحانیان ناراضی به نظر می‌رسیدند.

من خود در یک داروخانه در تهران شاهد گفتگوی مسئول داروخانه با یک زن بودم یک آخوند هم مشتری بعدی بود، زن از گرانی دارو شکایت کرد و داروخانه‌چی گفت "چرا به من می‌گویی؟ به ایشان بگو" و به روحانی اشاره کرد. و روحانی گفت "تقصیر بنده هم نیست تقصیر رژیم است. من مسئول یک گروه از فقرای مسجد هستم با ماهانه اندکی که می‌گیرم باید خانواده‌ام را هم اداره کنم" و با لحنی که سرخوردگی از آن می‌بارید گفت: "در زمان شاه واقعاً وضع ما بهتر بود".

در آخرین سال عمر آیت‌اله خمینی، انقلاب برای نخستین بار به مرحله‌ای رسید که بیم فروپاشی و شکست آن می‌رفت. نظام برای بقای خود از نیمه سال ۱۹۸۸ تا نیمه سال بعد ناچار بود به تعرض در چند جبهه پایان دهد و عقب نشینی کند. ابتدا تهران قطعنامه سازمان ملل مبنی بر آتش بس در جنگ را در اوت ۱۹۸۸ پذیرفت. امام پذیرش قطعنامه را در حکم نوشیدن جام زهر قلمداد کرد. اما راه دیگری نبود.

با پایان یافتن جنگ، نظام متوجه مسائل داخلی شد برای کاستن از نارضایتی عمومی، از دامنه محدودیت‌های کوچک و بزرگ کاسته شد. کمیته‌های انقلاب که مراقب رفتار اجتماعی مردم بودند، برجیده شدند. کنترل رفت و آمدهای شبانه در شهرها کاهش یافت. سینمای ایران که جنگ و انقلاب مضمون‌های عمده‌اش را تشکیل می‌داد به موضوع عشق و ماجراجویی‌ها روی آورد. به بازاریان اطمینان داده شد که بازرگانی خارجی، ملی نخواهد شد.

بازی شطرنج که حرام اعلام شده بود آزاد شد. و خانم‌ها اجازه یافتند ناخن‌هاشان را لاک بزنند.

تهران حتی با استفاده از نفوذ خود به آزادی گروگان‌های غربی در لبنان کمک کرد. مناسبات بازرگانی بهبود یافت. به نظر می‌رسید تب انقلاب دارد می‌شکند.

درست در همان حالی که بسیاری از ایرانیان داخل نظام و خارج از آن خود را برای حرکت بعدی آماده می‌کردند. آیت‌اله خمینی نشان داد که در مورد دیدگاه‌هایش حاضر به سازش و مصالحه نیست. در سال ۱۹۸۹ زمانی که ایران آماده برگزاری جشن‌های نخستین دهه پیروزی انقلاب می‌شد. آیت‌اله به موجب یک فتوا سلمان رشدی نویسنده بریتانیایی را به خاطر نگارش کتاب توهین‌آمیز آیات شیطانی به مرگ محکوم کرد. کتاب که یک داستان مربوط به رؤیای خیالی پیامبر اسلام است. از دید امام، علیه اسلام و مسلمانان و کفرآمیز قلمداد شد. با این فتوا مسأله بهبود روابط ایران با غرب منتفی گردید.

دومین رویدادی که نزدیک بود انقلاب را به شکست بکشانند و ثبات آینده آنرا در معرض تهدید قرار داد، اقدام امام در عزل آیت‌اله حسینعلی منتظری به عنوان جانشین خود بود. آیت‌اله منتظری به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب، زبان به انتقاد گشود و یادآور شد انقلاب اسلامی در انجام بسیاری از وعده‌های اولیه‌اش شکست خورده است. او اعدام‌های جمعی را محکوم کرد و از دولت خواست اشتباه‌های گذشته‌اش را جبران کند. او به دنبال صدور فتوای قتل رشدی گفت "مردم دنیا دارند به این نتیجه‌گیری می‌رسند که کار ما در ایران فقط آدم‌کشی است." (۱۴)

آیت‌اله خمینی در هر دو این اقدام‌های پر سر و صدا هدف گسترده‌تری را دنبال می‌کرد. او می‌خواست انقلاب را بار دیگر به مسیر اصلی‌اش بیندازد. مضمون یگانه نخستین دهه انقلاب، در تخریب خلاصه می‌شد: انقراض سلطنت به پایان دادن به نفوذ خارجی‌ان که در همه حوزه‌ها از آموزش و پرورش گرفته تا کسب و کار و مد را در بر می‌گرفت؛ بر هم زدن موازنه قدرت در منطقه

و به هم ریختن اتحادیه‌های سیاسی و اقتصادی دیرینه. امام از آن بیم داشت که هر نوع رفاه‌طلبی و آسایش، سرانجام برنامه اسلامی را کم رنگ‌تر کند. به همین سبب بار دیگر به گرم کردن جو انقلاب پرداخت و بعد هم درگذشت. جمهوری اسلامی توانست از دشوارترین مرحله‌اش در دهه اول، به رغم آن همه سختی‌ها بگذرد و باقی بماند. اما با درگذشت ناگهانی امام با آن قدرت بی‌همتا و جاذبه‌اش که قدرت او با قدرت هیچ فرد دیگری قابل مقایسه نبود، جمهوری اسلامی را با پیام‌هایی مختلط و درهم آمیخته در مورد آینده‌اش به حال خود گذاشت.

در جمهوری دوم مسأله اصلی این بود که آیا جمهوری اسلامی از مرزهای خمینی‌گرایی فراتر خواهد رفت و اگر بخواهد برود آیا می‌تواند یا نه؟ البته، جابه‌جایی به هیچ روی به معنی ردّ امام یا نفی اهمیت اسلام نبود تنها نشان می‌داد که اولولیت‌ها و فعالیت‌ها عوض شده است.

رئیس‌جمهوری رفسنجانی با قدرت، کارش را آغاز کرد. اندکی پیش از انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری، در ساختار قدرت تغییرهایی داد و با اصلاحیه‌هایی در قانون اساسی موضع ریاست جمهوری را تقویت کرد. در آن زمان او هنوز رئیس مجلس بود. به موجب اصلاحیه‌ها پست نخست‌وزیری حذف شد و قدرت‌هایش به رئیس‌جمهوری واگذار گردید در حالی که در قانون قبلی، رئیس‌جمهوری حالتی تشریفاتی و بدون قدرت بود. به موجب اصلاحیه‌های دیگر، نقش جانشین آیت‌اله خمینی تضعیف شد آیت‌اله خامنه‌ای که بی‌درنگ پس از فوت آیت‌اله خمینی به رهبری برگزیده شد در آن زمان رئیس‌جمهور بود و از سوی خبرگان، آیت‌اله نامیده شد. او در رأس قدرت سیاسی و رهبری قرار گرفت اما بدون بهره‌مندی از مقام مرجعیت.

با موازنه جدید قدرت، رفسنجانی عملاً در موقعیتی قرار گرفت که دوران بعد از آیت‌اله خمینی را تعریف و مشخص کند. دگرگونی‌ها در ضمن، نشان دهنده هدف‌های او نیز بود. او در مقام چهارمین رئیس‌جمهوری ایران تلاش کرد دولت پایداری بر مبنای اقتدار به وجود آورد که بقای نظام به اعتبار یا

شخصیت رهبر متکی نباشد.

رفسنجانی کوشید در سایر بازیگران صحنه سیاسی هم تغییراتی بدهد. در نخستین دوره تصدی اش در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۹۳ تلاش کرد تندروهای رادیکال را از صحنه خارج سازد آنها پست‌های کلیدی را در دست داشتند و با سیاست ستیزه‌جویانه‌شان به اعتبار ایران در خارج لطمه می‌زدند. این فرایند، سه سالی طول کشید و سرانجام به جای نظریه‌پردازان جمهوری اول، فن سالاران تحصیل کرده غرب را در دولت و محافظه کاران را در مجلس جای داد. کارایی، بیش از پارسایی به صورت ملاک مهم گزینش در آمد.

رفسنجانی البته قصد کنار گذاشتن اسلام را نداشت بلکه می‌خواست با ارائه مصلحت‌گرایی، لبه تیز ایدئولوژی جمهوری اسلامی را قدری نرم و کند سازد. او می‌خواست تأکید را از تخریب بردارد و بر بازسازی بگذارد: بازسازی فیزیکی و روانی خسارت‌هایی که از جنگ عراق، اقتصاد نابسامان، و نظام سیاسی ناکارآمد ناشی می‌شد. این بدان معنی بود که به جای توجه به تعداد مسجدروها به یافتن شغل، مسکن، مدرسه و بهداشت برای عده بیشتری توجه شود.

او یک ملای طرفدار بازار آزاد بود که پدرش تولیدکننده پسته بود. برنامه‌اش را حول محور اصلاحات سامان داد: از جمله، خصوصی سازی بسیاری از کسب و کارهای ملی شده بعد از انقلاب، باز کردن کشور به روی سرمایه‌گذاران خارجی که از بدو انقلاب ممنوع شده بود، و برقراری پیوند مستحکم‌تری با جهان خارج که سرانجام، ایالات متحد آمریکا را نیز در برمی‌گرفت.

اصلاحات رفسنجانی تا حد زیادی به اقدام کشورهای اروپای شرقی به دنبال فروپاشی شوروی شباهت داشت رفسنجانی می‌خواست ایران را وارد جامعه جهانی سازد.

در مواردی، تحولات، حالت نوعی برگشت و وارونه‌سازی را داشت بازار بورس که در زمان شاه ایجاد شده بود این بار در ساختمانی بزرگ و مجهز به

کامپیوتر و تزئینات بازگشایی شد. بخت آزمایی [با نام ارمغان بهزیستی] دوباره به راه افتاد و نشان می داد که ایرانیان برای کسب ثروت فقط نمی خواهند چشم به راه مرحمت الهی باشند. مناطق آزاد تجاری به منظور جلب سرمایه های خارجی ایجاد شد. "ضربه درمانی" و ریاضت کشی یعنی زبان مرسوم صندوق بین المللی پول، جای شعارهای عدالت اجتماعی را گرفت.

در خیابان ولی عصر این تحولات، محسوس تر بود. بر دیواری سیمانی این جمله ها - که به زحمت قابل خواندن بود. - به چشم می خورد: "امروز دفاع از اسلام، از روزهای صدر اول اسلام مهم تر است و به فداکاری نیاز دارد" در کنار آن، بر پرده ای بزرگ و پر رنگ برای ساعت مچی سواج تبلیغ شده بود. تهران بتدریج از حالت یک شهر جنگ زده خارج می شد. گونی های شن و ماسه برداشته می شد. نوارهایی که بر شیشه های پنجره های خانه ها چسبانده بودند تا بر اثر بمباران هواپیماها و موشک های عراقی، شیشه های خرد شده به اطراف پراکنده نشود از پنجره ها پاک می شد. خانه های جدید با نقشه های تازه، بازارچه ها و پاساژهای تجاری، ساختمان های دولتی و حتی ویلاهای خصوصی به سرعت ساخته می شد. بر تابلوهای تبلیغاتی که از روزهای انقلاب، شعارهای انقلابی نوشته می شد. و در آنها شیطان های بزرگ و کوچک محکوم می شدند، کالاهای غربی و ژاپنی تبلیغ می شد زمین های باز به پارک و بوستان تبدیل گردید نمایشنامه های غربی از چخوف تا آرتور میلر در تئاترهای تهران به نمایش گذاشته شد.

رژیم مطلقاً هر نوع فراموش کردن "اسلام پا برهنه ها" و روی آوردن به "اسلام امریکایی" یا "اسلام سرمایه داری" را انکار می کرد. اما برنامه های رفسنجانی، عملاً مستضعفان را کنار گذاشت. در حالی که انقلاب، در تئوری به نام اینها انجام شده بود. بخصوص بعد از آنکه روحانیان حاکم اعلام کردند یارانه ها را که برای کالاهای اساسی در نظر گرفته شده بود بتدریج حذف خواهند کرد؛ با این اقدام، توده های محروم از رفسنجانی دور شدند. جمعیت روبه افزایش زیر فشارهای اقتصادی، به یارانه ها نیاز داشت.

گرچه روند بهبود اقتصادی، مؤثر بودن اقدام‌ها را به ثبوت رساند، اما روند رو به بهبود اقتصادی با چالش‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر همراه بوده است. نظام به راحتی حاضر نبود داریوی را که برای تقویت حکومت و بازگشت ایران به حالت عادی سلامت لازم است تجویز و مصرف کند. و در نبود قدرت متعادل کننده آیت‌اله خمینی تفرقه و تقسیم جناح‌های انقلابی ادامه یافت و شدت گرفت.

اقدام ماهرانه رفسنجانی در تصفیه رادیکال‌ها هم برای او نتیجه عکس به بار آورد. جناح محافظه‌کار سیاسی، اجتماعی و مالی که در انتخابات سال ۱۹۹۲ جای رادیکال‌ها را در مجلس گرفت دست کم به اندازه رادیکال‌ها برای دولت رفسنجانی دردسر درست کرد. آنها جلوی تصویب قانون‌ها در زمینه اصلاحات را گرفتند. فن‌سالاران کلیدی دولت رفسنجانی از جمله وزیران دارایی او را با استیضاح برکنار کردند و او را متهم ساختند که می‌خواسته سرمایه‌داری به سبک غربی را احیا کند. محمد خاتمی وزیر ارشاد را به خاطر مدارای بیش از حدش در زمینه آزاد گذاشتن بیان مطالب فرهنگی در داخل و ورود آنهمه جریان‌های فرهنگی از خارج، از کابینه بیرون کردند و در پایان هم با قطع یارانه‌ها به مخالفت برخاستند.

این امر شدیداً جامعه را سرخورده کرد. پس از آنکه به موجب برنامه مدارا و آسان‌گیری دولت رفسنجانی در مسائل اجتماعی، زنان آزاد شدند که روسری و مانتو بپوشند و کمی از موهای سرشان را هم بیرون بگذارند دسته‌های جوانان متعصب تهرانی به سالن‌های آرایشگاه‌ها ریختند و عکس‌ها و تابلوهای آنجا را شکستند. (۱۵) صدا و سیما که در آن زمان زیر نظر محمد هاشمی برادر رئیس‌جمهوری بود می‌خواست برنامه‌های سرگرمی بیشتری ارائه کند اما با مخالفت محافظه‌کاران مجلس روبرو شد.

روند اصلاحات بزودی فلج شد. مردم اعتماد خود را نسبت به دولت از دست دادند. در سال ۱۹۹۳ در نیمه راه جمهوری دوم مردم، نارضایتی‌شان را در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی نشان دادند. تنها ۵۷ درصد

رأی دهندگان به پای صندوق‌های رأی رفتند که نشان می‌داد مردم به انتخابات و رأی بی‌تفاوت شده‌اند و به دولتمردی که بیشتر سیاستمدار تلقی می‌شد تا روحانی، و درمان مشکلات سیاسی کشور در وجود او جستجو می‌شد، بی‌اعتنایی نشان دادند. حتی آنها که رأی دادند مانع از آن شدند که رفسنجانی، مانند چهار سال پیش با اکثریتی قاطع به مقام ریاست جمهوری انتخاب شود. آن احساس قبلی به "ملای نرم"، اکنون جایش را به بی‌تفاوتی و حتی پشت کردن به او داده بود.

در دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ به نظر می‌رسید انقلاب علیه خودش برگشته است. تفرقه و تقسیم‌بندی‌ها عمیق‌تر شد. اتحاد میان رئیس‌جمهوری و آیت‌اله خامنه‌ای که با آهنگی فزاینده دستخوش تنش شده بود در آستانه از هم پاشیدن قرار گرفت. در زمینه اختیارات رهبر و حتی نیاز به وجود او، بحثی در گرفت و آیت‌اله خامنه‌ای به محافظه‌کاران به رهبری علی‌اکبر ناطق‌نوری رئیس مجلس نزدیک شد. این دو با هم، کار قوه مجریه را فلج کردند و بحث مربوط به اصلاحات به همین جا ختم شد.\*

نظام دست به گریبان ناتوانی بود. روزبه‌روز بر ناتوانی سیاسی رفسنجانی افزوده می‌شد مجلس هم در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ یا ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ کار عمده‌ای در زمینه قانون‌گذاری نکرد و بیشتر مذاکرات مجلس حول امور اخلاقی و تأثیر ویدئو بر اخلاق عمومی دور زد.

بار دیگر محدودیت‌های گسترده‌ای بر زندگی روزمره مردم اعمال شد. در نیمه دهه (۱۳۷۰ ش) ۱۹۹۰ ده‌ها هزار نفر به جرم، فساد اجتماعی بازداشت شدند و به بیش از یک میلیون نفر در زمینه رفتار نادرست - عدم مراعات

\* - این برداشت نویسنده با واقعیت مطابقت ندارد. اولاً، نقش رهبری در مناقشات بین قوا همواره در جهت حل و فصل اختلافات است و نه طرفداری و یا موضعگیری به نفع یک جریان خاص. ثانیاً، روند موجود اصلاحات در کشور خود نشان‌دهنده برداشت نادرست نویسنده از وضع اصلاحات در ایران است. (ناشر)



موازین اسلامی، در اختیار داشتن غیر قانونی نوار ویدیویی اخطار داده شد. (۱۶) در سال ۱۹۹۵ به رغم مخالفت رفسنجانی، مجلس، استفاده از ماهواره را غیر قانونی اعلام کرد.

حکومت الله بار دیگر اعلام وجود کرد و ادعا کرد که حقیقت مطلق را در اختیار دارد. فضای باز اجتماعی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ ایجاد شده بود بسته شد. پرسش‌های عمده بی پاسخ ماند. درآمد سرانه که در جمهوری اول به نصف رسیده بود باز هم کاهش پیدا کرد. (۱۷) اتاق بازرگانی ایران اعتراف کرد که در سال ۱۹۹۶، ۴۰ درصد ایرانیان زیر خط فقر یا اندکی بالای آن زندگی می‌کنند اما دیپلمات‌ها این رقم را تا ۶۰ درصد هم می‌رساندند. (۱۸) طبقه متوسط یعنی عنصر اساسی و لازم بقای هر ایدئولوژی انقلابی، خاصه هر دموکراسی رفته رفته کوچک می‌شد.

جوانان بازگشته از جنگ بار دیگر در خیابان‌های تهران ظاهر شدند اما این بار نه تهدیدی متوجه امنیت بودند و نه برای نشان دادن تعصب انقلابی آمده بودند. لباس نظامی مقبولیت یافته بود چون در زمان جنگ با عراق به میزان زیادی تولید شده بود و خیلی ارزان بود. حضور اینان نشانه فقر جامعه بود.

حتی بعضی از پر حرارت‌ترین طرفداران نظام به این باور رسیده بودند که رهبران اسلامی آنها را به حال خود رها کرده‌اند. در تهران، مشهد، شیراز، قزوین و اراک، ناآرامی‌های پراکنده به چشم می‌خورد. هزاران نفر به کمی درآمدها، گرانی و کمبود مسکن اعتراض داشتند. جرم و جنایات به رغم قوانین اکید اسلامی افزایش یافت. به خاطر ناامنی، حتی محل اقامت دیپلمات‌ها تحت محافظت شدید قرار گرفت.

پایان جمهوری دوم توهم دومین مرحله قرار گرفتن انقلاب بر لبه شکست را بیشتر تداعی می‌کرد. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷، انقلاب در آستانه منفجر شدن بود، ایران در نیمه دهه ۱۹۹۰ (۱۳۷۰ ش) بیشتر از آنکه کشوری باشد آکنده از فضیلت‌های خدایی، با فساد به مراتب گسترده‌تر از فساد زمان شاه دست به گریبان بود و بر اثر کشمکش‌های

آشتی‌ناپذیر جناحی و اقتصادی که به سرعت در حال اوج‌گیری بود، کشور دچار فلج سیاسی شد. از بسیاری جهات، شرایط حتی از پایان دوره جمهوری اول هم بدتر بود. جمهوری اسلامی بر لبه پرتگاه قرار داشت.

اما در برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یک مسأله جالب پیش آمد. تا چندی پیش از ماه مه (دوم خرداد) به نظر می‌رسید آونگ سیاسی ایران به راست تمایل پیدا می‌کند. جمهوری اول زیر سلطه رادیکال‌ها، و جمهوری دوم تحت رهبری فن‌سالاران عمل‌گرای متمایل به سیاست میانه اداره شد. نظر خواهی‌ها در سال ۱۹۹۷ حاکی از آن بود که محافظه‌کاران برنده‌اند و جناح راست قدرت خود را تحکیم می‌بخشد.

انتخابات به صورت معامله‌ای تلقی می‌شد که از سال پیش سرنوشتش تعیین شده است. ...، مقام‌های قوه قضایی، فرماندهان نظامی و اکثریت مجلس از ناطق نوری، رئیس مجلس و از سران روحانیت محافظه‌کار حمایت می‌کردند. شورای نگهبان هم صلاحیت بیش از ۲۰۰ نامزد انتخاباتی را رد کرده بود و به نظر می‌رسید هرگز تا بدین پایه همه ایرانیان پشت سر یک نامزد [ناطق نوری] جمع نشده بودند اما این استراتژی نتیجه عکس به بار آورد.

بیزاری مردم آنچنان شدید بود که ناطق نوری در برابر نامزد به ظاهر کم‌شانس‌تر یعنی محمد خاتمی به سختی شکست خورد. خاتمی جامعه مدنی و حکومت قانون را وعده می‌داد. او به طوری که گفتیم در دولت رفسنجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود و به خاطر مدارای دگرانديشي، توسط محافظه‌کاران کنار گذاشته شد. و در مقام ریاست کتابخانه ملی عملاً به تبعید فکری فرستاده شد.

اما در سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶ ش) و در پی مبارزه‌ای ۱۲ روزه با کسب ۷۰ درصد آراء بر هر سه رقیب خود پیروز شد. میزان مشارکت مردم در رأی دادن از زمان همه‌پرسی جمهوری اسلامی در نخستین سال انقلاب به بعد بی‌سابقه بود. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، مرد اندیشمندی که مرا با چم و خم‌های سیاست ایران آشنا کرده می‌گوید: "رأی دادن به خاتمی مثل

عاشق شدن بود. عاشق نمی‌داند بعدش چه پیش خواهد آمد. دلیلی هم برای عشقش ندارد."

هادیان می‌گوید: "بعضی از رأی‌ها، رأی منفی به ناطق نوری و محافظه‌کاران بود اما اغلب، رأی آری بود به خود خاتمی. نحوه حرف زدن و نگاه کردن او موجب شد رأی دهندگان احساس هویت کنند. آنها احساس می‌کردند او مورد اعتمادشان است. در خانواده من پنج شش نفری بودند که هرگز در این ۲۰ سال رأی نداده بودند اما این بار رفتند و رأی دادند. اراده کرده بودند رأی بدهند"

ایرانیان با رأی دوم خرداد، اصلاحات را پذیرا شدند و نظامی را که با خودکامگی از قدرت سوءاستفاده می‌کرد رد کردند. مردم ایران برای نخستین بار دسته جمعی رأی به تغییر دادند. با این تحول انتخاباتی، جمهوری دوم هم به پایان آمد. (۱۹)

انتخابات، سرآغاز بهبود، یعنی سومین و آخرین مرحله انقلاب نیز بود. خاتمی از یک سمت و سوی درست آغاز کرد. در طول ۱۸ ماهه اول تصدی‌اش با ابتکارهای نو، بسیاری از مردم خارج از نظام حکومتی را مدارا کرد و به آنان دلگرمی داد. خط‌های قرمز انقلاب کم‌رنگ‌تر یا حتی پاک شد. خاتمی خواهان برپایی حزب‌های سیاسی و تشویق تنوع و دگراندیشی شد در سال ۱۹۹۹ انتخابات شوراهای محلی شهر و روستا برگزار شد و بخشی از قدرت از مرکز به این شوراها تفویض گردید. شوراها در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود اما تا آن زمان کسی به فکر برپایی‌شان نیفتاده بود فیلم و کتاب‌های سانسور شده آزاد گردید به روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها پروانه انتشار داده شد. و بسیاری از این روزنامه‌ها دامنه آزادی بیان و قلم را تا آنجا پیش بردند که به افشای فرماندهان نظام پرداختند و با طنزهای خود نظام را مخاطب قرار دادند و حتی با مقام‌های امریکایی مصاحبه کردند. مهمتر از همه اینها از دید عامه مردم ایران، چشم‌انداز امیدبخش آینده و تحول، جای ترس و تنش را می‌گرفت.

خاتمی در مسیر بهبودبخشی به مناسبات ایران با خارج، گام‌های جسورانه‌ای برداشت. وی در مصاحبه با کریستین امان‌پور خبرنگار سی‌ان‌ان که به شکل گسترده‌ای پخش شد، خواهان مبادله فرهنگی میان مردم ایران و آمریکا شد. او خواهان اقدام‌هایی شد که دیوارهای بلند بی‌اعتمادی را فرو ریزد. نخستین و مناسب‌ترین مبادله از این پست ابتدا حضور قهرمانان کشتی آمریکایی در تهران و سپس حضور کشتی‌گیران ایرانی در اکلاهما ای آمریکا بود که یاد دیپلماسی پینگ پونگ در دهه ۱۹۷۰ و ذوب شدن یخ‌های تنش میان چین و آمریکا را زنده می‌کرد. وزیر امور خارجه‌اش نیز به رفع موانع بهبود روابط ایران با همسایگان عرب خاصه عربستان سعودی پرداخت. او بن‌بست ده ساله سلمان رشدی را نیز از میان برداشت و با این دو اقدام بزرگ، راه برای تنش‌زدایی با اروپا هموار گردید.

البته خاتمی را نمی‌توان مبتکر حرکت‌های کنونی ایران دانست چون او آغازگر اینها نبود. خاتمی تنها به خواست اکثریت عظیم مردم پاسخ می‌داد. اما آنچه جمهوری سوم را از دو جمهوری پیشین متمایز می‌سازد، و چشم‌انداز با دوامی را نوید می‌دهد، این است که رهبری حرکت به جای اینکه از مسجدها یا دفترهای سیاسی آمده باشد از کوچه و خیابان‌ها آمده است.

در انقلاب ایران هم مثل هر انقلابی مسئله قدرت مطرح بود و از زمان سقوط شاه در سال ۱۹۷۹، برای نخستین بار در سال ۱۹۹۷ مردم قدرت این را یافتند که رهبری را تغییر و تحولات بالقوه بنیادینی در نظام پدید بیاورند دلیل روی آوردن توده‌های مردم به حوزه‌های رأی هم همین بود. با بیرون آمدن نتایج انتخابات، معلوم شد روند جابه‌جایی قدرت از سوی مردم آغاز شده است.

البته خاتمی می‌بایست بهای تلاش در تغییر و تحول را پردازد. او بزودی با حمله محافظه‌کاران روبرو شد. آنها فقط انتخابات را نباخته بودند بلکه چشم‌انداز به حاشیه رانده شدنشان چندان بعید نبود.

برخی از مشکلات خاتمی همان‌هایی بود که رفسنجانی هم با آنها روبرو بود در زمان رفسنجانی هم، رهبر مایل نبود کنترل امور ایران را به

رئیس جمهوری بسپارد هر چند هر دو روحانی از شاگردان آیت‌الله خمینی بودند و خانواده‌هاشان زمانی با یکدیگر معاشرت داشتند. اما بزودی فاصله میان آنها به نقطه بی سابقه‌ای رسید. مجلس با اکثریت محافظه‌کارش، با دگرگونی و تحول، و واگذاری قدرت به توده‌های مردم، مدارا نداشت.

محافظه‌کاران برای از بین بردن ثمره اصلاحات در شاخه‌های حکومتی شروع به بحران‌سازی کردند. کرباسچی شهردار محبوب تهران را به محاکمه کشاندند، محاکمه‌ای که آشکارا انگیزه سیاسی داشت. او در جریان انتخابات ریاست جمهوری از خاتمی پشتیبانی کرده بود. دانشجویانی که به حمایت از اصلاحات خاتمی دست به راهپیمایی رده بودند توسط دسته‌های مخالف با خشونت مورد حمله قرار گرفتند. عده‌ای از نمایندگان مجلس در نامه‌ای تأکید کردند که فتوای قتل سلمان رشدی همچنان به قوت خود باقی است و بنیاد [۱۵ خرداد] جایزه تعیین شده برای قاتل را افزایش داد. روزنامه‌های جدید به اتهام آنکه به قدر کافی اسلامی نیستند بسته شدند و بدتر از همه، ۵ اندیشمند و نویسنده ناراضی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای کشته شدند.

بار دیگر به نظر می‌رسید انقلاب عود کرده است. در سال ۱۹۹۹ به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب، ایران با این پرسش اساسی روبرو بود که آیا اصولاً انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری می‌تواند به عادی شدن اوضاع منجر گردد. و اگر پاسخ منفی بود جمهوری اسلامی با عقبگردی جدی روبرو می‌شد که اگر درمانی برایش یافت نمی‌شد فاتحه انقلاب خوانده بود. اینجا هم مثل اتحاد شوروی و اروپای شرقی، خواست مردم دایر بر تغییر آنقدر قوی بود که نمی‌شد در برابرش ایستادگی کرد. تأثیر باز کردن فضای سیاسی و اجتماعی، اشتهای مردم را تیزتر کرده بود نه کندتر. صرف اینکه اقلیتی معدود در درون نظام می‌توانست با موفقیت، خواست اکثریت عظیم مردم را رد کند، کافی بود تا در مورد آینده - ولو کوتاه مدت ایران - پیش‌بینی‌های بدبینانه‌ای به عمل آید. اما در یک چشم‌انداز تاریخی و با توجه به روند سایر انقلاب‌های معاصر مشخص بود که ایران سرانجام بهبود می‌یابد

و به حال عادی باز می‌گردد و شاید این بازگشت، به نوعی، با روند جاری جمهوری اسلامی متفاوت باشد.

بریتون در شرح الگو می‌نویسد: "در همهٔ جامعه‌ها به دنبال بحران، نقاهت و بهبودی است... این همان زمانی است که عطش دینی به کمال جویی، جهاد در راه ایجاد جمهوری فضیلت، فرو می‌نشیند و تنها اقلیتی بس محدود از این عطش برخوردارند که آنها هم به‌طور مستقیم دیگر در معادلهٔ سیاسی به حساب نمی‌آیند. و این زمانی است که آن ایمان پر شور تازه مؤمنان، نامداراگری، ریاضت‌کشی و تند و تیزی، جایش را به ایمان منفعل، بی‌تفاوت و مراسم آن جهانی می‌دهد." (۲۰)

در سرآغاز سومین دههٔ حیات جمهوری اسلامی، بسیاری از مردم نسبت به آن ایدئولوژی که زمانی آنان را به طغیان واداشت بی‌اعتنا شده‌اند، تعصب عمومی و نمایش‌های عاطفی پارسایی تا حد زیادی از میان رفته است. ایمان بار دیگر به جای آنکه امری عمومی تلقی شود موضوعی شخصی به حساب می‌آید مسجدهای کشور عملاً خالی شده است. شکایت‌های گسترده از آزار و اذیت بلندگوهای مسجدها کار را به آنجا رساند که دفتر رهبری از روحانیان سراسر کشور خواسته است صدای مؤذن را کم کنند و در بیانیه‌ای به مناسبت میلاد پیامبر اسلام آمده است: "مراسم عبادی مساجد نباید موجب مزاحمت مردم شود. بلندگوها نباید مزاحم همسایگان باشد و تنها هنگام نماز باید باز بماند." (۲۱)

گناه این همه به گردن قصور روحانیان انداخته می‌شود. دین شریف بر اثر اقدام‌های نادرست دست‌اندرکاران و تاکتیک‌های بی‌اثر آنها آسیب دیده است. در سال ۱۹۹۹ ایرانیان بیش از آنکه در غم ایدئولوژی پر شکوه باشند، دل مشغول موضوع‌های اساسی زندگی روزمره بودند.

بریتون دربارهٔ آخرین مرحلهٔ انقلاب می‌نویسد: "هیچ یک از انقلاب‌های معاصر کاملاً به مرگ تمدن و فرهنگی نیانجامیده است. این شبکه قوی‌تر از آن بود که نیروها بتوانند آنها را منهدم یا دگرگون سازند." (۲۲) "جامعه‌هایی که دورهٔ

کامل انقلاب را طی می‌کنند، شاید از جهاتی برای این کار قوی‌تر باشند اما آنها هم به هیچ وجه به بازسازی کامل فرهنگ و تمدن نمی‌پردازند.<sup>(۲۳)</sup> در سرآغاز قرن بیست و یکم به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در مسیر طبیعی خود حرکت می‌کند.

یکی از راه‌های داوری در مورد تأثیر انقلاب و موفقیت یا ناکامی آن، بررسی احساسات ایرانیان دربارهٔ رژیم پادشاهی است. این یک سنجش مناسب است. گفتنی بسیار است. من در سال ۱۹۹۲ دریافتیم که حکومت روحانیان به دردسر افتاده. در آن هنگام در تهران بودم. رانندهٔ تاکسی از رژیم بد می‌گفت. نام پسرهایش محمد و رضا بود که نام آخرین شاه ایران می‌شود.<sup>(۱)</sup>

اقتصاد ایران به هم ریخته بود. زندگی، طاقت فرسا می‌شد. مردم ناچار بودند دو سه شغل داشته باشند... آنها گهگاه به شوخی ابراز می‌کردند که بهشت همان جامعهٔ زمان شاه بود است. زمان شاه قیمت نفت بالا بود. دادوستد رواج داشت. ایران با جهان خارج در صلح و صفا به سر می‌برد. ایرانیان به تمدن چند هزار ساله شان می‌بالیدند و به همین سبب بعد از انقلاب احساس سرافکنندگی می‌کردند که حالا باید از تمدنی پایین‌تر از آن خودشان پیروی کنند.<sup>(۲)</sup>

---

۱- چه برداشت سطحی و غیر قابل اعتنایی اینها نام‌های پیشوایانی است که عشق آنها پیش از هزار سال است در دل ایرانیان جای دارد و درست به همین علت است که حاکمان نیز برای فریب مردم همواره از این گرایش‌ها، سوءاستفاده کرده‌اند. (ناشر)

۲- درک این مطلب برای خارجی‌ها مشکل است که برای ایرانی مسلمان، تمدن چند هزار ساله بستری برای بالیدن متفکران ایرانی در ایدئولوژی اسلامی بوده است و درست به همین علت است که شرقی‌ترین و منطقی‌ترین نگرش به اسلام که همان تشیع است بیشتر از هر جای دیگر، در ایران متمدن رواج یافته است و بالیده است. و اگر فاتحان مسلمان، در آغاز تهاجم خود، خسارتی بزرگ بر تمدن ایرانی، با آتش زدن کتابخانه‌ها و طرد اندیشمندان ایرانی، وارد ساختند، همچنان که متعصبین سطحی و قشری، در زمان‌های بعد نیز با در تقابل قرار دادن این دو تمدن، روح ایرانی‌های مسلمان را آزرده‌اند، واقعیت این است که غنای فرهنگ اسلامی، به ویژه نگرش به آن از دیدگاه تشیع، به اندازه‌ای عمیق و گسترده است که تمام این خسارت‌ها و آزرده‌گی‌ها را جبران کرده، روح ایرانی مسلمان امروز را اقتاع کرده خرسند می‌سازد.

من به یاد سال ۱۹۷۳ افتادم در آن سال جمهوریت از پاریس و نیویورک در غرب و از پکن و توکیو در شرق، در تهران توریست‌ها را پیاده می‌کردند و آنها راهی هتل‌های هیلتن، شرایتون، هایت، و کتینانتال می‌شدند. توریست‌ها، دیپلمات‌ها، سوداگران و چهره‌های ادب و هنر هم می‌آمدند. حالا راننده اتوبوس با حسرت می‌گوید: "با ما مثل آدم‌های مطرود رفتار می‌شود. خارجی‌انندکی به ایران می‌آیند و برای ایرانی هم گرفتن روادید برای سفر به کشورهای خارج تقریباً ناممکن شده است اگر به خاطر نفت‌مان نبود احتمالاً به حال خود رها مان می‌کردند."

اما در بازدید از مجموعه کاخ‌های سعدآباد تهران مقر شاهان قاجار و پهلوی، دریافتم که حسرت به خاطر شاه و خانواده سلطنتی نیست. سعدآباد بعد از انقلاب به صورت موزه درآمد. و درهایش به روی مردم باز شده است استقبال مردم برای بازدید از کاخ شاهان بسیار خوب بوده است. روزی در سال ۱۹۹۵ که من از سعدآباد بازدید می‌کردم دیدم دختر مدرسه‌ای‌ها در حیاط آن بازی می‌کنند. مردم احساس می‌کنند در ثروت شاهانه شریک شده‌اند. باغبانی که از قبل از انقلاب در کاخ کار می‌کرده می‌گفت "هر روزه شاه را در حین عبور می‌دیدم. او هرگز نه می‌خندید، نه سری تکان می‌داد و نه چیزی به ما می‌گفت. شاید حتی ما را نمی‌دید. مثل برده بودیم. از انقلاب راضی هستم. من حالا هم همان کار سابق را می‌کنم اما می‌دانم که گلی که می‌کارم برای همه مردم است." هدف نظام از باز کردن مجموعه سعدآباد به روی مردم، نشان دادن ولخرجی‌ها و برتری‌طلبی‌های رژیم پادشاهی بود و تا حدی هم به این هدف رسیده است اقامتگاه دژ مانند، در جنگلی از کاج در دامنه کوه البرز واقع شده. هوای پراوتش با هوای دود آلوده تهران قابل مقایسه نیست. به جای صدای گوشخراش کامیون‌ها و تاکسی‌ها در مرکز شهر، اینجا نوای بلبلان است و صدای اردک و غاز که در فضا موج می‌زند مجموعه سعدآباد آنچنان وسیع است که به خودی خود یک حومه پایتخت است با خط اتوبوس خاص خودش. شاید تنها حومه‌ای در جهان باشد که همه‌اش موزه است.



نخستین چیزی که در این موزه جلب توجه می‌کند چکمه‌های عظیم برنزی است به بلندی ۲/۵ متر یا بیشتر. چکمه‌ها در مدخل مجموعه قرار داده شده و متعلق به مجسمه رضا شاه، بنیان‌گذار دودمان پهلوی است. میرپنج رضا خان، افسر قزاق در سال ۱۲۹۹ (ه. ش) (۱۹۲۱) علیه دولت وقت قاجار کودتا کرد و سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۶) به دنبال انقراض قاجار، به نام رضا شاه پهلوی تاجگذاری کرد و ایران را به زور وارد عصر جدید کرد. اما در نهایت به خاطر همدلی‌اش با آلمان نازی، نیروهای متفقین در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) وی را وادار به کناره‌گیری کردند و پسرش جانشین او شد. او در افریقای جنوبی در تبعید درگذشت و سال‌ها بعد در انقلاب، زانوهای مجسمه‌اش را شکستند.

سعدآباد یکی از دو کاخ بزرگی بود که شاه از آن استفاده می‌کرد. ساختمان جدید آن با دیوارهای سیمانی کدر و شکل قوطی مانندش هیچ یک از سنت‌های معماری عظیم ایران را بازتاب نمی‌کند. در داخل کاخ، تزئینات قدیمی، تقلیدی از سبک‌های غربی - کاغذ دیواری‌های طلایی رنگ، مبلمان سبک لویی ۱۴، چلچراغ‌های ایتالیایی و تابلوهای نه چندان ارزشمند اروپایی سده‌های ۱۹ و ۲۰ بر دیوارها - است. راهنمای موزه می‌گوید: رختخواب شاه از ساتن طلایی و تقلیدی از ناپلئون بناپارت بوده و اتاق خواب شهبانو به سبک ژوزفین همسر ناپلئون تزئین شده بود. راهنمای موزه دانشجوی رشته موزه‌شناسی بود که در زمان انقلاب و فرار شاه کودکی بیش نبود. من انتظار داشتم پرسد "مگر انتظاری بیش از این [از خاندان سلطنت] داشتید؟"

از نظر بسیاری از ایرانیان، دودمان پهلوی با سنت‌های پرافتخار کشور مخالف بودند. جامعه را غیر دینی کردند. گذشته زرتشتی و اسلامی ایران را به فراموشی سپردند. به جای معامله متقابل با جهان خارج، سعی کردند از آن نسخه برداری کنند...

اما سعدآباد، به جای آنکه تأثیر برانگیز باشد بیشتر تأسف آور بود. بسیاری از اشیاء گرانبهای آن در آشوب نخستین روزهای انقلاب صدمه دید و از نقاط دیگر و سایر خانه‌های مصادره شده، اشیایی را جایگزین آنها ساخته‌اند. در

میان اشیاء قیمتی، سه پرندۀ ساخته شده از چینی کار ادوارد مارشال بوهم است که ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۲ به شاه هدیه داده، و نیز یک قالی ابریشمی کرمان که ۴۳۵ فوت مربع مساحت دارد. اما حتی این قالی هم تقلیدی از یک قالی ایرانی قرن ششم [نگارستان در طاق کسری] است. تنها شی طلابی به جای مانده ساغر زرین شاه است که به عمد بر جای گذاشته‌اند تا نشان دهند در کشور اسلامی که نوشیدن مشروبات حرام است، شاه شرابخوار بوده است. سعدآباد در مکانی خلوت است. هنگام بازدید من، جز بچه مدرسه‌ای‌ها و معدودی غیر تهرانی، تک و توکی خارجی - از جمله خود من - در تالارهای بزرگ آن، کسی نبود. خارجی‌ها عمدتاً دیپلمات‌های هندی، بازرگانان کانادایی و توریست‌های ژاپنی بودند.

یکی از راهنماهای موزه می‌گوید: "آن اوایل مردم کنجکاو بودند. عدۀ زیادی می‌آمدند" و شاید به منظور توجیه لکه‌های سیاه اثر انگشتان بر دیوارها است که می‌افزاید: "این روزها خیلی کمتر می‌آیند دیگر کسی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد". اظهار نظر او علاوه بر اینکه جنبۀ ارزیابی سیاسی دارد نگرانی‌اش از تعداد کم توریست‌ها را نشان می‌دهد.

اما هر اندازه هم مردم از انقلاب سرخورده باشند، در اواخر دهه ۱۹۹۰ چندان احساسی نسبت به خاندان پادشاهی نداشتند و حتی حالت خشم و کنجکاوی‌شان را هم از دست داده‌اند. حالت مردم را می‌شد در تالار ناهار خوری سلطنتی به خوبی مشاهده کرد. بر میز بلند تالار روی ظرف‌های بلورین و چینی را غبار گرفته و شمع‌ها در شمعدان حالت گل پژمرده را پیدا کرده‌اند. غباری که از مدت‌ها پیش از آن، سلطنت را در خود پوشانده بود.

### پی‌نوشت

1. Lewis, "Islamic Revolution."
2. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*, PP. 41-45; Limbert, *Iran: At War with History*, PP. 78-82; Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution*, PP.

30-31 and 181-84.

3. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*.
4. Bill, *The Eagle and the Lion*, pp. 26-72.
5. Brinton, *The Anatomy of Revolution*, pp. 17-18.
6. *Ibid.*, P. 49.
7. *Ibid.*, P. 269.
8. Hashim, *The Crisis of the Iranian State*, PP. 3-29.
9. Algar, *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*, P. 48.
10. Benard and Khalilzad, *The Government of God*, p. 110.
11. *Ibid.*, p. 111.
12. "Dual Control," *The Economist Iran Survey*, Jan. 18, 1997, P. 7.
13. Wright, *In the Name of God*, pp. 82-107.
14. Elaine Sciolino, "Montazeri, Khomeini's Designated Successor in Iran, Quits Under Pressure," *New York Times*, March 29, 1989.
15. Kim Murphy, "In Tehran, Veil Lifts, But Slowly," *Los Angeles Times*, May 14, 1992.
16. Robin Wright, "Iran Embraces Paradoxes, If Not Western Culture," *Los Angeles Times World Report*, June 27, 1995, P. 1.
17. Hashim, *Crisis of the Iranian State*, p. 10.
18. Robin Wright, "Dateline Tehran: A Revolution Implodes," *Foreign Policy*, Summer 1996, pp. 161-74.
19. Hashim, *Crisis of the Iranian State*.
20. Brinton, *Anatomy of Revolution*, pp. 272-73.
21. "Iranian Ayatollah Tells Mosques to Keep Noise Down," *Agence France-Presse*, 1998.
22. Brinton, *Anatomy of Revolution*, pp. 272-73.
23. *Ibid.*, p. 18.

## فصل دوم

### اصلاح دینی اسلامی

به آزادی چنگ بزنید چون آزادی زیباترین و  
ظریف‌ترین آفریده مطلوب خداست. برخورداری  
از لذت زیبایی گل، تحمل خار را می‌طلبد.

عبدالکریم سروش (۱)

بارها و بارها اراده و آزادی اندیشه سرکوب شده  
و به نام نجات و رستگاری، آزادی را خفه کرده‌اند.

رئیس‌جمهوری محمد خاتمی (۲)

عبدالکریم سروش آدم بی‌تکلفی است. مردی است ریز نقش با ریش  
قهوه‌ای آراسته. هر چند موهای جلو سرش ریخته، اما ده سالی از سنش  
جوانتر می‌نماید نرم و آهسته حرف می‌زند و گاه شنیدن صدایش برای شنونده  
دشوار است.

در سال ۱۹۹۴ برای نخستین بار در دفتر کارش در تهران با او حرف  
می‌زدم. سروش پشت یک میز بزرگ چوب بلوط نشسته بود و دور تا دورش  
کتاب‌هایی که به دقت روی هم چیده شده بود. صدای موسیقی ملایمی به  
گوش می‌رسید سروش در مورد اشعار حافظ و مولوی حرف می‌زد. او از  
دوران جوانی، بسیاری از شعرهای این دو شاعر را حفظ کرده بود. بحث دیگر  
ما، فلسفه غرب بود که او در دانشگاه لندن آموخته بود. در سخنانش از

دکارت، کانت، لاک و هگل نقل قول می آورد. وقتی درباره تأثیر کارش پرسیدم با تأکید می گفت "من آدم مهمی نیستم. فقط یک نویسنده و اندیشمند هستم و بیشتر به اندیشه های دینی می پردازم".

این فیلسوف پیشرو ایرانی در همان زمان به عنوان بحث انگیزترین چهره ایران شناخته می شد. او به خاطر افکارش و نیز تغییر و اصلاحی را که نمایندگی می کرد مشهور بود. طرفداران و منتقدانش وی را با مصلحان بزرگ دنیای مسیحیت مقایسه می کردند. عده ای تا آنجا پیش می رفتند که او را مارتین لوتر اسلام می نامیدند، همان لوتر، کشیش مسیحی قرن شانزدهم آلمان که با اندیشه هایش مسیحیت را دستخوش انقلاب کرد.

برای نخستین بار دو سالی پیشتر از آن، در کلاس درس دانشگاه تهران در مورد سروش شنیدم دانشجویان علوم سیاسی با اشتیاق در مورد آخرین نوشته هایش حرف می زدند. هفته نامه کیان، سخنان او و بحث های ناشی از آن را چاپ می کرد. در سفر بعدیم به تهران، او مشهورتر شده بود، در بحث های قهوه خانه ها، مدرسه های دینی، کتابفروشی ها و آرشیوهای روزنامه ها نام او زیاد برده می شد. نوشته او مربوط می شد به کانون بحث فزاینده در ایران درباره آینده سیاسی و تحول اسلام به منزله یک آیین.

در نیمه دهه ۱۹۹۰ شهرت سروش آن چنان بالا گرفت که هر جا می رفت عده زیادی به دنبالش می رفتند دوستان و طلبه های جوان در شب های جمعه در مسجدها بحث های غیررسمی را سازمان می دادند و بحث ها آنچنان جذاب بود که اطراف مسجد محل بحث، پر از جمعیت مشتاق می شد و ناچار می شدند با نصب بلندگوها صدایش را به جمعیت بیرون رسانند. همه یادداشت برداری می کردند. وقتی برای شنیدن یکی از سخنرانی های سروش به دانشگاه تهران رفتم متوجه شدم دانشجویان زیادی آرام در راهروها ایستاده بودند تا وقتی سروش وارد تالار سخنرانی می شود او را ببینند.

یک دانشجوی دختر یواشکی در گوشم می گوید: "لحن سروش آنقدر شیوا است که شنونده فکر می کند دارد به یک شعر گوش می کند". نوارهای کاست

سخنرانی‌های سروش در شبکه غیر رسمی دست به دست می‌گردد، وسعت این شبکه شاید به بزرگی شبکه پخش نوارهای سخنرانی آیت‌اله خمینی پیش از انقلاب نباشد اما شور و اشتیاق دست‌اندرکاران پخش نوارها کمتر از آن زمان نیست.

پایه پای افزایش طرفدارانش سروش در نیمه‌های دهه ۱۹۹۰ دشمنانی هم برای خود دست و پا کرد. بسیاری از روحانیان بلندپایه، این دانشگاهی ریز نقش را تهدیدی جدی علیه خود می‌دیدند زیرا سروش دست به تعرض‌نهایی زده بود و خود را به آن متعهد می‌دانست و ایراد کار اینجا بود که سروش از "خودی‌های انقلاب بود که حالا علیه روحانیان قد علم می‌کرد.

ظهور سروش در صحنه، نماد یک نقطه عطف بود و میان دو بخش مختلف انقلاب، نوعی خط تقسیم می‌کشید. در دهه نخست انقلاب اسلامی، به شکل هزاران ساله پادشاهی خاتمه داده شد و یک نظام سیاسی منحصر به فرد به جای آن بر پا گردید که اسلام را با تهاجم و تعرض در داخل و خارج به پیش می‌برد. حکومت ایران هم از انزوای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و جنگ دراز مدت با عراق جان سالم به در برد. در طول این دهه ثابت شد که جمهوری اسلامی ایران به رغم همه دشواری‌ها و همه پیش‌بینی‌های کارشناسانه دایر بر نابودی قریب‌الوقوع، باقی می‌ماند. (۳)

در دهه دوم، ایران به آرمان اولیه انقلاب بازگشت. با پایان یافتن جنگ و درگذشت آیت‌اله خمینی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بخش‌های گوناگون جامعه پیچیده ایران و از جمله بسیاری از آنها که فرار شاه را با ریختن به خیابان‌ها جشن گرفته بودند. برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی که تا آن زمان جمهوری اسلامی برایشان پاسخی نداده بود به تلاش افتادند. مردم عمیقاً از توهم بیرون می‌آمدند. توجه عمدتاً به دو مسأله محوری انقلاب جلب شده بود: کسب قدرت و نقش اسلام در یک جامعه نوین امروزی.

به سخن دیگر، ایران در دهه ۱۹۹۰ آماده شنیدن سخنان سروش بود. اندیشه‌های او نقش شتاب دهنده به تحول را بازی می‌کرد. تحول اندیشه‌های

سروش در ضمن آینه تمام نمای تنوع - یا به قول بعضی "خودی‌ها"، بدعت - پدید آمده در درون انقلاب بود.

هر چه باشد سروش از حامیان اولیه نخستین حکومت دینی و روحانی جهان بود. در آن زمان مشارکت وی، به جمهوری اسلامی، بعدی روشنفکری می‌داد. او روحانی نیست اما حقوق و قوانین اسلامی را عمیقاً می‌داند و به عنوان متفکری پارسا شناخته شده است. از همین رو به دنبال بسته شدن دانشگاه‌های سراسر ایران در انقلاب فرهنگی، سروش به عضویت کمیته انقلاب فرهنگی در آمد تا رشته‌های درسی و دانشگاهی را با عقاید اسلامی دمساز کند. این بحث‌انگیزترین دوران زندگی سروش بود. در نخستین دیدارمان در این باره گفت "من مأمور تنظیم برنامه تحصیلی شدم و تصحیح راه انقلاب فرهنگی به نحوی که امکان بازگشایی دانشگاه‌ها فراهم آید. اما حتی همان موقع تأکید من بر آزادی بیان موجب می‌شد مسئولان انقلاب قلباً از من خوششان نیاید. تلاش من نجات دادن علوم انسانی از حمله و تعرض علیه این رشته‌ها بود. می‌گفتند علوم انسانی ساخته و پرداخته غربی‌ها است."

او بارها و بارها تأکید کرده بود که آثار غیر اسلامی خاصه آثار غربی از برنامه حذف نشود و این حرفش را به کرسی نشانده بود. خودش می‌گوید: "سرانجام، توانستیم بسیاری از موضوع‌های امروزی را در برنامه بگنجانیم."

اما پیش از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۹۸۳، صدها استاد و کارمند دانشگاه پاکسازی شدند و هر کس تصفیه می‌شد سروش را به همکاری با رژیم متهم می‌کرد و در جریان سخنرانی‌های سال‌های بعد سروش در اروپا و ایالات متحد آمریکا، روشنفکران در تبعید ایرانی، او را به خاطر فعالیت‌های اولیه‌اش در آغاز انقلاب، به تلخی متهم و سرزنش کردند. بسیاری از ایرانیان هم سروش را به خاطر شرکت در برنامه‌های جدید سیمای جمهوری اسلامی می‌شناختند این برنامه‌ها در مورد عرفان در شعر ایرانی بود.

نقطه عطف سروش اواخر دهه ۱۹۸۰ بود. درگذشت آیت‌اله خمینی مصادف بود با تغییرات سیاسی عظیمی در جهان خارج و سروش در همین

زمان کوشید با عبور از خط قرمز به مسأله‌ای در قلب انقلاب و حتی اسلام بپردازد. در برنامه‌های غیر رسمی شب‌های جمعه که طرفدارانش برپا می‌کردند شروع کرد به ابراز عقیده در مورد افکار تازه‌اش. اما بزودی حرف‌هایش به صورت گفتمان روشنفکری درآمد.

در سال ۱۹۹۵ در شانزدهمین سالگرد تسخیر سفارت امریکا در تهران، رهبر انقلاب به جای محکوم کردن "شیطان بزرگ" یا "موجودیت صهیونیستی"، اندیشه‌های سروش را مورد حمله قرار داد و هشدار داد: "چقدر ناراحت می‌شوم وقتی می‌بینم کسانی که به نظر می‌رسد از ما هستند... حقایق را تحریف شده درک می‌کنند و به انتشار آنها می‌پردازند. تفسیر دین چیزی نیست که کار همه کس باشد. فقه علم عمده روحانیت است... کسی که با روحانیت در می‌افتد بیش از هر چیز صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها را خوشحال می‌کند... چون اینها اندیشه نابودی روحانیت را در قلب خود می‌پرورانند بسیار خوب، جمهوری اسلامی هم سیلی سختی به صورت این آقایان خواهد زد!"

اما در آن زمان آوازه سروش از مرزهای ایران فراتر رفته بود. از سراسر جهان اسلام، اروپا، کانادا و ایالات متحد امریکا از او برای سخنرانی دعوت می‌شد. کیان، در ۴ قاره جهان، خواننده و مشترک داشت. طرفداران سروش در لندن در اینترنت، پایگاه "سراج" [چراغ] را ایجاد کردند و خبر سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و فهرست کتاب‌هایش را به خوانندگان اینترنت می‌دادند. از دانشگاه جورج‌تاون و واشنگتن در امریکا تا دانشگاه مالایا در کوالالامپور، دانشجویان رشته دکترا رساله‌شان را در مورد آثار و اندیشه‌های سروش می‌نوشتند.

سروش و نیز تعداد معدود دیگری از فیلسوفان و مصلحان اسلامی شروع به متزلزل کردن بنیان‌های ایمان کردند و یک میلیارد جمعیت هم دنبالشان بود. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران به من می‌گفت "سروش سیزده قرن تفکر را به چالش فرا می‌خواند" و مثل دانشجویان با حرارت و اشتیاق تمام از سروش حرف می‌زد "سروش عمیقاً به خاطر مسأله‌ای که پیش روی سراسر



جهان اسلام است اهمیت دارد." او می‌گوید: "اسلام را می‌توان به نوعی تفسیر کرد که با دموکراسی سازگار باشد. راهش را هم نشان می‌دهد. او نشان می‌دهد که درک از اسلام امری نسبی است به سخن دیگر، هیچ‌کسی نمی‌تواند تفسیری مطلق ارائه کند چون هیچ چیز برای همه مکان‌ها و زمان‌ها به صورت ثابت و بی‌تغییر مقرر نشده است." چه کسی می‌تواند ادعا کند که منظور خداوند چه بوده است؟ "و این امر راه را برای همه انواع اندیشه‌های نو هموار و باز می‌کند: اندیشه‌های سیاسی و دینی."

هواداران و پیروان سروش به سرعت زیاد می‌شدند چون او گروه‌های گوناگونی را طرف خطاب قرار می‌داد. او برای جمعیت غیر دینی هم که خواهان مشارکت هر چه بیشتر در یک نظام دینی بودند جاذبه داشت با این همه، بر خلاف مخالفان غیر دینی، سروش، آمیزه‌ای از اسلام و سیاست را رد نمی‌کرد از همین رو بسیاری از معتقدان دینی به سویس جذب می‌شدند. او بویژه بر اندیشه روحانیان جوان و روشنفکران تأثیر گذاشت چون بر خلاف سایر مصلحان، صرفاً در مسیر تعدیل سنت‌های دینی گام بر نمی‌داشت. سروش جسورانه در راه آشتی دادن اسلام با تجدد (مدرنیته) بود.

زمانی به من گفت "در زمینه برداشت‌های جدید از اسلام که با برداشت‌های گذشته تفاوت دارند چیزی به نام بدعت‌گذاری وجود ندارد. سازگار کردن دین با زمان، جوهر دین را تغییر نمی‌دهد." (۴) سروش به غرور فرهنگی ایران توسل می‌جست و می‌گفت آزادی چیزی نیست که ما از غرب وام گرفته باشیم آزادی‌ها کلاً با دین سازگارند. آنها ذاتاً اسلامی‌اند. سروش در زیر سؤال بردن تفکر مسلمانان سنتی خاصه در زمینه حقوق بشر و حقوق سیاسی به ایجاد جهان‌بینی قرن بیست و یکمی پرداخت که هم بار اسلامی سنگین دارد و هم بسیار نوین و تازه است. او این امکان را به وجود آورده که کسی بدون آنکه بنیادگرا<sup>(۱)</sup> باشد، بتواند اسلامگرا باشد، مورد احترام و در

۱- بنیادگرایی (Fundamentalism) از بسیاری جهت‌ها عنوان نادرستی برای اطلاق به فعالیت اسلامگراها است. ابتدا در اوایل قرن بیستم در توصیف جنبشی به کار گرفته شد که در

عین حال آزاد باشد.

ظهور سروش و نسل جدیدی از مصلحان موجب شد دو مسأله محوری انقلاب ایران پررنگ تر بشود. اول اینکه انقلاب چیزی به مراتب فراتر از خلاص شدن از رژیم پادشاهی ۲۵۰۰ ساله یا خود کامه‌ای بخصوص بوده، و دیگر اینکه انقلاب بخشی از مضمون عمده قدرت طلبی جهانی در قرن بیستم بوده است.

پیشتر، دو تلاش ایرانیان در زمینه اصلاح به شیوه تحولی ناکام ماند یکی انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ و دیگری تلاش ناسیونالیست‌ها در سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ که شاه را وادار به فرار از کشور کردند به همین سبب جنبش‌های پراکنده در صدد بر آمدن در زندگی جامعه نقش فعالتر و بزرگتری بازی کنند و اینها همه به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد.

انقلاب ایران در هدف‌هایش، با تحولات گسترده اواخر قرن بیستم در سطح جهانی همخوانی داشت. از جمله این تحولات، می‌توان فروپاشی کمونیسم را در اروپا، نابودی حکومت‌های نژادی را در افریقا و پایان دیکتاتوری‌های نظامی را در امریکای لاتین نام برد.

میان پرتستان‌های مسیحی به وجود آمد و منظور، استناد به متون مقدس دینی و پذیرش بی‌قید و شرط و منفعلانه تعالیم آن متون بود. این جنبش در صدد تغییر وضعیت موجود نبود. برعکس، بسیاری از جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر، بیشتر به دیدگاه کلامی آزادی‌بخش کاتولیک‌گرایی شباهت دارند. در این دیدگاه از مؤمنان کاتولیک خواسته می‌شود از آموزه‌های دینی فعالانه در راه بهبود نظم سیاسی و اجتماعی بهره‌گیری کنند و زندگی این جهانی را بدین وسیله بهبود بخشند، از جمله در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه مشارکت بیشتری داشته باشند. سروش این تفاوت را به گونه دیگری توضیح می‌دهد و می‌گوید: بنیادگرا کسی است که از دین به عنوان شکلی از هویت استفاده می‌کند تا به صورت مجموعه‌ای از حقایق. و می‌گوید: "باید مؤمنان راستین را از بنیادگرایان جدا کرد" امروزه اغلب دانشگاهیان خاصه در امریکا، وازه "اسلام‌گرا" را ترجیح می‌دهند و می‌گویند بنیادگرایان واقعی مثل طالبان در افغانستان و حکومت عربستان سعودی رژیم‌هایی سرکوبگرند. سعودی‌ها که پیرون اسلام و هابی‌اند قوانین این شاخه دینی را به شدت در عربستان سعودی به کار می‌گیرند. هر دو رژیم خود کامه طالبان و سعودی در صدد محدود کردن حقوق بشرند و فعالانه با فعالیت اسلام‌گرایان مخالفت می‌ورزند - ر.ر.

استفاده از دین در انقلاب، دومین و حساس‌ترین موضوع منطقه و جهان خارج، را می‌توان بخشی از پدیده‌ای دانست که از مدت‌ها پیش در جهان اسلام اظهار وجود می‌کرده و چیزی به مراتب پیچیده‌تر از پارسایی احیا شده و ظریف‌تر از جهاد بوده است.

انقلاب سیاسی ایران دوشادوش اصلاح دینی پیش می‌رفته و این اصلاح، فرایندی شبیه روند اصلاح دینی مسیحیت در ۴ قرن پیش بوده، در آن روند، رابطه میان خدا و فرد و نیز میان دولت و فرد بار دیگر تعریف شد. از دید مؤمنان به اسلام - یعنی تنها آیین توحیدی با مجموعه قوانین حاکم بر جامعه همراه با مجموعه ارزش‌های معنوی - تحول سیاسی و اصلاح دین، بخش‌هایی از روند واحد، برگشت‌ناپذیر و در هم تنیده‌اند.

هر چند ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در خط مقدم جبهه اسلام‌گرایان قرار گرفت و رهبر جنبش‌هایی شد که در سرتاسر جهان اسلام ریشه داشت اما ایران تنها کشور جهان نیست که همزمان با هر دو چالش یا تحول روبرو است.

گروه‌های پراکنده‌ای که در اوایل دهه ۱۹۷۰ پدید آمدند هرگز جبهه یکپارچه‌ای نداشتند اما در چند زمینه دارای وجوه مشترک بودند.

همگی از حکومت‌های ناکارآمد، فاسد و نالایق، سرخورده شده و دیگر به آنها علاقه‌ای نداشتند؛ دولت‌هایی که خودکامه‌ترین دیکتاتورها یا پادشاهان و امیران در رأس آنها قرار داشتند. روشنفکران نه الهام‌دهنده بودند نه مهم و نه از نظر تعداد آنچنان زاید و قوی که بتوانند گزینه این حکومت‌ها بشوند. سایر مخالفان این حکومت‌ها هم عملاً غیر قانونی اعلام شده بودند. اسلام به عنوان یک گزینه، هم منطقی و مشروع بود و هم در همه این مناطق حضور داشت. تنوع گروه‌ها در منطقه نیز تا حدی از نظام‌های اقتصادی ناشی می‌شد که در تولید ثروت ناکام مانده بودند یا در مورد کشورهای نفت‌خیز از توزیع ناعادلانه درآمد نفتی آسیب می‌دیدند. مسلمانان، اکثراً در کشورهای جهان سوم زندگی می‌کنند جهانی که هنوز هم در آن، اکثریت بس عظیم مردم، زیر خط فقر

زندگی می‌کنند و فساد، بیکاری، تورم و کمبود مسکن از مشکلات اساسی این جامعه‌ها به شمار می‌رود. اسلام در این جمعیت محروم و فقر زده دست کم احساس به امیدواری را زنده نگاه می‌دارد.

یکی دیگر از خاستگاه‌های جنبش اسلام‌گرای اواخر سده بیستم، بحران هویت بود که خود، آمیزه‌ای از چند عنصر به شمار می‌آمد: استعمار اروپایی؛ نفوذ گسترده خارجی، و ده‌ها سال حکومت سران محلی که برنامه و شیوه کارشان از روی الگوی خارجیان بود. در مسیر جستجو برای الهامی تازه یا یافتن الگوهای رهبری در جهانی که به سرعت در حال تغییر بود، اسلام یکی از معدود منابعی بود که هویت اصیل بومی داشت و بر ارزش‌های پذیرفته شده بنا شده بود. اسلام دارای گذشته افتخارآمیز فرهنگی، ادبیات غنی، و شکوه علمی بود و دستاوردهای عظیمی در هنر معماری داشت.

اسلام‌گراهای جدید به سایر جنبش‌هایی که برای انجام تحول به دین روی می‌آوردند، بی‌شبهت نبودند. همه دین‌های بزرگ جهان در مواقعی بر ترویج آرمان‌های برابری همگانی و شرف فردی تأکید نهاده‌اند. در این زمینه می‌توان مسیحیت، آیین یهود، بودیسم، هندویسم و آیین سیک را نام برد. ادیان بدین طریق در تعریف هدف‌ها سودمند بوده‌اند و شالوده‌ای را برای بسیج و برانگیختن مخالفان، فراهم آورده‌اند. ادیان به شکل بخشیدن به جهان نو کمک کرده‌اند. اما به کارگیری اسلام با سیاسی شدن سایر ادیان فرق می‌کند چون اسلام در عمل، چارچوبی گزینه را برای حکومت بر جامعه ارائه می‌کند.

انقلاب خشمگین ایران، پرتوان‌ترین واکنش در برابر همه عناصر و عوامل یاد شده بود. این نخستین نیروی سیاسی اسلام‌گرا نبود که وضعیت موجود را مورد چالش قرار می‌داد. اما جسورانه‌ترین آنها بود. از همین رو از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا یک دهه بعد نوعاً از همان سیاست غیر مفیدی پیروی می‌کرد که در خاورمیانه به طور پراکنده وجود داشت و کشورهای لبنان، مصر، کویت، عربستان سعودی، اردن، بحرین، الجزایر، تونس، سودان، و فلسطین را در بر می‌گرفت.

اوج‌گیری انقلاب و خشم در تهران تصور نسبتاً پایداری را درباره پدیده‌ای گسترده قوت بخشید و این واقعیت را در پرده ابهام گذاشت که اکثریت مردم مسلمان که جذب این جنبش‌ها شده‌اند، مردمی دوستدار صلح و آرامش‌اند و فقط تحول آرام را می‌خواهند. از دید جهان خارج، دهه اول انقلاب ایران بیشتر با نمادهایی چون ملایان عبوس، گروه‌های تندرو زیر زمینی، گروگان‌گیری، بمب‌گذاری سفارتخانه‌ها، و ریشوهای مسلح که هفت تیر را روی شقیقه خلبانان هواپیماهای ربوده شده گذاشته بودند، مشخص می‌شد. هراس از رفتار اسلام‌گرایان آن‌چنان گسترده و شایع شد که حتی صدای اذان‌گو تهدیدآمیز تلقی می‌شد در حالی که این شیوه دعوت مسلمانان به نماز در طول ۱۴ قرن حیات اسلام امری معمولی بوده است. اکنون خارجی‌ها صدای اذان را هم نوعی دعوت به عمل قلمداد می‌کردند.

اما در اوایل دهه ۱۹۸۰ ظهور سروش، بازتاب مرحله جدید و گسترده‌ای از فعالیت‌گرایی در سراسر جهان اسلام بود. جنبش در سطح وسیع از واکنش نسبت به گذشته آغاز شد و در راه رسیدن به راه‌های عملی برای مشکلات اواخر قرن بیستم و قرن بعدی گام برداشت. فعالان جدید، از اندیشمندان، سازمان‌های مدنی، اتحادیه‌ها و حزب‌های سیاسی قانونی بودند. برنامه‌شان، ایجاد نظم اجتماعی نوین بود. تاکتیک‌ها تغییر کرد و به جای توسل به گلوله، به رأی و انتخابات و مشارکت سیاسی روی آوردند. بسیاری از گروه‌ها به سراشیب سقوط افتادند و این سقوط برای عده‌ای بسیار شدید و عمیق بود بگونه‌ای که دیگر به بقای آنها چندان اطمینانی نبود. این رهگذر به طوری که ماجرای سروش و واکنش نسبت به او نشان داد، مسیر چندان هموار و بی‌سنگلاخ نبود.

اما در نهایت بار دیگر ایران در خط مقدم قرار گرفت. نسل جدید اسلام‌گراها سرانجام توانست به توجیه کسب قدرت در ایران به‌طور عملی و در سایر کشورهای اسلامی به صورت بالقوه، پردازد. بنابراین، انقلاب ایران ممکن است روزی در تاریخ به عنوان تجربه بزرگ آمیختن اسلام با دموکراسی

قلمداد گردد اعم از اینکه در این رهگذر موفق بشود یا نه. و این در دنیای اسلام، چالش کوچکی نیست. دنیایی از اندونزی در اقیانوس آرام تا مراکش در اقیانوس اطلس، از قزاقستان در استپ‌های سرد آسیای میانه تا عربستان سعودی در آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان، از سودان در شرق افریقا تا نیجریه در غرب این قاره، و از یمن در دریای سرخ تا لبنان در دریای مدیترانه. این جهان، بیش از ۵۰ کشور را در بر می‌گیرد و آخرین بلوک سیاسی جهان است که در برابر اصلاحات دموکراتیک سخت جانی نشان می‌دهد. و جالب اینجاست که ایران، کشوری که در دوران بعد از جنگ سرد بزرگترین نقش را در ایجاد شکاف جدید جهانی بین اسلام و غرب ایفا کرد شاید در نهایت بتواند زمینه را برای جلوگیری از رویارویی فراهم آورد.

سروش غالباً یک چهره‌گوشه نشین بوده است. حتی نام واقعی‌اش این نیست نامش حسین دباغ است. و ده سال پیش که نگارش در مورد شعر را آغاز کرد با ترکیب نام دو پسر خود نام عبدالکریم سروش را برای خود برگزید او بدین وسیله می‌خواست نام واقعی‌اش را مخفی نگاه دارد تا زندگی خصوصی او و خانواده‌اش از جرّ و بحث‌های مربوط به کار نویسندگی‌اش آسیب نبیند. به همین دلیل هم تعیین وقت برای نخستین مصاحبه با او و به یاری واسطه‌ها، دو سالی طول کشید او در آغاز جز برای کیان مقاله نمی‌نوشت و با سایر نشریه‌ها همکاری نداشت.

نخستین دیدار ما در نوامبر سال ۱۹۹۴ در مؤسسه پژوهشی علوم انسانی روی داد. مؤسسه در یک ساختمان آجری قدیمی است با ستون‌های ضخیم که در نزدیک دانشگاه واقع شده و سروش در آن زمان رئیس مؤسسه بود. در آن عصر پر سر و صدا و پر رفت و آمد تهران، دفتر کار سروش اتاق نسبتاً کوچکی بود مثل یک پناهگاه که موسیقی ملایمی در آن پخش می‌شد. با ادب فراوان به من خوشامد گفت و دعوت کرد پشت میز بلوطی وسط اتاق بنشینم. با من دست نداد چون در ایران اسلامی لمس بدن زن نامحرم ممنوع است. حتی بعدها که در خارج از ایران دیدار داشتیم این روال مراعات می‌شد.

خواستار مصاحبه با او دربارهٔ اسلام و سیاست شده بودم، آمیزه‌ای که به ایران آن همه جاذبه بخشیده بود و ابتدا از او پرسیدم آیا اصولاً اسلام با آزادی‌های فردی خاصه و دموکراسی سازگار است چون یکی از معانی اسلام، "تسلیم شدن" است.

سروش گفت: "بله، اسلام و دموکراسی نه تنها سازگارند که ترکیب‌شان گریزناپذیر است. در جامعهٔ اسلامی یکی بدون آن دیگری کامل نیست. فرد مذهبی باید دموکرات هم باشد. یک جامعهٔ دینی ایده‌آل، نمی‌تواند جز حکومت دموکراتیک حکومت دیگری داشته باشد."

در طول دو ساعت مصاحبه، سروش یک بحث پیچیدهٔ فلسفی را با واژه‌های ساده ادامه داد. بی‌آنکه از جایش تکان بخورد با آرامش و گام به گام، اندیشه‌های انقلابی را از صافی می‌گذراند.

اصلاح دینی در اسلام از صد سال پیش در میان اندیشمندان اسلامی از مصر تا هند آغاز شده، اما زبان این مصلحان برای توده‌های مسلمان قابل فهم نبوده است. زبان سروش دست کم برای تحصیل کرده‌ها قابل فهم است. کتاب‌های او: داستان عشق و بندگی و عقل و معیشت، مطالبی از شعر تا تاریخ اندیشه را در بر می‌گیرد و هر کدام چندین بار تجدید چاپ شده است. همزمان با افزایش سواد و رشد طبقه متوسط در سراسر جهان اسلام، جاذبهٔ سروش و توان او در ارتباط‌گیری فزونی یافته، و امکان بخش اندیشه‌های اصلاح دینی او در میان عامهٔ مردم مسلمان زیادتر شده است.

سروش در ادامه می‌گوید: "من برای دموکراسی اسلامی دو پایه و ستون قائلم. یکی اینکه مؤمن حقیقی باید حتماً آزاد باشد. ایمان داشتن زیر فشار، یا اجبار، ایمان واقعی نمی‌شود. این آزادی شالودهٔ دموکراسی است. کسی که می‌خواهد ایمان واقعی داشته باشد باید در محیطی باشد که حقوق انسانی در سطح جهانشمول رعایت گردد. ایدهٔ حقوق بشر پیش درآمد دین است، ولی خارج از حیطهٔ دین قرار ندارد. کسی که می‌خواهد از دین معینی پیروی کند باید برای انتخاب آن دین آزاد باشد."

مکث کوتاهی می‌کند مثل اینکه صفحه‌ای را در ذهنش ورق می‌زند یا منتظر است شنونده حرف قبلی او را هضم کند. سپس با زبان دقیق و روشن به انگلیسی حرفش را ادامه می‌دهد. او به قلب سؤال من برمی‌گردد و می‌گوید: ایده "تسلیم" در اسلام کاملاً با آزادی سازگار است "تسلیم از روی میل و آزادانه، به معنی فدا کردن آزادی نیست. فرد باید برای گرویدن یا دست برداشتن از اعتقاد و دینش آزاد باشد."

- "آزاد بودن برای ایمان داشتن، و بعد دست شستن از آن آزادی این یک تضاد نیست؟" سروش شیشه‌های عینک را تمیز می‌کند، چشم‌هایش را می‌مالد و می‌گوید: "این گاهی در جامعه دینی ما بسیار مشکل است چون یک مؤمن نمی‌تواند خود را خارج از اسلام اعلام کند. من دارم در مقاله‌ای به این امر می‌پردازم و فکر نمی‌کنم این بخشی از اسلام باشد." می‌گویم: "شاید در زمان پیامبر به صورت یک قاعده وجود داشته و دلیل آن هم وضعیت سیاسی آن زمان بوده است."

سروش در پاسخ می‌گوید: "شاید من مطمئن نیستم. اما به هر حال این با اصل آزادی دینی و دموکراسی اسلامی سازگاری ندارد. چون وقتی کسی آزاد است که به دینی بگردد باید برای خروج از آن دین هم آزاد باشد، بتواند دین خود را عوض کند و به دین تازه‌ای بگردد."

- "پس تسلیم هنوز وجود دارد. اما اگر کسی خواهان به تسلیم شدن در برابر اعتقادی دیگر است باید در این کار آزاد باشد. این طور نیست؟" مکثی می‌کند و لبخند می‌زند مثل اینکه می‌خواهد بگوید این خیلی بدیهی است.

ستون دوم دموکراسی اسلامی، از فاصله میان نا کامل بودن انسان و کتب مقدس و پر کردن این فاصله ناشی می‌شود. سروش معتقد است متون قرآن و انجیل را که بنا به اعتقاد مسلمانان، منادی اسلام بوده، نمی‌توان تغییر داد. اینها جوهر دین‌اند و مقدس‌اند، اما درک انسان از محتوای این متون، ناقص است و کشف این محتوا یک فرایند دائمی و بی‌وقفه. سروش می‌گوید: "در جامعه انسانی هیچ چیز مقدس نیست ما همه انسانیم و در معرض خطا. دین جنبه



تقدس دارد اما تفسیر از آن مقدس نیست و می‌توان آن را نقد کرد، مورد تعدیل قرار داد، پالایش کرد و تعریفی دوباره از آن ارائه نمود. پس بدین ترتیب تفسیر متون مقدس همیشه در جریان است. هیچ تعبیر یگانه، خطاناپذیر، خشک یا مطلق از اسلام وجود ندارد. تفسیرها هم بسته به دورانی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند همین طور هم به شرایط و اخلاق زمانه، وسایر شاخه‌های دانش بستگی دارد. نحوه برداشت از اسلام در قرن هفتم میلادی یعنی زمان پیامبر با نحوه برداشت از آن در سده ۱۱، ۱۴ یا ۱۷ فرق می‌کرده. به سخن دیگر تفسیرها با زمان تحول می‌یابند هر برداشت انعطاف‌ناپذیر و خشک به اسلام لطمه می‌زند، و جلو کشف گسترده معانی متون مقدس را سد می‌کند.

سروش بار دیگر به پرسش اولیه‌ام در مورد "تسلیم" و چکیده بحث خودش در مورد اصلاح برمی‌گردد. "ما در جهان اسلام همه‌اش از تکالیف صحبت کرده‌ایم نه از حقوق. در حالی که در تمدن‌های امروزی اعتقاد به خدا یک حق است نه یک تکلیف." از دید گروه فزاینده هواداران سروش - از ملایان جوان تامخالفان نظام، از روشنفکران تا فن‌سالاران حکومتی - دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه سروش و همفکرانش، نمود امید به مصالحه هم در درون دنیای اسلام و هم میان اسلام با جهان خارج است. اما سروش از اینکه با مارتین لوتر مقایسه شود ابا دارد و می‌گوید: "این مقایسه نوعی اغراق‌گویی است. من نمی‌خواهم کاری مثل کار او بکنم." و بعد با لبخندی می‌افزاید "شاید لوتر هم در آن زمان نمی‌دانست دارد چه می‌کند: ولی می‌دانم که اگر این دیدگاه‌ها جدی گرفته شود در دید ما به مذهب دگرگونی ریشه‌ای پدید می‌آورد."

تحول و استحاله سروش در واقع از بسیاری جهت‌ها سرگذشت خود ایران است. سروش در بخش سنتی و محله‌های قدیمی تهران به دنیا آمد جایی که خانه‌ها از خشت و گل ساخته می‌شود با کوچه‌های تنگ. هنوز بقایای این خانه‌ها در حاشیه‌های شهر نزدیک کویر وجود دارد. خانه‌ها اغلب شامل یکی دو اتاق بزرگ بود و حمام نداشت. در مواردی، خانه‌ها آشپزخانه مشترک داشت. کف خانه‌ها را قالی‌های گرانبهایی با زمینه آبی و طرح‌های قرمز و

قهوه‌ای می‌پوشاند. به جای مبل‌مان، پستی‌های بزرگ می‌گذاشتند، روی زمین غذا می‌خوردند. به همین دلیل هم کفش‌ها را بیرون خانه در می‌آوردند. در محله‌هایی از این دست عواطف و پیوندهای خانوادگی بسیار قوی بود. در سال ۱۹۴۵ که سرورش به دنیا آمد بنیادهای زندگی در تهران که یادگار قرن‌ها پیش بود چندان تغییری نکرده بود.

در گفتگویی که سال بعد از نخستین دیدار داشتیم، سرورش در مورد ریشه‌های خانوادگی و اوایل زندگی و شکل‌گیری اندیشه‌اش برایم توضیح داد. پدرش فرج‌اله بقال بوده و مادرش بتول، زنی کاملاً مذهبی. تحصیلات پدر و مادر محدود بوده هر چند پدرش بعدها به شعر روی آورده. از یخچال، رادیو، تلفن، اتومبیل یا تلویزیون در خانه خبری نبوده. و اطلاعات روز را از ملای محل، همسایه‌ها و بازار کسب می‌کرده‌اند.

"پدر و مادرم زندگی بسیار سنتی داشتند و تلاشی هم در متجدد ساختن آن به خرج ندادند چون واقعاً دنبال این چیزها نبودند." سرورش در روز عاشورا به دنیا آمده و حادثه عاشورا یعنی شهادت امام حسین در شیعه به همان اندازه اهمیت دارد که به صلیب کشیدن عیسی مسیح در آیین مسیحیت. امام حسین به خاطر طغیان علیه ستم به بخشی از سنت شیعه تبدیل شد و اعتراض و شهادت جزو تکالیف شیعه در برابر خدا در آمد. حسین نماد شهادت و نماد مبارزه بشریت علیه نادرستی‌ها شد. (۵) و همان طور که مسیحیان در آدینه نیک (آدینه پیش از عید پاک) به یاد به صلیب کشیده شدن عیسی مسیح مراسمی دارند. شیعه نیز در هر کجا باشد یاد عاشورا را با مراسمی گرامی می‌دارد. این مراسم در ایران، بزرگترین کشور شیعه در جهان اسلام برجستگی خاصی دارد (در لبنان، یمن و عراق بین  $\frac{۱}{۳}$  تا  $\frac{۱}{۲}$  جمعیت، شیعه‌اند. در سوریه، عربستان سعودی، کویت، بحرین، پاکستان و افغانستان هم اقلیت شیعه حضور دارد.

سرورش درست در زمانی متولد شد که اولین مرحله فشرده متجددسازی ایران در حکومت رضاشاه پهلوی به پایان رسیده بود. رضاخان میرپنج به سبک ناپلئون امپراتور فرانسه در سال ۱۳۰۴ تاجگذاری کرد. او با بی‌رحمی و حرکتی

بی‌وقفه، ایران را وارد عصر جدید کرد. در تاریخ طولانی ایران، این سریع‌ترین دوره تحول و دگرگونی بود. قدرتی که طی قرن‌ها در میان رؤسای قبیله‌ها تقسیم شده بود در تهران تمرکز یافت. اقتصاد صنعتی جدیدی حول محور نفت جای اقتصاد کشاورزی، بازرگانی محلی و تولید فرش را گرفت. ارتش نوین بر پایه خدمت نظام وظیفه ایجاد گردید و هزینه‌اش از مالیات سراسری تأمین شد. این ارتش قدرت ایران را در داخل کشور و منطقه تثبیت کرد.

رضا شاه با تأثیرپذیری از اصلاحات کمال آتاتورک در ترکیه به دنبال فروپاشی امپراتوری عثمانی، مجذوب خودکفایی آلمان نازی و فرهنگ آریایی بود. او با سنت‌ها در افتاد و تقویم ایرانی - سال شمار خورشیدی - را جایگزین تقویم قمری کرد که در جهان عرب متداول بود. عشایر را یکجانشین (تخت قاپو) کرد. زنان را وادار به کشف حجاب و برداشتن چادر ساخت. زن و مرد وادار شدند لباس به سبک غربی بپوشند. همه موظف شدند برای خود نام خانوادگی برگزینند و شناسنامه بگیرند.

سروش می‌گوید: "خانواده‌ام نام خانوادگی را با توجه به شغل پدر بزرگم، دباغ گرفتند." در همان زمان طلبه جوانی به نام روح‌اله نام خانوادگی مصطفوی را - به نام پدرش مصطفی - برگزید. بعدها روح‌اله مصطفوی به سبک روحانیان ایران، نام شهرزادگاه را بر این نام و نام خانوادگی افزوده و شد: روح‌اله مصطفوی خمینی. برادر بزرگتر او، مرتضی، نام خانوادگی "پسندیده" را انتخاب کرد. او هم روحانی است.

رضا شاه در دوران ۱۵ سال پادشاهی عملاً دین را تحقیر می‌کرد. حاکمان شرع جای خود را به قاضی دادگاه دادند و نظام حقوقی و مالیاتی غیر دینی شد و الگوی اروپایی جای مدل قبلی را گرفت. محله‌های قدیمی تهران تخریب شد و خیابان‌های پهن با پیاده‌رو احداث گردید، ساختمان‌های جدید در گوشه و کنار شهر ساخته شد. مدرسه‌های دینی که تا آن زمان تنها منابع تحصیلات مقدماتی بودند زیر نظر وزارت فرهنگ در آمدند. برنامه‌شان مثل برنامه سایر مدارس دولتی تنظیم شد و از حالت دینی خارج گردید. مدرسه‌ها از روی

الگوی اروپایی به سبک جدید احداث شد. او حتی نام خانوادگیش را "پهلوی" انتخاب کرد که نوعی دهن کجی به دین بود و به ایران پیش از اسلام اشاره داشت. بدین ترتیب، در کشوری با تمدن کهن چند هزار ساله، غرب کلاً الگوی تحویل و تغییر شد. (۶) اما این اقدامات، عمیقاً در خانواده‌های سنتی با واکنش منفی روبرو شد. سروش می‌گوید: "مادرم حاضر نبود چادر از سر بردارد و چون در خانه‌مان حمام نبود، وقتی می‌خواست به حمام برود با خواهرش هماهنگ می‌کرد و او کوچه را می‌پایید وقتی خبری از پلیس نبود به سرعت به حمام می‌رفت تا پلیس متوجه نشود و چادر او را از سر بر ندارد". سروش می‌گوید: مادرش مسلمانی بسیار ثابت قدم بوده است. پدر و مادرش هرگز در رأی‌گیری‌ها شرکت نکرده بودند. مردها به موجب قانون اساسی سال ۱۲۸۵ (مشروطیت) و زن‌ها از سال ۱۳۴۱ حق رأی داشته‌اند. پدر و مادرش روزنامه هم نمی‌خواندند به اخبار رادیو که زیر کنترل شدید دولت بوده نیز گوش نمی‌دادند. سروش می‌گوید: "آنها کلاً با رژیم مخالف بودند زیرا آنها بر ضد اسلام می‌دانستند، بنابراین در حمایت از آن، کاری نمی‌کردند. اغلب مردم به رادیو گوش نمی‌دادند چون آن را وسیله تبلیغاتی شاه می‌دانستند."

رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ به دنبال هجوم نیروهای شوروی و بریتانیا به ایران و هشدارهای قبلی در مورد گرایش دولت او به آلمان نازی، ناچار به کناره‌گیری از پادشاهی شد و پسرش محمد رضا ۲۲ ساله جای وی را گرفت. دومین و آخرین شاه دودمان پهلوی نیز به شیوه پدر در مسیر نوسازی ایران گام برداشت منتها با گذشت زمان گرایش او به مشاوران نظامی، دیپلمات‌ها، بانک‌ها و بازرگانان امریکایی زیاد و زیادتر می‌شد.

تهران خواب‌آلود به آبر شهری جهانی تبدیل شد که موقعیت بین‌المللی پیدا کرده بود. شهری با هتل‌های هایت، هیلتن، شرایتون، جوجه سوخاری کتاکو و ورزش بولینگ با سینماهایی که فیلم‌های امریکایی را به نمایش می‌گذاشتند. خیابان‌های بزرگ به نام سران غربی - روزولت، جان کندی - یا شهرهای امریکا لس‌آنجلس - نام‌گذاری شد. بازار بزرگ تهران، بازار افسانه‌ای و بی‌نظیر

خاورمیانه، با رقابت فروشگاه‌های بزرگی روبرو شد که مُد، وسایل خانه، غذا و مبلمان غربی را عرضه می‌کردند. برنامه‌های امریکایی در تلویزیون ایران در حد گسترده‌ای به نمایش در می‌آمد. رادیو تهران یک بخش زبان انگلیسی داشت و نیروهای مسلح امریکا هم در محل، رادیویی به همین نام خاص خود داشتند. باشگاه‌های شبانه، و قمارخانه‌ها همه وقت پر از توریست‌های خارجی، مقاطعه کاران خارجی، و رایزنان نظامی خارجی بود و اکثر این خارجی‌ان، امریکایی بودند و سبک زندگی ایران را دستخوش تغییر کرده بودند.

در چشم مذهبی‌ها و بخش‌های سنتی جامعه‌ای که خاستگاه سرورش بود، این تحولات خیانت‌آمیز قلمداد می‌شد. ایرانیانی که در آن زمان از حد غرولند به اقدام‌های شاه فراتر می‌رفتند بسیار کم بودند چون از عواقب درگیری با حکومت هراس داشتند.

آیت‌اله خمینی یک استثنا بود. در کتاب کوچکی با عنوان کشف‌الاسرار برای نخستین بار روند و الگوی تجدد سازی ایران را مورد حمله قرار داد این کتاب با زبان خاص نویسنده دودمان پهلوی را مورد حمله و انتقاد قرار می‌داد.

هرکجا بروی، با هرکس روبرو شوی، از رفتگر گرفته تا بلند پایه‌ترین مقام، چیزی جز افکار به هم ریخته، اندیشه‌های مغشوش، عقاید متضاد، نفع شخصی، تکبر، هرزگی، جرم و جنایت، خیانت و هزاران مفسده دیگر چیزی نمی‌بینی... در این شرایط، انتظار می‌رود دولت در محافل دینی، مشروع و عادلانه تلقی شود.

خلاصه اینکه، این فرمانروایان خائن و ابله، این مقام‌ها از صدر تا ذیل، این هرزه‌ها و قاچاقچیان، باید عوض شوند تا کشور تغییر کند. (۷)

اما برای آیت‌اله، مسأله اسلام و خیانت دودمان پهلوی به سنت‌های آن، مهم بود. اسلام برای مخالفان، زبان سیاسی خاص خود را داشت. رهبر آینده انقلاب، طی سه دهه مبارزه با سلطنت قهرمانان و نمادهای مبارزه را با

هوشمندی پیدا کرد. و در خطاب به مؤمنانی که از آنها دعوت می‌کرد با پذیرش خطر به مبارزه با نظام پادشاهی پردازند می‌گفت "هر روز عاشورا و همه جا کربلاست." (۸)

او عاشورای سال ۱۳۴۱ را به منظور متهورانه‌ترین حمله عمومی علیه شاه برگزید. تا پیش از آن کسی این چنین قدرت شاه را مورد حمله قرار نداده بود: "ما به این نتیجه رسیده‌ایم که این نظام از اساس با اسلام و وجود یک طبقه مذهبی مخالف است" شاه را "مفلوک بیچاره‌ای" خواند و خطاب به او گفت:

۴۵ سال از عمرت می‌گذرد. آیا هنوز زمان آن نرسیده که کمی به فکر و تأمل فرو بروی و از خودت بپرسی اینها ترا به کجا می‌کشانند، از سرگذشت پدرت درس عبرت بگیری؟ امیدوار به خدا هستم که وقتی گفتمی "ارتجاعی‌ها مثل حیوانات ناپاک هستند" منظورت طلبه‌های دینی نبوده باشد چون اگر چنان منظوری داشته‌ای برای ما دیگر تحمل تو مشکل می‌شود... ملت اجازه نخواهد داد به این راهت ادامه بدهی. (۹)

دو روز بعد آیت‌اله بازداشت شد. زندانی شدنش موجب برپایی تظاهراتی در سراسر ایران گردید. آیت‌اله شورشی در هاله‌ای فرو رفت و موجب شد که سایر روحانیان بلندپایه و آیات عظام - البته با هدف‌های متفاوت از او - به راه او بروند و حمایتش کنند او با این شهامت سیاسی، در کانون توجه ملی قرار گرفت. (۱۰)

سروش در هنگامه مبارزه روحانیان با شاه دانش‌آموز دبیرستان بود و خانواده‌اش به سرعت طرفدار آیت‌اله شدند. ده ماه بعد هنگام آزادی آیت‌اله، سروش از جمله هزاران نفری بود که برای خوشامدگویی به منزل محقر خشت و گلی آیت‌اله به قم رفت. با یادآوری آن واقعه می‌گوید:

"کار خطرناکی بود. من نمی‌بایستی تنها می‌رفتم. عمویم از پیروان او بود و مرا هم همراه پسران خودش برد. اما در آن زمان آیت‌اله خمینی به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش میان مذهبی‌ها از محبوبیت زیادی برخوردار بود.

اولین بار بود که چهره‌اش را می‌دیدم. بسیار جاذبه داشت و شجاع می‌نمود. شما نمی‌توانید فشار و خودکامگی آن روزها را تجسم کنید. و او تنها کسی بود که علیه شاه آشکارا سخن می‌گفت، تحت تأثیر قرار گرفته بودم هر چند هنوز آنقدر بزرگ نبودم که اندیشه‌های او را کاملاً درک کنم. هنوز خیلی جوان بودم. حتی زندان‌های کذایی و خشن شاه هم نتوانست آیت‌اله را خاموش سازد. دوباره از همان جایی که بیشتر سخن گفته بود آغاز کرد، فرقی این بود که حالا با خشمی تازه و اتهام‌های تازه وارد میدان شده بود. واکنش شاه یک مجازات جدید و سحر بود. در سال ۱۹۶۴ آیت‌اله خمینی از تهران ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد و در ۴ سال بعدی عمدتاً مقیم عراق بود.

سروش در آن سال‌های بحرانی، نوجوانی زیر ۲۰ سال بود و در مرز میان سنت و تجدد زندگی می‌کرد. او درخشان‌ترین فرزند در میان ۴ فرزند این خانواده مذهبی و مؤمن بود. عطش او به علم جدید و به جهانی بود که این علم نمایندگی‌اش می‌کرد. خودش می‌گوید: "نخستین بار از طریق علوم با تجدد آشنا شدم." بعد از گرفتن دیپلم به دانشگاه رفت او نخستین فرد خانواده بود که دانشجوی می‌شد. او بعد از گرفتن مدرک دانشگاهی در رشته داروسازی و پرداختن به کار عملی به خدمت نظام در ارتش شاه رفت. ابتدا در آزمایشگاه فرآورده‌های غذایی و بهداشتی بوشهر استخدام شد و سپس در تهران در یک آزمایشگاه دارویی به کار پرداخت. اما او مصمم بود دنیای خارج از ایران را نیز ببیند:

"همیشه به دبیرانم تق می‌زدم که چرا به قدر کافی، اندیشه‌های جدید را به ما یاد نمی‌دهند. تصمیم گرفتم زبان انگلیسی را آن‌چنان خوب یاد بگیریم که بتوانم در خارج به تحصیل علوم پردازم. می‌خواستم با دنیای نو آشنا شوم."

طی دهه ۱۹۶۰ و خاصه به دنبال افزایش قیمت نفت در اوایل دهه ۱۹۷۰ هزاران دانشجوی ایرانی برای تحصیل، راهی اروپا و آمریکا شدند. بعضی‌ها از خانواده‌های ثروتمند بودند. بسیاری هم با بورس‌های دولتی به خارج رفتند. در مورد سروش، اولیای مدرسه ترتیب سفر او به خارج را دادند چون

خانواده‌اش استطاعت این کار را نداشتند. سرش در لندن به تحصیل در رشته شیمی و فلسفه پرداخت و به سرعت از محدوده‌های متعارف علوم گذشت تا به نظریه سیاسی روابط عمیق‌تر با خدا پی ببرد. کتاب طبیعت بی‌قرار جهان را در همین سال‌ها نوشت که در مورد سیاست همیشگی کاینات و زمان به عنوان بُعد چهارم بود. همان زمان که او در حال کشف علوم جدید در خارج بود در ایران جنبش مبارزه علیه شاه شکل می‌گرفت جنبشی که آمیزه‌ای از سنت و تجدد بود.

با همه جلوه‌های دینی انقلاب ایران، باید گفت این مدرن‌ترین انقلاب در زمینه هدف‌ها و تاکتیک‌ها نیز بوده است. برای اکثریت ایرانیان تنها خود، مسأله مدرن سازی ایران مطرح نبود، بلکه نحوه و شکل آن نیز مهم بود.

تاکتیک‌ها در انقلاب ایران بدیع و تازه بود. آیت‌اله خمینی نیازی به این نمی‌دید که مثل چینی‌ها راهپیمایی بزرگ راه بیندازد، مانند روسیه به جنگ داخلی متوسل گردد یا مثل انقلاب خونین فرانسه عمل کند تا توده‌ها بسیج شوند. او از سنت‌ها آغاز کرد اما در عین حال از همه ابزارهای نوین موجود نیز بهره‌گیری کرد. از محل اقامتش در عراق با استفاده از فتوکپی و استنسیل و سپس نوارهای ویدئو و کاست پیامش را به ایرانیان منتقل کرد.

دخترش با یادآوری آن روزها می‌گوید: پدرش وقتی به اخبار رادیو گوش می‌داد یا از تلویزیون اخبار را می‌دید با افراد خانواده صحبت نمی‌کرده است. "او حتی در حمام رادیو را با خود داشت." (۱۱)

استراتژی آیت‌اله موفق از آب در آمد. در پاییز سال ۱۳۵۷ شاه نومیدانه به رقیب بزرگش در عراق امتیاز داد و با اخراج وی از عراق، سرانجام، موجب شد آیت‌اله به اروپا برود و در حومه پاریس اقامت کند. با این حرکت بر شهرت وی افزوده شد و حالا بیشتر در دسترس رسانه‌ها بود. سرش می‌گوید:

"برای دیدار به پاریس رفتم. این بار درباره‌اش زیاد می‌دانستم. او عمیقاً بر من تأثیر گذاشت. وقتی از اتاقش بیرون آمد حیرت زده شدم. ده دقیقه‌ای درباره آزادی و سیاست حرف زدیم."



این نخستین دیدار از رشته دیدارهای بعدی این دو بود. آیت‌اله حدود چهار ماه پس از ورود به پاریس روز یکم فوریه (۱۲ بهمن) مثل یک قهرمان به تهران بازگشت و بعدها سرورش را به عضویت کمیته انقلاب فرهنگی منصوب کرد. سرورش می‌گوید:

"هر از چندگاهی به دیدار او می‌رفتم. بحث‌های ما گاهی بسیار جدی می‌شد من به عنوان سخنگوی کمیته پیشنهادها را مطرح می‌کردم. او بیشتر ساکت بود، به دقت به حرف‌ها گوش می‌داد. پاسخ‌هایش معمولاً خیلی کوتاه بود. دیدارها غالباً کوتاه بود. اما با او بودن همیشه یک چیز استثنایی بود. البته آنقدر رابطه‌مان دوستانه نبود که بتوانم با احساس حق برابر اظهار نظر با او صحبت کنم."

جهان خارج هرگز پدیده خمینی را درک نکرد. اما میلیون‌ها ایرانی در وجود او جاذبه و نیروی می‌دیدند که برای تبدیل یک جنبش تکه پاره، بدون سازمان و بدون رهبری مخالفان به یک نیروی انقلابی پیروزمند بسیار تعیین کننده بود. آیت‌اله توانست ناسیونالیسم پرشور را با برداشت مطلق گرایانه از حقانیت و جوّ عالی عرفانی در هم پیامیزد. حتی بسیاری از کسانی که پیام اسلامی او را رد می‌کردند او را به خاطر تعهد برگشت ناپذیرش به استقلال و حیثیت فرهنگی ایرانی مورد تحسین قرار دادند.

جاذبه او در حکم ماده چسبنده‌ای بود که جمهوری نوپای اسلامی را در نخستین دهه پیدایش در مقابل آنهمه مشکلات و به رغم آن همه نارضایتی‌های فزاینده عمومی یکپارچه نگاه داشت. نارضایتی‌ها به روشنفکران، پزشکان، بازاریان، هنرمندان و طبقه متوسط بالای شمال شهری محدود نمی‌شد. در اواخر دهه ۱۹۸۰ سرورش هم با نظام جدید ایران مشکل داشت. در این باره می‌گوید:

"من واقعاً تغییر عقیده ندادم. من همیشه خواهان دموکراسی بودم و فکر می‌کردم انقلاب ما در آن سمت پیش می‌رود. من از لندن با شتاب به کشورم برگشتم تا نقشی در انقلاب ایفا کنم. ابتدا همه چیز درخشان و امیدوار کننده بود. اما بتدریج جهت انقلاب عوض شد و برای من دیگر امکان همراهی با آن

وجود نداشت.

سروش، امام را به جای آنکه تجسم شخصی هدف نهایی انقلاب بداند، ابزارگذار تلقی می‌کرد: "شخصیتش پیش از نظریه سیاسی اش تأثیر برانگیز بود. افکار و دیدگاه‌هایش سرگذشت دیگری است."

سروش در اسلام، نه تنها زبانی برای بیان مخالفت، بلکه ابزار تغییر را می‌دید. اسلام، هدف نبود وسیله‌ای بود که ایران به یاری آن، مأموریت انقلاب را به سرانجام می‌رساند و این مأموریت، همانا نوسازی و کسب قدرت بود.<sup>(۱)</sup> "سروش با شرح موضوعی درباره مادرش، نقش اسلام را برایم این چنین توضیح می‌دهد:

"بعد از انقلاب، مادرم شروع کرد به گوش دادن رادیو. برای نخستین بار، رادیو برنامه دینی داشت. و دیگر از تبلیغات شاهانه خبری نبود. او پس از انقلاب، مشتاقانه در رأی دادن شرکت کرد. اگر پدرم هم زنده می‌بود حتماً همان کار را می‌کرد. انقلاب، مردم را بسیار سیاست زده کرد. مردم سنتی را که پیشتر هرگز درگیر سیاست نمی‌شدند وارد عالم سیاست کرد آنها را با تجدد آشنا ساخت. مذهب توانست به راحتی این کار را بکند."

در جامعه‌ای سنتی پیش از آنکه هر قدم اصلاح طلبانه مورد قبول قرار گیرد باید زبان و ابزار تغییر و اصلاح، مشروعیت داشته باشد. سروش در این باره به من گفت "اسلام فقط بهترین موتور محرک تجدد و دموکراسی نبود، شاید تنها موتور محرک این کار بود."

گفتگو با سروش در دانشگاه، مؤسسه پژوهش علوم انسانی، یا پس از سخنرانی‌های شب‌های جمعه‌اش، هدف اولیه دیدار بعدی من از ایران بود. همیشه وقتی می‌پرسیدی "چه خبر؟" می‌توانستی انتظار جواب‌های فوق‌العاده

۱- این برداشت نویسنده با آنچه انگیزه رهبری و حتی مردم از انقلاب بود اگر نگوییم کاملاً مغایر است، حداقل بیان جزء کوچکی از هدفی بسیار بزرگتر است که آن بدست آوردن کرامت و هویت انسانی و اسلامی در سایه ایجاد حکومتی عدالت‌خواه و اسلامی بوده است. (ناشر)

را داشته باشی چون مشغله فلسفی اش به اسلام و دموکراسی محدود نمی شد. وقتی در اوایل سال ۱۹۹۵ در پژوهشگاه از او پرسیدم "تازه چه خبر؟" با لحنی معصومانه گفت قدری به روحانیت فکر می کردم. به زبان دقیق تر، او حالا متوجه روحانیت، یا دست کم بخش خودکامانه تری از این عناصری شده بود که بر تنها حکومت دینی و روحانی عصر حاضر سیطره داشتند. در حالی که به آهستگی سر تکان می دهد می گوید: "روحانیان، روشنفکران و افراد تحصیل کرده و فرهیخته ای که دین را می فهمند و تفسیر می کنند. درک و فهم شان بری از انتقاد نیست. آنها که پیامبر نیستند، مقدس نیستند. خدا هم نیستند. بعضی شان فرهیخته هم نیستند، بعضی حتی پرهیزکار و پارسا هم نیستند. همیشه هم این طور نیست که دین را بفهمند یا بهترین مفسران آن باشند" و در ادامه می گوید: آنها کامل نیستند. آیت اله ها، حجت الاسلام ها، سادات، شیوخ و سایر رده های روحانی نباید تفسیر دین را در انحصار خود بگیرند.

در کشوری که ولی فقیه قدرت مطلقه اش را از خدا می گیرد. این اندیشه ای بدعت آمیز بود حساسیت مسأله وقتی بیشتر می شد که آیت اله خامنه ای جانشین امام در چشم روحانیان و عامه مردم موقعیتی به مراتب پایین تر از امام داشت و این امر او را بیشتر آماج انتقاد و چالش قرار می داد.

فکر خطاناپذیر بودن مرجع محور مذهب شیعه است.<sup>(۱)</sup> مذهبی که ۱۵ درصد جمعیت یک میلیارد نفری مسلمان را تشکیل می دهد و دومین مذهب یا فرقه اسلام به حساب می آید. فقهای شیعه این اجازه را دارند که قوانین و

۱- مرجعیت در شیعه شرایطی دارد که هر مرجعی با داشتن آن شرایط و صفات از حقانیت برخوردار است و آن شرایط همان است که در روایت معتبر "و اما من کان من افقها" آمده است: صیانت نفس، مخالفت با هوی و هوس خودخواهی و قدرت طلبی و... مطیع دستورات امام معصوم بودن و...

بدیهی است داشتن چنین شرایطی، خطاپذیری هر شخص و مرجعی را در حوزه علم و تخصص خود، به حداقل می رساند و بخاطر همین معنویت نسبی (و نه منطقی) است که مردم و عوام الناس موظف به تقلید از چنین مراجعی در خود این معنا به آنچه که برداشت نویسنده از خطاناپذیر بودن مرجع در مذهب شیعه است، اختلاف بنیادی و اساسی دارد. (ناشر)

حقوق دینی و تکالیف شرعی را برای پیروان‌شان تفسیر کرده در بُعد نظری، آراء فقهای بزرگ شیعه، حکم قانون را دارد و پلکان سلسله مراتب شیعه شباهت زیادی به کلیسای کاتولیک دارد.

سنی‌ها بر عکس رابطه فرد با خدا را امری عمدتاً شخصی تلقی می‌کنند، موضوعی کاملاً دو نفره که چندان به روحانیت وابسته نیست. روحانیان‌شان بیشتر مشاور مؤمنانند و از این لحاظ روحانیت سنی را می‌توان با کشیش‌های آیین پروتستان مقایسه کرد.

درست به دلیل همین قدرت روحانیت بود که در انقلاب ایران که در آغاز طیفی ناهمگون از ناسیونالیست‌ها، روشنفکران، مخالفان سلطنت، کمونیست‌ها و مسلمانان مؤمن حضور داشتند، سرانجام رهبری دینی توانست همه را زیر چتر خود متحد سازد. در ایران، این کشور عمدتاً شیعه مذهب، که مخالفان سیاسی در تبعید بودند یا غیر قانونی اعلام شده بودند. روحانیت به عنوان یک گزینه از مرجعیت و مشروعیت خاصی برخوردار بود.

اما سرورش در سال ۱۹۹۵ این قدرت روحانی را آشکارا به چالش طلبید. او می‌گوید: ایده رهبر یا ولی فقیه یک ایده نابهنگام است: "من تجربه رهبری خودکامه را دارم و به همین سبب هرگز نتوانسته‌ام با فقیه کنار بیایم. هیچ کس آنقدر کامل نیست که بتواند ادعا کند از حقیقت، درک مطلق دارد. و هیچ برداشتی از اسلام، به خودی خود درست‌تر یا قطعی‌تر از سایر برداشتها نیست. باید همیشه چندین تفسیر وجود داشته باشد چون هیچ تفسیر و برداشتی، آخرین برداشت یا کاملترین برداشت نخواهد بود. تفسیر باید با زمان پیش برود و تازه شود البته من خواهان هرج و مرج در تفسیر متون نیستم و نمی‌گویم هر کسی حق دارد بنا به میل خودش قرآن را تفسیر کند. فقط می‌گویم حکومت نه حق دارد و نه وظیفه که تفسیر خاصی را بر مردم تحمیل کند." و ادامه می‌دهد:

"در اسلام همه حق دارند به خدا و قرآن اعتقاد داشته باشند پس همه در برداشت موجه خویش از اسلام با هم برابرند. هیچ تفسیر رسمی وجود ندارد."

و با تأکید می‌افزاید: "هیچ تفسیر رسمی."

سروش با شهادت تمام، روحانیت را متهم کرد که در سر راه اندیشیدن مردم به دین، مانع ایجاد می‌کند. او یادآوری می‌کند که "در سال ۱۹۹۱ نخستین سخنرانی بحث‌انگیزم را در اصفهان ایراد کردم. دانشگاه را با حوزه مقایسه نمودم و نظرم این بود که در حوزه یک خط قرمز هست که طلاب حق عبور از آن را ندارند و گرنه برایشان دردسر درست می‌شود. بعضی مطالب، غیر قابل اندیشدن و غیر قابل لمس قلمداد شده است. در دانشگاه‌ها خط قرمزی در کار نیست. می‌شود درباره همه چیز بحث کرد. و من با توجه به این مسئله گفتم فکر نکنید مردمی که از قم با شما حرف می‌زنند خدا یا پیامبرند. آنها هم با توجه به محدودیت‌های [ی خط قرمز] با شما سخن می‌گویند." و با لبخندی می‌افزاید: "واکنش‌ها را می‌توانید حدس بزنید. مسئول حوزه قم چه سخنان درشتی که درباره‌ام نگفت. اما بعد دانشجویان به سراغم آمدند و گفتند حدود ۷۰ درصد دانشجویان و طلاب جوان با من هستند هر چند بسیار می‌ترسند و جرأت ندارند این هواداری‌شان را اعلام کنند."

سخنرانی بحث‌انگیز دیگر سروش در رشت بود. دانشجویان پرسیدند چرا روح انقلابی در ایران به سردی گراییده است: "صادقانه جوابشان را دادم. گفتم حوزه‌ها را که گفتم شما نباید به روحانیان متکی باشید. باید خودتان بیاموزید. بروید و موی دماغ روحانیت بشوید و گرنه آنها چیزی به شما نخواهند آموخت، دانش خود را هم اصلاح نخواهند کرد. به آنها گفتم روحانیت درباره حقوق مردم هیچ انگیزه و احساسی ندارد. از نظر روحانیت به جای منطق آزادی، منطق قدرت، کار می‌کند." و با لبخندی می‌افزاید "آیت‌اله خامنه‌ای این را خیلی دوست نداشت و به همین سبب آشکارا از من انتقاد کرد."

واکنش نظام به شکل عجیبی شدید بود چون سخنان سروش مخاطبان گسترده‌ای پیدا کرده بود. در نیمه دهه ۱۹۹۰ نارضایتی عمومی از روحانیت به اوج تازه‌ای رسید. اغلب تاکسی‌های تهران، روحانیان را سوار نمی‌کردند. جالب اینکه بیش از هم خود روحانیان، با حکومت روحانیان مخالفت

می‌کردند. به رغم حمایت گسترده مردم از آیت‌الله خمینی در بازگشت از تبعید، بسیاری از روحانیان با او موافق نبودند و با ایده‌های وی یا حکومت روحانی خاصه ولایت فقیه موافقت نداشتند. بتدریج که ناکامی نظام، تهدید را متوجه خود اسلام می‌کرد. نارضایتی در میان روحانیانی که با حکومت ارتباطی نداشتند افزایش یافت.

اما سروش مبارزه با روحانیت حاکم را متوقف نکرد و این امر با توجه به وضعیت دشوار جای او کافی بود تا نامش را به طور غیر رسمی در فهرست دشمنان داخلی قرار بدهد. او به این هم اکتفا نکرد و به یکی از نمادهای حساسیت برانگیز پشتمان روحانیت یعنی منبع درآمدشان حمله کرد. رهبران اسلامی در طول تاریخ از نظر مالی، یا متکی به دولت‌ها بوده‌اند (کشورهای سنی مذهب)، و یا به مردم (در جامعه‌های شیعی مذهب). سروش طرفدار لغو هر دو اینها بود و می‌گفت روحانیت باید راه‌های دیگری برای کسب درآمد پیدا کند تا مثل حالا گرفتار و "اسیر" منابع درآمد نباشد و برای کسب حمایت پرداخت کنندگان، ناچار نشود به نفع دولت یا مردمی که منبع درآمدش هستند تبلیغ کند. خودش می‌گوید: "این یک پیشنهاد تند و شاق بود. عده‌ای آنرا در حکم ریختن بنزین بر آتش قلمداد کردند. اما به هر حال روحانیت باید در صدد کسب درآمد از راه‌های دیگری غیر از این دو باشد. دین تنها برای دوستداران صادق دین است و برای آنان که دوست دارند در راه دین کار کنند نه برای دلالان دین. هیچ کس نباید بر مبنای دین برای خود ضمانت معاش، مقام اجتماعی یا قدرت سیاسی کسب کند." پس از مکث کوتاهی ادامه می‌دهد: "روحانیت هم مثل همه دیگر باید از راه تدریس یا کاری دیگر کسب درآمد کند. آنها نباید از مذهب تغذیه کنند، نباید دین فروشی کنند." به گفته او، تنها استقلال می‌تواند روحانیت و اسلام را از خطّ سازش دور نگاه دارد. سروش اکراه دارد که ایده‌های جزّ و بحث‌انگیزش در دوران پرحیران ایران معاصر به کار گرفته شود و می‌گوید: "بهرتر این بود که من وارد این مسأله سیاسی نمی‌شدم. بگذار پیامدها و نتایج آن متوجه دیگران بشود."

پیامدها عمیق بود، نخست و قبل از همه حجم عظیم کتاب‌ها، هفته‌نامه‌ها و سخنرانی‌ها در مورد حقوق فرد در ارتباط با دولت و خدا بود. اندیشه‌های او در راستای برابری مؤمنان و اقتدار آنان بود. اندیشه‌ها از پایین یعنی از سوی اکثریت مردم - و نه از روحانیت در رأس - راه را برای تعریف دولت اسلامی هموار نمود. به گفته او، دولت آرمانی اسلامی تنها هنگامی مشروع است که با خواست مردم و از راه اجماع ایجاد شود نه آنکه به مردم تحمیل گردد.

کار، پیامدهای گسترده‌ای داشت. جمع‌بندی سروش در مورد اسلام به عنوان ایدئولوژی سیاسی، سریعتر از سایر نظریه‌هایش در دسر آفرین شد. او معتقد است اسلام به عنوان ایدئولوژی سیاسی، کار آمد نیست. در گفتگو در این باره می‌گوید: "نباید از ایدئولوژی دینی برای اداره دولت‌های امروزی استفاده کرد زیرا دولت را به خودکامگی فراگیر می‌کشاند. هیچ شکلی از دولت چه مذهبی و چه نوع دیگر، نمی‌تواند به زور، مردم را مذهبی و متدین سازد." و می‌افزاید حکومت دینی روحانیت با اصول باورهای اسلامی مغایرت دارد زیرا قدرت را به نخبگان می‌دهد در حالی که جمهوری آرمانی اسلامی توسط بهترین رهبر اداره می‌شود خواه این رهبر، دینی باشد یا نباشد. همه مردم در حکومت کردن، حقوق برابر دارند. فرمانروایان نه به خاطر تخصص بلکه به خاطر شایستگی‌شان باید برگزیده شوند.

اینجا هم طنین مضمون محوری و جنبش اصلاح دینی مسیحیت به گوش می‌رسد. سروش می‌گوید: باید میان نقش‌ها، قدرت‌ها و مسئولیت‌های مسجد و دولت تمایز قایل شد. این سخن در دینی که توحیدی است و برای حکومت بر جامعه، قوانینی مقرر کرده، یک جابه‌جایی و دگرگونی تکان دهنده است. سروش مخالفت با جدایی دین از دولت را رد می‌کند و می‌گوید: نباید از این جدایی هراس داشت:

"جدایی دین از دولت، چیزی بیش از رفتار، نگرش و تفکر به شیوه علمی نیست و هیچ ارتباطی با دشمنی به دین ندارد." او جدایی دین از دولت را مکمل این می‌داند نه دشمن آن. با این همه، سروش هم مثل لوتر، هسته اصلی

ارزش‌های اعتقادی خود را رها نکرده و بر این باور است که به یاری آنها می‌توان و باید بر تصمیم‌های حکومت تأثیر گذاشت. او معتقد به کنار گذاشتن همه روحانیان از حکومت هم نیست. سروش با خشک اندیشی، آموزه خشک و تعصب‌آلود، در نتیجه‌گرایی و اعمال مسأله‌دار مخالف است: "در یک جامعه آرمانی دینی هیچ شخصیت و هیچ فتوایی نباید مصون از انتقاد باشد. روحانیان هم مثل همه مردم دیگر باید جوابگو باشند و بتوان آنها را با خواست مردم از سمت‌های دولتی بر کنار کرد."

و این ایده به نوبه خود قلب نظام جمهوری اسلامی یعنی رهبری را نشانه می‌گیرد و آشکارا اقتدار رهبر را زیر سؤال می‌برد همین طور هم قدرت نهادهای در رأس نظام کنونی ایران یعنی شورای نگهبان و مجلس خبرگان را، که در اولی، وزن روحانیت بسیار بالاست و دومی نهادی منحصرأ روحانی است که رهبر را بر می‌گزیند و در مقاطعی رهبری او را تأیید می‌کند.

او می‌گوید نباید از اسلام به منظور تفتیش عقاید و اثبات اسلامی بودن دیگران، مداخله در زندگی خصوصی مردم، یا کنترل تفکر عمومی استفاده شود. بر عکس، باید از اسلام در راه تشویق رشد و آزادی بهره‌گیری شود.

و با لحنی که رگه‌های هیجان در آن احساس می‌شود می‌گوید: "اسلام، اندام‌واره و پویاست. و به راحتی می‌توان آن را در شرایط موجود به کار گرفت. حقوق اسلامی قابل گسترش است شما نمی‌توانید حدّ و مرزهای انعطاف‌پذیری آن را تصور کنید.

در دموکراسی اسلامی، می‌توان به همه هدف‌های سیاسی تحقق بخشید. می‌توان از جامعه‌ای بسیار نرمش‌پذیر برخوردار بود."

جرّ و بحث بر سر سروش در نیمه دهه ۱۹۹۰ حالت ناخوشایندی پیدا کرد. این درست چند ماهی پس از گفتگوی من با سروش بود. واکنش‌ها نشانه ترس محافظه‌کاران ایران از تأثیرگذاری اندیشه‌های سروش بر زندگی، موقعیت و مقام، قدرت و درآمد آنها بود.

ابتدا به مرگ تهدیدش کردند. عده‌ای با هجوم به دفترش وعده‌ای از طریق



تلفن تهدید می‌کردند غالباً هم نامشان را نمی‌گفتند. نگرانی عمدهٔ سروش این بود که بیشتر تلفن‌های تهدیدآمیز به خانواده‌اش می‌شد. بعد نوبت کتک زدن رسید و لباس‌ها را به تنش پاره پاره کردند. جوانانی که خود را مجری قانون می‌دانستند در باندهای مشکوک انصار حزب‌الله بیشتر این حملات را انجام می‌دادند. با اوج‌گیری حمله علیه او، سروش به رئیس‌جمهور رفسنجانی متوسل شد. به من گفت "نامه‌ای به رفسنجانی نوشتم به او گفتم تا وقتی این قبیل اعمال در اینجا روی می‌دهد این مملکت درست نخواهد شد. گفتم من فقط یک مدرس دانشگاه و عضو فرهنگستان علوم هستم. از او پرسیدم وقتی دانشجویان می‌بینند به استادشان حمله می‌شود دیگر چه امیدی به آنها می‌توانم بدهم؟ به او گفتم جرم فقط این است که مردم را به فکر کردن دعوت می‌کنم. و از قوا پیامبر به او گوشزد کردم که یک ساعت اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است. اما پاسخی دریافت نکردم."

به خصوص حملهٔ اواخر سال ۱۹۹۵ به او در دانشگاه تهران او را در کانون توجه ملی قرار داد. سروش با یادآوری خاطرهٔ آن حمله می‌گوید: "همراه همسرم و چند تن از دوستان به تالار سخنرانی نزدیک می‌شدم که رجاله‌ها دوره‌ام کردند و شروع به بددهنی کردند، تهدید کردند که می‌کشند. عینکم را برداشتند. پیراهنم را به تنم پاره کردند. چند تن از دوستان که قصد محافظتم را داشتند به سختی زخمی شدند."

چند تایی از چماقداران انصار، سروش را تا تالار دنبال کردند. بسیاری از ۲ هزار دانشجوی داخل تالار سعی داشتند با ایجاد حلقهٔ حفاظتی وی را از خطر برهانند اما چماقداران صندلی‌ها را پرت می‌کردند یک صندلی نزدیک بود به صورتش بخورد که به بازوی یکی از دانشجویان محافظ خورد و او را به شدت مجروح کرد.

با ناباوری سر تکان می‌دهد و می‌گوید: "چندین دانشجو زخمی شدند. سرانجام توانستم به درون تالار فرار کنم. اما بعد از آنکه چماقی به سرم کوفته شد." او کورکورانه به فرار ادامه داده تا سرانجام طرفدارانش وی را از دانشگاه

به سلامت خارج کرده‌اند. می‌گوید:

"حمله به خوبی برنامه‌ریزی شده بود. بعدها فهمیدیم یک مینی بوس حضرات را به آنجا آورده. هدف، خاموش کردن من و ترساندن دانشجویان بود که تا آنها باشند دیگر مرا برای سخنرانی دعوت نکنند."

حمله در جامعه‌ای به شدت دو قطبی شده، موجب اعتراض و فریاد از هر دو سو شد. دانشجویان در محوطه دانشگاه تهران به طرفداری از سروش راهپیمایی کردند و این نخستین راهپیمایی از این نوع بعد از انقلاب بود. محافظه‌کاران هم در مجلس با ارائه قانونی سعی کردند از سروش سلب حمایت کنند. به موجب آن قانون، برای همدستان "منتقدان یا دشمنان" جمهوری اسلامی مجازات‌های سنگینی تعیین شد.

نظام از آن پس سروش را حقیقتاً زیر فشار گذاشت. طی سال بعد او از سه سمت برجسته دانشگاهی و از جمله ریاست دانشکده برکنار گردید. سخنرانی‌های شب جمعه‌هایش قدغن شد و اجازه چاپ مقاله‌های تازه‌اش را ندادند. مقام‌های اطلاعاتی او را برای چند "مصاحبه" طولانی فراخواندند. سفرش محدود شد و گذرنامه‌اش را گرفتند. زیاله‌های خانه‌اش را می‌بردند تا در میان آنها نشانه‌هایی از فعالیت فکری‌اش را پیدا کنند. سروش به یاد می‌آورد که وقتی به وزارت اطلاعات احضارم کردند از آنها پرسیدم: "چرا اینقدر از من می‌ترسید، من که یک نفر بیشتر نیستم؟" و آنها گفتند: "بله، امام هم یک نفر بیشتر نبود."

به کیان، تنها و آخرین نشریه‌ای که مقاله‌هایش را چاپ می‌کرد سهمیه کاغذ دولتی داده نشد. دولت گاهی با این ترفند به تعطیل نشریه‌هایی می‌پرداخت که به کاغذ یارانه‌ای دولت متکی بودند. اما طرفداران اندیشه‌های سروش و از جمله بازرگانان مشهور حاضر شدند هزینه کاغذ و چاپ آثار سروش را بپردازند. در نمایشگاه سالیانه کتاب تهران، یکی از طرفداران او بدون ذکر نام، آثار قبلاً چاپ شده سروش را به نیم بها در اختیار خریداران گذاشت. سروش بعدها به من گفت:

"در این کشور آزادی هست اما باید نحوه استفاده از آن را بدانیم. گاهی دولت می‌خواهد آن آزادی‌ها را بدهد نه بدان سبب که دوست دارد بلکه به این علت که نمی‌تواند جلو آن آزادی‌ها را بگیرد."

عمق خشم نظام و ترس آن، در کنفرانس مطبوعاتی سال ۱۹۹۵ علی اکبر ولایتی وزیر دو دهه‌ای امور خارجه به خوبی هویدا بود. این پزشک کودکان که از چهره‌های همه جا حاضر نظام در آن سال‌ها بود به خبرنگاران شکوه می‌کرد که "مسأله دکتر سروش، به توان ایران در هدایت سیاست خارجی لطمه می‌زند. او با کشاندن مسائل مدرسی به حوزه زندگی عمومی موجب تضعیف بنیادهای دولت و تضعیف هماهنگی ملی شده است. تخریب باورهای دینی و ملی، خدمت به کشور، مردم و اسلام به حساب نمی‌آید." (۱۲)

برای سروش این آخرین وسیله تشبث بود. پس از سال‌ها پرهیز از رویارویی با نظامی که زمانی او را به خدمت گرفته بود تصمیم گرفت دست به ضد حمله بزند. او در نامه سرگشاده‌ای که به‌طور گسترده در ایران و خارج منتشر شد نوشت:

"آیا وقتی با کتک زدن من و پاره کردن لباس‌هایم به تنم جلو سخنرانی‌ام را می‌گیرند متهم کردن من به این قبیل چیزها منطقی است؟ من آدمی هستم که تنها امکانش نگارش و انتشار یک مقاله در هر دو تا سه ماه آنهم در نشریه‌ای با شمارگان محدود است. آیا منطقی است که گفته شود کسی که هیچ دسترسی به رادیو، تلویزیون، روزنامه، مسجد، نماز جمعه‌ها یا اجتماعات مذهبی ندارد به شخصی که مدام در معرض زشت‌ترین حمله‌ها و اتهام‌ها از سوی رسانه‌های جمعی است و به جاسوسی، بی‌لیاقتی، خیانت، فراماسون، عامل امریکا متهم می‌شود و او را سلمان رشدی دیگر می‌نامند... بتواند دولت را تضعیف کند؟... چگونه می‌شود تلاش‌های مقام‌ها در تقویت اعتقادات ملی و مذهبی مردم به جایی نرسد و فقط یک نویسنده... بتواند منشأ چنان ابر تیره و تاری گردد؟ خدا می‌داند که حتی جادوگران هم از چنان قدرتی برخوردار نیستند."

"تصویر غریبی که وزیر امور خارجه از جامعه ایرانی ترسیم کرد تصویر

یتیم‌خانه موریانه خورده شده‌ای است که با کمترین تکانی فرو می‌ریزد و ذهن کودکان یتیم آن آشفته است. تصویری که وزیر از خودش ترسیم کرده است تصویر کشیش قرون وسطایی است با حربه تکفیر. او مسئولیت‌های خودش را در خدمت به منافع فرهنگی، تمامیت و آبروی کشور نادیده گرفته است." (۱۳) سروش در مورد پیامدهای نامیمون مبارزه با او هشدار داده بود:

"دولت و کشوری که جامعه دانشگاهی و هنرمندانش در معرض سرکوب و اربابند و به خاطر ابراز دیدگاه‌هایشان با آنان مثل مجرمان رفتار می‌شود، در خوف و ناامنی به سر می‌برند. از به‌کارگیری استعداد های هنری و فکری‌شان می‌ترسند و زندگی، کار و شهرتشان در معرض حمله جما قدران است؛ چنین دولتی نمی‌تواند مدعی فضیلت و آزر باشد. نامه را با شعر بلندی به پایان برده بود که بیت آخر آن لحن هشدار دهنده داشت."

من به چشم تو حقیر و ناتوان لیک چون تیرم به چشم دشمنان  
سروش به منظور رفع تنش از روحانیت حاکم و در رأس آن، آیت‌اله خامنه‌ای، خواست با او به مناظره عمومی بپردازند. بعدها در این باره گفت: "گفتم من دارای عقایدی مخالف آیین رسمی هستم و آنها را پنهان نمی‌کنم. اما این پیشنهاد، آیت‌اله خامنه‌ای را به خشم در آورد. من نخستین فرد از تابعان او بودم که جرأت کرده و با او این چنین حرف زده بودم و این کار تحمل‌ناپذیر می‌نمود." سپس با لحنی حاکی از سرخوردگی می‌گوید: "نمی‌دانم چه بر سر جامعه اسلامی مان آمده که رهبر آنقدر تقدس پیدا کرده که نمی‌توان در مورد اندیشه‌ها با او سخن گفت یا مکاتبه کرد."

هر چه رویارویی پر دامنه‌تر می‌شد سروش بیشتر به این امر پی می‌برد که او بخشی از معضلی به مراتب بزرگتر است: "تنها مسأله من نیست. همه کشور دستخوش اضطراب است. نظام در ضعیف‌ترین حالت خود قرار دارد. مردم به دلایل بسیاری که هیچ‌کدام به من مربوط نمی‌شود ناراضی‌اند و می‌شود گفت اکثر مردم هرگز از من چیزی نشنیده‌اند. این وضعیت قابل دوام نیست. باید تغییر کند. بهتر یا بدتر."

ایران در آستانه انفجار بود. و واکنش رژیم در سرکوب نارضایتی‌ها با شدتی بیشتر ادامه داشت. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر در سال ۱۹۹۵: "دولت، روزنامه‌ها را بست، منتقدان را به زندان فرستاد و اعتراض‌ها را به زور سرکوب کرد و حملات گروه‌های خود سر به مخالفان داخلی را نادیده گرفت. تندروهای متعصب مذهبی متعلق به منابع قدرت رقیب، در زندگی روزمره مردم مداخله کردند و قواعد و مقررات رفتاری من درآوردی را به زور تحمیل نمودند." (۱۴)

از دید سروش، این طرفدار پیشرو و تفسیر و تحول، اوج‌گیری تنش‌ها با خطرات شخصی همراه بود. حالا دیگر مسأله، حملات پراکنده و تصادفی نبود. گروه انصار حزب‌الله با چاقو و چماق دنبال او بودند و هر کجا می‌رفت برایش خط و نشان می‌کشیدند. مقام‌های اطلاعاتی در وزارت اطلاعات مدام او را احضار می‌کردند. می‌گوید:

"گفتند حق سخنرانی ندارم، تازه متوجه شدم قصد دارند به زندانم بیندازند یا در خانه تحت نظر قرار بدهند" سروش بار دیگر به رئیس‌جمهور رفسنجانی شکایت برد و طی نامه سرگشاده‌ای نوشت:

«در مرگ دانشگاهی که در آن، آموختن مرده و میلاد بربریت و توحش جشن گرفته می‌شود سوگووارم: وزارت اطلاعات با تهدیدها، محدودیت‌ها و احضارهای پیاپی، فعالیت‌هایم را محدود کرده، حقوق انسانیم را مورد تعرض قرار داده و به مخالفانم در لفظ عمل کمک کرده است. روشنفکران این سرزمین تا کی باید شاهد قانون‌شکنی‌های این گروه‌های فشار باشند و رفتار ناشایست و تهدیدهایشان را مدارا کنند و خاموش بمانند؟ در نتیجه رفتار گستاخانه این جماعت گستاخ، امنیتم را از دست داده‌ام و زندگی‌ام در معرض خطر است... این مملکت به نقطه‌ای رسیده که استاد دانشگاه پیش از ورود به کلاس درس باید خود را برای مردن آماده کند. (۱۵)

رفسنجانی جواب این نامه را نداد اما اعضای حزب‌الله جواب دادند. این

گروه بظاهر غیر علنی در نامه سرگشاده‌ای که در یک روزنامه تهران به چاپ رسید سروش را متهم کرد که به جای ترویج فلسفه، "سوسه‌های غیر دینی و عوامانه" ای را تبلیغ می‌کند که موجب تضعیف دولت اسلامی می‌شود. "آیده‌های انحرافی سروش همه مقامات را نفی می‌کند"، "و جوی از سردرگمی و تردید" به وجود می‌آورد. و در ادامه آمده است:

استکبار جهانی و صهیونیسم - امریکا و اسرائیل - به این نتیجه رسیده‌اند که اگر بخواهند به بنیادهای نظام اسلامی ایران حمله کنند، هیچ حربه‌ای برنده‌تر از اندیشه‌های او پیدا نخواهند کرد. اندیشه‌هایی که بطلان‌شان بارها و بارها در تاریخ امت مسلمان ایران به اثبات رسیده... ما نمی‌گذاریم اندیشه‌های انقلاب یا خون شهیدانمان با استقرار نظام جدایی دین از دولت به هدر برود. (۱۶)

سروش که زندگیش را در خطر می‌دید ترجیح داد از ایران برود. در ماه مه ۱۹۹۶ تهران را ترک کرد. طی سال بعد سروش در مالزی، بریتانیا، استرالیا، ترکیه، مصر و کانادا برای دانشجویان مسلمان و گروه‌های ایرانی سخنرانی کرد. در طول اقامت یکماه‌اش در شهرهای مختلف امریکا برای صرف جای یکبار هم به خانه من آمد. تازه از سخنرانی در دانشگاه جورج تاون واشنگتن برگشته بود. از او پرسیدم هرگز در مورد تأثیر سخنرانی‌ها و مقاله‌هایش و اینکه به خشمی دامن بزند فکر کرده است. لبخندی می‌زند و می‌گوید: "همسرم یکبار گفت هرگز فکر نمی‌کردم زندگیم با تو این طور باشد."

بحران اصلاح‌خواهی با خروج سروش از ایران فروکش نکرد. در نیمه دهه ۱۹۹۰ سروش دیگر تنها کسی نبود که رژیم را به چالش فرامی‌خواند. حکومت روحانیت با خواست‌های مصرانه اصلاح و تغییر از سراسر بخش‌های جامعه، از جامعه هنری گرفته تا نیروهای مسلح، روبرو بود. عزیزاله امیررحیمی ژنرال سابق یکی از این معترضان بود. امیررحیمی همان کسی بود که در زمان شاه در اعتراض به استفاده ارش ایران از یونیفورم‌های نظامی امریکایی راهی زندان شده بود. یک روزنامه‌نگار ایرانی به من گفت "امیررحیمی بسیار یکدنده و

قدری خود محور بین است." با موافقت آیت‌اله خمینی بعد از انقلاب، وی فرمانده دژبان مرکز شد. اما در نیمه دهه ۱۹۹۰ او هم فریادش بلند شد و در نامه‌ای که به طور خصوصی دست به دست می‌گشت بعد هم رادیوهای خارجی آنرا پخش کردند، روحانیت را مسئول فلاکت ایران قلمداد کرده بود: "ملت در فقر و فاقه دست و پا می‌زند و کشور در آستانه انفجار است" بی‌درنگ پس از انتشار نامه، امیررحیمی و پسرش بازداشت شدند. رژیم کوشید وی را بی‌آبرو کند. او را آدمی معتاد و دارای اختلال حواس معرفی کرد.\*

چالشگران روزبه‌روز زیادتر می‌شدند. نویسندگان در نامه سرگشاده‌ای خراهان پایان یافتن جوّ رعب و وحشت و سانسور شدند. جامعه تئاتر و سینمای ایران "خواهان" لغو مقررات دست و پاگیر نظارت در کلیه مراحل از سناریو تا تولید و اجرا شد. روشنفکران با یاد گرفتن نحوه استفاده از اسلام، شهروانه‌تر عمل می‌کردند. نارضایتی‌ها به مطبوعات و مناظره‌های عمومی سرایت کرد. آن ایرانیان که زمانی سرسختانه با شاه مخالفت کرده بودند بار دیگر از زمان حکومت پادشاهی - و نه لزوماً پهلوی - یاد می‌کردند. (۱۷)

از نظر شمار رو به افزایش ایرانیان، رژیم ادعای مشروعیتش را از دست داده بود. احساس می‌شد انقلاب، احساس رسالتش را از دست داده است. برای نخستین بار از نظریه پردازان اصلی نظام خواسته می‌شد جوابگو باشند. مردم در جستجوی راهی دیگر بودند.

جمهوری اسلامی از بسیاری جهت‌ها با چالش‌های جدی روبرو بود. استفاده سیاسی از واژگان دینی، انتظارات آرمانگرایانه‌ای را در مردم پدید آورده بود که هیچ دولتی حتی یک کشور نفت‌خیز نمی‌توانست آنها را برآورده سازد. سرانجام در دهه ۱۹۹۰ که ایران نه با کسی جنگ داشت، نه با جهان خارج در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد تا بتوان افکار داخلی را بدان سمت

\* - متأسفانه از آنجا که گفته‌های نویسنده در مورد تیمسار امیر رحیمی بدون ارائه سند است، قابل اعتماد نمی‌باشد. بنابر این برای رسیدن به واقعیت، باید با مراجعه به اسناد موجود در رابطه با ایشان قضاوت انجام گیرد. (ناشر)

منحرف کرد، و نه امامی با چهرهٔ فرهمند حضور داشت که مرجعیت و اقتدار مذهبی اش را اعمال کند، چالش‌ها فوران کرد.

هادی، دانشجوی جوان مرکز پژوهش علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه در تهران بحران داخلی ایران را برایم تشریح کرد. وی که در رشتهٔ علوم سیاسی در ایالات متحد آمریکا درجهٔ دکترا گرفته بود. می‌گوید: "امروزه اساساً بحث دو دیدگاه در میان است: دیدگاهی که از دین برداشتی چند بُعدی و چند وجهی دارد و دین را در مسیر مکان و زمان در معرض تحول می‌بیند و با کثرت‌گرایی موافق است؛ و دیدگاهی که می‌گوید اسلام تنها یک جوهر دارد که قابل لمس نیست و بنابراین اسلام با دموکراسی بیگانه است."

این بحث موجب تحول در قطب‌های طیف سیاسی ایران شده بود. در دههٔ ۱۹۸۰ سیاست ایران را تندروهای مذهبی رادیکال از یکسو و مصلحت‌گرایان طرفدار سیاست واقع‌گرایانه از سوی دیگر تعیین و تعریف می‌کردند. در دههٔ ۱۹۹۰ یک جابه‌جایی صورت گرفته بود و وفاداری‌ها هم تغییر مکان داده بودند. حالا دو قطب رقیب را محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان تشکیل می‌دادند. البته جنبش اصلاح‌طلب هنوز یکصدا نبود او می‌گوید: "به جای یک صدا، صداهای زیادی وجود دارد. این بخش از بحث، غنی و اصیل است و فقط به دین محدود نمی‌شود بلکه تکنولوژی و پسامدرنیسم را هم در برمی‌گیرد و در مورد نحوهٔ ایجاد جامعه و دولتی بر پایه اخلاق در دنیای مقدماتاً غیر دینی و اقتصاد درهم تنیدهٔ جهانی است." فرض بر آن است که یک دولت دینی داریم و بعد این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌خواهیم با سیاست، ارتباطات، تکنولوژی و بهمن عظیم فرهنگ جهانی آشتی کنیم. هدف، "دموکراسی داخلی شده" یعنی آن نوع دموکراسی است که در خود کشور پا بگیرد و با فرهنگمان سازگار باشد. بر صفحهٔ تلویزیون گوشهٔ اتاق، سی‌ان‌ان، اخبار جهانی را پخش می‌کند. هادی ادامه می‌دهد: "تمدن غرب یکپارچگی اش را از دست داده، و ما با قرنی جدید، و جنبش‌های فکری، سیاسی و فرهنگی جدید روبرویم. این خیلی مهم است." با این حرف در واقع این باور شایع را القا



می‌کند که حکومت روحانی ایران ما همه ایرادهایش از نظر اخلاقی برتر از نظام‌های غرب با آنهمه انحطاط اجتماعی و سوءاستفاده‌های سیاسی است: "ما با حل و فصل مسأله‌دارترین موضوع‌های دینی و به‌کارگیری آن در دنیای امروز داریم این کار را می‌کنیم. چالش روبروی ما نحوه به‌کارگیری پیشرفت‌های فنی بدون از دست دادن محتوای اخلاقی و دینی است به نحوی که جامعه از هم پاشیده نشود." به سخن دیگر، نحوه نوسازی و تجدید بدون دچار شدن به ورشکستگی اخلاقی.

سروش در بخشی از این فرایند گسترده‌تر نقش محرک را در روند اصلاح دینی اسلامی بازی کرد اندیشه‌هایش بحث جدیدی را مطرح کرد و در پیدایش جو جدید مؤثر بود، جوی که در آن، سایر اصلاح‌طلبان، اندیشه‌هاشان را به محک می‌زدند و مردم خواهان مشارکت بیشتر می‌شدند. هادی در این باره می‌گوید: "حالا دیگر جریان‌های متعدد اصلاح‌طلب وجود دارد. گروهی متوجه سازگاری اسلام و دموکراسی‌اند، عده‌ای بیشتر به جنبه‌های فلسفی فکر می‌کنند و می‌خواهند بدانند در چارچوب اسلام چگونه می‌توان دست به اصلاح زد، بعضی هم به نحوه رسیدن به توسعه سیاسی و اقتصادی ضمن حفظ سنت‌ها و اسلام می‌اندیشند. اما پیام همه اینها یکی است همگی خواهان احیای دین به شیوه‌ای پویا هستند."

پا به پای گسترش بحث‌ها، عامه مردم ایران هم در زمینه احیای نقش خود و تعریفی جدید از این نقش گام‌های متهورانه‌ای برداشتند. در ماه مه ۱۹۹۷ (دوم خرداد) ایرانیان با شرکت تقریباً بی سابقه‌شان در انتخابات ریاست جمهوری، جانشین رفسنجانی را برگزیدند و به جای رأی دادن به ناسزدی که همه موفقیتش را حتمی می‌دانستند به محمد خاتمی رأی دادند که بنای جامعه مدنی و استقرار حکومت قانون را وعده داده بود. محمد خاتمی از زمانی که وزیر فرهنگ و ارشاد بود از اصلاحات دینی حمایت می‌کرد و حالا جنبش تحول خواه در درون خود نظام بود.

محمد خاتمی در ماه اوت (شهریور) در مجلس به عنوان رئیس جمهوری

سوگند خورد و در مراسم تحلیف سخنانی گفت که مردم ایران تاکنون نظیر آنرا نشنیده بودند:

"جمهوری اسلامی خود را خدمتگزار مردم می‌داند نه ارباب آنها. اقتدار دولتی با زور و خودسری تحقق نمی‌یابد؛ تحقق آن از راه اقدام‌های قانونی، احترام به حقوق و تشویق مشارکت مردم در تصمیم‌گیری است. مردم باید باور کنند که حق تعیین سرنوشت‌شان را دارند و دولت، محدوده‌هایی دارد." او این سخنان را در حضور نمایندگان ایراد می‌کرد که اکثرشان با انتخاب او مخالف بودند: "ما باید تلاش کنیم اولویت‌های شخصی‌مان را به هر قیمت به جامعه تحمیل نکنیم. دولت باید حقوق مخالفانش را هم مورد حفظ و حمایت قرار بدهد." (۱۸)

رئیس‌جمهور ایران خطاب به مخالفانش گفت: "در گفتن حقیقت یا عدالت، تردید نکنید چون من هم از خطا مبرا نیستم. فکر نکنید برای من شنیدن حقیقت دشوار است. دلم نمی‌خواهد فکر کنید من بالاتر از شما هستم. چون کسی که در شنیدن حقیقت مسأله دارد، اجرای عدالت را دشوار می‌یابد و انجام وظیفه منصفانه و عادلانه برایش به مراتب دشوارتر خواهد بود."

در جامعه‌ای که سنتاً به روحانیان بلندپایه آنقدر بها می‌دادند که تفسیر کلام خدا را حق آنها می‌دانستند این اعتراف به خطاپذیری یک گام غیر معمولی بود. پنجمین رئیس‌جمهوری ایران آشکارا دولتمردی دیگر بود و این را بارها و بارها در ماه‌های بعدی تصدیق به اثبات رساند. بزودی به عنوان چهره‌ای خندان و حتی بذله‌گو، با هوش و قابل دسترس شهرت یافت. در نخستین روز ریاست جمهوری، با همکاران در رستوران نهاد ریاست جمهوری غذا خورد. در فوریه ۱۹۹۸ به مناسبت اعلام روز هوای سالم، با اتوبوس واحد و تاکسی همراه همسر چادریش در شهر رفت و آمد کرد. روزنامه‌ها عکسی از او را چاپ کردند که با خاتمی در اتوبوس حرف می‌زد. چهار ماه بعد عبا و عمامه را برداشت و با شلوار ساده و پیراهن سفید برای اهدای خون به یک درمانگاه در تهران مراجعه کرد. تلویزیون عکس رئیس‌جمهوری را در حال اهدای خون

نشان داد. (۱۹) او حتی در یک گفتگوی تلفنی با مردم شرکت کرد: و رادیو تهران اعلام کرد: "بفرمایید. صحبت کنید. رئیس‌جمهور پشت خط است" رئیس‌جمهوری طی ساعت‌های بعد به همه پرسش‌های تلفنی مردم پاسخ داد: از مسائل سیاست خارجی ایران و گروگان‌گیری ایرانیان در افغانستان تا مشکلات اجتماعی مثل کمبود استخر شنا در تهران.

وقتی مزگان ۸ ساله از جاجرم شکایت کرد که بچه‌های شهر او زمین بازی و استخر شنا ندارند رئیس‌جمهوری گفت حق با شماست و او را دعوت کرد که برای دیداری از تهران با خانواده‌اش به پایتخت بیاید. (۲۰)

خاتمی در برخورد با مردم، رسانه‌ها و مقام‌ها به نکوهش کیش شخصیت پرداخت. این شخصیت پرستی موجب شده بود عکس رئیس‌جمهوری‌های قبلی بر دیوارهای ساختمان‌های عمومی، فروشگاه‌ها، فرودگاه‌ها، مدرسه‌ها و خانه‌های مردم نقاشی شود. او از همگان خواست هنگام مخاطب قرار دادنش از عنوان‌های اغراق‌آمیز خودداری ورزند. از رسانه‌ها برای تبلیغ شخصی استفاده نکرد و محافظان امنیتی او در مقایسه با سایر مقام‌ها اندک بودند. در سفرها چمدان سفریش را خودش حمل می‌کرد.

طی نخستین سال تصدیش کوشید با ایجاد تغییر در محاوره عمومی مردم، حکومت قانون را جا بیندازد. (۲۱) در اجتماعی که به مناسبت نخستین سال ریاست جمهوری‌اش برگزار شد از دانشجویانی که شعار "مرگ بر..." می‌دادند خواست این رویه را ترک کنند:

"لطفاً از این شعارها ندهید. من دوست دارم در این اجتماعات بیشتر از زندگی بشنوم تا از مرگ." (۲۲) در ۱۸ ماهه نخست دوران ریاست جمهوری، محمد خاتمی در زمینه تغییر دادن تصویر حکومت دینی ایران در داخل و خارج، بیش از هر کسی در دو دهه انقلاب، اثرگذار بود.

در سال ۱۹۹۸ حضور او در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نقطه عطفی در سیاست ایران بود. او در سخنانش در حضور نمایندگان همه کشورهای جهان گفت:

"اجازه می‌خواهم در اینجا به عنوان انسانی از شرق، زادگاه تمدن‌های درخشان بشری و پیامبران بزرگ ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام، صحبت کنم. در میان ارزشمندترین دستاوردهای این قرن، پذیرش گفتگو و ردّ زور بوده است. چنانچه در آستانه هزاره سوم میلادی، بشریت همه تلاش‌ها را در نهادینه کردن گفتگو، و جایگزین کردن دشمنی و رویارویی با تفاهم و گفتمان به کار بگیرد، برای نسل‌های بعدی میراثی گرانبها بر جای نهاده است". اکنون یک نسل پس از آنکه جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از خطرناکترین کشورهای جهان شهرت پیدا کرد، رئیس‌جمهوری ایران از تنش‌زدایی سخن می‌گفت: "می‌خواهم پیشنهاد کنم سازمان ملل متحد به عنوان نخستین گام، سال ۲۰۰۰ را سال گفتگوی تمدن‌ها اعلام کند. به این امید واثق که از راه گفتگو عدالت و آزادی در سطح جهان تحقق پیدا کند." تا این زمان جهان خارج نگران بود که قرن بیست و یکم قرن شکاف میان جهان اسلام با غرب باشد اما در سخنان خاتمی به جای رویارویی، لحن آشتی‌جویانه و تعهد به آشتی به گوش می‌رسید. این پیشنهاد با استقبال جامعه بین‌المللی روبرو شد؛ جامعه‌ای که تا این زمان و به مدت ۲ دهه، ایران را در معرض تحریم و مجازات، محکومیت و انزوا قرار داده بود.

البته در سخنان خاتمی هنوز رگه‌های ناخشنودی از گذشته و مداخله خارجی‌ان در امور ایران، خاصه دولت ایالات متحد آمریکا وجود داشت. رئیس‌جمهوری ایران یادآور شد تهران همچنان به راه خود خواهد رفت اما از شعارهای خصمانه و خشم و عصبانیت خبری نخواهد بود. سخنان محمد خاتمی تضاد آشکاری با سخنان ایران در نخستین روزهای انقلاب داشت در آن روزها آیت‌اله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی مدام علیه نفوذ خطرناک خارجی هشدار می‌داد و تهران به گروه‌هایی که منافع غرب را مورد حمله قرار می‌دادند کمک می‌رساند.

امام می‌گفت: "ما انقلابمان را به همه جهان صادر می‌کنیم و تا بانگ الله اکبر و لا اله الا الله در سراسر جهان به گوش نرسد مبارزه هم ادامه دارد." (۲۳)

سخنان خاتمی با سخنرانی آیت‌اله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت ایران در سال ۱۹۸۷ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم فرق داشت. آیت‌اله خامنه‌ای سازمان ملل را به کارخانه کاغذسازی تشبیه کرده بود که فرمان‌های بی‌ارزش و نامؤثر صادر می‌کند. (۲۴)

در آن زمان تنش با جهان خارج به واژه سخن محدود نمی‌شد چون هلی‌کوپتر امریکایی در خلیج فارس کشتی ایران را متعلق به جمهوری اسلامی ایران را هدف حمله قرار داده و به آتش کشیده بود، با این ادعا که قبلاً از جریان مین‌گذارت خطوط دریایی خلیج فارس توسط ایران را فیلمبرداری کرده است. در آن هنگام تعدادی گروگان امریکایی و غربی در لبنان به سر می‌بردند و در دست گروه‌های طرفدار ایران اسیر بودند.

اما در سال ۱۹۹۸ رئیس‌جمهور ایران با نقل آیه‌ای از انجیل مرقس یادآور شد "همه انسان‌ها منشأ واحد و تاریخ مشترک واحد و پیوسته‌ای دارند. انسانیت به رغم همه فاجعه‌ها و سختی‌ها، به سوی رهایی و آزادی گام برمی‌دارد. این سرنوشت محتوم بشریت است."

سخنان خاتمی در مجمع عمومی ۴ ماه پیش از برگزاری بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب ایراد می‌شد. و او هم نخستین سال ریاست جمهوری را پشت سر نهاده بود. زمان سخنرانی مهم بود چون ایران در حال بازگشت به وضعیت عادی بود.

تغییر لحن حتی زمانی محسوس‌تر شد که رئیس‌جمهور خاتمی روز بعد هنگام صرف صبحانه با گروه کوچکی از خبرنگاران امریکایی به گفتگو نشست. پیش از ورود او به نیویورک، تهران اعلام کرده بود رئیس‌جمهوری با خبرنگاران خارجی تماس نخواهد گرفت تا چه رسد به خبرنگاران امریکایی. اما در آخرین لحظه تعدادی خبرنگار امریکایی به آپارتمان طبقه ۲۸ ساختمان سازمان ملل متحد در نیویورک فراخوانده شدند. آنجا محل اقامت هیأت نمایندگی ایران بود.

خاتمی از لحظه ورود به اتاق صبحانه، که ما هم آنجا بودیم آرام و خودمانی

به نظر می‌رسید با لبخندی بر لب گفت: "اگر می‌توانستم به یک آرزویم برسم آرزو می‌کردم رئیس‌جمهوری ایران نمی‌بودم و بیست روزی سرتاسر نیویورک را می‌گشتم، به نهادها سر می‌زدم و با مردم صحبت می‌کردم، اما تا حالا فقط اتاق‌های کوچک اینجا و تالار سازمان ملل متحد را دیده‌ام."

صبحانه‌اش نان شیرین، املت و قارچ با نان برشته شده بود. در حال صرف صبحانه هوشیارانه درباره جهان و موقعیت ایران در آن سخن می‌گفت. او در سخنرانی‌اش در سازمان ملل نشان داده بود که علاوه بر مطالعه تاریخ، طی سال‌های تصدیش در کتابخانه ملی مشغول مطالعه بوده است. از پشت عینک بزرگ مربعی شکلی که بر بینی عقابیش قرار گرفته، به ما نگاه می‌کند و ادامه می‌دهد: "سوء تفاهم غرب از اسلام، ریشه‌های تاریخی دارد: جنگ‌های صلیبی بر سر بیت المقدس و سپس تهاجم ترکان عثمانی به اروپا و غرب. اینها جنگ مسیحیت با اسلام نبود. جنگ مسیحیان با مسلمانان بود."

به نظر می‌رسید خاتمی بر خلاف سایر رهبران ایران، با خودش و با امریکاییان دوروبرش خیلی احساس راحتی می‌کند. با پایان یافتن صرف صبحانه همگی به اتاق بغلی رفتیم. آنجا دوربین‌های تلویزیون و ضبط صدا آماده بود. او یک ساعتی دیگر درباره طیف وسیعی از موضوع‌های مبرم از قیمت پایین نفت گرفته تا تهدید کشور همسایه‌اش افغانستان، صحبت کرد.

خاتمی حتی در مورد ایالات متحد آمریکا، یا دست کم مردم این کشور با لحنی مهربان سخن گفت: "این سختکوشی، نوآوری، خلاقیت و کوشایی، و قدرت و قوت ایالات متحده حاصل کار دولتمردان کشور نیست نتیجه زحمات مردم آنجاست." و بعد با در نظر گرفتن امکان تفاهم نهایی با حکومتی که تندروهای ایرانی، شیطان بزرگش می‌نامند، می‌افزاید: "ما نیاز به باز کردن راه در میان جهانی از بی‌اعتمادی میان دو کشور داریم. اگر بتوانیم سوء تفاهم‌ها را میان مردم بر طرف سازیم توانسته‌ایم سوء تفاهم میان ملت‌ها را از بین ببریم."

بدیهی است در آن لحظه منظورش تنش‌زدایی رسمی نبود. هیأت نمایندگی

ایران هرگز به دعوت روز قبل کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد به ضیافت ناهار، پاسخ نداد در آن ضیافت، سران کشورها حضور داشتند. ایران علت این خودداری را اعلام نکرد. اما بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا حضور یافت و مقام های امریکایی بعداً به من گفتند ایرانیان از آن بیم داشتند که خاتمی، "تصادفی" با رئیس جمهور امریکا رودررو قرار بگیرد.

خاتمی در هر حال، سد بزرگی را که طی یک دهه مانع برقراری مناسبات با غرب بود از میان برداشت و در مورد فتوای قتل سلمان رشدی نویسنده کتاب بحث انگیز آیات شیطانی، از سوی آیت اله خمینی در ۱۹۸۹ گفت:

"باید مسأله سلمان رشدی را برای همیشه کاملاً پایان یافته تلقی کنیم. به اعتقاد ما، در ماجرای سلمان رشدی جلوه ای از جنگ تمدن ها آشکار شد، جنگی که غرب علیه مسلمانان به راه انداخته. از این به بعد ما به جای جنگ تمدن ها، خواهان گفتگوی تمدن ها هستیم. امیدواریم وارد چنان عصری شده باشیم." (دو روز بعد وزیران خارجه ایران و بریتانیا در کنار یکدیگر رسماً اعلام کردند هر دو طرف ماجرای یک دهه ای را پایان یافته تلقی می کنند. سلمان رشدی هم همان روز از مخفی گاه بیرون آمد و در انظار ظاهر شد). یکی از همراهان خاتمی اشاره کرد که وقت دیدار پایان یافته. با تشکر، آماده ترک محل شدیم اما رئیس جمهوری هنوز حرفش تمام نشده بود:

"می خواهم این نشست را با یک پرسش تمام کنم. در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم و هزاره سوم، میراث بشریت چه بوده است؟ بشریت امروز چه نیازهایی دارد؟ همه ساکت ماندند و او ادامه داد: "افلاطون در کتاب جمهور می پرسد: عدالت چیست؟ قرآن می گوید هدف انبیاء دفاع از عدالت و برابری بوده. از تورات و انجیل هم همین نکته را می توان استنباط کرد." خاتمی ضمن گفتگو با افرادی مثل تام بروکاو، کریستینا امان پور، دان زدر، سردبیر خارجی نیویورک تایمز و خبرنگاران دیپلماتیک نشریه های معتبر ادامه داد:

"اما ۲۵۰۰ سال پیش از افلاطون ۲۰۰۰ سال پس از عیسی مسیح، و ۱۴۰۰ سال بعد از حضرت محمد هنوز می پرسیم عدالت چیست؟ صرف این امر که

بشریت پس از این همه مدت هنوز به پاسخ واحد نرسیده، نشان می‌دهد که ما هنوز هم در دوره آزمایش و خطا به سر می‌بریم. به گفتگوی تمدن‌ها درباره معنی عدالت نیاز داریم. باید تلاش بیشتری به خرج بدهیم تا برای تعداد هر چه بیشتری از انسان‌ها عدالت و برابری ایجاد کنیم.

خاتمی نظیر همین گفتگوها را با مقام‌های سازمان ملل متحد داشت. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد او را "مردی متعلق به زمانه‌اش" توصیف کرد که "مصمم است با همسایگان ایران و بقیه کشورهای جهان کار کند. مردی است که حکومت قانون را باور دارد و معتقد است تنها شالوده مشروع قدرت، همانا اراده مردم است که از طریق رأی مشخص می‌شود." (۲۵)

به قدرت رسیدن خاتمی نشانه عمیق‌ترین جنبه‌های تحول در ایران است: تنها روحانیت نبود که به رهبری انقلاب دگرگون سازنده ایران کمک کرد، انقلاب هم به نوبه خود همراه با اندیشه‌های اصلاح طلبانه موجب تحول و دگرگونی روحانیت شد، هر چند که گاه این تحول به رغم خواست خودش صورت می‌گرفت. درگیری پر دامنه روحانیت به انقلابی منجر شد که سنت‌ها و باورهای آن را نیز انقلابی کرد.

شیعه بیش از هر مذهب دیگر اسلام در سراسر تاریخ نسبت به قدرت سیاسی محتاط بوده و شیعیان، دولت را ناکامل، فسادناپذیر و سرچشمه ستم می‌دانسته‌اند اما انقلاب نه تنها روحانیت را به مدار قدرت پرتاب کرد و آنها را وارد نظام سیاسی ساخت بلکه موجب شد در برابر مردم جوابگو بشوند.

بیست سال پس از انقلاب هنوز تحول و دگرگونی روحانیت به پایان نرسیده و ایرانیان هنوز بررسی می‌کنند که روحانی‌ها چه نقشی باید داشته باشند. روحانی‌ها هم همینطور.

یک ماه پس از سخنرانی خاتمی در سازمان ملل متحد، ایران یک انتخابات برگزار کرد و نمایندگان مجلس خبرگان برگزیده شدند. این ۸۶ نماینده "خبره و با فضیلت" که همگی روحانیند شباهت زیادی با شورای کاردینال‌های واتیکان دارند. وظیفه خبرگان انتخاب رهبر بعدی در پی درگذشت ولی فقیه و گاه به گاه



تأیید رهبری اوست. دوره نمایندگی خبرگان ۸ سال است و هر سال فقط یک هفته تشکیل جلسه می‌دهد. اما کسی نمی‌داند بر تصمیمات رهبر نظارت و یا مخالفت دارد یا نه. (۲۶)

با این همه انتخابات اکتبر ۱۹۹۸ به اندازه انتخابات ریاست جمهوری اهمیت داشت چون در واقع نوعی همه‌پرسی درباره حکومت روحانیان بود. مسأله فقط این نبود که چه کسانی به مجلس خبرگان راه می‌یابند، بلکه این بود که آیا عضویت در خبرگان یا قبضه قدرت اصولاً در انحصار روحانیان باید باشد یا نه و اینکه روحانیان نظارت کنند یا حکومت. اینکه حکومت دینی و روحانی که نمادش ولایت فقیه بود مشروعیت دارد یا نه. و این مشروعیت را از خدا می‌گیرد یا از مردم.

انتخابات، روز جمعه برگزار شد مثل همه انتخابات ایران که روز تعطیل برگزار می‌شود تا عده بیشتری بتوانند در رأی دادن شرکت جویند. از هفته‌ها پیش، روحانیان هشدار داده بودند که رأی ندادن هم گناه، است و هم خیانت. مبارزه، بیشتر برای کشاندن مردم به حوزه‌ها بود تا کسب صندلی‌ها و راه‌یابی به مجلس خبرگان.

آیت‌اله خامنه‌ای پس از رأی دادن یادآور شد "برای ایرانیان این انتخابات در حکم جنگیدن با دشمن در میدان نبرد است. دشمنان قصد دارند مردم را دلسرد کنند اما مردم ما هشیارند و مشارکت می‌کنند."

روز انتخابات هوا بسیار مطبوع بود و آفتاب پاییزی می‌درخشید. بیرون رفتن از خانه مشکلی نداشت. من به حوزه‌ها سرکشی کردم از مرکز آموزشی توحید تا خانه رهبر. آیت‌اله خامنه‌ای تازه رأیش را به صندوق انداخته بود.

مراقبت‌های امنیتی شدید بود. من ناچار بودم از دو حلقه امنیتی بگذرم گذرنامه آمریکایی‌ام موجب می‌شد بیشتر دقت کنند. در تمامی دهه ۱۹۸۰ همیشه همین وضع بود اما در دومین دهه انقلاب، این برایم تازگی داشت. جواد، درجه‌دار جوان پلیس مرا به حوزه‌ها همراهی می‌کرد. او از من خواست در گزارشم دقت زیاد به خرج بدهم. و یادآور شد. "شرکت زیاد رأی دهندگان

را می بینید. ما امیدواریم رسانه‌های خارجی پیام درست مردم را منتقل سازند. و جهان بدانند رهبر عالیقدر تا چه پایه مورد احترام و محبت مردم است."

اما در آن حوزه که ۱۶ نفر نمایندگان تهران انتخاب می شدند تنها دو نفر برای رأی دادن آمده بودند. در شش هفت حوزه دیگر هم که سرکشی کردم وضع بر همین منوال بود. تعداد رأی دهندگان از دست‌اندرکاران حوزه، مأموران امنیتی و گزارشگران کمتر بود.

در مسجد امیرالمومنین، علی... جوان قد بلند ۱۷ ساله‌ای که در نظر داشت در رشته کامپیوتر تحصیل کند گفت فقط بدین خاطر برای رأی دادن آمده که روی شناسنامه‌اش مهر بخورد و بتواند وارد دانشگاه شود. امیر حسین، نوجوان دیگر، رأی سفید خود را به صندوق انداخت و گفت "خیلی از دوستانم همین کار را می کنند. شورای نگهبان، نامزدها را رد صلاحیت کرده و بنابراین، جای انتخاب نیست بعد هم از ما می خواهند در رأی‌گیری شرکت کنیم چون شناسنامه با مهر انتخاباتی را در جاهای دیگر لازم داریم. ما هم کلکشان را به خودشان برمی گردانیم."

گزینش‌ها خیلی محدود بود. شورای نگهبان برای نخستین بار رأی داد که زنان و افراد غیر روحانی هم می توانند نامزد بشوند اما بعد به فوریت ۹ زن و ۴۰ غیر روحانی داوطلب را رد صلاحیت کرد. شورا تقریباً همه روحانیان اصلاح طلب را رد صلاحیت کرد و در یک دخل و تصرف بیشرمانه در روند انتخاباتی که ویژگی اکثر انتخابات ایران بوده - تقریباً نیمی از ۴۰۰ داوطلب بدون ذکر دلیل رد صلاحیت شدند. خاتمی با آگاهی از این امر گفت "قطعاً تعداد افراد شایسته بیش از آنی بود که اعلام شد. اما باز هم هنوز فرصتی هست که نامزدهای مورد قبول‌تر را برگزینیم". مدت زمان رأی‌گیری ابتدا دو ساعت و بعد یک ساعت دیگر تمدید شد و حوزه‌ها باز ماند تا آخرین نفر رأی خود را داد.

در مقابل خلوتی حوزه‌های رأی‌گیری، همان روز مسابقه فوتبال تیم‌های ایران و عراق در استادיום آزادی برگزار می شد. عراق و ایران هر چند یک دهه

از جنگ خونین ۸ ساله را پشت سر گذاشته‌اند اما هنوز پیمان صلح رسمی منعقد نشده و دو طرف یکدیگر را به باز پس ندادن اسیران جنگی متهم می‌کنند. ورزشگاه آزادی آن روز مالا مال جمعیت تماشاگر بود خانواده‌های زیادی به پیک‌نیک رفته بودند و رستوران‌های شبانه هم از جمعیت موج می‌زد. از ده‌ها نفر در مورد شرکت در رأی‌گیری پرسیدم. تنها معدودی رأی داده بودند.

صادق زیباکلام استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در فاصله بین عبور از یک حوزه رأی‌گیری به حوزه دیگر برایم توضیح داد: "روحانیت جناح راست دو راه پیش رو داشت: یکی اینکه بگذارد انتخابات منصفانه‌ای برگزار شود و بیشتر داوطلبان شرکت کنند. در آن صورت مشارکت مردم در رأی دادن بسیار گسترده می‌شد. اما مجلس خبرگان حاصل آن، برایش مسأله‌ساز بود. ممکن بود چنان مجلسی حتی در مورد رفتار و تصمیم‌های رهبر سؤالاتی داشته باشد و شاید هم بالاتر از این... یا، یک مجلس خبرگان دست‌آموز و فرمان‌درست کند و تنها نامزدهایی را شایسته معرفی کند که کاملاً مورد اطمینان باشند. خود را از شر مستقل‌ها خلاص کند و در عوض عده بسیار کمتری در رأی‌گیری شرکت داشته باشند. اگر شما هم جای آنها بودید راه دوم را بر می‌گزیدید این تنها راه باقی ماندن حضرات در قدرت بود." زیباکلام، گفت میزان شرکت مردم یک شکست پریشان‌کننده برای روحانیان محافظه‌کار بود. او خود در رأی‌گیری شرکت نکرده بود چون معتقد بود شرکت او و امثال او در ترکیب خبرگان یا عملیات آنها تغییری ایجاد نمی‌کرد. به گفته او خیلی از مردم به همین دلیل در رأی دادن شرکت نکردند اما این به معنی رد ولایت فقیه از جانب ایرانیان نیست. وی یادآور شد: "اگر همین فردا همه‌پرسی باشد و از مردم خواسته شود جواب بدهند ولایت فقیه را می‌خواهند یا نه، شاید ۷۰ درصد پاسخ آری بدهند. ولایت فقیه فعلاً مسأله نیست مسأله کارکردها، قدرت و طول دوران تصدی آن است و صرف اینکه مردم این چیزها را بیان می‌کنند خودش یک پیشرفت است. بخشی از تحول سیاسی است. نشانه خوبی است."

در گوشه و کنار تهران، مردم بیشتر علاقمند بودند به بحث درباره مفهوم و کارکرد اصلی انتخابات بپردازند تا درباره خود رأی‌گیری، محدودی از مردمی که با آنها مصاحبه کردم نامزدهای خبرگان را می‌شناختند. حتی کسانی که رأی داده بودند. اما به هر حال این اصل پذیرفته شده بود که فرد فرد مردم در مورد رهبری، خبرگان و کل روحانیت، حق‌گزینش دارند.

همان روز عزت‌اله سبحانی را دیدم، بت شکن سیاسی و سردبیر هفته نامه ایران فردا. او هم رأی نداده بود. همین طور کارکنان مجله‌اش می‌گوید: "دو انتخابات گذشته برای ایران بسیار مهم بود. برای اولین بار بود که مردم واقعاً دست به گزینش می‌زدند. در انتخابات ریاست جمهوری، خاتمی ۷۰ درصد و حکومتیان تنها ۱۲ درصد آراء را کسب کردند. در انتخابات خبرگان، بازنده دوم خرداد، نومیدانه می‌کوشید نشان دهد مثل خاتمی محبوبیت دارد و به همین سبب در سه ماه گذشته برای جلب مردم به رأی دادن، تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کردند. دانشجویان، سربازان و دیگران را مجبور به رأی دادن کردند. اما مردم خواستند به آنها نشان دهند که محبوبیتی ندارند. بسیاری از مردم خواستند بگویند رهبر باید مورد نظارت باشد و همه مردم در نظارت بر او نقش داشته باشند نه فقط ۸۶ روحانی خبرگان. و چون این راه به رویشان باز نبود تصمیم گرفتند در رأی‌گیری شرکت نکنند..."

"روز بعد دولت نتایج انتخابات را اعلام کرد. تنها ۴۶ درصد واجدین حق رأی در انتخابات شرکت کرده بودند. یعنی درست نیمی از کسانی که در انتخابات ریاست جمهوری رأی دادند." (۲۷)

اما محافظه‌کاران از راه دیگری وارد شدند. علی‌اکبر ناطق نوری رئیس مجلس، کسی که در انتخابات ریاست جمهوری سال پیش به سختی از خاتمی شکست خورده بود گفت: "وقتی بعضی‌ها می‌گویند مشروعیت رهبر به محبوبیتش در میان مردم بستگی دارد معلوم است که هیچ چیز نمی‌فهمند نظام ما مشروعیتش را از خدا می‌گیرد." (۲۸)

اکنون در یک نسل بعد از انقلاب، ظرفیت اصلاح‌طلبی و تنوع‌خواهی

گسترده طیف سیاسی ایران به بهترین شکل در برادر رهبری بازتاب می‌یافت. در خانواده آنها از میان ۸ فرزند سه پسر از ۴ پسر در کسوت روحانی‌اند. آیت‌اله خامنه‌ای دومین پسر خانواده، از نظر سیاسی هم در حد میانه است. برادر بزرگتر در طیف راست‌تر و هادی، برادر کوچکتر با ۸ سال تفاوت سنی در طیف چپ رادیکال قرار دارد. او که در قم درس خوانده در روزنامه‌اش از محافظه‌کاران انتقاد می‌کند و حامی سروش است. هادی خامنه‌ای از مشاوران کلیدی خاتمی است.

به هادی خامنه‌ای در ساختمان مشاوران ریاست جمهوری واقع در میدان افریقا تلفن زدم و به دیدارش رفتم، قدی بلند و کشیده و با چهره‌ای جذاب و عینک بزرگ. اولین روحانی بود که بدون عمامه می‌دیدم، پیراهن سفید بدون یقه و آستین‌های بالا زده کاملاً راحت به نظر می‌رسید. می‌گوید: "به عنوان اعضای خانواده به هم نزدیک بوده‌ایم اما از نظر دیدگاه‌های سیاسی، نه." از او درباره سخنانی‌های اخیرش در دانشگاه‌ها و حوزه‌های سراسر کشور می‌پرسم. او تا آن زمان چندین بار به خاطر دیدگاه‌های بحث‌انگیزش مورد حمله قرار گرفته و کتک خورده بود در پی حمله حزب‌الله به سخنانی او شکستن شیشه‌های مسجد و پاره کردن عکس‌های خاتمی رئیس‌جمهوری در مسجدی در قم، او را زخمی و راهی بیمارستان کردند. حزب‌الله فریاد می‌زد "مرگ بر خاتمی." (۲۹) می‌گوید: "در حال حاضر بحث عمده‌ای در جریان است و به خاطر اساسی بودنش مهمترین موضوع رویارویی جامعه محسوب می‌شود. باید معلوم شود آیا مقامی مافوق قانون هست یا نه. پاسخ من این است که نه. قانون باید بالاتر از همه باشد. اما جناح راست سیاسی که خود را عمده‌ترین حامی رهبر می‌داند می‌گوید ولی فقیه مافوق قانون است. می‌تواند قانون را تغییر بدهد و در مورد هر آنچه که درست می‌پندارد فرمان صادر کند. طبعاً این هواداران نیز می‌خواهند از این قدرت برخوردار باشند." می‌پرسم: "چگونه؟" می‌گوید: "در همه چیز اگر مثالی بزنم، تأثیر بالقوه این قدرت را محدود کرده‌ام. واقعاً همه چیز. قدرت نامحدود." می‌پرسم: "و خطر

## دیکتاتوری؟

- "بله. البته شما این کلمه را به کار می‌برید نه من، تفسیر نادرست از ولی فقیه می‌تواند موجب دیکتاتوری بشود." این بار خود او واژه دیکتاتوری را به کار برد.

هادی برای مبارزه با نظام در سال ۱۹۹۸ نامزد عضویت در مجلس خبرگان شد. او در رده روحانی، حجت‌الاسلام است که یک درجه از آیت‌الله پایین‌تر است. برادر او در زمان تصدی ریاست جمهوری در همین رده بود. محمد خاتمی و سایر روحانیان حکومتی هم همین رده را دارند. شورای نگهبان صلاحیتش را رد کرد. جای تعجب هم نبود. می‌گوید "شورای نگهبان اعلام کرد همه داوطلبان باید امتحان بدهند. اما من قبول ندارم که شورا حق داشته باشد من یا سایر نامزدها را امتحان کند. شورا هم رأی به رد صلاحیتم داد. شورا هم قدرت زیادی برای خودش قایل شده، آنها هم گاهی فکر می‌کنند. مافوق قانونند."

گفتم اکثر ایرانیان فکر می‌کنند شورا بیشتر از آنکه با ملاک شایستگی کار داشته باشد. دیدگاه‌های سیاسی داوطلبان را مد نظر دارد، شورا علت رد صلاحیت‌ها را هم اعلام نمی‌کند. اعضای شورا جوابگو نیستند، مرجعی هم برای شکایت از رأی شورا در نظر گرفته نشده است. می‌گوید: "دیگران این حرف‌ها را می‌زنند. من با آنها موافقم. مهمترین چیزی که امروز دنبالش هستیم حکومت قانون در ایران است. و این یعنی که هیچ‌کس و هیچ مقامی بالاتر از قانون نیست. متأسفانه هنوز در رأس حکومت افرادی هستند که این حق اساسی را نمی‌پذیرند."

در سال ۱۹۹۸ اثرات ریاست جمهوری خاتمی بر تغییر فضای سیاسی آنقدر بود که سروش توانست به ایران بازگردد و به مجرد بازگشت بار دیگر در کانون جنبش اصلاح طلب قرار گرفت. نخستین کارش دایر کردن مؤسسه تعقل و پژوهش بود جایی که من هم برای مشاهده نحوه کار بدان سرزدم. در دفتر کوچک و تمیز آن، کامپیوتری گذاشته بود. خودش می‌گوید: با بی‌میلی از

کامپیوتر استفاده می‌کنم. در صدد راه‌اندازی یک نشریه تحقیقی و پژوهشی بود. جامعه، روزنامه جدید و شجاع، متعلق به طرفداران او، داغ‌ترین روزنامه ایران بود گروه دیگری از دانشجویان طرفدارانش نشریه راه حق را راه انداختند و کیان هم بار دیگر مورد توجه روشنفکران قرار گرفت.

از همه مهمتر، شاید این بود که ده نشریه متعلق به روحانیان نیز، به نشر اندیشه‌های سروش پرداختند. بعضی شیوه انتقادی داشتند اما اکثریت آنها طرفدار او بودند. طرفدارانش روزبه‌روز زیادتر می‌شدند. و به نوبه خود مشوق نسل جدیدی از اصلاح‌طلبان می‌شدند. هادیان، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران چند روز پیش از آن به من گفته بود "سروش عناصر بحث و موضوع‌هایی را که باید روحانیت بدان‌ها پردازد را بار دیگر تعریف کرده. و حالا آثارش بر نسل جوان روحانیت بیشترین تأثیر را دارد. آنها هم تا ۱۵ سال دیگر جزو روحانیان ارشد قرار می‌گیرند و تأثیر همه جانبه سروش به زمان بیشتری نیاز دارد. به همین دلیل و به خاطر کار او، معرفت اسلامی در آینده این چنین که حالا هست نخواهد بود."

اما سروش هنوز هم مشکل داشت. به او اجازه بازگشت و تدریس در سه دانشگاهی که قبلاً کار می‌کرد داده نشد و این امر او را از درآمد مهمی محروم می‌کرد. گذرنامه‌اش هم ۶ ماهی توقیف بود. وقتی انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی امیرکبیر از او برای سخنرانی دعوت کرد حزب‌الله کذایی هم دنبالش راه افتاد. می‌گوید: "فرار کردم و گرنه سخت مجروح می‌شدم. هنوز راست محافظه‌کار قدرت زیادی دارد و جلو خیلی از تحولات را می‌گیرد."

سروش به ملاحظات امنیتی ناچار بود در ساعت‌های کار و مسیرهای رفت و آمدش تغییراتی بدهد. مردم خواهان تغییر بودند اما گذار به این تحول تازه آغاز شده بود هنوز اصلاحات، یک اندیشه بود، منتها این بار به جای آنکه زیر میز باشد روی میز و در دستور کار بود. سروش راه خود را به پیش ادامه می‌داد. می‌پرسم: "تازه چه خبر؟"

می‌گوید "پس از یک سال دوری، نخستین مقاله‌ام دارد روبه راه می‌شود.

ما، در هر نماز و در هر شبانه روزی ده بار از خدا می‌خواهیم ما را به راه راست هدایت کند. بعضی می‌گویند تنها راه راست، همانا اسلام است بقیه یا از مسیر دورند یا منحرفند. اما من می‌گویم راه‌های راست زیادی وجود دارد. تلاشم توجیه دیدگاهی کثرت‌گرایانه از دین است درست مثل فرقه‌های شیعه و سنی در داخل اسلام و نیز ادیان بزرگ مسیحیت، یهود، و بقیه، فکر می‌کنیم آنها دوزخی‌اند، آنها هم ما را دوزخی می‌دانند. سعی می‌کنم بگویم مسیحیان و اعضای سایر مذاهب در راه راست‌اند و بندگان خوب خدا. همگی در راهی که بدان معتقدند برحق‌اند.

اما عده‌ای این حرف را بدعت می‌نامند در حالی که این سخن هم در جامعه ما گوش‌های شنوای زیادی یافته است."

### پی‌نوشت

1. "For the Flower of Freedom," an open letter by Abdul Karim Soroushto Dr. Ali Akbar Velayati, Iranian foreign minister, on Dec. 31, 1995, printed by The Iranian on <http://iranian.com/Jan96/Opinion/Soroush.html>.
2. Speech to the opening session of the United Nations General Assembly, Sept. 21, 1998.
3. Hashim, Crisis of the Iranian State, PP. 3-6.
4. Soroush believes liberties are "suprareligious," in that they are issues to be decided before or beyond religion, similar to the issue of whether the human race is predetermined or not.
5. Wright, Sacred Rage, PP. 37-38.
6. Wright, In the Name of God, PP. 42-46.
7. Algar, Islam and Revolution, pp. 169-73.
8. Ibid., pp. 169-73.
9. Ibid., P. 374.
10. Wright, In the Name of God, PP. 42-46.
11. Ibid., P. 56.
12. Kayhan, Dec. 26, 1995, from "A Biography of Dr. Abdul Karim Soroush," first draft July 1996, published by web site [www:http://dSPACE.dial.pipex.com/town/parade/ac889/biog.html](http://dSPACE.dial.pipex.com/town/parade/ac889/biog.html). Abadan Publishing Co.
13. Letter dated Dec. 31, 1995, reprinted in The Iranian, January 1996, on web site:



- <http://Iranian.com/Jan96/Opinion/Soroush.html>. The Abadan Publishing Co.
14. "Iran," Human Rights Watch World Report 1995, New York: Human Rights Watch 1995.
  15. Soroush Letter to Rafsanjani on Harassment, in Foreign Broadcast Information Service, May 22, 1996, PP. 76-78, translated from Akhbar, May 18, 1996, P. 3.
  16. "Islamic Students Say Islamic Thinker Soroush Wants to Topple System," in Sobh, May 26, 1996.
  17. Robin Wright, "Dateline Tehran: A Revolution Implodes," pp. 161-74.
  18. Interview on Iranian television, Nov. 17, 1997.
  19. "Iran's Khatami Doffs Clerical Garb to Donate Blood," Reuters, July 30, 1998.
  20. "Iran's Media-Savvy President Hosts Radio Phone-in," Reuters, Aug. 27, 1998.
  21. "Iran's Khatami Cements 'Rule of Law,'" Jonathan Lyons for Reuters, Aug. 2, 1998.
  22. "Iran Crowds Cheer Khatami on Anniversary," Reuters, May 23, 1998; "Iranians Celebrate Anniversary of Khatami's Election," Afshin Valinejad for Associated Press, May 23, 1998.
  23. Excerpts from Speeches and Messages of Imam Khomeini on the Unity of the Muslims, booklet distributed by the Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran.
  24. Elaine Sciolino, "Iranian President Paints a Picture of Peace and Moderation," New York Times, Sept. 22, 1998.
  25. "U.N.'s Annan Endorses Iran's Khatami, Peace Process," Paul Taylor for Reuters, Dec. 11, 1997.
  26. "Iran Announces Second Extension of Voting," Reuters, Oct. 23, 1998.
  27. Jonathan Lyons, "Iran's Clerics Ride Political Machine to Victory," Reuters, Oct. 26, 1998; Scheherezade Faramarzi, "Hardliners Win National Elections for Key Iranian Assembly," Associated Press, Oct. 26, 1998.
  28. "Iran: From God or Man?" Economist, Oct. 24, 1998, P. 42.
  29. Kianouche Dorrane, "Brother of Iran's Supreme Leader Assaulted as Political Violence Continues," Agence France-Presse, Feb. 13, 1999.

## فصل سوم

### صداهای انقلاب فرهنگی

محکم‌ترین و ماندگارترین سیستم مخلوق کمترین محدودیت‌های ایجاد شده در جهت آزادی بیان است. از نظر من، مفهوم آزادی، آزادی اندیشه و ایجاد امنیت برای بیان افکار بدون ترس از تعقیب و مجازات است.

رئیس‌جمهور سید محمد خاتمی (۱)

ده‌ها سال زشت‌ترین گوشه تهران بزرگ، کشتارگاه اصلی کشور بود. کشتارگاه در واقع از چندین بلوک و ساختمان تشکیل می‌شد و محیط اطراف آن زیر سلطه فرهنگ فحشاء، مواد مخدر و جرایم بود. هیچکس حاضر نبود حتی در نزدیکی آن زندگی کند. در اولین سفرم به منطقه در سال‌های دهه ۱۹۹۰، راننده تاکسی‌ای که مرا به آنجا برد گفت، "بوی خون و مرگ از همه طرف تا دوردست‌ها می‌رسید. اگر کسی در اینجا زندگی می‌کرد، می‌دانست جهنم چطور است." اما زمانی که من به آنجا رفتم دیگر کشتارگاهی وجود نداشت. و در محل آن فرهنگسرای بهمن ساخته شده بود. ساختمان فرهنگسرا با فضای سبز و دیوار نگاره‌های رنگین براق احاطه شده بود. این مجتمع‌الگویی شد برای چندین مرکز فرهنگی جدید، در سراسر شهر. مجتمع‌هایی که در آنها برنامه‌های

نمایشی، موسیقی، فیلم و دیگر برنامه‌های تفریحی به اجرا در می‌آمد. احمد ترابی، یکی از دستیاران پر انرژی مدیر فرهنگسرای بهمن، راهنمای من شد و آنجا را نشانم داد. در حالی که وارد یک ساختمان سفید براق می‌شدیم ترابی گفت "محل نگهداری گاو و گوسفندها قبل از کشتار، حالا به سالن تئاتر تبدیل شده است." همین حالا نمایشنامه "خرس" آنتوان چخوف روی صحنه است. وقتی نمایشنامه‌های قدیمی را به اجرا در می‌آوریم، در رابطه با نقش زن‌ها مشکل کمتری داریم. امیدواریم بزودی "گره روی شیروانی داغ" تنسی ویلیامز را نمایش دهیم، "البته با تغییرات جزئی در متن اصلی و با حجاب اسلامی برای زن‌ها."

به پشت صحنه خزیدیم و مدتی نگاه کردیم. سالن تئاتر از کیفیتی سوررآلیستی برخوردار بود. بالای سن با قاب عکس آیت‌اله خمینی و آیت‌اله خامنه‌ای تزئین شده بود. نمایش رماتیک - کمدی با ورود هنرپیشه زن نقش اول آغاز شد. زنی که نقش یک بیوه. جوان و جذاب مسیحی ارتدوکس و روس را بازی می‌کرد. با وارد شدن به صحنه روی سینه‌اش صلیبی کشید. چون نمایشنامه "خرس" در سال ۱۸۸۸ نوشته شده بود. لباس او با معیارهای اسلامی به راحتی قابل انطباق بود. اما صحنه کمی تغییر کرده بود. رابطه رماتیک بین زن بیوه و صاحب خانه، همسایه فقط در رد و بدل کردن جملات خلاصه می‌شد و هیچ عملی وجود نداشت، یعنی بین آنها تماس فیزیکی وجود نداشت. و صحنه آخر که یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، کلاً حذف شده بود.

در حالی که به اطراف سالن نگاه می‌کردم متوجه شدم فقط یک سوم صندلی‌ها اشغال شده‌اند، آقای ترابی گفت: "ما نمایشنامه‌هایی از کشورها و فرهنگ‌های مختلف بر روی صحنه می‌آوریم. اخیراً نمایشنامه‌های چینی، تاجیک و ارمنی هم داشتیم، اما بطور کلی از موسیقی بیشتر از تئاتر استقبال می‌شود."

در واقع همینطور هم بود. از آنجا به سالن دیگری رفتیم که در آن آخرین

تمرین برای اجرای برنامه گروه موسیقی فیلارمونیک بهمین انجام می شد. نوین افروز پیانو کنسرتوی موتسارت را می نواخت. سالن اکواستیک نو و تمیز مملو از جوانانی بود که نتوانسته بودند برای برنامه اصلی بلیت تهیه کنند. آقای ترابی گفت "او یکی از مشهورترین پیانیست‌های ایران است." افروز که یک روسری سیاه و سفید به سر داشت. آشکارا از نواختن پیانو لذت می برد. همه اعضای ارکستر جوان بودند و بطور تمام وقت به استخدام فرهنگسرای بهمین در آمده بودند. آقای ترابی توضیح داد که "اینجا جایی است که گوشت و استخوان دام‌های کشتار شده به پودر یا کود تبدیل می شد. و حالا اصلاً قابل تشخیص نیست."

در سالن دیگری، گروه کر، روی صحنه‌ای که با گل‌های گلایل تزئین شده بود، برنامه اجرا می کرد. پانزده مرد، با کت و شلوار سیاه و پیراهن سفید. اما بدون کراوات، و شانزده زن در لباس بلند سبز با نوارهای زرد، همسرانی می کردند. سرود اول‌شان در ستایش از خدا بود. سپس در ستایش از ایران خواندند صدلی‌های سالن در ردیف‌های متعدد پر از بچه بود.

جاذبه، فرهنگسرا بدیهی و آشکار بود. این مرکز فرهنگی در محیط در هم و برهم و آشفته، جنوب تهران به یک مایه دلخوشی تبدیل شده بود. زمین کشتارگاه قدیمی با چمن سبز پر پشت پوشیده شده بود. چیزی که در تهران کمیاب است. در زمین بازی بچه‌ها، تاب و سرسره و دیگر وسائل بازی در رنگ‌های زرد و سرخ و صورتی به چشم می خورد. دیوار نگاره‌های بیرونی نیز به رنگ‌های گرم بود. یکی از جالب‌ترین نقاشی‌های روی دیوار، بچه‌های متعددی را با کتاب و قلم و کاغذ و رنگ، تصویر کرده بود.

آقای ترابی گفت، "اینها بچه‌های قصاب‌هایی هستند که زمانی در این محل کار می کردند. آن موقع فرهنگ و آگاهی این مردم تقریباً پایین بود. این فرهنگسرا نشان می دهد که حالا چگونه بار می آیند." اتاق‌های کناری محل برگزاری کلاس‌های آموزش موسیقی، کارهای دستی و ورزش بود. در این کلاس‌ها ویلون، پیانو، قالی بافی، گلسازی، صنایع دستی چوبی، کامپیوتر و

ژیمناستیک تدریس می‌شد. در مجموعه دیگری از اتاق‌ها، عصرها علوم مختلف، از جمله نجوم و فیزیک تدریس می‌شد و بزرگسالان هم می‌توانستند به این کلاس‌ها بیایند.

آقای ترابی توضیح داد که "در محل اصلی کشتار دام‌ها حالا یک نمایشگاه نقاشی دایر شده است. ما کار هنرمندان محلی را به نمایش می‌گذاریم. اما در حال حاضر فاصله بین دو نمایشگاه را می‌گذرانیم."

جالب‌ترین بخش فرهنگسرای بهمن فیلمخانه چارلی چاپلین بود و از بیرون هم جای تردید باقی نمی‌گذاشت یک تصویر پانزده پایی از او با همان کلاه و سبیل، روی دیوار بیرونی سالن نمایش کشیده شده بود. از آقای ترابی پرسیدم چرا چارلی چاپلین؟ او گفت:

"آها... چون همه ایرانیان او را می‌شناختند. او یکی از هنرپیشگان مورد علاقه ماست. این سالن حدود ۴۵۰ نفر گنجایش دارد و غالباً هم پر است."

در این سالن علاوه بر فیلم‌های چارلی چاپلین و هم‌عصران او، فیلم‌های هنری از ایران، اروپا، آمریکا و آسیا را هم نشان می‌دادند. البته مشروط بر این که با ضوابط اسلامی همخوانی داشته باشد.

فرهنگسرای بهمن، پس از یک دهه بیگانه ستیزی تند نماد مصالحه‌ای بود بین رژیم اسلامی و مردم ایران. در اولین سال‌های دهه ۱۹۹۰ ایران هنوز بر فرهنگ و دستاوردهای هنری خود بشدت تأکید داشت، اما بتدریج تجلی‌ها و بیان‌های هنری‌ای را که حساسیت‌های اسلامی یا غرور ایرانی را خدشه‌دار نمی‌کرد می‌پذیرفت. به عبارت دیگر بتدریج به جهان خارج اجازه بازگشت می‌داد.

فرهنگسرای بهمن در عین حال بازتاب اولین تلاش‌ها برای هل دادن ایران به مرحله ما بعد انقلاب بود، تلاشی برای بازگرداندن کشور به شرایط عادی پس از یک دهه ناآرامی‌های سیاسی و جنگ که با درگذشت آیت‌اله خمینی دنبال شد. وارد کردن شادی و لذت به جمهوری اسلامی، کار غلامحسین کرباسچی، شهردار جدید تهران بود که قصد داشت همراه با نوسازی این شهر وحشت‌زده

از جنگ، جامعه جدیدی هم بسازد. کرباسچی که خود قسلاً روحانی بود. یکی از اولین کسانی بود که از درون دستگاه حاکمه ندای اصلاح طلبی سر داد. ایجاد فرهنگسرای بهمن که حتی فرهنگ غربی را نیز میزبانی می کرد، گام بسیار بزرگی بود. انقلاب، بعد از سیاست، بیشترین تأثیر را بر فرهنگ ایران داشت. برای هویت جدید جمهوری اسلامی، پاک کردن نفوذ خارجی در عرصه هنر، به اندازه جایگزین کردن رهبری قدیمی اهمیت داشت. بنابراین بیشتر سال‌های اولین دهه بعد از انقلاب و "جمهوری اول"، صرف پاکسازی گذشته شده بود.

رسالت اولیه انقلاب در نگهداشتن ایران از خطر غرب بود، چیزی که آیت‌الله خمینی "غرب زدگی" می نامید. و واژه‌ای که از جلال احمد، نویسنده پر نفوذ ایران و از کتاب "غرب زدگی" او گرفته شده بود. آیت‌الله خمینی معتقد بود "فرهنگ، هویت و هستی یک جامعه را تشکیل می دهد. یک جامعه هر قدر هم از اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قوی باشد، وقتی فرهنگش منحرف و گمراه بود، آن جامعه پوچ و تهی است." (۲) او می گفت ایران از روشنفکران بیش از هر گروه دیگری صدمه خورده است. اصلاحات فرهنگی و آزاد کردن جوانان از وابستگی به فرهنگ غرب، به هر نوع اصلاحات دیگر ارجح است. (۳)

انقلابیون تلاش خستگی ناپذیر برای ایجاد یک جامعه جدید بعمل می آوردند، جامعه‌ای که محورش مسلمانان متدین شیعه باشند، نسخه ایرانی پرولتاریای روسیه، بلشویکی یا همشهری در انقلاب کبیر فرانسه. هزاران هنرمند یا مجبور به جلای وطن شدند یا ساکت‌شان کردند. برنامه‌های رادیو و تلویزیون دولتی از بخش‌های مذهبی، نمایش‌های مخصوص کودکان و ورزش تشکیل می شد. و در طول جنگ، فیلم‌های مستند و تکراری نظامی هم جزو این‌ها بود. فیلم‌ها و نمایشنامه‌های خارجی و لباس‌های خارجی در شکل دامن‌های کوتاه و کروات منع شده بود.

دستور کار فرهنگی حتی بر مسائل امنیت ملی تأثیر گذاشته بود. علی

فلاحیان، وزیر اطلاعات پیشین، که زمانی مانور نظامی امریکا در خلیج فارس را تهدیدی علیه ایران دانسته بود. حالا در سفر به گوشه و کنار ایران درباره "تهاجم فرهنگی" هشدار می‌داد. او گفت "کسانی که در پشت این تهاجم فرهنگی هستند. معتقدند که در کشورهایی که بر اساس آموزه‌های فلسفی و مذهبی اداره می‌شوند، این روش بسیار مؤثرتر از قدرت نظامی است." (۴)

اما در نهایت ایران نتوانست خود را منزوی کند. فرهنگ انقلابی دقیقاً به لحاظ پیروزی انقلاب، آسیب‌ناپذیر بود. آیت‌اله خمینی برای نشر و پخش وعظه‌هایش و نفوذ به درون مرزهایی که به مدت چهارده سال از ورود به آن منع شده بود، از نوارهای کاست و ویدئو استفاده کرده بود.<sup>(۱)</sup> انقلابی‌ها بعداً خود را در وضعیت مشابهی دیدند. آنها هم نتوانستند مانع از رفت و آمدهای فرامرزی یا خنثی کردن سحر و جادوی تکنولوژی شوند که ایده‌های متفاوت را از طریق فیلم، موسیقی، تلویزیون و ادبیات اشاعه می‌داد، و همه اینها همچون سیل به حیطة عمومی سرازیر می‌شد.

در دوران اولین دهه پر شور و حرارت انقلاب، یک فرهنگ زیرزمینی و مخفی عملاً شکل گرفته بود. جهان خارج از طریق قایق‌های کوچکی که شبانه به آرامی از امارات متحده به راه می‌افتادند و خلیج فارس را طی می‌کردند، وارد ایران می‌شد. نوارهای ویدئویی، کاست، کتاب، مجله، سی‌دی و دیگر کالاهای فرهنگی قاچاقی از طریق مرزهای ترکیه و پاکستان نیز به ایران می‌رسید. گاهی هم خدمه هواپیماهای هما، هنگام برگشت از سفرهای خارجی، کالاهای ممنوع را از گمرک می‌گذرانند. و رشوه نیز تقریباً همیشه و

۱- در اینجا یادآوری یک نکته بسیار تأمل‌برانگیز و مربوط به مطلب مورد توجه نویسنده، بسیار روشنگر است و آن استفاده از لوازم امریکایی و اروپایی، بخصوص وجود انواع لباس‌های امریکایی، بر تن بسیاری از کسانی است که پیش از دیگران فریاد مرگ بر امریکا سر می‌دهند.

این مسأله وقتی حیرت‌انگیز می‌شود که سال‌های نخستین پس از انقلاب اسلامی ایران را با سال‌های پس از جنگ با انقلاب کشورهای مثل ژاپن و چین مقایسه کنیم. (ناشر)

در تمام نقاط ورودی به ایران، به دلیل وخامت همیشگی شرایط اقتصادی، کارگر می افتاد.

اغلب متن یا نوار اصلی بطور وحشتناکی کپی و تکثیر می شد. یکی از مترجمان من، فیلم سکوت بره ها یا تسخیر مانهاتان را در تهران، پیش از من که در امریکا بودم، دیده بود. از روی این فیلم ها هم مثل بیشتر فیلم های اروپایی و امریکایی، کسی در لس آنجلس، هنگام نمایش فیلم پیش از اکران گرفتن بطور مخفیانه یک نوار ویدئویی ضبط کرده و آن را بطریقی به جمهوری اسلامی ایران رسانده بود. و در بازار سیاه این فیلم ها در ایران هم کسانی بودند که با اتومبیل خود از این خانه به آن خانه می رفتند و برای مشتری های خانگی فیلم به در خانه می بردند.

حتی دولت نیز گاه فریبکاری می کرد. در سال های سخت جنگ، چندین نفر از پاسداران به من گفتند که فیلم های کپی شده سیلستر استالونه (رمبو، راکی و فیلم های آرنولد شوارتزنگر را دیده اند. افراد سپاه و ارتش عاشق فیلم های اکشن (action) امریکایی بودند. سرباز جوانی در سال های دهه ۱۹۸۰ به من می گفت "منظور این است که این فیلم ها ما را به تحرک وادارد و معمولاً هم همینطور است." خود او رمبرو را بیشتر دوست داشت.

محققان و مقامات دولتی هم به جهان خارج دسترسی داشتند. در سال ۱۹۸۸ با گروه کوچکی از زنان که در مؤسسه تحقیقاتی سیاستگذاری و مطالعات بین المللی وابسته به وزارت خارجه کار می کردند. ناهار خوردم. کتابخانه، این مؤسسه نشریات نیویورک تایمز، کریستین ساینس مانیتور، و آخرین شماره های فارین افرز (Foreign Affairs) و میدل ایست ژورنال و دیگر نشریه ها را داشت. نشریاتی از روسیه، چین، فرانسه آلمان، بریتانیا و تعدادی از کشورهای جهان سوم نیز بطور مرتب به کتابخانه، این مؤسسه می رسید. مینا، یکی از محققان این مؤسسه به من گفت: "ما قطعاً اطلاعات خود را به روز می کنیم."

موقع صرف ناهار، خانم ها می خواستند درباره کنوانسیون ۱۹۸۸ احزاب



جمهوریخواه و دمکرات بدانند که قرار بود چند هفته بعد در آتلانتا و نتواورلثان برگزار شود. و احتمالاً کس دیگری را بجای رونالد ریگان نامزد می کردند، چون به اتفاق آراء از ریگان ناراضی بودند.

مینا با خنده گفت، "فکر می کنم آرت بوخوالد، بیشتر از رونالد ریگان درباره ایران بداند. من نوشته های بوخوالد را خیلی دوست دارم، بخصوص مقاله اش را درباره یک ایرانی میانه رو که بدنبال ایران گیت بود." مینا این مطلب را در اینترنتشنال هرالدتربون خوانده بود. او می گفت: "وقتی خواندم که رئیس دفتر پیشین ریگان در کاخ سفید گفته است برنامه های ریگان را یک منجم تعیین می کرد. یک ذره امیدی را هم که به او داشتم از دست دادم." او با ناباوری می پرسید آیا این واقعاً می تواند در مورد رئیس جمهور امریکا صحت داشته باشد!

دولت ایران نتوانسته بود از شنیده شدن برنامه های بخش فارسی رادیو بی بی سی و صدای امریکا جلوگیری کند، گرچه روی این برنامه ها پارازیت می انداخت. از نظر سیاسی از ایرانی ها رادیوهای خارجی بهترین منبع خبری بودند.

در سال ۱۹۸۸، وقتی ناو وینسنز امریکا یک هواپیمای ارباس ایران را که عازم امارات متحده عربی بود. هدف قرار داد و هر ۲۹۰ سرنشین آن کشته شدند، از بازرگانی واکنش عمومی را پرسیدم. او گفت وقتی این خبر را شنیدم با چند نفر از دوستانم بودم. خبر تکان دهنده ای بود.

نمی توانستیم باور کنیم امریکا این کار را کرده باشد. همه فکر می کردیم شاید یک موشک ایرانی به هواپیما اصابت کرده و دولت می خواهد گناه را به گردن امریکا بیندازد. نمی توانستیم بپذیریم که امریکا به این هواپیما موشک زده است تا اینکه خبر را از رادیو صدای امریکا و بی بی سی هم شنیدیم.

با وجود شعار "شیطان بزرگ" مطبوعات تهران به چاپ مطالب تلکس شده امریکایی ادامه می دادند و بخشی از خبرهای روزانه مربوط به غرب بود، در حالی که روزنامه های انگلیسی زبان گزارش مسابقات ورزشی در امریکا و

اروپا، تفسیرها، مطالب پزشکی و بهداشتی، جدول کلمات متقاطع، طنز و فکاهی را چاپ می‌کردند.

سفیر یکی از کشورهای غربی که سال‌ها در ایران بود در جریان مصاحبه‌ای در دهه ۱۹۸۰ گفت: "احتمالاً غرب به رغم آزادی مطبوعات بیشتر از ایران جدا شده تا ایران از غرب."

با شروع دهه ۱۹۹۰ ایران متوجه شده بود که دیگر نمی‌تواند درها را بسته نگاه دارد. و در واقع دیگر به اندازه قبل هم در این راستا تلاش نمی‌کرد. توانایی رژیم در از سر گذراندن فقدان آیت‌اله خمینی، جنگ با عراق و بیش از ده سال تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه ایران، این اعتماد را ایجاد کرده بود که انقلاب نمی‌توان به راحتی شکست داد. بعلاوه، پیوندهای اقتصادی ایران با نظامی که سرعت جهانی می‌شد، بویژه پس از شکست سوسیالیزم، بسته نگاه داشتن درها را برای ایران مشکل‌تر می‌کرد.

اما شاید مهم‌ترین مسأله این باشد که دولت هاشمی رفسنجانی، پس از بدست گرفتن قدرت در سال ۱۹۸۹ تشخیص داد که خستگی، بی‌حوصلگی و کسالت عمومی، خطری است که بیش از جهان خارج ایران را تهدید می‌کند. آقای رفسنجانی در یکی از اولین اقدامات خود، کرباسچی را به شهرداری تهران منصوب کرد تا این شهر را زنده کند.

بهمین و دیگر فرهنگسراهای جدید جایی بود که در آن ایران، در محیطی کنترل شده با غرب می‌آمیخت، این در واقع بخشی از یک واکنش بود. آنتن‌های ماهواره‌ای نیز برای مدتی همین نقش را داشت، سبک زندگی ایرانی‌ها را تغییر داد و یک شبه افق‌های، بیشتر شهرهای بزرگ ایران را عوض کرد.

در سال ۱۹۹۴، مدت کوتاهی پس از آنکه وسوسه آنتن‌های ماهواره‌ای همه را درگیر کرده بود، در سفرم به تهران با زنی صحبت کردم که سال‌ها او را می‌شناختم و همیشه در این باره که تلویزیون نگاه نمی‌کند داد سخن می‌داد. این بار اعتراف کرد که جذب برنامه‌های بسیار متنوع ماهواره‌ای شده است. با

هیجان از شوهایی چون آپرا و داناو حرف می‌زد. با دوستانش درباره فیلم‌های دنباله‌دار و داستانی امریکایی صحبت می‌کرد:

شجاع و زیبا و سانتاباربارا و غیره - گویی شخصیت‌های داستانی افراد واقعی بودند. او و شوهرش غروب‌ها را صرف تماشای دختران گارد ساحلی (Bay Watch)، قانون لس‌آنجلس (L. A. Law) و دودمان (Dynasty) می‌کردند و بعد از آنکه او به رختخواب می‌رفت، گاهی شوهرش پای تلویزیون می‌نشست و کانال‌های ورزشی یا فیلم‌های سکسی ترکی را نگاه می‌کرد.

برای جوانان ایران MTV و بعداً الگوی آسیایی آن که به هنگ‌کنگ تعلق داشت، پر از شور و هیجان بود. بچه‌ها با پنهان کاری برای دیدن برنامه‌های مورد علاقه‌شان دور هم جمع می‌شدند. یک معلم درس انگلیسی از این شکایت داشت که نحوه محاوره‌های شوهای مختلف بر جو کلاس‌ها تأثیر گذاشته است. او می‌گفت "سال‌هاست که در این کشور، انگلیسی به عنوان زبان دوم در مدارس تدریس شده است." از سال‌ها پیش از انقلاب، و حتی وقتی امریکا "شیطان بزرگ" شد. این وضع تغییری نکرد. اما از وقتی ماهواره مرسوم شد، نوع انگلیسی‌ای که مردم صحبت می‌کنند بشدت تغییر کرد. "واژه‌ها، ایده‌ها و نگرش‌ها عادی‌تر و آشنا تر شده است."

خود رژیم هم در مقابل این گرایش‌ها مصون نبود. مقامات دولت، محققان، دانشگاهیان، دفاتر روزنامه‌ها و ستادهای ارتش ماهواره داشتند و کانال‌های خبری بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان را نگاه می‌کردند در ساعت‌های مدیدی که در ادارات دولتی می‌نشستم و به نطق‌های آتشین مقامات درباره پوشش رسانه‌های غربی در رابطه با ایران گوش می‌کردم. جودی وود راف، برناردشاو و کریستین امان‌پور هم در پس زمینه، روی صفحه، تلویزیون بودند.

در اولین سال‌های ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، جو فرهنگی از جهات دیگر، و از جنبه‌های کوچک اما محسوس تغییر کرد.

برای اولین بار ناشران امریکایی توانستند در نمایشگاه بین‌المللی کتاب که هر ساله برگزار می‌شد، غرفه داشته باشند. در اوائل دهه ۱۹۹۰ از یکی از

نمایشگاه‌ها بازدید کردم. غرفه‌های Westview و MIT Press, McGraw-Hill، و American Veterinary Publisher, Little-Brown همه پر از جوانان، زوج‌های میانسال، کتابفروشان محلی و بازدیدکنندگان کنجکاو بود.

از مسئول غرفه McGraw Hill پرسیدم آیا واقعاً نماینده رسمی این ناشر است. او گفت: "من بطور آزاد نمایندگی شعبه مک‌گرا هیل در لندن را دارم. فروختن کتاب امریکایی در ایران، مثل فروختن نفت ایران در امریکا است. نمی‌توان اینکار را بطور مستقیم انجام داد. بنابراین باید از طریق شعب خارجی انجام گیرد" (در آن زمان شرکت‌های نفتی امریکایی، برغم تحریم‌های اقتصادی، بزرگترین خریدار نفت ایران بودند که عمدتاً از طریق شرکت‌های واسطه و در بازار روتردام انجام می‌شد. بعداً دولت کلینتون محدودیت‌های ورود فرآورده‌های نفتی ایران را افزایش داد). از او دربارهٔ میزان فروش کتاب پرسیدم. او گفت: "ما محبوبیت زیادی داریم. مک‌گراهیل در دانشگاه‌ها استفاده می‌شود. آوردن آنها به اینجا از طریق نمایندگانی در سنگاپور یا دوبی مشکل نیست."

نمایشگاه کتاب دگرگونی گسترده‌ای را بازتاب می‌کرد، نمایانگر تلاش هاشمی رفسنجانی بود برای گذار از افراط‌گرایی به مصلحت‌گرایی در دوران جمهوری دوم.

در بخش دیگری از نمایشگاه، حماس و جهاد اسلامی، دو گروه مبارز فلسطینی نیز غرفه داشتند. جهاد اسلامی پوستره‌های دلخراشی از شهدای مبارزه علیه نیروهای اسرائیل در لبنان یا کرانهٔ باختری را عرضه می‌کرد. مجله‌های عربی زبان نیز بفروش می‌رسید. غرفه حماس یک فیلم مستند از چهارصد فلسطینی اخراجی را نشان می‌داد که هفته‌ها بین مرز اسرائیل و لبنان مانده بودند. اسرائیل می‌خواست آنها را بیرون کند و لبنان حاضر به پذیرش آنها نبود. انبوهی از کتاب‌ها و نوارهای ویدئویی حماس نیز عرضه می‌شد.

در تمام ساعات صبح که در نمایشگاه می‌گشتم ندیدم حتی یک ایرانی بیش از یکی دو دقیقه در کنار این غرفه‌ها بایستد. آن هم فقط برای نگاه کردن به

پوسترها و بعد به راه خود ادامه می دادند. هیچکس چیزی نمی خرید، به نظر نمی رسید صدور انقلاب برای برادران مسلمان، دیگر جاذبه ای برای ایرانیان داشته باشد.

گشایش فرهنگی اولین سال های دهه ۱۹۹۰ شامل همه هنرها می شد. تئاتر شهر برگردان فارسی تاجر ونیزی، نوشته، شکسپیر و آثار نمایشنامه نویس هایی مثل آرتور میلر را نشان می داد. ستون "اندیشه روز" تهران تایمز که زمانی به آیه های قرآن و اندیشه های متفکران مسلمان اختصاص داشت، کم کم از کسانی چون کیترا، ولتر و دیگر نویسندگان غربی نقل قول می کرد. در چندین سینمای محلی نسخه سانسور شده، فیلم با گرگ ها می رقصد به نمایش در آمد. موسیقی غربی نیز که زمانی منع شده بود، بتدریج برگشت. ارکستر سمفونیک تهران بار دیگر آثار بتهوون و باخ را به اجرا در می آورد. وقتی در اتاقم در هتل بودم، غالباً رادیو و تلویزیون را روشن می کردم تا ببینم چه می گذرد. یک شب صدای آشنای فرانک سیناترا را شنیدم که *Stranger in the night* (بیگانه در شب) را می خواند.

در همان سفرم در سال ۱۹۹۴ سری هم به یکی از فروشگاه های زنجیره ای رفاه زدم که بیست و چهار ساعته باز بود. در آنجا نیز یک ملودی غربی پخش می شد. و جالب تر از همه این که وقتی به بخش مطبوعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تلفن می زدیم و از تلفنچی کسی را می خواستیم، در مدتی که در انتظار بودیم موزیک متن فیلم نیش با بازیگری رابرت ردفورد و پُل نیومن پخش می شد.

در جمهوری اسلامی، در میان رشته های هنری، موسیقی مسأله حساس تری بود. در تعبیر خشکی که در ایران از اسلام می شد، هر چیزی که فرد مومن را از خود بی خود می کرد، چه الکل بود، چه مواد مخدر و چه موسیقی، حرام بود. در نتیجه رسانه های ایران از اولین سال های انقلاب، بجز مارش های نظامی و سرود ملی جدید، موسیقی چندانی پخش نمی کردند و موسیقی غربی هم مکروه بود. آیتاله خمینی در اولین روزهای انقلاب هشدار

داده بود که موسیقی غربی ذهن را کدر می‌کند چون مثل مواد مخدر لذت و نشنگی می‌آورد. (۵)

یکبار محمد هاشمی، برادر کوچکتر رئیس‌جمهور هاشمی رفسنجانی، که ریاست صدا و سیما و جمهوری اسلامی را بعهدہ داشت، دربارهٔ موضوع موسیقی و مطرح کردن این مسأله برای من توضیح داد. سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ و درست چند ماه پیش از مرگ آیت‌اله خمینی بود که صحبت می‌کردیم، درست زمانی که مبارزه‌جویی انقلابی بسوی تعدیل شدن می‌رفت. محمد هاشمی که ویژگی‌های چهره‌اش، مثل برادرش، رگه‌هایی از نژاد مغولی او را نشان می‌داد. مدیریت هر دو کانال تلویزیون و نیز رادیوی ایران را بعهدہ داشت. در دفترش در طبقه، یازدهم نشسته بودیم. او گفت "دربارهٔ موسیقی‌ای که پخش می‌کردیم اختلاف نظرهایی وجود داشت. تلویزیون یک سازمان دولتی جمهوری اسلامی است و چون بعضی از مردم برنامه‌های موسیقی یا نمایش یا سریال‌ها را دوست نداشتند در جاهای مختلف از ما انتقاد کردند، در مساجد، در روزنامه‌ها و در نماز جمعه. البته ما نمی‌توانستیم بگوئیم حق با ماست و شما اشتباه می‌کنید. معمولاً در این قبیل مواقع که اختلاف نظری وجود دارد باید کسی باشد که بگوید حق با کیست. مرجع ما امام خمینی است. به او می‌نویسیم و از او سؤال می‌کنیم، چون در رسالهٔ او به این موضوع اشاره‌ای نشده است."

در واقع بیشتر احکام و تعابیر و فتواها که توسط روحانیون معمولی یا امام صادر می‌شد، به همین شکل بوجود می‌آمد. محمد هاشمی گفت "در این مورد (امام خمینی) گفت بیشتر موسیقی‌ای که پخش می‌شود خوبست و خلاف اسلام نیست. این قبیل سوالات در اسلام غیر عادی نیست. وقتی در زندگی شخصی و روزمره با سوالاتی روبرو می‌شوید پیش آخوند می‌روید. درست مثل وقتی که برای درمان پیش پزشک می‌روید. در این کشور ما برای مسائل اجتماعی به یک روحانی رجوع می‌کنیم. برای مسائل مهم‌تر و بزرگ‌تر پیش امام می‌رویم. حرف آخر را او می‌زند."

بدین ترتیب، با تأیید آیت‌اله خمینی، انواع مختلف موسیقی، از جمله ترانه‌های خارجی مشهور بار دیگر در ایران شنیده شد. آیت‌اله خمینی هم کمی پیش از مرگش نرم‌تر شده بود.

در مورد پخش فیلم‌های خارجی و برنامه‌های ورزشی مربوط به کشتی و فوتبال هم همین مشکل وجود داشت. محمد هاشمی، با لهجه، محسوس امریکایی که حاصل دوران تحصیلش در دانشگاه برکلی کالیفرنیا بود گفت "امام پاسخ داد که بعضی از برنامه‌های ما را دیده است. بیشتر آنها آموزشی و سودمند است و مخالفتی با اسلام ندارد اما گفتند که باید در مورد برنامه‌هایی که مضمون غیر مذهبی دارند خیلی محتاط باشیم." در نتیجه پخش شوها هم دوباره شروع شد.

محمد هاشمی هم، مثل برادرش جزو جناح در حال رشدی بود که در آن زمان "میانه‌روها" نامیده می‌شدند، کسانی که می‌خواستند جمهوری اسلامی را با زمانه آشتی دهند، طوری که مردم بیشتر پذیرای آن باشند. با تعدیل شدن جو در اوائل دهه ۱۹۹۰ محمد هاشمی کانال‌های جدیدی را راه‌اندازی کرد و عطر و طعم بیشتری به برنامه‌های زاهد مآبانه، تلویزیون داد. نمایش بعضی سریال‌های خارجی مثل فیلم‌های آگاتا کریستی یا کارتون‌هایی مثل پلنگ صورتی را آغاز کرد. مسابقات جام جهانی ۱۹۹۴ تقریباً بطور زنده پخش شد تاخیر چند ثانیه‌ای در پخش زنده. مسابقات بخاطر آن بود که تصاویر زنان تماشاچی با لباس‌های غربی سانسور شود.

در همان سال، صدا و سیما جمهوری اسلامی یک برنامه صبحگاهی پخش می‌کرد تحت عنوان "صبح بخیر ایران" که مجموعه‌ای بود از خبر، مصاحبه، فیلم، گزارش هواشناسی که همه تقلیدی بود از یک برنامه امریکایی. در اولین برنامه‌ای که دیدم، در خیابان با مردم درباره فیلم‌های ایرانی مصاحبه شد، تکه‌هایی از یک برنامه کودکان که قرار بود بزودی پخش شود، فیلم‌هایی از حیات وحش و گزارشی از جدیدترین نمایشگاه هنری در تهران پخش شد. اما رژیم هرگز رسالتش را فراموش نکرد. پخش اصلی صبح بخیر ایران در آن

روز موعظه، یک روحانی بود و مصاحبه با زنی که تمام قرآن را حفظ کرده بود. بسیاری از برنامه‌های روز و شب تکراری بود. دو برنامه‌های که مرتب تکرار می‌شد یکی ده سال از تاریخ ارتش ایران بود و دیگری پنجاه سال کشتی در ایران.

برای مردم خسته و کسل ایران، تغییرات تلویزیون و دیگر گشایش‌های اوائل دهه ۱۹۹۰ هم کم بود و هم دیر. یک نویسنده روزنامه انگلیسی زبان "ایران نیوز" نوشت: "توانستم با ۸۰ درصد مردم ایران مصاحبه کنم و همه آنها یک چیز گفتند: ممنون می‌شویم اگر شش کانال تلویزیون به یک کانال کاهش پیدا کند و بیشتر ممنون می‌شویم اگر آن یک کانال بیشتر چیزهایی را که نشان می‌دهد دیگر نشان ندهد." (۶)

بهر حال تا نیمه‌های دهه ۱۹۹۰ الگو و روند دگرگونی راه درازی را رفته بود، تا آنجا که گروه جدید محافظه‌کارانی که بعد از انتخابات ۱۹۹۲ مجلس، اهمیت سیاسی کسب کرده بودند دیگر نمی‌توانستند پا به پای دگرگونی پیش روند. رویارویی بین نیروهای میانه‌رو و محافظه‌کار که دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی نسبت به آینده ایران داشتند، اجتناب‌ناپذیر شده بود. یکی از اولین کشمکش‌ها بر سر همان تکنولوژی‌ای بود که به روی کار آمدن رژیم مذهبی ایران را کمک کرده بود. و حالا این تکنولوژی را مزاحم و مدعی انقلاب تلقی می‌کردند.

نخستین رویارویی بر سر ویدئو بود. محافظه‌کاران مجلس می‌خواستند این وسیله را کاملاً منع کنند. مصلحت‌گرایانی که پشت سر هاشمی رفسنجانی صف‌بندی کرده بودند، توانستند با مهارت از این امر جلوگیری کنند و به ایرانیان اجازه دهند ویدئوهای خود را داشته باشند. اما مجلس اکثر فیلم‌های ویدئویی خارجی را ممنوع اعلام کرد و در عوض سیلی از نوارهای ویدئویی محلی و مورد تأیید به فروشگاه‌ها سرازیر شد. (۷)

بهر حال قوانین مربوط به ویدئو نتوانست از موج پرکشنده فرهنگی جلوگیری کند. محافظه‌کاران ایران مجبور شدند به مخالفت با آنتن‌های



ماهواره‌ای پردازند. آیت‌اله عظمی محمدعلی اراکی، یکی از بلندپایه‌ترین روحانیون در سراسر جهان شیعه با یک فتوا بشقاب‌های نقره‌ای آنتن ماهواره را که در پشت‌بام خانه‌ها، مجتمع‌های آپارتمانی و اداری جای گرفته بود، منع کرد. آیت‌اله اراکی که تازه صدساله شده بود ماهواره را به عنوان "بیماری خانمان برانداز غرب" محکوم کرد. (۸)

جوانان بسیجی با استناد به این فتوا وارد خانه‌هایی می‌شدند که آنتن‌های ماهواره‌ای داشتند و دستگاه‌های گیرنده را خرد یا مصادره می‌کردند. واکنش افکار عمومی و مطبوعات همراه با خشم بود و باعث شد دولت هاشمی رفسنجانی در صدد کنترل آنها برآید. مجلس که بتدریج از استقلال بیشتری برخوردار می‌شد، قوانینی تصویب کرد که به موجب آن داشتن بشقاب ماهواره ممنوع شد. لطف‌اله زارعی قنواقی، نماینده محافظه‌کار مجلس، در سخنرانی پیش از دستور گفت "دولت، همانطور که از مرزها دفاع می‌کند باید از ارزش‌های اسلامی هم دفاع کند. اشاعه فساد، تهی کردن جوانان ما از ارزش‌های اخلاقی، استفاده از لباس‌های مبتذل و ایجاد مشکلات جنسی، همه از تبعات نلریزیون ماهواره‌ای است." (۹)

این لایحه خواستار مصادره همه آنتن‌های ماهواره‌ای و پرداخت جریمه‌ای معادل پنج تا ده برابر ارزش آن شد. لایحه به راحتی سه دور بررسی را گذراند و در اواخر سال ۱۹۹۵ لازم‌الاجرا شد. زمانی که دیگر همه دارندگان آنتن ماهواره، یا آن را به حیاط خانه‌ها منتقل کرده یا همان روی پشت‌بام‌ها استتار کرده بودند، مجلس از دولت خواست هلی‌کوپترهای نظامی را روی ساختمان‌ها به پرواز درآورد اشیاء مشکوک روی پشت‌بام‌ها یا حیاط خانه‌ها را شناسایی کنند.

اما ایرانی‌ها مردم مصممی هستند و بسیاری از آنها حاضر نبودند به راحتی از اولین آزادی فرهنگی جدی خود دست بکشند. مطبوعات ایران مرتباً مطالبی در باره قاچاقچیان مبتکر آنتن‌های ماهواره‌ای چاپ می‌کردند. یکی از ماجراهای جالب، بازرسی پلیس از یک کامیون حامل کنسرو ماهی تُن بود که

در لابلای آنها ده‌ها آتن ماهواره کشف شده بود. (۱۰)

مسأله، جالب‌تر اظهارات ابراهیم یزدی، دومین وزیر خارجه دولت انقلابی بود که پس از اشغال سفارت امریکا استعفا داد و بعداً به یکی از ناراضیان تبدیل شد. او گفت "هیچکس نمی‌تواند آسمان را ببیند."

در سال‌های باقی مانده از دهه ۱۹۹۰، فرهنگ خط مقدم جبهه، مبارزه‌ای بود که بر سر میزان آزادی قابل مدارا در جمهوری اسلامی جریان داشت.

جنگ بر سر آینده ایران، چه در زمینه مسائل مهمی چون هویت اسلامی و چه جزئیات نگران‌کننده‌ای که در اولین سال‌های انقلاب مدنظر بود، بطور فزاینده‌ای تشدید شد. در یک مورد بسیار عجیب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به هنرمندی که از خرس اسباب بازی نوه‌اش یک پوستر ساخته بود، اجازه نداد این اثر به صورت انبوه تولید و تکثیر شود، و دلیل ارائه شده هم آن بود که حیوانات لباس نمی‌پوشند.

محافظه‌کاران برای مقابله با شوق دختران ایرانی برای داشتن عروسک‌های باربی، آنها را منع کردند. قفسه‌های هر اسباب‌بازی فروشی که به آن سر زدم، پر بود از باربی، باربی‌هایی با دامن‌های کوتاه، شلوارک و حتی لباس شنا. محافظه‌کاران تصمیم گرفتند یک نسخه، ایرانی باربی بسازند. "سارا" با لباس اسلامی جایگزین باربی شد و "دارا" جایگزین "کن"، دوست پسر باربی، که البته نه دوست پسر، بلکه برادر سارا بود.

مجید قادری، رئیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و طراح عروسک‌های اسلامی گفت: "باربی مثل اسب ترواست، فرهنگ غرب را حمل می‌کند، مثل آرایش و لباس‌های جلف. وقتی وارد جامعه ما بشود، بر کودکان ما تأثیر می‌گذارد. باربی یک زن امریکایی است که هرگز نمی‌خواهد باردار شود و بچه داشته باشد. نمی‌خواهد مسن به نظر برسد. همه اینها با فرهنگ ما مغایرت دارد. سارا و دارا یک جامعه دقیقاً ایرانی را منعکس خواهند کرد." (۱۱)

دولت عملاً عروسک‌های رقصنده‌ای را که در کشور همسایه، جمهوری آذربایجان ساخته می‌شد و قاچاقی به خاک ایران می‌رسد، منع کرد. ظاهراً این

عروسک‌ها که یک زوج بهم چسبیده بودند، به یک زن و مرد امریکایی لاتینی شباهت داشتند که با موزیک لامبادا می‌رقصیدند. روزنامه‌های تهران این اسباب بازی‌ها را "نیمه‌عریان" و "فاسد" توصیف کردند چون عروسک زن حجاب نداشت و زن و مرد می‌رقصیدند. اما علت واقعی منع عروسک‌ها آن بود که می‌رقصیدند. (۱۲)

در عرصه تئاتر، نمایش نمایشگاه شیشه‌ای (Glass Menagerie) اثر تنسی ویلیامز که در سال ۱۹۹۵ در تهران و با کارگردانی و بازی ایرانی‌ها به اجرا درآمد، با مخالفت دانشجویانی روبرو شد که از روزنامه‌های محلی خواستند به اینکار اعتراض کنند. در نامه آنها به روزنامه‌ها نوشته شده بود یک زن و مرد روی صحنه سیگار آتش زدند و یکدیگر را لمس کردند. (کشیدن سیگار یک جرم عمومی محسوب می‌شد چون ماه رمضان بود. دانشجویان در نامه به روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بودند "بازیگر زن و مرد روی صحنه به طرز زننده‌ای با یکدیگر تماس فیزیکی داشتند و ما هنوز بهت زده‌ایم که چطور آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند و پرده طوری افتاد که گویی بخش بوسیدن سانسور شده است." (۱۳) اجرای نمایش متوقف شد.

بخش سانسور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پس از تأخیر طولانی و رفت و آمدهای زیاد و بحث‌های مفصل در رسانه‌ها، سرانجام اجازه داد دانی وانیای آنتوان چخوف به اجرا در آید. پيانو نواخته شد. صحنه مشروب‌خواری هم وجود داشت و روی گیسو بند هنرپیشه زن نوارهایی دوخته شده بود تا به موهای مجعد تصویر شده در نمایشنامه شباهت داشته باشد.

در ملاقاتی که با پری صابری، کارگردان این نمایشنامه داشتم. به من گفت "نمی‌دانم کی تصمیم‌شان را به ما ابلاغ می‌کنند. آنها برای دیدن نمایش تمرینی می‌آیند و بعد می‌روند، و باز می‌آیند، نمایش را می‌بینند و باز می‌روند. شاید این تمرین‌ها برای همیشه ادامه پیدا کند."

اجرای کنسرت‌های بتهوون و موتسارت هم با اعتراض رسانه‌ها روبرو شد. یک روزنامه محافظه‌کار شعر طویلی تحت عنوان "تارهای ویلون برای که

به صدا در می آیند" به چاپ رساند که ظاهراً اقتباس هجو آردی از "زنگ‌ها برای که به صدا در می آیند" ارنست همینگوی بود. در این شعر گفته شده بود که این موسیقی برای "گرم‌های فرهنگ شاهی" انتخاب شده بود، بویژه برای زنانی که روسری‌های عقب رفته و لباس غیر اسلامی، و مردانی که شکم‌های ورقلمبیده داشتند و با استفاده از بازار سیاه فربه شده بودند، نه برای مستضعفانی که بخاطر آنها انقلاب شد. (۱۴)

نشریاتی که لنگ لنگان از مسیر اصلی دور می شدند، ناگهان متوجه شدند که نمی‌توانند از یارانه‌های دولتی برای دریافت کاغذ بهره‌مند شوند. استفاده از این یارانه‌ها تنها راه بقای روزنامه‌ها و مجلات بود، چون قیمت نشریات بسیار پائین بود و میزان فروش کفاف هزینه‌های تولید را نمی‌کرد. به دلیل کمبود کاغذ، نشریات جدی باید مرتباً به نویسندگان مقالات می‌گفتند که نمی‌توانند حق تألیف آنان را پردازند. بعضی از ناشران حتی به نویسندگان می‌گفتند که چاپ کتاب یا مقاله، آنها در صورتی امکان‌پذیر است که خودشان هزینه چاپ و نشر را تأمین کنند. فشارهای مالی جدید باعث شد تعدادی از هفته‌نامه‌ها به صورت ماهنامه و ماهنامه‌ها به صورت فصلنامه یا دو ماهانه درآیند بسیاری از نویسندگان کتاب، نمایشنامه و فیلمنامه ماه‌ها و ماه‌ها در انتظار می‌ماندند تا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی متن نوشته، آنها را تأیید کند و گاهی این وضعیت برزخ مانند چنان طولانی می‌شد که گویی تا ابد ادامه خواهد داشت. مجلس نیز پیش‌نویس لایحه‌ای را تهیه کرد که استفاده از لغات غربی را منع می‌کرد. چه در سخنرانی‌های عمومی و چه در کتاب‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی، که به‌ویژه در این مورد و در کشوری که مقادیر زیادی واردات خارجی داشت، کار مشکلی بود. در لایحه پیش‌بینی شده بود که هیچکس مستثنی نیست. مقامات و نمایندگان سازمان‌های دولتی، قضایی حقوقی و اجرایی نباید در سخنرانی‌های خود از کلمات غربی استفاده کنند. (۱۵)

بدتر از همه، حملات فیزیکی و حرفه‌ای به نویسندگان بود. یکی از این موارد دستگیری علی اکبر سعیدی سیرجانی در سال ۱۹۹۴ بود، نویسنده

ناراضی‌ای که در زمینه تاریخ و ادبیات کار می‌کرد.

اتهام رسمی او استفاده از مواد مخدر و جاسوسی بود. اما کسی این اتهامات را جدی نگرفت، حتی مقامات کلیدی دولت. در گفتگویی با یکی از کارمندان قدیمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به اصرار از او خواستم که بگوید آیا واقعاً فکر می‌کند که رژیم می‌تواند ایرانیان یا جهان خارج را متقاعد کند که سیرجانی جاسوس بوده است؟ مدتی به من خیره شد و بعد شانه‌هایش را بالا انداخت. تقریباً همه کسانی که با آنها مصاحبه کردم می‌گفتند جرم واقعی سیرجانی آنست که در کتاب‌های تاریخی‌اش از احترام به حقوق بشر در سنت پیش از اسلام صحبت کرده است.

هشت ماه پس از دستگیری او، دولت اعلام کرد که سیرجانی در اثر یک حمله قلبی در زندان در گذشته است. رویداد بعیدی بنظر می‌رسید. اعضای خانواده سعیدی سیرجانی که ششمین دهه عمر را می‌گذرانید، می‌گفتند. او نه سابقه بیماری قلبی داشت و نه از مواد مخدر استفاده می‌کرد.

دوباره به آشنایم در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رجوع کردم و پرسیدم آیا واقعاً گفته‌های دولت را باور می‌کند؟ این بار حتی جوابم را نداد.

اما زورآزمایی در عرصه فرهنگ در نیمه‌های دهه ۱۹۹۰، بهیچوجه یک مبارزه یک طرفه نبود. جامعه هنری و ادبی، بر خلاف عملکردش در دوران جمهوری اول و در تقابل با سکوت عمومی که موجب تضعیف روحیه‌اش شده بود، تصمیم گرفت تسلیم نشود. این بار صداهای تازه‌ای برخاست که پاسخ خود را نیز گرفت.

یکی از اولین ضد حمله‌ها به شکل یک نامه سرگشاده تحت عنوان "ما نویسنده‌ایم" مطرح شد. متن این نامه سرگشاده حاصل ده ماه کار هشت نویسنده، منتقد، مترجم، و شاعر ایرانی بود که با یکدیگر و با دیگر نویسندگان بحث و گفتگو کرده بودند. پس از چندین روز تماس‌های تلفنی پر اضطراب، مبادله فاکس و ملاقات‌های محرمانه ۱۳۴ نویسنده، شاعر، منتقد، محقق و مترجم از جمله تعدادی از کسانی که زمانی طرفدار رژیم بودند، این متن را

امضاء کردند. لحن و زبان نامه نرم و متواضعانه بود. با این حال شجاعانه‌ترین اعتراض فرهنگی از پس از انقلاب قلمداد شد. امضاء کنندگان در نامه مؤدبانه خواستار سه چیز شده بودند:

۱- پایان دادن به سانسور، نوشته شده بود "هدف اصلی ما از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است."

۲- آزادی تشکیل کانون نویسندگان، در متن آمده بود "حاصل آن که حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست، و اندیشه و عمل خصوصی هر فرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد. این یعنی نگرش دمکراتیک به یک شکل صنفی مستقل."

۳- عدم مداخله در زندگی خصوصی نویسندگان. "تجسس در زندگی خصوصی نویسنده به بهانه نقد آثارش، تجاوز به حریم اوست، و محکوم شناختن او با دستاویزهای اخلاقی و عقیدتی، خلاف دمکراسی و شئون نویسندگی است. همچنان که دفاع از حقوق انسانی و مدنی هر نویسنده نیز، در هر شرایطی وظیفه، صنفی نویسندگان است."

متن "ما نویسنده‌ایم" در آن زمان در ایران چاپ نشد. گرچه برای چهل نشریه و نیز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال شده بود. برای چاپ در مجله تکاپو حروفچینی شده بود، اما به گفته منصور کوشان، سردبیر مجله و یکی از امضاء کنندگان نامه، اداره سانسور در آخرین لحظات مانع چاپ آن شد.

اما در خارج از ایران، "ما نویسنده‌ایم" انعکاس وسیعی پیدا کرد. رادیو بی بی سی و صدای امریکا آن را پخش و در تعدادی از نشریات غربی هم چاپ شد. آرتور میلر، یکی از نویسندگان غربی که نمایشنامه‌هایش در ایران به اجرا در آمده بود، این نامه را در کنفرانس سالانه انجمن قلم قرائت کرد. واتسلاو هاول، رئیس جمهور چک، نمایشنامه نویسی که جنبش مخالفان علیه کمونیسم را رهبری کرده بود. صراحتاً شجاعت سیاسی امضا کنندگان نامه را ستود.

در ایران نیز بسیاری از مردم درباره آن می دانستند، آن هم به این دلیل که

محافظه‌کاران آشکارا به انتقاد از امضاکنندگان پرداختند. بسیاری از روزنامه‌های محافظه‌کار، امضاکنندگان را "ویت‌کنگ‌های کافه‌نشین" و ملحد نامیدند، که بویژه نسبت ملحد، در جمهوری اسلامی مشکل‌آفرین بود. در نماز جمعه در دانشگاه تهران، آیت‌اله احمد جنتی علناً آنها را تهدید کرد. او هشدار داد که "شما می‌خواهید دروغ بنویسید. می‌خواهید تهمت بزیند، می‌خواهید شهرت و اعتبار دیگران را لکه‌دار کنید. می‌خواهید اساس اعتقادات جوانان ما را تضعیف کنید. اما مردم ما و مقامات ما چنین اجازه‌ای بشما نمی‌دهند."

آیت‌اله جنتی گفت "بگذارید به شما بگویم که اگر محدودیت‌ها را رعایت نکنید و اگر به کارهایی که می‌کنید ادامه دهید، مردم حزب‌اله قطعاً وظیفه خود را درک خواهند کرد." (۱۶)

اما در این نبرد، صدای اصلاحات و نوسازی برنده شد. دیگران نیز جسارت حرف زدن پیدا کردند. گزارش هفته که نشریه‌ای مستقل است، نوشت "ما معتقدیم مقامات فرهنگی کشور باید مشکل نویسندگان را در فضایی سالم و به دور از بدگویی، اتهام و افترا بررسی کنند. و فراموش نکنیم که شکیبایی، مدارا و صبر در مقابل نظرات و گفته‌های دیگران، مهم‌ترین گام در جهت نیل به دموکراسی واقعی است."

در تلویزیون دولتی نیز، یکی از نمایندگان مجلس از این که به ممیزین جوان و کم‌تجربه اجازه داده می‌شود در مورد کار نویسندگان قضاوت کنند، انتقاد کرد. او همان چیزی را علناً گفت که نویسندگان ایران در خلوت می‌گفتند: که سانسور در حد زیادی دلبخواهانه است و معمولاً قضاوت بر اساس گرایش‌های سیاسی نسبت داده شده به نویسنده انجام می‌گیرد نه بر مبنای کار هنری او.

خود نویسندگان نیز احساس می‌کردند پیروزی مختصری به دست آورده‌اند. چنگیز پهلوان، یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان سیاسی و از امضاکنندگان این نامه سرگشاده گفت "قطعاً چیزی در حال وقوع است."

او پیشتر هم مورد حملهٔ محافظه‌کاران قرار گرفته بود، آنها او را متهم می‌کردند که ملحد است، در حالی که چنگیز پهلوان اغلب علناً دربارهٔ نقش دین در جامعه صحبت می‌کرد. پس از انتشار نامه از او پرسیدم چرا حال؟ پهلوان گفت، "بیشتر به این خاطر که تمایل عمیقی به تغییر وجود دارد. هم دیدگاه‌های جامعه در حال تغییر است. هم دیدگاه‌های دولت. حتی برخی از روحانیون بلندپایه روشنفکرند و به عقاید مخالف احترام می‌گذارند."

او برای لحظه‌ای مکث کرد و سپس گفت: فکر می‌کنم میل به دگرگونی فرهنگی عمیق‌تر از میل به تغییرات سیاسی است. برای ایران لحظهٔ تعیین‌کننده‌ای است.

دیگر امضاکنندگان نامه می‌گفتند "ما نویسنده‌ایم" نشان می‌دهد که تک‌گویی فرهنگی به گفتگو تبدیل شده است. رضا براهنی، یکی از شعرای پیشگام، توضیح داد که "هشت یا ده سال پیش، دور هم جمع شدن نویسندگان و منتشر کردن چنین نامه‌ای غیر ممکن بود. حالا بعضی از کسانی که در حکومت هستند با ملایمت بیشتری به این مسائل نگاه می‌کنند. ما می‌توانیم این چیزها را بگوئیم چون می‌دانیم مخاطبی وجود دارد."

براهنی که یکی از تدوین‌کنندگان نامه بود، هم در زمان شاه و هم در اولین روزهای انقلاب به زندان رفته بود. در سال ۱۹۸۱ انقلابیون او را در سلول انفرادی نگاه داشته بودند. پس از سه ماه آزاد شد اما در سال ۱۹۸۲ پستش در دانشگاه تهران را از دست داد و مجبور شد در زیر زمین خانه، خود به آموزش داستان نویسی و شعرسرایی پردازد.

کمی بعد از انتشار "ما نویسنده‌ایم"، در خانه‌اش در شمال تهران به ملاقات او رفتم. برغم تجربه‌اش و آنچه که برایش اتفاق افتاده بود، همراه با دیگران استدلال می‌کرد. که، تأثیر بر جامعه ادبی ایران منفی نبوده است. براهنی می‌گفت "انقلاب - که به نظر من متمایز از دولت است - راه‌های جدیدی را برای نگرستن به مسائل گشود و باعث شد نویسندگان بیشتر به مردم نزدیک شوند. فراموش نکنیم که سانسور بعد از انقلاب شروع نشد. رژیم شاه به همه



چاپخانه‌ها دستور داده بود فقط کتاب‌هایی را چاپ کنند که از سوی دفتر نشر وزارت فرهنگ تأیید شده بود، و کار این دفتر هم همان سانسور بود.

انقلاب سیاسی بویژه راهگشای انقلاب در ادبیات فارسی شد. در ادبیات هزار ساله ایران، سرزمینی که حماسه شرایان، عارفان و صوفیانی چون فردوسی، حافظ، مولوی، و عطار در آن می‌زیستند شعر جایگاه ویژه‌ای داشت. براهنی می‌گفت "اما امروز سه شکل دیگر روایت - تاریخ نویسی، داستان نویسی و فیلم مهم‌تر از شعر شده‌اند، در حالی که از نظر تاریخ در گذشته ایران، شعر شکل غالب ادبیات بود. انقلاب، هشت سال جنگ با عراق و در مجموع بیشتر شدن توان مردم و افزایش تعداد باسوادان، مضمون‌ها را هم تغییر داده است."

اما آگاهی از این مسائل موجب به فراموشی سپردن "ما نویسنده‌ایم" نشد. بسیاری از امضاکنندگان نامه با تهدید مستقیم یا غیر مستقیم از دست دادن کارشان روبرو شدند. براهنی و سه نفر دیگر از امضاکنندگان به وزارت اطلاعات احضار شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. براهنی چنین تعریف کرد: "به من گفتند روی یک صندلی و روبروی دیوار بنشینم. پس از مدتی طولانی کسی وارد اتاق شد و به من گفت که عنصر نامطلوب هستم و دیگر در ایران جایی برای من نیست و این آخرین هشدار است."

ظرف یک ماه ده تن از ۱۳۴ امضاکننده "ما نویسنده‌ایم" امضایشان را پس گرفتند. دیگران عصبی و نگران بودند. یکی از امضاکنندگان می‌گفت "شاید تعداد بیشتری کنار بکشند. حتی ممکن است خود من هم مجبور شوم چیزی بگویم یا کاری بکنم تا بتوانم شغلم را حفظ کنم." اما انتشار نامه و آگاهی از آن کار خود را کرده و تأثیر خود را گذارده بود، و دولت، با همه قدرتش، نمی‌توانست این تأثیر را خنثی کند.

در واقع این نامه الهام‌بخش دیگران شد. ظرف چند ماه بیش از دو‌ست کارگردان و هنرپیشه سینما نامه سرگشاده دیگری تهیه و امضاء کردند که در آن خواستار پایان دادن به کنترل دولت بر صنعت سینمای کشور شدند، از جمله

لغو یا کاهش جدی مقررات و شیوه‌های پیچیده نظارت بر تولید فیلم. این بار، نامه سرگشاده به مطبوعات داخلی راه پیدا کرد. (۱۷) نتیجه آن منع صدور فیلم‌هایی بود که "یک تصویر منفی از ایران" ارائه می‌داد.

محافظه‌کاران، در میان روحانیون، در مجلس، قوه قضائیه و شورای نگهبان، که نگران از دست دادن کنترل‌شان بر امور بودند، یورش فرهنگی خود را تشدید کردند. از اواخر سال ۱۹۹۴ تا نیمه ۱۹۹۷، ایران شاهد بیشترین سرکوب از بعد از انقلاب ۱۹۷۹ بود. این درگیری بیشتر به یک جهاد داخلی یا نفتیش عقاید شباهت داشت.

حرکتی موازی نیز در عرصه مبارزات سیاسی داخلی به چشم می‌خورد. هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور و سیاستمدار کهنه‌کار ایران، بعد از انتخابات سال ۱۹۹۳ و شروع دومین دوره ریاست جمهوری‌اش، به عنوان رئیس‌جمهوری که آخرین دوره‌اش را می‌گذراند، دیگر کارایی چندانی نداشت. نیروی محرکه آزادی‌های فرهنگی و هنری به همان سرنوشتی دچار شد که طرح‌های بلند پروازانه اصلاحات سیاسی و اقتصادی شده بود. محافظه‌کاران در مجلس مانع‌تراشی می‌کردند. موازنه قدرت در داخل به نحو فزاینده‌ای به نفع محافظه‌کاران تغییر کرد. انتقال قدرت، در نزاع بر سر کنترل تلویزیون دولتی و برکناری رئیس آن، محمد هاشمی، برادر هاشمی رفسنجانی بخوبی بازتاب می‌یافت. او تنها کسی نبود که بر کنار شد. محافظه‌کاران، هر روزه افرادی رو که در جهت آزادی‌های فرهنگی فعالیت می‌کردند هدف می‌گرفتند. این همان دوره‌ای بود که عبدالکریم سروش، مورد حملات فیزیکی و لفظی قرار گرفت.

در سال ۱۹۹۶، پخش مجموعه تلویزیونی جدیدی با نام هویت آغاز شد که روشنفکران را مورد حمله قرار می‌داد براهنی یکی از آنها بود. در این برنامه او به عنوان "فردی منحط" معرفی شد و آثارش "غیر اخلاقی" قلمداد گردید. اتهام بیشتر نویسندگان که در عین حال بدترین و بزرگترین اتهام بود، این بود که بازیچه تفکرات غرب‌اند. در یکی از برنامه‌ها، یک اسکناس صد دلاری، با

تصویر فرانکلین روزولت روی آن، صفحه تلویزیون را پر می‌کرد، و بعد بتدریج این صحنه زیر چهره نویسنده‌ای که مورد حمله بود محور می‌شد. صدای مجری برنامه، که همان صدای آشنای مردانی بود که در مراسم سوگواری و عاشورا برنامه اجرا می‌کردند، در زمانی که مطلبی از متهم را می‌خواند، آشکارا نفرت و عداوت را منعکس می‌کرد. و بعد با چرخشی توطئه‌گرایانه، "معنی واقعی" مطلب خوانده شده توضیح داده می‌شد. (۱۸)

بیشتر نویسندگان تأثیر این برنامه را بطور مستقیم و غیر مستقیم حس می‌کردند. در سال ۱۹۹۶ براهنی بار دیگر به وزارت اطلاعات احضار شد. او می‌گوید: "این بار به من گفتند که هیچ یک از کارهای من تا اطلاع ثانوی اجازه چاپ ندارد." و براهنی تصمیم گرفت ایران را کلاً ترک کند، به کانادا پناهنده شده و در دانشگاه - تورنتو به تدریس پرداخت.

آنهایی که در ایران ماندند، در چاپ و نشر کارهایشان مشکل داشتند. در سال ۱۹۹۶ عملاً هیچکدام از هزار و پانصد داستان و نمایشنامه‌ای که برای اجازه چاپ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تسلیم شده بود، مجوز نگرفت. (۱۹)

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قوانین جدیدی برای سانسور وضع کرد. در فیلم‌ها حق نداشتند از زنان نمای نزدیک داشته باشند. حرکات و لباس آنها نباید فرم بدام‌شان را آشکار می‌کرد. در فیلم، نمایشنامه، سریال‌های تلویزیونی و داستانی، برای شخصیت‌های منفی نباید از اسامی مقدس در تاریخ اسلام، مثل محمد، علی، حسن و حسین استفاده می‌شد. (۲۰) نویسندگان و ناشرانی که جرأت نافرمانی از دستورات محافظه‌کاران را به خود می‌دادند، بهای آن را نیز می‌پرداختند. در یک مورد نوعی، یکی از کتابفروشی‌های تهران، بخاطر چاپ کتابی که روحانیون محافظه‌کار، آن را "غیر اسلامی" دانسته و محکوم کردند، به آتش کشیده شد. محافظه‌کاران آشکارا از کسانی که دست به این اقدام زده بودند ستایش کردند و گفتند مهاجمان کاری را کرده‌اند که دولت باید می‌کرد. وقتی یکی از روزنامه‌ها، به سردبیری یک

روحانی، نوشت که این قبیل اظهارات باعث تشویق هرج و مرج می‌شود، گروهی تظاهرکننده در مقابل دفتر این روزنامه جمع شدند و شعار "مرگ بر دشمنان اسلام" سردادند.

دو سینمای تهران نیز مورد حمله ده‌ها حزب‌الهی، از جمله تعدادی زن قرار گرفت، چون فیلم کم‌دی تحفه هند را نشان می‌داد. داستان فیلم راجع به بازرگانی بود که از هند عروس آورده بود. آنچه که باعث این واکنش خشونت‌آمیز شد صحنه شادی آفرین عروسی بود، از جمله یک بخش چهار دقیقه‌ای که رقص دختران کوچک را نشان می‌داد. مشکل این بود که داستان در فاصله سال‌های ۸۸ - ۱۹۸۰ اتفاق افتاده بود، یعنی زمانی که بین ایران و عراق جنگ بود و حزب‌الهی‌ها این را بی‌احترامی به صدها هزار خانواده‌ای تلقی می‌کردند که شوهران، پسران، پدران، برادران و حتی پدر بزرگان و دیگر بستگان‌شان را در این جنگ از دست داده بودند.

خشونت‌طلبان در حالی که شعار می‌دادند، شیشه‌های سینما را شکستند و دستگاه‌های بازی‌های کامپیوتری داخل سالن انتظار سینما را خرد کردند. این حمله باعث سراسیمگی مردم شد. همه می‌خواستند فرار کنند، چندین نفر از تماشاچیان زیر دست و پاله شدند و زن بارداری از بالای پله‌ها سقوط کرد. به گزارش روزنامه‌های محلی، این حمله هشدار بود علیه غفلت و قصور دولت در صدور مجوز تهیه چنین فیلمی و نشان دادن آن در سینما. (۲۱)

در پایان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بخش چهار دقیقه‌ای رقص دختران را سانسور کرد و از کارگردان خواست تا این قسمت را قیچی کند. اما هیچیک از دو سینما حاضر به نمایش دوباره آن نشدند.

این مبارزه آشکار برای آینده انقلاب، تأثیر گسترده و همه‌جانبه‌ای بر جامعه ایران داشت. بیشتر ایرانیان، مثل اوائل انقلاب، عقب نشستند، اما تسلیم فشارهای محافظه‌کاران نشدند و در مقابل، رویدادهای فرهنگی را به داخل خانه‌های خود بردند. ...

بعد از سال ۱۹۷۹، تریاک محصول داخل، علیرغم خطر بیشتری که در

مقایسه با مشروب داشت، ارزان‌تر و قابل دسترس‌تر از مشروبات الکلی شد. روزنامه‌های تهران مرتب گزارش‌هایی درباره کشف مواد مخدر و اعدام قاچاق‌چیان منتشر می‌کردند. اما ظاهراً ایرانی‌ها اهمیتی نمی‌دادند. بازرگان میانسالی می‌گفت "درد کسالت و خستگی را از بین می‌برد."

در میان سیاستمداران ایران، عطاء‌اله مهاجرانی، در اغلب زمینه‌ها، شهامت آن را داشت که متفاوت با دیگران باشد. در سال ۱۹۹۷، این دانشگاهی، محقق، دیپلمات و سیاستمدار چهل و چهار ساله در برابر نمایندگان مجلس ایستاد و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را مایه خنده و اسباب مضحکه دولت دانست. این مطالب جسورانه بود چون مهاجرانی تازه برای ریاست این وزارتخانه انتخاب شده بود. او شجاعانه به مجلس گفت:

"من سوزاندن کتابفروشی‌ها، کتک زدن استادان دانشگاه و حمله به دفاتر روزنامه‌ها را محکوم می‌کنم. و اگر مسئولیت وزارت فرهنگ و ارشاد به من واگذار شود، با تمام روش‌های جاری مخالفت فراهم کرد. چون معتقدم ما باید هنرمندان، نویسندگان و فیلم‌سازان را ارج بگذاریم. آنها شایسته احترام‌اند. ما باید در تمام مراکز فرهنگی، جو صلح و آرامش برقرار کنیم تا شهروندان ما بتوانند ایده‌ها و نظرات خود را بیان کنند و بذره‌های خلاقیت شکوفا شود."

گرچه مهاجرانی در سال ۱۹۸۰ به نمایندگی اولین مجلس دولت انقلابی انتخاب شده بود. اما یک نسل بعد، هیچکس فکر نمی‌کرد مجلس که در کنترل محافظه‌کاران است به او رأی اعتماد بدهد. مهاجرانی به پند و اندرز محافظه‌کاران پرداخت. او در مجلس گفت "اسلام یک کوچه تاریک نیست. هر کس می‌تواند آزادانه در مسیر اسلام گام بردارد. باید با هر کس که جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن را پذیرفته، مدارا شود." (۲۲)

در مقابل تعجب بسیاری، چه در داخل دولت و چه خارج آن، مهاجرانی با اکثریت خوبی رأی اعتماد گرفت. وزارتخانه‌ای که زمانی تحت سرپرستی محمد خاتمی بود. بار دیگر عامل ایجاد فضای باز در جامعه شد، و مهاجرانی سخنگو و پرچمدار متهورانه‌ترین نوآوری‌های رهبری جدید شد، یعنی

کثرت‌گرایی ایده‌ها در داخل و گفتگوی تمدن‌ها در خارج از کشور. او پس از شروع کارش در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت، "مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی و تثبیت نهادهای اجتماعی - مفاهیمی که در غرب تاریخی چند صد ساله دارند - به هیچوجه با اعتقادات اسلامی مغایر نیست." دولت جدیدی که در سال ۱۹۹۷ انتخاب شد نشان داد که قصد دارد به سال‌ها محدودیت فرهنگی پایان دهد. هشت ماه بعد، در بهار سال ۱۹۹۸، به ملاقات مهاجرانی رفتم که برغم تک و توک موی سفید در ریش‌هایش، جوان به نظر می‌رسید. او تازه از سفر پاریس برگشته بود. سر صحبت را خودش باز کرد و با شور و شوق گفت سری به موزه لوور، کلیسای شارترز و موزه ویکتور هوگو زدم.

مطلبی را که در جریان سخنرانی‌اش در مجلس هنگام گرفتن رأی اعتماد شنیده بودم یادآور شدم. او گفته بود "اگر کسی درباره همه چیز جز آزادی و دغدغه داشته باشد از مسأله مهمی غافل مانده است. آزادی مسأله‌ای مهم و دیگر مسائل جزئی‌اند." از او پرسیدم برای پیشبرد آزادی در ایران، از زمانی که وزیر شده چه کرده است. او گفت "شروع خوبی داشتیم. اولین روزی که به وزارتخانه آمدم، به دو فیلم که در زمان وزیر قبلی منع شده بود اجازه اکران دادم و این دو فیلم بلافاصله به نمایش درآمدند. این پیامی بود که به دست‌اندرکاران صنعت سینما که مقررات خشک قبلی دیگر وجود ندارد. بعلاوه، به بسیاری از کتاب‌هایی که توقیف شده بودند اجازه چاپ و نشر دادم. در عرصه مطبوعات، دور جدیدی آغاز شده است. از زمانی که عهده‌دار این پست شدم نشریات زیادی به جامعه مطبوعاتی کشور پیوسته‌اند. در زمینه موسیقی هم کنسرت‌های زیادی اجرا شده است. تقریباً تمام وعده‌هایی که داده بودم جامعه عمل پوشیده است."

از او پرسیدم در فضای جدیدی که ایجاد شده و با توجه به فراخوانی محمد خاتمی به گفتگوی تمدن‌ها، آیا برای فیلم‌ها و کتاب‌های غربی هم جایی هست؟ او پاسخ داد، "بله، فیلم‌های غربی در سینماهای ما به نمایش در

می آیند. منظور ما تقویت صنعت سینمای ملی است، نه جلوگیری از فیلم های غربی. و بسیاری از کتاب های غربی هم بسرعت ترجمه و منتشر می شوند." در واقع با اینکه از دوران وزارت محمد خاتمی در فرهنگ و ارشاد اسلامی آثار همینگوی، فاکتر و اشتاین بک در دسترس بود، در این اواخر ترجمه فارسی و حتی متن انگلیسی کتاب های جان گریشام و دانیل استیل را هم در کتابفروشی های تهران دیده بودم. مردان مریخی، زنان ونوسی، یکی از ده کتاب اول سال ۱۹۹۸، نوشته جان گری امریکایی نیز به فارسی ترجمه شده بود.

تلویزیون ایران هم در انتخاب برنامه ها سختگیری سابق را نداشت. فیلم های کمدی تهیه می کرد، از جمله مریم و رامین که شباهت زیادی به الیس و رالف کرامدن داشتند. تلویزیون جمهوری اسلامی مسابقات نمایشی تهیه می کرد، مسابقاتی شبیه جایزه بزرگ و مخاطره. موسیقی غربی هم دیگر خاص تالارهای کنسرت نبود. راننده های کامیون های جمع آوری زباله در تهران، ضمن گشتن در خیابان ها، به سمفونی های بتهوون گوش می کردند. (۲۳) حتی در تلویزیون ایران یک نوار ویدئویی درباره موسیقی اریک کلاپتون پخش شد. تهران تایمز در ستون "اندیشه روز" بار دیگر درباره بت های فرهنگی امریکایی معاصر می نوشت. در نوامبر ۱۹۸۸، در سه شماره پیاپی چنین مطالبی چاپ شده بود. در کشوری که هر کلمه و هر عمل چندین معنا داشت، انتخاب ها بسیار جالب بود. مطلبی از مایا آنجلو، شاعر امریکایی به چاپ رسیده بود: "تعصب باری است که گذشته را مخدوش، آینده را تهدید و زمان حال را دست نیافتنی می کند." (۲۴)

هلن کلر، مبتکر ناینا و ناشنوا گفته است "وقتی وسوسه اوج گرفتن را حس کردید دیگر نمی توانید به خزیدن رضایت دهید." (۲۵)

و به نقل از کرک داگلاس، بازیگر سینما نوشته شده بود: "بدون طنز نمی توان زندگی کرد. باید بتوانید به خودتان هم بخندید وگرنه اذیت می شوید." (۲۶)

با توجه به تنوع فرهنگی جدید، از آقای مهاجرانی درباره پیام اصلی انقلاب

پرسیدم و بویژه نظرش را دربارهٔ بحثی که سرورش شروع کرده بود جویا شدم: اینکه آیا جمهوری اسلامی، در مذهب، در اهداف سیاسی و در ارزش‌های فرهنگی معتقد به وجود فقط یک "مسیر درست" است، یا اینکه برای پذیرش راه‌های چندگانه - یا به عبارتی کثرت‌گرایی - آمادگی دارد.

آقای مهاجرانی پاسخ داد "کل این ایده در جامعه ما مسأله تازه‌ای است. همین که شما از راه یا راه‌های درست صحبت می‌کنید، نشان می‌دهید که مردم از زوایای مختلف به قضایا نگاه می‌کنند. جامعه مدنی یا جامعه زنده یعنی جایی که در آن این قبیل بحث‌ها وجود دارد."

پرسیدم یعنی در ایران، برای آزادی کامل به معنای غربی آن جایی هست؟ آقای مهاجرانی پاسخ داد: "قطعاً تعریف ما از آزادی با تعریف غرب یکی نیست. آزادی تعاریف متعددی دارد. تفاوت اصلی این است که در غرب آزادی "از" چیزی است، یعنی همه موانع در راه فرد باید از میان برداشته شود. اما از نظر مذهبی، آزادی "برای" چیزی است، یعنی آزادی باید در خدمت تعالی و رفاه بشریت باشد."

از او خواستم مثالی بزند.

"خوب مثلاً در ایالات متحد آمریکا حق همجنس‌گرایان را برای زندگی با یکدیگر بر رسمیت می‌شناسید. رئیس‌جمهور شما در مبارزات انتخاباتی‌اش اعلام کرد که به همجنس‌گرایان اجازه ورود به ارتش می‌دهد و این را یک امتیاز تلقی کرد. اما جامعه مذهبی این پدیده را کاملاً رد می‌کند. اگر رد همجنس‌گرایی را محدود کردن آزادی بدانید، در آن صورت، بله، جامعه مذهبی آزادی را محدود می‌کند."

چند ماه پیش از آن، در گزارش حقوق بشر سازمان ملل آمده بوده که ایران اخیراً شاهد پیشرفت‌های "غیر قابل تردیدی" در زمینه حقوق بشر بوده است، از جمله در عرصه آزادی بیان. اما در گزارش، هنوز از جمهوری اسلامی، بویژه در زمینه اعدام و سنگسار کردن انتقاد شده بود. از اینرو، از آقای مهاجرانی پرسیدم با توجه به تأکید آقای خاتمی بر آزادی‌های فردی بیشتر و برقراری



حکومت قانون، آیا می‌تواند امیدوار باشد که در آینده، جمهوری اسلامی در زمینه حقوق بشر یک پرونده مثبت داشته باشد؟

آقای مهاجرانی گفت، "بله، ممکن است. اما مسأله اینجاست که ناظران حقوق بشر باید با تعالیم و باورهای دینی ما آشنایی داشته باشند. چون آشنا نیستند بعضی چیزها را که ما به آن معتقدیم، نقض حقوق بشر تلقی می‌کنند. مثلاً اگر عامرانه کسی را بکشید، باید کشته شوید. این حکم باید به عنوان یک مجازات دینی و قانونی به اجرا در آید. ما نمی‌توانیم بگوئیم نه، لطفاً اینکار را نکنید چون ناظران حقوق بشر ناراحت می‌شوند."

گفتم اما حتی از نظر کسانی که مجازات اعدام را می‌پذیرند، سنگسار کردن در مقایسه با شیوه‌های دیگر اعدام، بدوی و ظالمانه است.

آقای مهاجرانی گفت، "موافقم. باید بنشینیم و با کارکنان سازمان‌های حقوق بشر راه ملی پیدا کنیم. بخصوص در جو جدیدی که پس از انتخابات در ایران بوجود آمده است. این مسأله‌ای است که می‌توان درباره‌اش صحبت کرد و به راه‌های مختلفی رسید."

اشاره کردم که تلاش‌های آقای خاتمی برای اصلاحات و گفتگو، که عناصر اصلی فضای جدید در ایران است، اغلب با مشکل روبرو می‌شود و در راه تحقق وعده‌های انتخاباتی، بویژه در مورد برقرار حکومت قانون، موانع عمده‌ای وجود دارد.

در حالی که لبخند محوی بر چهره‌اش نقش بسته بود گفت، "در دولت هیچکس از تندروی و گروه‌های تندرو دفاع نمی‌کند. حتی خود گروه‌های تندرو، وقتی کار خلاف انجام می‌دهند، خودشان بلافاصله آن را محکوم می‌کنند. این یک دستاورد بسیار مهم است. ما به زمان احتیاج داریم تا به این گروه‌ها بفهمانیم که اعمال خشونت‌آمیزشان مؤثر نیست و نتایج مثبت به بار نخواهد آورد."

پرسیدم پس چرا دولت برای باز داشتن آنها از این قبیل اعمال، عملاً مداخله‌ای نکرده است و آیا اصولاً توان این کار را دارد؟

آقای مهاجرانی با ناراحتی آشکار گفت، "البته که می‌کند. دولت نهایت تلاش خود را برای ممانعت از اعمال آنها بکار می‌گیرد."

در واقع مبارزه محافظه‌کاران علیه اصلاحات. با پیروزی آقای خاتمی در انتخابات پایان نگرفت. جنگ بر سر آینده ایران در واقع از بسیاری جهات تشدید هم شده بود. آنچه که در گرو این مبارزه بود ناگهان اهمیت بیشتری پیدا کرده، و تنها گزینه سیاسی شده بود، چرا که رئیس‌جمهور جدید اعلام کرده بود قصد دارد تجربه دموکراتیزه کردن ایران را با گام‌های بلندتری به جلو بکشانند. او اقدام به برگزاری انتخابات شهر و روستا کرده بود.

از بعد از انقلاب، این اولین گام برای توزیع قدرت از مرکز بود، قدرتی که عمدتاً در دست روحانیون قرار داشت. حدود یک نسل پیش، انتخابات شهر و روستا در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. اما سیاستمداران در تهران، در مقابل از دست دادن حتی ذره‌ای از قدرت خود مقاومت کرده بودند. جنگ با عراق، درگذشت آیت‌اله خمینی، ولی فقیه جدید، نزاع‌های داخلی، سایر انتخابات، مشکلات اقتصادی، خلاصه هر بار مسأله‌ای، بهانه‌ای شده بود برای به تعویق انداختن انتخابات شهر و روستا. مدت بیست سال، ایرانی‌ها فقط برای انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس و مجلس خبرگان به پای صندوق‌های رأی رفته بودند. در فوریه ۱۹۹۹ (بهمن ۱۳۷۷) ناگهان اعلام شد که به مناسبت بیستین سالگرد انقلاب، در همان ماه انتخابات شهر و روستا برگزار می‌شود. صد و نود هزار نماینده برای اداره روستاها، شهرک‌ها و شهرهای ایران انتخاب می‌شدند.

ناصر هادیان، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌گفت "نمی‌توانید اهمیت این انتخابات را تصور کنید. انتخابات شهر و روستا گام مهمی در جهت نهادینه کردن دموکراسی خواهد بود. به همین دلیل بود که قبل از خاتمی، همه قدرتمندان نسبت به برگزاری آن اکراه داشتند. نمی‌خواستند امتیازهای خود را از دست بدهند. می‌دانستند وقتی قدرت را منتقل کردند دیگر نمی‌توانند آن را پس بگیرند."

بدین ترتیب در سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹، ایده‌هایی که محمد خاتمی مطرح کرده بود، عرصه مبارزه روشنفکران و مقامات شد. اما با هر تلاش برای پیشروی در جهت آزادی و گسترش معنای آن در ایران، محافظه‌کاران با ایجاد موانع سنگین‌تر واکنش نشان دادند. و سدّ راه این تلاش‌ها شدند.

اولین حمله متوجه نزدیک‌ترین یار محمد خاتمی شد، و پیش از همه، غلامحسین کرباسچی، شهردار اصلاح‌طلب تهران هدف قرار گرفت. شهردار تهران در عین حال یکی از بازیگران اصلی در مبارزات انتخاباتی‌ای بود که به پیروزی محمد خاتمی انجامید. کرباسچی در دوران شاه سه سال در زندان بود. بعد از انقلاب برای آیت‌اله خمینی کار کرد. بعداً عبا و عمامه خود را کنار گذاشت و باکت و شلووار، ابتدا استاندار اصفهان و سپس شهردار تهران شد.

از جهت اصلاحات، هیچ سیاستمدار دیگری پرونده‌اش به خوبی و درخشانی کرباسچی نبود. از سال ۱۹۸۹ که هاشمی رفسنجانی او را برای شهرداری تهران انتخاب کرد، کرباسچی با مالیاتی که از بازاریان گرفت از خود یک تصویر رایین هودی ایجاد کرد. با اخذ مالیات از بازاریان که پشتیبان اصلی روحانیون بودند. غلامحسین کرباسچی، با ساختن پارک، مجتمع‌های مسکونی، شاهراه و بزرگراه، زمین بازی و تأسیسات فرهنگی و تفریحی، مثل فرهنگسرای بهمن، چهره شهر را عوض کرد. به عنوان صاحب امتیاز روزنامه همشهری و یکی از اعضاء بنیاد سینمایی فارابی، کرباسچی در تثبیت آزادی‌های بیشتر بیان در عرصه هنر، نقشی کلیدی داشت.

وقتی مجلس احتمال فساد در شهرداری را مطرح کرد، قوه قضائیه که زیر کنترل محافظه‌کاران بود، در آوریل ۱۹۹۸ دستور بازداشت کرباسچی را صادر کرد. محاکمه او در تابستان بعد، که برای نخستین بار از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، همه مردم ایران را بهت‌زده کرد.

ناصر هادیان می‌گفت، "همه‌اش سیاست داخلی بود، نوعی تفتیش عقاید بود. همه می‌دانستند که این پرونده عمداً به اینجا کشانده شده که نکته‌ای را برساند. شاید کرباسچی چندان هم بدور از خطا نبود، اما از بقیه

صاحب‌منصبان در این کشور هم فاسدتر نبود. دست کم از اه به مردم چیزی رسید - یک محاکمه علنی در تلویزیون، در مورد دیگران حتی این را هم نمی‌توانید بگوئید."

بعد از یک محاکمه طولانی، کرباسچی گناهکار شناخته و به پنج سال زندان بیست سال ممنوعیت از فعالیت‌های سیاسی، شصت ضربه شلاق و پرداخت نیم میلیون دلار جریمه محکوم شد. تعدادی از دستیاران و همکارانش نیز محاکمه، محکوم و زندانی شدند، گرچه بعضی از آنها ادعا می‌کردند که شکنجه شده‌اند.

مجازات کرباسچی بعداً به دو سال زندان کاهش یافت و شصت ضربه شلاق نیز حذف شد. اما با نزدیک بودن انتخابات شهر و روستا، محاکمه کرباسچی حامل این پیام بود که تغییر و اصلاحات، تا چه حد قابل‌مداراست. قربانی بعدی عبدالله نوری بود. نوری پیشتر وزیر کشور بود، قدرت زیادی داشت و مسئولیت‌هایی چون برگزاری انتخابات و اداره ۲۶ استان کشور، با او بود. یکی از اهرم‌های اصلی محمد خاتمی برای پیشبرد اصلاحات، عبدالله نوری بود و دیگری مهاجرانی. او هم مثل خاتمی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی وزیر بود، اما مثل خاتمی در سال ۱۹۹۲ برکنار شد. حامی اصلی و مسئول هزینه‌های دفاعی کرباسچی نیز نوری بود.

سی و یک نماینده محافظه‌کار مجلس با تهیه طوماری، خواستار استیضاح نوری شدند. از جمله اتهام‌های گنگ نوری "ایجاد تنش در جامعه"، "اهمال" بخاطر دادن اجازه برپایی تظاهراتی در حمایت از یکی از روحانیون ناراضی، و "مصاحبه‌های تحریک‌آمیز" درباره محاکمه کرباسچی بود. در این نامه هشدار داده شده بود که ادامه خدمت نوری برای آرامش و ثبات کشور زیان بار است. (۲۷)

آنچه که در واقع باعث خشم محافظه‌کاران شده بود، این بود که نوری گردهمایی‌ها و تشکل‌های سیاسی را تسهیل کرده بود، از جمله اجازه تشکیل یک گروه دانشجویی را داده بود که از سیاست‌های محافظه‌کاران انتقاد می‌کرد.

بعلاوه، تعدادی از محافظه کاران در وزارت کشور را برکنار کرده بود اما مهم‌تر از همه نقش او در انتخابات شهر و روستا بود که بدون شک تأثیر مهمی بر شفافیت این فرایند و نحوه انتخاب گردانندگان انتخابات داشت.

خاتمی سعی کرد از استیضاح او جلوگیری کند. او علناً نوری را موهبتی برای کشور دانست و از مجلس خواست عجولانه عمل نکند. نوری هم در مجلس حاضر شد تا از خود دفاع کند و در عین حال هشدار داد که: مطمئن باشید این دولت آنقدر قوی هست که با این قبیل مسائل تضعیف نشود. سخنان او بطور زنده از رادیوی تهران پخش می‌شد. او گفت "هر کسی که وزیر کشور شود باید مسیر توسعه سیاسی را ادامه دهد." (۲۸)

با این حال، در ژوئن ۱۹۹۸، پس از ده ماه خدمت به عنوان وزیر کشور، رأی اعتماد نیاورد. خاتمی در عملی تلافی جویانه، عبدالله نوری را به عنوان معاون رئیس‌جمهوری در امور اجتماعی و توسعه منصوب کرد. در ایران هفت پست معاونت ریاست جمهوری انتصابی است و به تأیید مجلس نیاز ندارد. اما داستان هنوز به پایان نرسیده بود.

چند روز بعد، مهاجرانی و نوری مورد حمله قرار گرفتند. در یک روز جمعه در سپتامبر ۱۹۹۸، وقتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برای شرکت در نماز جمعه در دانشگاه تهران ظاهر شد، حدود ۸۰ حزب‌اللهی، در حالی که شعار می‌دادند "مرگ بر لیبرال‌ها"، مهاجرانی را کتک زدند و لباس‌هایش را پاره کردند. بعد به سراغ نوری رفتند و با رفتاری ناهنجار عمده‌اش را پائین آوردند. (۲۹)

موج دوم حمله، نشریات جدید را هدف گرفت، نشریاتی که بعد از انتخاب خاتمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز نشر گرفته بودند. یکی از این‌ها "جامعه" بود که در فوریه ۱۹۹۸ آغاز بکار کرد. این روزنامه، هر روز حداقل یکی از موضوع‌های اصلی سیاسی را می‌شکافت و دست کم ده‌ها مطلب دیگر این روزنامه چیزی بود که دیگر روزنامه‌ها شهادت چاپ آن را نداشتند. حتی درباره سوءرفتارهای انصار حزب‌الله می‌نوشت و موضوع

سخنرانی فرمانده سپاه پاسداران را که در جمعی خصوصی خواستار گردن زدن اصلاح طلبان شده بود، همین روزنامه افشاء کرد. در ستون یادداشت سردبیر "شهادت طلبی" فرمانده سپاه پاسداران به عنوان بقایای "دوران گذشته" محکوم شد و به او توصیه شد، همانطور که در قانون اساسی تصریح شده، با لحنی مدنی و قانونی حرف بزند.

جامعه درباره سخنرانی‌ها و کتاب‌های سروش هم می‌نوشت، و در واقع سخنرانی‌های سروش، عصرهای پنج‌شنبه در خانه ناشر جامعه برگزار می‌شد. این روزنامه با مقامات امریکایی‌ها مصاحبه می‌کرد، اما مصاحبه‌اش با یک شخصیت ایرانی که پس از پانزده سال زندان به اتهام جاسوسی برای امریکا آزاد شده بود، بحث زیادی را برانگیخت. ماشاءالله شمس‌الواعظین، سردبیر جامعه برای من چنین توضیح داد: "جامعه دو وظیفه دارد. ما سعی می‌کنیم سطح گفتمان دمکراتیک را بالا ببریم. ما محک خوبی هستیم برای اینکه ببینیم حکومت چه میزان از آزادی را تحمل می‌کند."

چهل و پنج نویسنده و خبرنگار جامعه در خانه کوچکی که به محل کار تبدیل شده بود کار می‌کردند. شمس‌الواعظین گفت "ما می‌دانیم که در شرایط فعلی دمکراسی ایران به یک منطقه مین‌گذاری شده شباهت دارد و می‌خواهیم مین‌یاب باشیم."

جامعه با شانزده صفحه مطلب؛ خبرهای غیر متعارف، تحلیل، طنز ناب، کاریکاتور سیاسی، و مطالب فرهنگی سنگین بسرعت محبوب‌ترین و پر فروش‌ترین روزنامه ایران شد. با اینکه دوبار در روز منتشر می‌شد، بندرت روی دکه‌های روزنامه فروشی باقی می‌ماند. خریداران جامعه جوانان بودند و کسانی که چندان اشتیاقی نسبت به رژیم نداشتند، چون جامعه خیلی به اخبار دولتی و رسمی نمی‌پرداخت. زنان، روشنفکران و افراد طبقه متوسط، جامعه را دوست داشتند چون تقریباً نیمی از صفحات آن به مسائل فرهنگی اختصاص داشت. اما جامعه بسرعت دچار دردسر شد.

چهار ماه پس از انتشار، دادگاه انقلاب ناشر این روزنامه را به چاپ مطالب

کذب، افتراآمیز و خلاف اخلاق عمومی متهم کرد. (۳۰) گناه اصلی همان مقاله‌ای بود که دربارهٔ فرمانده سپاه پاسداران نوشته شده بود، کسی که می‌خواست اصلاح‌طلبان را گردن بزند. یک ماه بعد جامعه تعطیل شد. مهاجرانی سعی کرد از این روزنامه و دیگر روزنامه‌هایی که جسارت متفاوت بودن را داشتند دفاع کند. او در مجمع سالانهٔ مطبوعات در ایران گفت: "شاید ما با موضع یک نشریهٔ خاص موافق نباشیم. اما نظر شخصی ما نباید مانع از انتشار آن نشریه شود. خوشبختانه در جو جدید، صداهاى متفاوتی که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته شده است، توسط نشریات منعکس می‌شود." (۳۱)

آقای مهاجرانی از دفتر روزنامه نیز بازدید کرده بود که به عنوان مهر تأیید تلقی شد.

اما آیت‌اله محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه و یکی از محافظه‌کاران شناخته شدهٔ خواست آقای مهاجرانی را نادیده گرفت. او گفت "مردم مسلمان ایرانی، توهین و حمله به اعتقاداتشان و به روحانیون شیعه را تحمل نمی‌کنند." (۳۲) دست‌اندرکاران روزنامهٔ جامعه ناامید نشدند و با همان کادر، روزنامهٔ دیگری با نام توس منتشر کردند. خط‌مشی و موضع توس دقیقاً خط‌مشی و موضع جامعه بود. روزنامهٔ جدید حتی با والرئ ژیکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه نیز مصاحبه کرد. در این مصاحبهٔ ژیکاردستن گفته بود آیت‌اله خمینی کمی پیش از انقلاب اسلامی، از فرانسه تقاضای پناهندگی سیاسی کرده و پاسخ مثبت گرفته بود. توس آشکارا از محافظه‌کاران انتقاد کرد، بویژه در یکی از شماره‌ها، در سر مقاله، حمله به مهاجرانی و نوری در نماز جمعه مورد انتقاد قرار گرفته بود: "کسانی که دست به این کارها می‌زنند تروریست هستند. و کسانی که در مقابل این اعمال کاری نمی‌کنند و حرفی نمی‌زنند، در جهت منافع و قدرت شخصی خود کار می‌کنند، نه برای ایدئولوژی انقلابی." (۳۳)

در واکنش، بار دیگر محمد یزدی، در نماز جمعه، روزنامه را مورد حمله قرار داد. او گفت: "روزنامه‌ها و مجلات به اسم آزادی هر نوع خلافی مرتکب

می شوند. چاپ روزنامه‌ای که ممنوع شده، خلاف قانون است. انتظار دارم قبل از اینکه کسی دست به اقدام بزند، وزیر ارشاد قدم جلو بگذارد و در این زمینه کاری کند." (۳۴)

همانطور که قابل پیش‌بینی بود، توس چند هفته‌ای بیشتر دوام نیاورد. وقتی مهاجرانی توس را تعطیل نکرد، قوه قضائیه دست به اقدام زد و این روزنامه را به اتهام "نشر اکاذیب و ایجاد اغتشاش" تعطیل کرد. (۳۵)

سردبیر و مدیر مسئول روزنامه توس، برای سومین بار سعی کردند روزنامه خود را با نام دیگری منتشر کنند. اما هر دو بازداشت و در سلول انفرادی محبوس شدند. دستگیری آنها در پائیز ۱۹۹۸ نمایانگر تهاجم جدی محافظه‌کاران به روزنامه‌های مستقل بود.

حمید جلایی‌پور، صاحب امتیاز روزنامه، در گفتگویی که در خانه مادرش با او داشتم گفت "مثل این می‌ماند که اسلحه‌ای را بروی شما نشانه گرفته باشند. تنها چیزی که نمی‌دانید این است که چه موقع شلیک خواهد شد." پس از یک ماه آزاد شده بود، اما از اتهام مبرا نشده بود، و هر لحظه این خطر وجود داشت که دوباره دستگیر شود. جلایی‌پور، مثل بسیاری دیگر از روزنامه‌نگارانی که تحت نظر بودند، هدف مشخصی به نظر می‌رسید. پرونده انقلابی او بی‌نظیر و بی‌عیب و نقص بود. علیه رژیم شاه مبارزه کرده بود. بعد از انقلاب، چندین سال برای وزارت اطلاعات کار کرده بود. هشت سال با وزارت خارجه همکاری کرده بود و عملاً هنوز حقوق‌بگیر دولت بود. یک برادرش توسط سازمان مجاهدین خلق کشته شده بود و دو برادر را در جنگ با عراق از دست داده بود. اما او و دیگرانی که در روزنامه‌های جامعه و توس کار می‌کردند، نماد صداهای جدید در ایران و بخشی از نیرویی بودند که تلاش می‌کرد جمهوری اسلامی را به سوی یک دوره‌ی ما بعد انقلاب سوق دهد.

جلایی‌پور با خنده گفت "من به عنوان یک انقلابی، امروزه دیگر به انقلاب معتقد نیستم، به تکامل معتقدم بله، می‌توانید این را به اسم من بنویسید. بهر حال به اندازه کافی مشکل دارم. بعلاوه، معتقدم روحانیون نباید بطور



انحصاری ایران را اداره کنند، می‌توانند در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشته باشند، اما مشارکت‌شان باید بر اساس صلاحیت‌شان باشد. پس از سال‌ها مبارزه، دیدگاه ایدئولوژیکی‌ام آنقدر رشد کرده که به کثرت‌گرایی معتقد شوم." دامنه تأثیر بنامه و توس فراتر از حیطه خوانندگان‌شان می‌رفت. صرف وجود این روزنامه‌ها و محبوبیت فوق‌العاده‌شان، جو ژورنالیستی در ایران را کاملاً تغییر داد. نشریات بیشتری به چاپ اخبار غیر دولتی پرداختند. در بیشتر روزنامه‌ها طنز بخش مشخصی را به خود اختصاص داد. بسیاری از روزنامه‌ها ستون‌هایی داشتند که خاص خبرهای ویژه و داغ دیگر روزنامه‌ها و شایعات مهم شنیده شده در تهران بود. حتی لحن روزنامه‌های خشک و کسالت‌آور قدیمی و خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی نرم‌تر شد.

اما روزنامه‌های بیشتری مورد حمله قرار گرفتند. در چند ماه بعدی، ده‌ها روزنامه اخطار گرفتند. یا تعطیل شدند، روزنامه‌هایی که عملاً توسط کسانی گردانده می‌شدند که مدت‌ها در درون نظام کار کرده و سابقه فعالیت‌های انقلابی داشتند. یکی از روزنامه‌هایی که هدف حملات محافظه‌کاران واقع شد، روزنامه زن به صاحب امتیازی فائزه هاشمی بود. او در انتخابات مجلس در سال ۱۹۹۶ نماینده دوم تهران شده بود.

فائزه هاشمی حتی در مقابل میثاق‌های انقلابی ایستاد و در مخالفت با سنگسار کردن و جریانات پشت پرده در زمینه احیای روسپی‌گری مطالبی چاپ کرد. طنزهایی نیز در زمینه پرداخت خون‌بها به چاپ رساند. گزارشی درباره بالا بودن میزان خودکشی در میان جوانان تهیه کرد و حتی در سال ۱۹۹۹ خبر داد که فرح دیبا، ملکه سابق ایران برای ایرانیان یک پیام نوروزی فرستاده است. البته متن پیام چاپ نشده بود. ظرف چند روز روزنامه زن تعطیل و صدای دیگری نیز خاموش شد.

پس از بسته شدن روزنامه توس، مبارزه علیه اصلاحات شدت یافت، و این زمانی بود که قتل‌های زنجیره‌ای آغاز شد. شروع سومین موج حمله در نوامبر ۱۹۹۸ بود. داریوش و پروانه فروهر، از فعالان سیاسی حزب ایران، در خانه

خود با ضربات چاقو به قتل رسیدند. چون چیزی به سرقت نرفته بود، انگیزه این قتل سیاسی تلقی شد.

یک ماه بود، دو نویسنده ناراضی هم<sup>(۱)</sup> به قتل رسیدند. هر دو به یک شکل کشته شده بودند. جسد هر دو چند روز پس از مفقود شدنشان در کنار جاده‌ای، زیر یک پل پیدا شد. هر دو خفه شده بودند. کارت شناسایی، پول و حلقه ازدواج آنها به جای خود باقی بود. هر دو بتازگی به دلیل تلاش‌شان برای زنده کردن موضوع کانون نویسندگان در وزارت اطلاعات بازجویی شده بودند، و هر دو از امضاءکنندگان متن "ما نویسنده‌ایم!" بودند.

جسد نویسنده دیگری<sup>(۲)</sup> هم در شرایط مشکوکی پیدا شد. علت مرگ حمله قلبی اعلام شد گرچه بعضی گزارش‌ها وقوع حمله قلبی را مورد تردید قرار دادند. به هر حال علت مرگ چندان مهم نبود. جو حاکم چنان بود که اگر نویسنده‌ای دیرتر از معمول به محل قرار یا به خانه می‌رسید، یا چند ساعتی دیده نمی‌شد، زنگ‌های خطر به صدا در می‌آمد.

ناصر هادیان می‌گفت "هدف اصلی، رساندن یک پیام به نویسندگان و دیگر کسانی است که در جهت ایجاد جامعه مدنی وعده داده شده از روی محمد خاتمی تلاش می‌کنند. پیام این بود: به خانه‌هایتان بروید و ساکت شوید، و اگر به این کارها ادامه دهید سرنوشت مشابهی خواهید داشت. محافظه‌کاران می‌خواهند بهای اصلاحات را بسیار سنگین کنند."

چون دو ماه بیشتر به انتخابات شهر و روستا نمانده بود، این رویدادها بر مردم تأثیر منفی داشت. هادیان معتقد بود که "هدف دیگر از این اقدامات، بازداشتن مردم از رأی دادن به طرفداران اصلاحات است. آنها می‌خواهند به مردم بفهمانند که اصلاحات مترادف ناامنی و بی‌ثباتی است."

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در حرکتی بی‌سابقه، بیانیه‌ای صادر کرد که بطور ضمنی جناح مخالف دولت را مورد حمله قرار می‌داد. در بیانیه این

وزارتخانه آمده بود که "در پشت این ماجرا، توطئه و خرابکاری‌های ضد انقلابی نهفته است. هدف آنها چیزی جز ناامید کردن مردم، تضعیف رژیم و ضربه زدن به جوّ جدید در جمهوری اسلامی نیست." (۳۶)

خاتمی، رئیس‌جمهور، برای فرو نشانیدن نگرانی‌های عمومی، دستور داد سه وزیر کابینه، یک کمیته ویژه برای تحقیق در زمینه قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل دهند. بعید به نظر می‌رسید کار این کمیته به نتیجه ملموس یا تعجب‌آوری برسد. از نیروهای مشکوکی که در داخل ایران بارها و بارها دست به این قبیل اقدامات زده بودند، همیشه بخوبی محافظت شده بود. گاه به نظر می‌رسید آنها تام‌الاختیارند.

در مرحله بعدی وزارت اطلاعات ایران اعلام کرد که یک شبکه مخفی متشکل از عوامل خودسر این سازمان را شناسایی کرده است. در ژانویه ۱۹۹۹، کمتر از یک ماه بعد از آخرین قتل، در یک بیانیه مختصر و رسمی گفته شد که چندین نفر دستگیر شده و به اتهام این قتل‌های فجیع و اعمال ناشایست دیگر تحت پیگرد قانونی هستند. نام این "عوامل خودسر" و نیز مقام و مرتبه آنها اعلام نشد و معلوم نبود چه کارهای دیگری در این مقوله سؤال برانگیز "اعمال ناشایست" قرار می‌گیرد.

در اطلاعیه وزارت اطلاعات آمده بود: "با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج اندیش و خودسر این وزارت که بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند در میان آنها وجود دارند." (۳۷)

انحراف رسمی به هرگونه نافرمانی و خودسری در ادارات ایران پدیده تازه‌ای نبود، و در دوران سلطنتی و در رژیم مذهبی کم سابقه نبود. اما اعتراف به وجود یک جوخه مرگ، گرچه وجودش همیشه متصور بود، باعث بهت و حیرت ایرانیان شد.

در واکنش، وزیر اطلاعات استعفا داد. در ساختار قدرت غیر عادی ایران، رئیس پست‌های امنیتی و اطلاعاتی مهم و حساس - مثل وزیر اطلاعات و

فرمانده سپاه پاسداران - توسط ولی فقیه منصوب می شوند. ناصر هادیان با هیجانی که ناباوری او را بازتاب می کرد گفت: "این مثل یک انقلاب دیگر است. اعتراف علنی به این مسأله، قبول گناه و پذیرش ایده پاسخگو بودن به عنوان حق مردم، همه اینها واقعاً جدید است، کاملاً جدید. مهم تر اینکه کسانی که در این کارها دخالت داشتند، متوجه شدند که نمی توانند با آزادی مبارزه کنند. آنها می خواستند مردم را بترسانند و حقانیت خود را با ترساندن مردم به آنها بقبولانند. اما تاکتیک های آنها قادر به رقابت با بازار آزاد ایده ها نبود. این یک پیروزی مهم است."

به هر حال افشای این مسائل به جنگ پایان نداد. محافظه کاران چهارمین تهاجم خود را آغاز کردند. این بار با نزدیک شدن انتخابات شهر و روستا، محافظه کاران، اصلاح طلبانی را هدف گرفتند که خود را برای هزاران کرسی شوراهای شهرها و روستاهای ایران نامزد کرده بودند. در انتخابات شهر و روستا، بر خلاف انتخابات عمومی، به دلیل تعداد بسیار زیاد نماینده ها، شورای نگهبان مسئول تأیید صلاحیت نامزدها نبود، در عوض یک کمیته نظارتی از مجلس، که آن هم در کنترل محافظه کاران بود، فهرست نامزدها را بررسی می کرد. صدها نفر که خود را نامزد کرده بودند به دلیل داشتن سابقه یا رفتار "غیر انقلابی" رد صلاحیت شدند. اما مهم ترین حیطة مبارزه اصلاح طلبان و محافظه کاران در انتخابات شهر و روستا، نامزدی چهار کاندیدای این انتخابات برای شورای شهر تهران بود.

عبداله نوری که دوبار وزیر کشور بود، و پیش از انتخابات به عنوان معاون رئیس جمهور فعالیت می کرد به دلیل استیضاح قبلی خود رد صلاحیت شد. سعید حجاریان مشاور ارشد رئیس جمهور که بتازگی استعفا داده بود تا روزنامه ای منتشر کند، به دلیل عدم ارائه تعهد کتبی به اطاعت از ولی فقیه رد صلاحیت شد. ابراهیم اصغرزاده، سخنگوی پیشین دانشجویان پیرو خط امام در زمان اشغال سفارت امریکا، که سه ماه قبل از شروع ثبت نام نامزدها برای برداشتن گامی در جهت نزدیک شدن به امریکا از گروهانها دعوت کرده بود

بازگردند، به دلیل داشتن پرونده در دادگاه انقلاب رد صلاحیت شد. چهارمین نفر، جمیله کدیور، مشاور مطبوعاتی رئیس‌جمهور، زن جوان فعال و مقتدری بود که دلیل رد صلاحیتش ندادن به موقع استعفا از پستش در دفتر ریاست جمهوری عنوان شده بود. در این مورد من شخصاً از موضوع با خبر بودم، در اوایل نوامبر ۱۹۹۸، سه ماه پیش از انتخابات و مدت‌ها قبل از پایان مهلت تسلیم استعفانامه، تصادفاً با خانم کدیور قرار ملاقات داشتم.

اولین ملاقات ما در اوایل دهه ۱۹۹۰ و هنگامی بود که او در دانشگاه تهران دانشجو بود. من در یکی از کلاس‌های درس علوم سیاسی شرکت کرده بودم تا با دانشجویان صحبت کنم. در جهان کوچکی که ایران را هم در برمی‌گیرد، دوستم ناصر هادیان در این کلاس درس می‌داد. بعد از انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور در سال ۱۹۹۷، کدیور مشاور رئیس‌دولتی شد که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی‌اش زیر نظر عطاءاله مهاجرانی، همسر جمیله کدیور اداره می‌شد.

روزی که خانم کدیور استعفا نامه‌اش را تسلیم کرد، ما در دفتر کار او در طبقه بالای ساختمانی که مشرف بر تهران بود، درباره آینده ایران و بسیاری مسائل دیگر از جمله آب، انبه و شیرینی صحبت کردیم. درباره استعفای او هم بحث کردیم، همچنین درباره تصمیم او برای شرکت در انتخابات شهر و روستا و این که پس از آن کلاس درس علوم سیاسی، چگونه مدارج ترقی را طی کرده است. او گفت از اینکه دفتر ریاست جمهوری را ترک می‌کند متأسف است اما احساس می‌کند که ایران به نقطه عطف مهمی رسیده است. او گفت "انتخابات شهر و روستا از جهت تأثیری که بر دموکراسی اسلامی دارد بسیار مهم است." به هر حال این بار خاتمی و کابینه‌اش در مقابل محافظه‌کاران تسلیم نشدند. چون کمیته انتخاباتی مجلس نفوذ و اقتدار شورای نگهبان را نداشت، دولت در مورد هر چهار نامزد و تعداد دیگری از رد صلاحیت شده‌ها اعتراض کرد. در واقع چون این نخستین انتخابات شهر و روستا بود و هیچ سابقه‌ای وجود نداشت. هر دو طرف بلوف می‌زدند. یکی از دلایلی که اصلاح‌طلبان در مقابل

محافظه کاران راه چالش در پیش گرفتند این بود که این انتخابات به عنوان اولین انتخابات شهر و روستا سابقه می شد.

بحث بر سر تأیید یا رد صلاحیت این چهار نامزد تا روز انتخابات ادامه پیدا کرد. و تا روز آخر هم تردیدهایی وجود داشت. اما روز بیست و ششم فوریه ۱۹۹۹ این چهار نام روی برگه های اسامی نامزدها دیده می شد.

اسم این چهار نفر جزو پنج اسم اول فهرست برندگان انتخابات بود. هیچکس تعجب نکرد. نفر چهارم فاطمه جلالی پور، خواهر مدیر مسئول روزنامه های جامعه و توس بود. نفر ششم هم محمد عطریان فر، سردبیر روزنامه همشهری با صاحب امتیازی غلامحسین کرباسچی، شهردار برکنار شده تهران بود. هر پانزده برنده نمایندگی شورای شهر تهران و اکثریت قابل توجهی از شوراهای دیگر شهرها و روستاهای ایران، طرفداران محمد خاتمی، رئیس جمهور بودند.

اما محافظه کاران تسلیم نشدند. دو ماه بعدی، یعنی تا زمانی که اولین جلسه شوراهای شهر تشکیل شود، کمیته مجلس می گفت این چهار نفر و چند نامزد دیگر برنده نشده اند چون اصولاً صلاحیت شان تأیید نشده بود. و این ماجرا تا روز ادای سوگند ادامه داشت.

اما روز ۲۹ آوریل ۱۹۹۹، خاتمی، رئیس جمهور، با آغاز بکار شورای شهر تهران، رسماً به تاریخ طولانی قدرت متمرکز در ایران خاتمه داد. او در سالن کوچک مرکز شهرداری تهران، منادی این تحول تاریخی شد. خاتمی گفت ما شاهد یکی از بارزترین نمادهای کنترل مردم بر سرنوشت خودشان هستیم، مردم گام مهمی در جهت آزادی و غرور ملی برداشته اند. خاتمی از شوراهای خواست در تثبیت جامعه مدنی و آزاد گذاشتن مردم در ایفای نقش در تصمیم هایی که بر سرنوشت شان تأثیر می گذارد، تلاش کنند.

او در یک حمله غیر مستقیم به مجلس، از نمایندگان شوراهای شهر خواست "واسطه" بین مردم و مقامات باشند، و در یک اظهار نظر علنی و غیر عادی درباره تفرقه سیاسی در داخل، نیروهای انحصارطلبی را که می خواستند

بر اساس تعبیر خودشان از دین و قانون، به جامعه شکل دهند و ایده‌های خود را تکمیل کنند، محکوم کرد. خاتمی قول داد که مقاومت کند. او گفت قاطعانه به همه قول‌هایی که به مردم داده است پایبند می‌ماند. (۳۸)

شورای شهر تهران، در آن روز، در اولین اقدام خود عبدالله نوری، وزیر پیشین کشور را که استیضاح و برکنار شده بود به ریاست شورا انتخاب کرد. اما درست در زمانی که شوراهای شهر و روستا تشکیل می‌شد، محافظه‌کاران حمله دیگری را آغاز کردند.

اول، کرباسچی که تقاضای تجدید نظر در رأی دادگاه کرده و به قید وثیقه آزاد بود، به زندان اوین فرستاده شد. ضربه بزرگی بود. حتی اعضاء محافظه‌کار مجلس گفته بودند که تصور نمی‌کنند او به زندان بیفتد.

دوم، محافظه‌کاران دادگاه ویژه روحانیت، دادگاهی که دولت بر آن کنترلی نداشت، محسن کدیور، یکی از اصلاح‌طلبان برجسته را به اشاعه اکاذیب و آشفته کردن افکار عمومی متهم کردند او که یک روحانی جوان و از مدرسین حوزه بود، با نوشتن چند مقاله در این باره که چرا نباید سیاست ایران از دین جدا باشد، باعث رنجش روحانیون سنتی شده بود. کدیور کنترل‌های سرکوبگرانه در عرصه آزادی بیان در جمهوری را با ایران دوران شاه مقایسه کرده و قدرت و حقانیت حکومت روحانیت را زیر سؤال برده بود. او نوشته بود هم از نظر حقوقی و هم از دیدگاه مذهبی، انتقاد کردن از ولی فقیه یا هیأت حاکمه کاملاً مجاز است. (۳۹) این روحانی پر جاذبه، برادر جمیل کدیور، نماینده شورای شهر تهران و برادر زن عطاءاله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود.

کدیور، از اولین جلسه محاکمه‌اش در دادگاه ویژه روحانیت، جسورانه صلاحیت این دادگاه را زیر سؤال برد و آن را مغایر قانون اساسی دانست او خواستار یک دادگاه عمومی شد. کدیور در دادگاه ویژه روحانیت گفت محاکمه متهمان به جرایم سیاسی و مطبوعاتی باید در حضور هیأت منصفه و در یک دادگاه صالحه انجام گیرد. (۴۰)

پرونده کدیور که در واقع به میزان آزادی در ایران مربوط می‌شد، سر و صدای زیادی به پا کرد. عکس‌های این روحانی که از یک خانواده متدین شیرازی بود، همه جای تهران به چشم می‌خورد. روی تپه‌های نزدیک زندان اوین، جایی که کدیور در آن محبوس بود، دانشجویان شمع روشن کردند، و در حالی که شعار می‌داند "آزادی اندیشه، همیشه، همیشه"، به نشانه حمایت از آزادی، ده‌ها کبوتر را آزاد کردند. بیش از دوست روزنامه‌نگار، با امضای طوماری دستگیری کدیور را محکوم کردند، آن را غیر قانونی و "تعرضی" به حقوق نویسندگان و روشنفکران ایران دانستند. یک مفسر مطبوعاتی، حتی او را با گاليله مقایسه کرد که در دادگاه تفتیش عقاید محاکمه شده بود. (۴۱)

خواهر او، جمیله کدیور در مقابل دوربین‌های تلویزیونی به دادگاه ویژه روحانیت حمله کرد. او گفت این دادگاه از دادگاه‌های نظامی زمان شاه بدتر است.

محاکمه و همین‌طور صدور رأی، بسرعت انجام گرفت. کدیور گناهکار شناخته و به هجده ماه زندان محکوم شد.

سومین اقدام محافظه‌کاران حمله به مهاجرانی بود. در آستانه شروع بکار شورای شهر، محافظه‌کاران مجلس خواستار استیضاح او شدند. اتهام‌ها مبهم بود، از جمله "قصور در حفظ ارزش‌های اسلامی و انقلابی"، "اهانت به مقدسات دینی و اشاعه سیاست‌های لیبرالی در عرصه مطبوعات و هنر."

اما اتهام واضح‌تر، که در طوماری با امضای سی و یک نماینده مجلس مطرح شده بود، انتقاد از وزارت ارشاد بخاطر اجازه تشکیل مجدد کانون نویسندگان بود، همان تشکلی که در نامه "ما نویسنده‌ایم" مطرح شده بود. (۴۲)

پیدایش سازمان‌های اجتماعی مثل شوراهای شهر و روستا، مراکز سنتی قدرت، نظیر مجلس را تهدید می‌کرد.

محمدحسن جمشیدی، یکی از سی و یک نماینده‌ای که طومار را امضاء کرده بودند، در مجلس گفت: این جو مسمومی که در نتیجه تساهل وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بوجود آمده به نویسندگان اجازه داد تا علیه نظام و



علیه اسلام بنویسند. (۴۳)

محافظه‌کاران که استیضاح وزیر ارشاد را تلاشی برای از میان بردن خطر لیبرال‌ها عنوان می‌کردند، از اعضاء نهادها و حوزه‌های مذهبی هزاران امضاء جمع‌آوری کرده بودند.

مهاجرانی با رد اتهام‌هایی که علیه او مطرح شده بود، گفت استیضاح او یک حرکت سیاسی است. او در یک کنفرانس خبری در آستانه رأی‌گیری گفت زمان منع انتشار نظرات مخالفان گذشته، و از این که در هجده ماه اول دوران وزارت او مجوز چاپ نشریات متعدد داده شده و تیراژ روزنامه‌ها در سراسر ایران به دو برابر رسیده است، احساس غرور می‌کند. (۴۴) او گفت سیاست‌های فرهنگی تغییر نخواهد کرد و اصلاح‌طلبان اولین مرحله مدارای بیشتر را تازه آغاز کرده‌اند. (۴۵) مهاجرانی هشدار داد در زمانی که حتی دانش‌آموزان به اینترنت دسترسی دارند، تلاش برای دور نگهداشتن ایرانیان از جهان خارج، نتیجه معکوس دارد. او گفت ما نباید از نظرات مخالف به هراس بیفتیم بلکه باید به آنها اجازه رشد دهیم و بهتر است وقتمان را صرف یافتن راه حل‌های مناسب کنیم. (۴۶)

با این حال، حتی ثابت‌قدم‌ترین طرفداران او فکر می‌کردند مهاجرانی با سخت‌ترین مبارزه دوران فعالیت سیاسی‌اش روبروست. ایران نیوز نوشت که همه چیز علیه اوست. (۴۷) فائزه هاشمی پیش‌بینی کرد که او برکنار می‌شود. (۴۸)

روز اول ماه مه ۱۹۹۹، مهاجرانی در مقابل نمایندگان مجلس حاضر شد و بار دیگر از عذرخواهی بخاطر سیاست‌های خود یا تعدیل آنها سرباز زد. او در یک سخنرانی آتشین و جسورانه دیگر گفت، مدارا به معنای تضعیف ارزش‌ها نیست. ایده را باید با ایده پاسخ گفت. (۴۹) مهاجرانی پیش از یک ساعت با نقل قول از احکام قرآن، به فارسی و عربی در حمایت از آزادی اندیشه سخن گفت و سعی کرد با استفاده از آگاهی و تسلطی که بر هنر و ادبیات غرب داشت، نشان دهد که اینها اسلام را تهدید نمی‌کند.

این سخنرانی، زنده از رادیو پخش شد. راننده‌های تاکسی، روشنفکران، زنان خانه‌دار، دانشجویان، تجار بازار، همه و همه رادیوها را روشن کرده بودند. کارکنان یکی از روزنامه‌های اصلاح طلب اشک شوق می‌ریختند.

در پایان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی موقعیت را چنین ترسیم کرد: "اگر فکر می‌کنید با رفتن من مسائل فرهنگی در این کشور حل خواهد شد، ولی فقیه و رئیس‌جمهور می‌توانند مرا بر کنار کنند." (۵۰)

سرانجام، مهاجرانی با ۱۳۵ رأی موافق در مقابل ۱۲۱ رأی مخالف، بر سر کار خود ماند. سر مقاله روزنامه ایران که احتمالاً نظر اکثریت ایرانیان را منعکس می‌کرد نوشت "این هوای تازه‌ای است برای جو فرهنگی، مطبوعاتی و هنری کشور." (۵۱) اما رأی اعتماد به تنش پایان نداد.

ابزار، روزنامه محافظه‌کاران، نوشت رأی اعتماد به این معنا نیست که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با مسائل فرهنگی درست برخورد می‌کند. این روزنامه هشدار داد که وضعیت فرهنگی دچار آشفتگی خواهد شد. مهاجرانی حالا باید برای رفع نگرانی اعضای مجلس این وزارتخانه را در مسیر درست قرار دهد. (۵۲)

برای اولین بار به نظر می‌رسید محافظه‌کاران مذبحخانه تلاش می‌کنند. ناصر هادیان گفت: "در پشت این رأی‌گیری ماجرای دیگری بود. محافظه‌کاران دیگر نمی‌توانند اکثریت داشته باشند. با نزدیک شدن انتخابات مجلس ششم آنها متوجه شده‌اند که اگر می‌خواهند بقای سیاسی داشته باشند باید خود را با زمانه تطبیق دهند. با اینکه محافظه‌کاران مجلس به مهاجرانی نشان داده بودند که مراقب او هستند، اما جو آشکارا تغییر کرده بود." چهار روز پس از آن که مهاجرانی رأی اعتماد گرفت، ۱۴۶ نفر از ۲۷۰ نماینده مجلس طومار دیگری تهیه کردند و طی آن از آیت‌اله خامنه‌ای خواستند غلامحسین کرباسچی را مورد عفو قرار دهد. کارکنان جامعه و توس روزنامه دیگری منتشر کردند، و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام کرد که امیدوار است بزودی ممنوعیت آتن ماهواره رفع یا حداقل تعدیل شود. چهار سال پس از آنکه داشتن بشقاب

ماهواره منع شده بود، دولت می‌خواست به هنرمندان، روزنامه‌نویسان و مقامات دولتی اجازه دهد که در خانه آتن ماهواره داشته باشند. مهاجرانی گفت من در محل کارم می‌توانم کانال‌های تلویزیونی خارجی را ببینم، اما در خانه از این کار منع شده‌ام، زمان آن رسیده که ترس از جهان خارج را کنار بگذاریم. (۵۳)

اکبر عبدی بزرگترین بازیگر کمدی سینمای ایران است. بازی او در فیلم آدم برفی بیشترین شهرت را برایش کسب کرد. این فیلم از چنان تازگی‌ای برخوردار بود که در سال ۱۹۹۵ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نمایش آن را بطور نامحدود منع کرد. موضوع این فیلم، ماجرای یک ایرانی بود که برای گرفتن ویزای امریکا در تلاشی عاجزانه به ترکیه رفته بود. بارها تقاضایش رد شده بود و هر بار بیشتر برای گرفتن ویزا فریبکاری کرده بود. اما آنچه که باعث خشم مسئولان سانسور شد، این بود که عبدی نقش یک زن را بازی می‌کرد. او تغییر قیافه داده و به شکل یک زن در آمده بود تا بتواند ویزا بگیرد. در فیلم آدم برفی دلّالی که می‌خواست به اکبر عبدی کمک کند تا ویزا بگیرد، به او گفته بود به لباس یک زن در آید و به یک مرد امریکایی مبلغی پول پردازد تا با او ازدواج کند، چون یکی از راه‌های گرفتن ویزا برای ایرانیان ازدواج با یک امریکایی بود.

اما از نظر مسئولان محافظه‌کار اداره سانسور این فیلم غیر اسلامی بود، گرچه با سرمایه سازمان تبلیغات اسلامی تهیه شده بود و در پایان فیلم هم عبدی عاشق یک زن ایرانی می‌شد و هر دو به ایران باز می‌گشتند. در گفتگویی که در سال ۱۹۹۸ با اکبر عبدی در تهران داشتم او گفت "نقش فوق‌العاده‌ای بود. هر هنرپیشه مردی خواستار ایفای سه نقش است: ظاهر شدن به عنوان یک زن، یک ابله و یک دیوانه."

آدم برفی سرانجام در سینماهای ایران به نمایش درآمد. پس از روی کار آمدن خاتمی در سال ۱۹۹۷، یکی از اولین اقدامات وزیر جدید فرهنگ و ارشاد اسلامی، رفع ممنوعیت نمایش فیلم آدم برفی اکبر عبدی بود. فروش

فیلم فوق‌العاده بود. مدت‌ها روی پرده بود و من آن را چند ماه بعد دیدم. اکبر عبدی مغرورانه می‌گفت که این فیلم نامزد جایزه بهترین بازیگر شده است آدم برفی در آن سال پر فروش‌ترین فیلم ایران شد. (۵۴)

عبدی گفت "درباره تأخیر در نمایش فیلم نگران نبودم. احتمالاً این فیلم قدری از زمان جلوتر بود. حتی سه سال بعد، باز هم مشکل داشت." اولین روزی که قرار بود آدم برفی در اصفهان نمایش داده شود، حزب‌الله اصفهان به سینمایی که این فیلم را نشان می‌داد، حمله کرد. آنها کسانی را که برای خرید بلیط صف بسته بودند تهدید کردند و به هر کسی که فرار نکرد حمله بردند.

مسئولان سینما تسلیم شدند و نمایش فیلم متوقف شد. در نوامبر ۱۹۹۷ در ۲۲ شهر ایران آدم برفی به روی پرده سینما آمد، اما در اصفهان نشان داده نشد. حزب‌الله اصفهان برای اینکه از عدم نمایش فیلم اطمینان پیدا کند، تا چندین روز در مقابل سینما حاضر می‌شد و شعار الله اکبر سر می‌داد. با اینکه آنها بارها قانون شکنی کردند، اما هیچکس در صدد مخالفت از کار آنها بر نیامد، نه پلیس و نه مسئولان شهر اصفهان.

سرانجام ماجرا با دخالت آیت‌الله جلال‌الدین طاهری خاتمه یافت. او در نماز جمعه اصفهان از مقامات این شهر انتقاد کرد که نمی‌توانند نظم و قانون را برقرار کنند و بگذارند یک فیلم مجاز نمایش داده شود. او گفت اگر پلیس و نیروهای امنیتی و دفتر استانداری از پس آنها بر نمی‌آیند، به من بگویند تا آنها را سر جایشان بنشانم. (۵۵)

حرف آیت‌الله طاهری قطعی بود، و سرانجام آدم برفی، چند هفته بعد از دیگر شهرهای ایران، در اصفهان هم به نمایش درآمد. این هم ضربه دیگری بود.

از اکبر عبدی پرسیدم آیا روحانیون نسبت به طنز حساسند و آیا چیزی به اسم طنز اسلامی وجود دارد. او گفت بهتر است از چنین واژه‌هایی استفاده نشود. طنز و شوخی همه را می‌خنداند. مسیحی را هم می‌خنداند، مسلمان را هم می‌خنداند. ما همه انسان هستیم و ارزش‌های مشابهی داریم.

از او پرسیدم آیا مذهبی است. گفت: "نمی‌توانم بگویم خیلی مذهبی هستم. اما به خدا خیلی اعتقاد دارم". این هنرپیشه سی و هشت ساله به سختی با تصویری که جهان خارج از یک مؤمن متعهد ایرانی دارد، انطباق‌پذیر است. در وقفه بین فیلمبرداری در صحنه، با لباس فرم نظامی، با فاصله‌ای کنار من نشست. دکمه‌های کت سیاهش را سردوشی و تزئینات طلایی کاملاً باز بود و تی شرت سفیدش را نشان می‌داد. از او پرسیدم کدام هنرپیشه و کارگردان را تحسین می‌کند. عبدی گفت: "خدا". سپس مکثی کرد و لبخند زد. ظاهراً تصور می‌کرد سوالات من بیش از حد بر جنبه مذهبی تأکید دارد. در حالی که هنوز لبخند می‌زد گفت "نه" و دست‌هایش را چنان در هوا تکان می‌داد که گویی می‌خواهد کلمات خود را پاک کند. او گفت "احتمالاً باستر کیتون (Buster Keaton) را بیش از همه تحسین می‌کنم. از نظر او انسانیت بسیار مهم است. او به روی دیگر سکه هم اهمیت می‌دهد. بعضی وقت‌ها که فیلم‌ها یا بیوگرافی‌اش را می‌بینم به گریه می‌افتم، چون بین خودمان تشابه زیادی می‌بینم. او انسان تنهایی بود و معمولاً کم‌دین‌ها بیشتر از بقیه با غم آشنایند."

قبل از اینکه فیلمبرداری صحنه‌ای دیگر در تالار آینه کاخ گلستان از سر گرفته شود، از عبدی پرسیدم دوست دارد چه نقشی دیگری را بازی کند. او گفت "فکر می‌کنم بازی در نقش یک شخصیت دو جنسی جالب باشد." با توجه به گفتگویی که درباره هنر و همجنس‌گرایی با مهاجرانی داشتم، از اکبر عبدی پرسیدم به نظر او در سناریویی که برای یک فیلم ایرانی نوشته می‌شوند، آیا واقعاً وجود چنین نقشی امکان‌پذیر است. او گفت: "بله، ممکن است" و با تأکید باز هم تکرار کرد "ممکن است... یک روزی..."

کمتر هنرپیشه ایرانی با ستاره‌های جهانی قابل مقایسه است. احسان، راننده تاکسی‌ای که مرا به کاخ گلستان برده بود، در جریان مصاحبه در سالن بود و آنقدر به ما نزدیک شد که مجبور شدم معرفی‌اش کنم. بعداً به من گفت: "انگار با کلینت ایست‌وود یا چارلز برونسون ملاقات کردم. از این فرصت‌ها کم پیش می‌آید."

به هر حال، در ایران فیلم‌سازی یک کار بزرگ نیست، دست کم در مقایسه با ساخت بیشتر فیلم‌های امریکایی و اروپایی، بازیگران و افراد پشت صحنه، در فیلمی که اکبر عبدی بازی می‌کرد، یعنی هنرپیشه‌های زن و مرد، تکنسین‌های دوربین، صدا، نور و صحنه، جمعاً سی و شش نفر بودند. مثل بیشتر فیلم‌های ایرانی، کارگردان و سناریونویس یکی بود. جایی برای صرف ناهار یا استراحت اعضای تیم وجود نداشت. همه با وسایل تقلیه عمومی یا با اتومبیل خودشان آمده بودند. تجهیزات هم کم و قدیمی بود. دوربین بلندی که مورد استفاده بود Arriflex BL 4s ساخت آلمان بود. حبیب الهیاری، تهیه‌کننده فیلم می‌گفت "احتمالاً در پانزده سال گذشته، در هیچ جای غرب از این نوع دوربین استفاده نشده است. بعد از هشت سال جنگ و دو دهه تحریم اقتصادی، ما با این تجهیزات قدیمی فیلم‌های خوب و با کیفیتی می‌سازیم که در همه دنیا قبول‌شان دارند. امکاناتی را که شما در اختیار دارید به ما بدهید تا ببینید چه فیلم‌هایی می‌سازیم." و در صدایش بیشتر حسرت بود تا خشم.

با اینکه ایرانی‌ها به فیلم‌های خود می‌بالند، صنعت فیلم‌سازی از مزایا و امکانات چندانی برخوردار نیست. ادامه فیلمبرداری اجباراً چند ساعتی تعطیل شد، چون در بخشی از کاخ گلستان که چند سال بعد از پایتخت شدن تهران ساخته شده است، کارهایی ساختمانی و تعمیراتی انجام می‌شد و سروصدای زیادی وجود داشت. شاه در سالن طبقه اول همین کاخ، در مقابل دیپلمات‌ها و درباریان تاجگذاری کرد. حالا مردم می‌توانند به تماشای این کاخ بروند. اما بجز توریست‌های خارجی، معمولاً کسی اشتیاق نشان نمی‌دهد.

حبیب الهیاری می‌گفت فیلم‌های ایرانی با بودجه کمی تهیه می‌شود. فیلم جدید عبدی، شامل ۶۰ روز فیلمبرداری، یکی از پرهزینه‌ترین فیلم‌هاست. بودجه آن ۱۸۵۰۰۰ دلار است و تهیه‌کننده آن را تأمین می‌کند، چون روی فروش فیلم حساب می‌شود. آخرین فیلم عبدی یک میلیارد تومان که در آن زمان معادل ۱/۲ میلیون دلار بود، فروش کرد.

شاید سینمای زنده ایران، غنی‌ترین محصول جانبی انقلاب باشد. در دهه

۱۹۹۰ فیلم‌های ایرانی با ضوابط بزرگترین فستیوال‌های بین‌المللی کاملاً مطابقت داشت، و در فستیوال کن و دیگر فستیوال‌ها در سوئیس، سنگاپور، استرالیا، آرژانتین، کانادا، کره جنوبی، ایتالیا، هند، اسرائیل، ژاپن، آلمان، برزیل، اسپانیا و چین جایزه گرفتند. فیلم‌های ایرانی جوایز بهترین فیلم، بهترین فیلم خارجی، بهترین کارگردان، بهترین سناریو، بهترین هنرپیشه، بهترین فیلم مستند، بهترین فیلم کوتاه و جایزه داوران را به خود اختصاص داده‌اند. در سال ۱۹۹۷ جایزه نخل طلایی کن به فیلم "طعم گیلاس" تعلق گرفت، داستان مردی که با طعم گیلاس از خودکشی منصرف شد.

فیلم‌های ایرانی حتی در امریکا هم موفق بودند. مجمع منتقدان فیلم در نیویورک - در سال ۱۹۹۶ فیلم "بادکنک سفید" را بهترین فیلم خارجی دانست. موضوع فیلم ماجرای دختری کوچک و برادرش بود که در شب عید پولشان را گم کرده بودند. این فیلم در فستیوال ۱۹۹۵ کن نیز برنده جایزه بهترین فیلمبرداری شد. هالیوود ریپورتر (Holly wood Reporter) بازی هنرپیشه اصلی، دختر هفت‌ساله‌ای که طیفی از عواطف و احساسات را به نمایش می‌گذارد، ستود. (۵۶)

"زندگی در غبار" در فستیوال ۱۹۹۹ اسپن (Aspen)، جایزه بهترین فیلم کوتاه را گرفت. این فیلم زندگی یک پسرگرد جوان را تصویر می‌کرد که تنها نان‌آور خانواده بود و در مرز ناامن ایران و عراق با قاطر خود کالاها را از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رساند. قاطر می‌میرد و او مجبور می‌شود خود بار را حمل کند که این چالش‌ها و ماجراهای تازه‌ای را بدنبال می‌آورد.

در سال ۱۹۹۱، مرکز لینکلن در نیویورک، انستیتوی فیلم واشنگتن و انستیتوی هنر در شیکاگو از داریوش مهرجویی تجلیل کردند، کسی که به ادعای برخی، پدر سینمای مدرن ایران است و در داخل و خارج، منتقدان سینما او را شاخص‌ترین کارگردان نسل جدید در سینما ایران دانسته‌اند. (۵۷)

در هالیوود، "بچه‌های آسمان" یکی از پنج فیلمی بود که در اسکار ۱۹۹۹ کاندیدای دریافت جایزه بهترین فیلم شد. داستان غم‌انگیز این فیلم درباره پسر

نه ساله‌ای به نام علی بود که با سهل‌انگاری خود باعث شد تنها کفش خواهرش گم شود. برای پنهان کردن گم شدن کفش از مادر و پدر فقیری که گهگاه کاری بدست می‌آورد علی و زهرا، خواهرش، مشترکاً کفش علی را می‌پوشیدند. زهرا مجبور بود بعد از تعطیل مدرسه بسرعت خود را به خانه برساند تا علی، که در شیفت بعد از ظهر به مدرسه می‌رفت، قبل از خوردن زنگ خود را به مدرسه برساند. شریک شدن در یک جفت کفش برای هر دوی آنها سخت بود. برای حل این مشکل، علی تصمیم گرفت در مسابقه دو دانش‌آموزان شرکت کند، که جایزه برنده سوم آن یک جفت کفش بود. در پایان علی برنده شد، اما نه برنده جایزه سوم.

در تاریخ اسکار، شاید سخت‌ترین تصمیم‌گیری در مورد انتخاب بهترین فیلم خارجی، سال ۱۹۹۹ بود. "بچه‌های آسمان" از ایران، "زندگی زیباست" از ایتالیا و "ایستگاه مرکزی" از برزیل، همه فیلم‌هایی بودند بسیار تحسین برانگیز، و هنرپیشه‌های این فیلم‌ها نیز به عنوان بهترین هنرپیشه زن و مرد نامزد شده بودند سرانجام "زندگی زیباست" جایزه اسکار را از آن خود کرد. جایزه بهترین بازیگر نیز به هنرپیشه همین فیلم اختصاص یافت.

فیلم‌های ایرانی، به رغم تنوع موضوع، وجوه اشتراک زیادی دارند. شخصیت‌های فیلم زیباترین، ثروتمندترین، قدرتمندترین، شجاع‌ترین، قوی‌ترین، یا بد طینت‌ترین زشت‌ترین، احمق‌ترین و یا بسزدل‌ترین انسان‌ها نیستند. مردم عادی‌اند. مغازه‌داران خورده‌پا، خانواده‌های فقیر، بچه‌ها یا زنان خانه‌دار، صحنه‌ها طراحی نشده‌اند، بلکه خانه‌های واقعی، خیابان‌های خلوت، روستاهای واقعی، حیاط مدرسه یا مغازه‌های جنوب شهر هستند.

فیلمنامه‌ها نیز درباره فضانوردان، جاسوسان، و دیدارهای تاریخ یا غرق شدن کشتی‌ها نیست، موضوع‌های کوچک اما زیباست. وجه مشترک فیلم‌های ایرانی، سادگی داستان آنهاست. از رویدادی کوچک، رویارویی‌ها و چالش‌ها برگرفته شده و ماهرانه به مضمونی بزرگ و انسانی تبدیل می‌شود. در فیلم‌های ایرانی قهرمان بودن یعنی مقاومت کردن در برابر دشواری‌ها و چالش‌های



روزمره زندگی. مضمون بیشتر فیلم‌ها مسائل مدرن است و در پایان یک احساس عمیق در بیننده به جا می‌گذارد. (۵۸)

در عرصه سینمای ایران، مثل دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی، فیلم‌سازان با محدودیت‌های شدیدی روبرو بوده‌اند. اداره سانسور در ابتدا باید طرح را مورد تأیید قرار دهد و در پایان هم کار نهایی را تصویب کند. عرضه فیلم خام در انحصار دولت است. زنان همیشه باید با حجاب کامل اسلامی فیلمبرداری شوند، حتی در خلوت خانه و اتاق خود، در حالی که در زندگی واقعی، چه زن و چه مرد، می‌توانند در خانه هر چه خواستند بپوشند. از هنرپیشه‌های زن نباید برای مدتی طولانی نمای از نزدیک گرفته شود، چون این کار استفاده از زیبایی زن تلقی می‌شود. در فیلم‌ها با هیچ زن بالای نه سال نباید تماس فیزیکی وجود داشته باشد. سکس و خشونت بی‌مورد قطعاً ممنوع است.

با این حال فیلم‌های ایرانی از نظر محتوا بنحوی فزاینده‌ای به مسائل حساس پرداخته‌اند. و گاه حتی با تردستی از مرز ممنوعیت‌ها فراتر رفته‌اند. یک کارگردان ایرانی می‌گفت "حتی برای اشاره کردن به سکس راه‌هایی وجود دارد. اخیراً فیلمی دیدم که در آن مردی، در حال گفتن این جمله که تمام شب روی پروژرش کار می‌کرد، مرتب با حلقه‌اش بازی می‌کرد و آن را در انگشت بالا و پائین می‌برد. همه می‌دانستند منظورش چیست." این کارگردان می‌گفت "ما در ارتباط برقرار کردن با تماشاچیان واقعاً مبتکر شده‌ایم، همین باعث می‌شود تماشای فیلم ایرانی لذت‌بخش‌تر باشد. همه در هر حرکت کوچکی دنبال یک معنای سری می‌گردند. در بعضی از فیلم‌های من مردم چیزهایی می‌بینند که واقعاً خودم قصد بیانشان را نداشتم."

سینماگران نیز مثل دست‌اندرکاران مطبوعات در ایران، در انتقادهایشان کاملاً جسور شده‌اند. آنها وضعیت موجود را به مبارزه می‌طلبند. در پلات‌ها توجه به کمبودهای نظام اسلامی متمرکز می‌شود. گفتگوها مرزهای آنچه را که می‌توان در ملاء عام گفت می‌شکنند و کمتر موضوعی است که به آن پرداخته

نشود. در "بادکنک سفید" حمله متوجه طیفی از مشکلات و بدی‌های اجتماعی بود، از جمله فقر، تبعیض و استثمار کودکان.

مهرجویی، پدر سینمای نوین ایران، نویسنده ستاریو و کارگردان چندین فیلم درباره شخصیت و مسائل زن بوده است، از جمله فیلم‌های بانو (۱۹۹۲)، سارا (۱۹۹۴)، پری (۱۹۹۵)، و لیلا (۱۹۹۷). هریک از فیلم‌ها روایتی بود از مکاشفه و طغیان و همه آنها با در افتادن زن با میثاق‌ها یا ترک شوهر و به‌راه خود رفتن پایان می‌گرفت.

فیلم "هامون" مهرجویی (۱۹۹۰)، که در نظر سنجی ۱۹۹۷ از منتقدان فیلم و از نظر افکار عمومی بهترین فیلم تاریخ سینمای ایران شناخته شد، یک فیلم کم‌دی بود درباره زندگی جدید ایرانیان که به همه چیز، از تعلق خاطر زیاد به شخصیت‌های مذهبی تا مشکلات اقتصادی و نابرابری‌های جنسی، می‌پرداخت.

مخملباف‌ها - پدر و دختر - تجسم‌گذار سینمای ایران بودند. محسن مخملباف در دوران شاه، زمانی که هفده سال داشت، به خاطر حمله به یک پلیس، بمدت ۵ سال در زندان بود. او در اولین سال‌های انقلاب، با فیلم‌های مذهبی و انقلابی خود شهرت پیدا کرد. اما تقریباً بسرعت به داستان‌های غیر مذهبی گرایش پیدا کرد و همین فیلم‌ها بود که او را در ردیف یکی از بهترین کارگردان‌های سینمای ایران قرار داد و جوایزی را نصیب او کرد.

با فرارسیدن دهه ۱۹۹۰ مخملباف فیلم‌هایی می‌ساخت که به نرمی حقایق انقلابی را مورد چالش قرار می‌داد. پنجمین فیلم او ضد جنگ بود و نمایش دو فیلم بعدی ممنوع شد. هفتمین فیلم مخملباف، نوبت عاشقی، داستان جنجالی برانگیز زن متأهلی بود که به مرد جوانی دل‌باخته بود. اما، به گفته چند تن از نویسندگان ایران آنچه که باعث ممنوعیت فیلم شد، ماجرای این عشق ممنوع نبود. مشکل این بود که داستان به سه شکل خاتمه می‌یافت و این پیام بحث‌انگیز را می‌رساند که دیدگاه‌ها مختلف است، از همین‌رو حقیقت نیز متفاوت است. هیچ راه واحد یا درستی وجود ندارد.

در سال ۱۹۹۸، سمیرا مخملباف، دختر محسن مخملباف، با فیلم "سیب" به فستیوال‌های بین‌المللی راه یافت. موضوع فیلم داستان واقعی مرد فقیری بود که دختران دو قلوی دوازده ساله خود را از کودکی در خانه کوچک‌شان محبوس کرده بود، تا این که همسایه‌ها موضوع را به مقامات اطلاع دادند. پدر می‌گفت که می‌ترسیده نگاه مردان غریبه پاکی و خلوص دختران او را لکه‌دار کند. پلات‌ها حد آشنایی دختران با جهان خارج را نشان می‌داد. آنها عملاً گنگ، تربیت نشده، آموزش ندیده و از نظر جسمی و فکری ناتوان بودند. با این که داستان دردناکی بود، اما وقتی دو قلوها برای اولین بار با طعم بستنی آشنا شدند، از شانه استفاده کردند، با یک آینه دستی بازی کردند و به طمع سیب براق پسر همسایه افتادند، این فیلم رگه‌هایی از طنز را نیز داشت.

داستان ساده فیلم سیب پر از تمثیل بود. سمیرا می‌گفت با دادن تنها نقش واقعی مذکر به پدر خانواده، در واقع هدفش نشان دادن موقعیت زنان بوده است. سمیرا، بعد از نمایش فیلم، در نیویورک، در سال ۱۹۹۹، گفت "می‌خواستم فیلم این نکته را برساند که برای زندانی کردن چند زن فقط یک مرد کافی است." (۵۹) او در مصاحبه با یک نشریه چاپ نیویورک گفت "من متوجه شدم که هر چه این دو دختر بیشتر با جامعه تماس می‌گیرند، به عنوان یک انسان کامل‌تر می‌شوند و برای من، این استعاره‌ای شد برای توصیف وضعیت همه زنان. در ایران زنان به قدری می‌مانند. وقتی زیاد تحت فشار قرار بگیرند، بسته هستند. اما وقتی می‌خواهند آزاد شوند، اگر تلاش کنند با نیروی زیاد می‌جهند." (۶۰)

در یک سطح کلی‌تر و گسترده‌تر، داستان سوررئالیستی دو قلوها به بطن مباحث سیاسی در ایران نیز اشاره دارد: میزان آزادی‌هایی که روحانیون پدر سالار به مردم می‌دهند.

بداعت فیلم بیشتر در این بود که پدر بیسواد و مادر نابینای دو قلوها واقعی بودند. مخملباف جوان مقامات را قانع کرده بود به دختران، که از خانواده‌شان گرفته شده بودند. اجازه دهند هنگامی که او دربارہ آشنا شدن آنها با جامعه

فیلم می‌سازد تحت نظارت مسئولان به خانه برگردند.

ماجرای خود سمیرا مخملباف هم جالب بود. زن جوان و زیبایی بود که موی بلند بافته شده. او فقط هفده سال داشت. پدرش در همین سن بود که به مبارزه با بی‌عدالتی‌های رژیم شاه پرداخت. وقتی در خیرها دربارهٔ دو قلوها شنید بلافاصله تصمیم گرفت دربارهٔ آنها فیلمی بسازد که در یک رژیم مذهبی کار مشکلی است. فیلمبرداری در یازده روز انجام شد، و معمولاً هم هر صحنه فقط یک بار فیلمبرداری می‌شد. وقتی فیلم در فستیوال‌های کن و نیویورک به نمایش درآمد، سمیرا هجده سال داشت.

درفستیوال کن، یکی از منتقدین در تعبیری گویا پرسید "ایران چه جور کشوری است، جایی که در آن دختران دوازده ساله در گنجه نگهداری می‌شوند یا جایی که دختران هجده ساله فیلم می‌سازند؟" (۶۱) با این که سمیرا جوابی نداد، اما بدون شک پاسخ این بود که هر دو.

در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ دیگر کمتر فیلمی بطور مستقیم به مضامینی می‌پرداخت که تجلیل از انقلاب بود، و معدود فیلمی هم که به جهت تبلیغات تولید می‌شد موفقیت چندانی نداشت.

"طوفان شن"، فیلمی دربارهٔ مأموریت ناموفقی که در سال ۱۹۸۰ برای آزاد کردن گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران انجام شد، از آخرین فیلم‌هایی بود که در این زمینه‌ها ساخته شد. هزینه تولید آن، که در سال ۱۹۹۷ به نمایش درآمد، تقریباً دو میلیون دلار بود که بیش از ده برابر متوسط هزینه تولید فیلم در ایران است. فیلم موثق بود، همه چیز درست بود، از هلی‌کوپترهای امریکایی گرفته تا یونیفرم‌های نظامی و سلاح‌ها. همه عناصر یک فیلم ماجراجویانه را داشت - ترس جاسوسان از گرفتار شدن، بی‌باکی نظامی‌ها و دسیسه‌های بین‌المللی، یکی از بهترین و محبوب‌ترین هنرپیشه‌های ایرانی نقش سرهنگ چارلز بکوید، فرمانده عملیات صحراء را ایفا می‌کرد. با این حال از فیلم استقبال نشد. در اولین روز نمایش فقط نیمی از صندلی‌های سالن اشغال بود. (۶۲)

یک کارشناس علوم سیاسی، که هم برای رفتن شاه و هم برای استقبال از آیت‌الله خمینی به خیابان‌ها آمده بود، چنین توضیح داد: "دیگر حسرتی برای آن روزها نیست. بعلاوه، این روزها آنقدر پول ندارم که خرج سینما رفتن کنم. اگر هم داشتم به تماشای فیلمی می‌رفتم که یا سرگرم کننده باشد یا با زندگی فعلی‌ام ارتباط بیشتری داشته باشد."

یک نسل بعد از انقلاب، فیلم‌های ایرانی احتمالاً از آن جهت تعجب‌برانگیز بودند که اشاره‌ای به اسلام نداشتند مگر بطور گذرا، با نشان دادن صحنه‌ای از یک روز تعطیل مذهبی یا تصویری از یک مسجد، آن هم به خاطر نزدیک بودن به جایی یا چیزی که هدف اصلی پلات بود.

عمق و پیچیدگی سینمای غیردینی ایران بیشتر از آن جهت است که قرون متمادی تنها شکل قصه‌گویی در ایران، قصه‌های مذهبی و شاعرانه و تنها نمایش عمومی، بازسازی صحنه شهادت امام حسین در ایام عاشورا بوده است. هنوز بعد از هزار سال، مشهورترین افسانه‌ها، داستان‌های حماسی شاهنامه است. (۶۳) تئاتر هم تا شروع قرن بیستم در واقع وجود نداشت. اولین فیلم ایرانی در سال ۱۹۳۰ ساخته شد، اما شکل‌گیری سینمای جدی ایران بعد از جنگ دوم جهانی بود. (۶۴) در آغاز تئاتر و سینما، از نظر محتوا و سبک، تقلیدی از محصولات خارجی بود. مجتبی راعی، کارگردان یکی از فیلم‌های عابدی می‌گفت "صنعت سینما داشتیم، اما کیفیت آن بسیار پائین بود. بیشتر فیلم‌ها یا هندی بود یا غربی، فیلم‌های ایران هم تقلیدی بود از همین فیلم‌ها. در تمام سال‌های پیش از انقلاب، تعداد انگشت‌شماری فیلم در حدی بود که در خارج از کشور مورد توجه قرار گیرد. البته دولت نمی‌خواست فیلم‌های بد ساخته شود. شرایط جامعه مناسب نبود. بعد از انقلاب شرایط عوض شد، چون تمامی فرهنگ این کشور تغییر کرد. انقلاب چیزهایی را به همراه آورد که برای بعضی عجیب بود - مثل حجاب. ولی در عین حال باعث شد ما بر خودمان و ارزش‌هایمان بیشتر تمرکز کنیم. یاد گرفتیم برای ساختن فیلم خوب، باید به جامعه خودمان نگاه کنیم و سعی نکنیم درباره مضامین موجود در

جوامع دیگر فیلم بسازیم." راعی در ادامه گفت البته محدودیت‌هایی هست. او از این شکایت داشت که ممیزین غالباً بر اساس سلیقه شخصی درباره طرح‌های فیلم‌سازان قضاوت می‌کنند، نه بر اساس ضوابط اسلامی یا دولتی. با تغییر مسئول سانسور یا تغییر سلیقه، فیلمی که ممنوع شده آزاد می‌شود و فیلمی که بلامانع بود ممنوع می‌شود. او معتقد بود "بعضی محدودیت‌ها چندان هم بد نیستند. باعث شده‌اند ما خلاقیت و ابتکار بیشتری بخرج دهیم. مثلاً حجاب یعنی این که ما نمی‌توانیم برای نشان دادن عشق در شخصیت فیلم از صحنه‌های بوسیدن یا در آغوش گرفتن استفاده کنیم. بنابراین باید راه‌های هنرمندانه‌ای برای نشان دادن عشق آنها پیدا کنیم، مثل رفتاری که در مقابل یکدیگر دارند، یا میزان گذشت‌شان نسبت به هم. من شخصاً فکر می‌کنم این روش برای نشان دادن عشق بهتر از بوسه است. هیچوقت فکر نمی‌کنم که یک رابطه عشقی را در رختخواب نشان دهم، حتی اگر مجاز باشم."

از راعی پرسیدم چگونه و بر حسب چه فرمولی سینمای مدرن و اسلام را درهم می‌آمیزد، و به مراسمی اشاره کردم که در همان هفته در خانه سینمای تهران برگزار شده بود. او گفت "استعداد هنری موهبتی است که خدا به بعضی افراد ارزانی می‌کند. هدف از این قبیل جشنواره‌ها آنست که استعدادها را بدیهی تلقی نکنیم." (۶۵) سپس با خنده‌ای گفت "فکر نمی‌کنم چیزی به اسم سینمای اسلامی وجود داشته باشد. هر کارگردان رویدادها را از دیدگاه خود می‌بیند و بر اساس آنچه که دیده فیلم می‌سازد. اگر فقط به دنبال دین باشد یک فیلم مذهبی می‌سازد."

نکته حساسی بود. از نظر جهان خارج، انقلاب و حکومت دینی‌ای که در پی آن آمد، یکی بود. اما بیشتر اқشار جامعه ایران، از جمله فیلم‌سازان بین این دو تمایز قائل می‌شدند. "خیزش سیاسی‌ای که هدفش پایان دادن به یک حکومت خودکامه و توزیع قدرت بود، یک مسأله است و دولت اسلامی‌ای که نهایتاً جایگزین سلطنت شد - و محدودیت‌های خود را اعمال کرد - مسأله‌ای دیگر."

به عبارت دیگر، بسیاری از فیلم‌سازان، هنرمندان و نویسندگان، صرف نظر از اینکه رژیم دینی و سیاست‌هایش را دوست دارند یا نه، احساس می‌کنند انقلاب تأثیر مثبتی بر فرهنگ ایران داشته است. راه‌های تازه‌ای را بروی هنرمندان گشوده تا از طریق آن درباره شکل‌های جدید بیان، و فراتر از حدی که رژیم سلطنتی می‌خواست و اجازه می‌داد، به کارشان بپردازند. انقلاب باعث شکوفایی، بداعت و خلاقیت شده بود، و جوی فراهم کرده بود که تمرکز بر مسائل جهانی و محلی را، از یک دیدگاه ایرانی میسر می‌ساخت.

تولد دوباره سینمای ایران بعد از انقلاب، به فیلم گاو برمی‌گردد. این فیلم در واقع یک دهه پیش از انقلاب ساخته شده بود. اولین فیلم داریوش مهرجویی بود که در سال ۱۹۶۹ به نمایش درآمد. داستان فیلم حول روستای فقیری می‌گشت که بدنبال مرگ تنها گاو روستا، دچار آشفستگی شده بود.

در همان زمان فیلم گاو در فستیوال‌های ونیز و شیکاگو جوایزی را به خود اختصاص داد. سی سال بعد، نیویورک تایمز هنوز آن را "خیره‌کننده" می‌دانست و "بازی فوق‌العاده و فیلمبرداری بی‌نظیر و تمثیلی آن را تحسین می‌کرد." (۶۶) اما در سال ۱۹۶۹، رژیم شاه نمایش گاو و دو فیلم دیگر مهرجویی را ممنوع کرد. به تصویر کشیدن فقر در فیلم گاو، بویژه شش سال پس از انقلاب سفید شاه که هدفش از میان بردن شکاف عمیق بین فقیر و غنی بود، باعث رنجش و شرمندگی شاه شد و حکایت از شکست او داشت.

منتقدان سینمایی در ایران، امریکا، اروپا و آسیا، حالا فیلم گاو را اولین فیلم از فیلم‌های به اصطلاح "موج نوی" ایران می‌دانند و جالب اینکه آیت‌اله خمینی هم با این نظر موافق بود.

در ملاقاتی که در سال ۱۹۹۸ با مهرجویی داشتم، می‌گفت "آیت‌اله خمینی در واقع فیلم‌های هنری را تشویق هم می‌کرد. بعد از انقلاب، سینمای ایران دچار بحران شدیدی بود. در روزهای انقلاب بسیاری از سینماها مورد حمله قرار گرفته بود، تعدادی از آنها به آتش کشیده شده بود، چون مراکز فساد تلقی می‌شدند. بعلاوه، در اسلام تصویرسازی حرام است."

در واقع ممنوعیت تصویرگری باعث شد عربستان سعودی تا سال‌های دهه ۱۹۷۰ تلویزیون نداشته باشد. ایران تلویزیون داشت. بنابراین منع هنرهای بصری بعد از انقلاب، به عنوان یک گزینه مطرح نبود. بعلاوه، آیت‌اله خمینی، قبل از انقلاب نوارهای کاست متعددی پر کرده و چندین مصاحبه تلویزیونی انجام داده بود. هم نوارها و هم مصاحبه‌ها نقش بسیار مهمی در رساندن پیام‌های او داشت، و او را در رهبری انقلاب از تبعید، آن هم در شرایطی که جناح‌های سیاسی متعددی وجود داشت، یاری کرد.

بعد از انقلاب، رسانه‌های تصویری ایران در مورد تصویر چهره‌های مذهبی حساسیت نشان می‌داد، یکی از پر بیننده‌ترین سریال‌های تلویزیونی ایران، "امام علی"، بود. اما در هیچ‌کجای فیلم چهره حضرت علی یا حضرت محمد نشان داده نمی‌شد. آنها به صورت سایه یا هاله تصویر می‌شدند.

اولین فیلم‌هایی که در رژیم دینی ایران ساخته شد نیز مذهبی بود. مهرجویی می‌گفت در ابتدا فقط فیلم‌های تبلیغاتی ساخته می‌شد و هیچکس هم دیدن آنها نمی‌رفت. اما وقتی آیت‌اله خمینی فیلم گاو را از تلویزیون دید و گفت "نگوید سینما بد است، ما مخالف سینما نیستیم، مخالف فیلم‌هایی هستیم که مردم را به فساد می‌کشانند" همه چیز تغییر کرد. گفته‌های امام تیترو روزنامه‌ها شد و راه را برای ساخت فیلم‌هایی که بُعدی انسانی و عاطفی داشت گشود. بدون این گفته‌های آیت‌اله خمینی، چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

اما انزوای ایران هم بر رشد صنعت سینمای کشور کمک کرد. ممنوعیت نمایش اکثر فیلم‌های خارجی، از زمانی که سینمای دیگر کشورها، زیر سلطه فیلم‌های امریکایی بود، برای فیلم‌های ایرانی یک بازار انحصاری ایجاد کرد. مهرجویی می‌گفت "طی بیست سال گذشته فیلم‌های تجاری امریکا همه دنیای سینما را اشغال کرد. سلطه سینمای امریکا باعث شد سنت عالی ساخت فیلم‌های هنری در اروپا، امریکای لاتین و هند روز به روز بی‌رونق‌تر و ضعیف‌تر شود. ایران تنها کشوری است که هنوز برای فیلم‌های هنری، هستی شناختی و عمیق، فیلم‌های مربوط به زندگی واقعی و حقیقی، شور و شوق



دارد. چون مرزهای ما بر روی فیلم‌های تجاری امریکایی بسته بوده است. بنابراین سینمای ما نه تنها زنده، بلکه شکوفاست."

بهر حال مهر تأیید آیت‌اله خمینی بر فیلم گاو، تضمینی برای فیلم‌های بعدی مهرجویی نبود. او می‌گفت "من همیشه با انواع موانع و مشکلات روبرو بودم." رژیم مذهبی ایران هم، مثل رژیم سلطنتی، دو فیلم مهرجویی را ممنوع کرد. فیلم "بانو" بیش از هفت سال توقیف بود. این فیلم داستان ساده‌ای داشت. "بانو" که مریم نام داشت زن ثروتمندی بود که شوهرش ترکش کرده بود. او خانواده فقیری را پذیرفته و به خانه آورده بود. برایشان خرید می‌کرد، غذا می‌پخت، هنگام بیماری پرستاری‌شان می‌کرد، اجازه می‌داد بستگان‌شان را بخانه بیاورند و حتی وقتی متوجه شد که کم‌کم میراث خانوادگی او را می‌دزدند، کاری نکرد. در پایان خیانت این خانواده به بانو ر به اعتمادی که به آنها کرده بود، چیزی برای او باقی نگذاشت.

علت منع بانو آن بود که نشان می‌داد خانواده فقیر دست به دزدی می‌زند. به عبارت دیگر، در فیلم فقرا به شکل خوبی تصویر نشده بودند. در واقع فیلم رسماً ممنوع نشده بود. وزارتخانه مربوطه گفته بود "بگذارید ببینیم چه می‌شود"، و بدین ترتیب هفت سال فیلم بانو معطل ماند مهرجویی می‌گفت "دلیل مقامات برای عدم صدور پروانه نمایش بی‌احترامی به فقراست. مشکلات و نگرانی‌های دیگر هم وجود دارد. نگرانی داشتن یک دیدگاه سیاسی درست - انتقاد نکردن از کسی و تبلیغ نکردن هیچ آرمانی. نگرانی تأمین بودجه و نگرانی بازار که به دلیل مشکل کمبود سالن نمایش بدتر هم شده است."

شهرهای ایران همیشه با مشکل کمبود سالن نمایش روبرو بوده‌اند، بویژه پس از آن که در زمان انقلاب اسلامی تعدادی از سینماها را آتش زدند. بعد از انقلاب هم تعداد دیگری از سینماها در اختیار نهادهای مذهبی قرار گرفت. که بعضاً به مکانی برای کاری دیگر تبدیل شد. بعد از انقلاب حدود نیمی از سینماهای ایران فعال بودند. ایران با بیش از ۶۰ میلیون جمعیت در مجموع

۲۷۰ سالن سینما با حدود صد هزار صندلی دارد. (۶۷)

مهرجویی می‌گفت "عجیب اینکه ده درصد از بهترین فیلم‌های ما که در خارج بیشتر به نمایش در می‌آیند، بندرت در داخل، برای مدتی قابل توجه روی پرده هستند. انواع و اقسام مقررات و فشارها هم باعث می‌شود سینماها و توزیع‌کنندگان فیلم، فیلم‌های خاصی را نشان دهند، در نتیجه فیلم‌های بهتر در سینماهای کوچک‌تر و برای مدتی کوتاه‌تر به نمایش در می‌آیند."

انتخاب آقای خاتمی در بهتر شدن وضعیت مهرجویی مؤثر بود. مهاجرانی در سال ۱۹۹۸ ممنوعیت فیلم بانو را، پس از هفت سال لغو کرد که باعث خوشحالی و تحسین شد. تهران تایمز این کار را "نقطه عطف" دیگری در مهاجرانی ارزیابی کرد. (۶۸)

در حالی که ایران بتدریج مقررات خشک و سانسور شدید را تعدیل می‌کرد، آزادی‌هایی که بیشتر فیلم‌سازان خواستار آن بودند، خطرات جدیدی را مطرح می‌کرد. اگر درهای دیگری هم گشوده می‌شدند چه اتفاقی روی می‌داد؟ ایجاد شرایط برای تحول بیشتر صنعت فیلم در داخل، تصمیم‌گیری‌های سختی را ایجاب می‌کرد. مهرجویی تجسم این وضعیت بفرنج بود. او که یک مسلمان معتقد بود، به کمال و خلوص فیلم تا آنجا باور داشت که تحصیلاتش در دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس، در رشته سینما را ناتمام گذاشت و به مطالعه فلسفه پرداخت. چون فکر می‌کرد استادان بیش از حد تحت تأثیر هالیوود هستند و نگرش و بینش هنری محدودی دارند. این ناهمدلی بدان معنا نبود که او غرب و فرهنگ مدرن آن را رد می‌کرد. مهرجویی از تأثیر جی. دی سلینگر و سائول بلو، بر تفکرش به گرمی صحبت می‌کرد. در میان فیلم‌های او، پری ملهم از فیلم "فرانی و زویی" سلینگر بود، و در ساخت سارا از فیلم "خانه عروسکی" تأثیر پذیرفته بود. "بانو" نیز تا حدی تأثر از فیلم ویری دیانای بونوئل بود.

مهرجویی فیلم‌های امریکایی را هم دنبال می‌کرد. در حالی که من و مهرجویی مشغول صحبت بودیم، همسرش که فارغ‌التحصیل دانشگاه هاروارد

در رشته معماری بود، فیلم جکی براون، با بازیگری ساموئل جکسون را تماشا می‌کرد و به گفته او، مهرجویی هم چندین بار این فیلم را دیده بود. اما گشایش‌های فرهنگی در ایران بعد از انتخاب خاتمی، راهگشای همان چیزهایی می‌شد که مهرجویی و دیگر فیلم‌سازان ایران از آن وحشت داشتند. دیگر چنان فیلم‌هایی فقط از طریق بازار سیاه قابل دسترسی نبود، بلکه بعضی از آنها در سینماها نیز به نمایش در می‌آمد و برخی هم در تلویزیون. مهرجویی می‌گفت "اگر ما آزادی کامل داشته باشیم، فیلم‌های امریکایی دوباره همچون سیل به سینماهای ما سرازیر خواهد شد چون مردم، پس از بیست سال، تشنه این فیلم‌ها هستند. از خود بی‌خود می‌شوند و پیامد آن برای سینمای ما منفی خواهد بود. به همان جایی برمی‌گردیم که قبل از انقلاب بودیم."

نگرانی بی‌موردی نبود. در سفر به تهران در سال ۱۹۹۸ دوستانم با هیجان درباره فیلم‌های "ای تی"، "دوبوکاپ" و "مردان رئیس‌جمهور" صحبت می‌کردند. تلویزیون ایران، که در کنترل محافظه‌کاران بود. "آسمان خراش جهنمی" و "خوب، بد، زشت" را نشان داد. دانشگاه تهران فستیوال فیلم‌های روبرت دنیرو را برگزار کرد. (۶۹)

در جریان سفر بعدی، "بودای کوچک"، "آخرین امپراتور"، "آقای بین"، "مظنون همیشگی"، "بازی"، "هفت" و "تایتانیک" از فیلم‌های امریکایی بود که بتازگی به نمایش در آمده بود. بخصوص از نمایش فیلم "هفت" با بازیگری براد پیت، به دلیل خشونت موجود در صحنه‌ها تعجب کردم.

برای درک تأثیر فیلم‌های امریکایی بر سینمای ایران، به ملاقات امیر اسفندیاری، مدیر امور بین‌الملل بنیاد سینمایی فارابی رفتم، سازمانی که اصلی‌ترین تأمین‌کننده بودجه و مهم‌ترین و توزیع‌کننده فیلم در ایران است. اسفندیاری فارغ‌التحصیل دانشگاه نورث‌اتسیرن بوستن است. پانزده سال در سانفرانسیسکو زندگی کرده بود اما در نیمه دهه ۱۹۹۰ به ایران بازگشت. او گفت فیلم "هفت" از آن جهت اجازه‌اکران گرفت که در واقع خشونت نداشت بلکه درباره خشونت بود. بیشتر درباره گناه بود و هر گناه به موقع خود مجازات

هم داشت.

حتی صحنه‌هایی از تایتانیک در تلویزیون نشان داده شده بود. اسفندیاری گفت صحنه‌هایی که انتخاب شده بود و مرتب تکرار می‌شد، مسافرانی را نشان می‌داد که موقع غرق شدن کشتی دعا می‌کردند.

به او گفتم اخیراً دو فیلمی را که قبلاً ممنوع شده بود دیده‌ام؛ بانو و آدم برفی، و از هر دو خیلی خوشم آمد. اسفندیاری گفت "بله، آدم برفی جزو فیلم‌های خوبست و محبوبیت زیادی کسب کرد". پرسیدم فکر نمی‌کند این فیلم، عبدی را بزرگترین هنرپیشه ایران کرده باشد. اسفندیاری گفت "عبدی در میان بازیگران ایرانی مقام بالایی دارد. اما واقعیت را بخواهید در حال حاضر بزرگترین و محبوب‌ترین هنرپیشه در ایران، احتمالاً لئوناردو دوکاپریو است."

### پی‌نوشت

1. Speech at Tehran University in May 1998 on the first anniversary of his election.
2. John Lancaster, "The Global Power of U.S. Culture: Barbie, 'Titanic' Show Good Side of Great Satan," Washington Post, Oct. 27, 1998.
3. Ayatollah Ruhollah Khomeini, Pithy Aphorisms: Wise Sayings and Counsels (Tehran: Institute for Compilation of Imam Khomeini's Works, 1994), PP. 152-54.
4. Wright, "Dateline Tehran: Testing the Limits of Cultural Freedom," pp.12-13.
5. Ibid.
6. Robin Wright, "Media: Iran Fighting Back Against Invasion of Satellite Dishes," Los Angeles Times World Report, March 14, 1995, P. 1.
7. Peter Waldman, "Iran Fights New Foe: Western Television," Wall Street Journal, Aug. 8, 1994.
8. Ibid.
9. "Iranian Parliament Bans Satellite TV Dishes," Reuters, Sept.20, 1994.
10. "Iran Hauls Satellite TV Gear Smuggled as Tuna," Reuters, Nov11, 1998.
11. Afshin Valinejad, "Chador-clad Doll Is Iran's Answer to Barbie," Associated Press, Oct. 24, 1996; Sabine Hassen, "Mattel Inc.'s Barbie Doll Faces Challenge from Iran's Sara," Bloomberg News, Nov. 19, 1998.
12. "Dirty Dancing Dolls Kick Up Storm In Iran," Agence France-Presse, Sept. 16, 1997.
13. "Stage Embrace Enrages Iranian Students," Reuters, Mar. 10, 1994.
14. Wright, "Testing the Limits," pp. 12-13.

15. "Farsi to Be Purged of Western Words and Expressions," *Compass*, Apr. 12, 1995.
16. Wright, "Testing the Limits," pp. 12-13.
17. "Iran Filmmakers Want Less State Control," *Reuters*, June 12, 1995.
18. Neil MacFarquhar, "Backlash of Intolerance Stirring Fear in Iran," *New York Times*, Aug. 20, 1996; Anthony Shadid, "Amid Hard Times, Regime Cracks Down While Iranians Seek Good Life," *Associated Press*, Sept. 1, 1996.
19. MacFarquhar, "Backlash of Intolerance."
20. Shadid, "AmidHardTimes."
21. "Iran Militants Attack Movie Theater for Film," *Reuters*, May 6, 1996; "Muslim Activists Assault Moviegoers at Tehran Theater," *Associated Press*, May 6, 1996.
22. Afshin Valinciad, "Parliament Approves Iran Cabinet After Heated Debate," *Associated Press*, Aug. 20, 1997; Steven Swindells, "Iran Cabinet Nominees Defend Records," *Reuters*, Aug. 20, 1997.
23. Mehrdad Balali, "Hollywood Returns to Iran After Two Decades," *Agence France-Presse*, Apr. 5, 1998; Jonathan Lyons, "Iran's Khatami Cements Rule of Law," *Reuters*, Aug. 2, 1998; Lancaster, "The Global Power of U.S. Culture."
24. *Tehran Times*, Oct. 24, 1998.
25. *Tehran Times*, Oct. 28, 1998.
26. *Tehran Times*, Oct. 31, 1998.
27. Kianouche Dorrantie, "Iranian MPs want Interior Minister Impeached," *Agence France-Presse*, June 10, 1998; "Iranian Deputies Call for Minister to Be Sacked," *Reuters*, June 10, 1998.
28. Jonathan Lyons, "Iran Parliament, President Clash Over Minister," *Reuters*, June 21, 1998.
29. Afshin Valinciad, "Iranian Deputy President, Culture Minister Assaulted by Militants," *Associated Press*, Sept. 4, 1998.
30. "Court Warns Iranian Newspaper Director Over 'Defamatory' Articles," *Agence France-Presse*, June 9, 1998.
31. "Iran Newspaper Sales Top Two Million," *Reuters*, May 12, 1998.
32. "Banned Liberal Paper Reappears Under New Name ... Again," *Agence France-Presse*, Aug. 2, 1998.
33. Howard Schneider, "Guessing Wrong What News Was Fit to Print," *Washington Post*, Sept. 28, 1998.
34. "Iranian Cleric Calls for Curbs on Media," *Reuters*, July 31, 1998.
35. "Banned Liberal Paper Reappears."
36. John Daniszewski, "Fifth Killing of Activist for Change Raises Fears in Iran," *Los Angeles Times*, Dec. 13, 1998.
37. Mehrdad. Balali, "Ten Arrested for Murders of Dissidents in Iran," *Agence France-Presse*, Jan. 12, 1999.
38. Jonathan Lyons, "Khatami Celebrates Iran's Democratic Experiment," *Reuters*, Apr. 29, 1999; Kianouche Dorrantie, "Khatami Denounces Conservatives, Disputed Council Members Take Seats," *Agence France-Presse*, Apr. 29, 1999.

39. "Kadivar Defends Intellectual Freedom," *Iran Report*, vol. no. 18 (May 3, 1999).
40. "Iranian Cleric Sentenced to 18 Months in Prison," *Associated Press*, Apr. 21, 1999; "Liberal Iranian Cleric Sentenced to 18 Months in Prison," *Agence France-Presse*, Apr. 21, 1999.
41. Jonathan Lyons, "Case of Obscure Cleric Exposes Iran Division," *Reuters*, Apr. 13, 1999.
42. "Tehran Conservatives Want Liberal Minister Impeached," *Reuters*, Apr. 21, 1999.
43. Mehrdad Balali, "Iran Hardliners Seek to Oust Key Moderate Minister," *Reuters*, Apr. 30, 1999.
44. Jonathan Lyons, "Khatami Aide: Iran's Cultural Thaw Irreversible," *Reuters*, Apr. 24, 1999.
45. *Ibid.*
46. "Cultural Reforms Cannot Be Changed Due to Impeachment," *Ettela'at International*, Apr. 26, 1999, p. 1.
47. Anwar Faruqi, "Iranian Culture Minister Defeats Impeachment Motion," *Associated Press*, May 1, 1999.
48. Christophe de Roquefeuil, "Iran Reformers Hail Minister's Victory Over Conservatives," *Agence France-Presse*, May 2, 1999.
49. *Ibid.*
50. Jonathan Lyons, "Advocate of Tolerance Wins Showdown in Iran," *Reuters*, May 1, 1999.
51. De Roquefeuil, "Iran Reformers."
52. *Ibid.*
53. "Iran Considers Ending Satellite TV Ban for Cultural Elite," *Agence France-Presse*, Mar. 16, 1999.
54. "General Information," in *A Selection of Iranian Films - 1998* (Tehran: Farabi Cinema Foundation), p. 14.
55. Douglas Jehl, "Iranian Film Rocks Hotbed of Tradition," *New York Times*, Jan. 1, 1998.
56. Geraldine Brooks, "In Iran, Quiet Films Can Speak Volumes," *New York Times*, Nov. 8, 1998.
57. Godfrey Cheshire, "Revealing an Iran Where the Chadors Are Most Chic," *New York Times*, Nov. 8, 1998.
58. Lisa Nesselson, "The White Balloon," *Daily Variety*, May 31, 1995.
59. Kate Durbin, "From Tehran With Love," *Mirabella* January 1999, P.26. 61. Leslie Camhi, "Daughter of Iran. Shades of Her Father," *New York Times* Feb. 21, 1999.
60. Leslie Camhi, "Daughter of Iran, Shades of Her Father," *New York Times*, Feb. 21, 1999.
61. *Ibid.*
62. Afshin Valinejad, "Iranian Film Opens on U.S. Hostage Rescue Mission," *Associated Press*, Aug. 27, 1997.
63. M. Faramarzi, *A Travel Guide to Iran* (Tehran: Yassaman Publications, 1997), P.59.

64. *International Film: A Cross Cultural Review* vol.4, no.4 (Summer 1997).
65. Interview with Ali Mehran, film critic of Iran News, Ali Mehran, "The Envelope, Please: Tandeeds for Best Film Artists Were Presented at a Ceremony in Vahdat Hall on Thursday," Iran News, Oct. 31, 1998.
66. Cheshire, "Revealing an Iran."
67. "Movie Theater Construction Is a Cultural Necessity," Iran News editorial, Nov. 20, 1994. "New Iran Film Boss Wants a Movie at Each Park," Reuters, Aug. 17, 1997. "Iranian Minister Calls for Increased Movie Theaters," Compass news service, Aug. 29, 1997; *A Selection of Iranian Films*. 1998, p. 8.
68. "Banco, a Film with Implied Concepts," Tehran Times, Nov. 12, 1998.
69. "De Niro to Feature in Iranian Movie Showcase," Agence France-Presse, Nov. 19, 1998.

## فصل چهارم

### مردان تهرانی، زنان اصفهانی

نگرش سنتی بر پایه تصور نادرست تفوق مرد بر زن، موجب بی‌عدالتی بر مرد و زن و تمامی جامعه بشری می‌شود. باید قبول کنیم که زن و مرد هر دو عناصر با ارزش انسانیت‌اند و هر دو به نحو برابر از ظرفیت‌های توسعه فکری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برخوردار می‌باشند.

رئیس‌جمهور محمد خاتمی (۱)

در یک بعد از ظهر سرد پاییزی در سال ۱۹۹۸ در تهران به تماشای مسابقه بسکتبال رفتم. ایرانی‌ها معمولاً قد بلند نیستند و نتیجه آن مسابقه هم چندان جالب نبود. بازیکنان یکی از تیم‌ها لباس تیره با آرم نایک در پشت، دست بالا را داشتند و بیشتر تماشاگران طرفداران آن تیم بودند. هر وقت توپ به دست آنها می‌افتاد طرفداران، دوستان و اعضای خانواده بازیکنان فریاد می‌زدند "شیرن!" و مدام این را تکرار و بازیکنان را تشویق می‌کردند. اما این شیران به رغم آن همه تشویق بُردی نداشتند. حریف آنها که جزو تیم‌های پیشرو بسکتبال بود. بازیکنانش یونیفورم‌های سفید و آبی به تن داشتند که نتیجه نهایی ۴۵ بر ۲۳ به نفع آنها پایان یافت.

بازی بدون خطا به اتمام رسید. تنها یک بازیکن اخراج شد، آنهم به دلیل آنکه ناخن‌های بلندش صورت بازیکن ساتر (میانی) تیم مقابل را خراش داد.



مسابقه بسیار متمدنانه برگزار شد. در کنار زمین چای می دادند و برای داوران و مدیران تیم‌ها یک جعبه شیرینی بزرگ روی میز گذاشته بودند.

بازی حالت‌های غیر معمولی داشت. به جای صفحه اعلام نتایج، داوران هر بار که توپ به سبد می افتاد یک علامت روی کاغذ می گذاشتند زیر کاغذ، کاربن بود تا یک نسخه دوم هم برای تیم دیگر نوشته شود. تماشاگران هم خودشان حساب بازی را داشتند.

بر دیوار جمله‌ای از آیت‌اله خمینی نوشته شده بود: "وزرشکاران باید در میدان‌های ورزشی هم اخلاق اسلامی داشته باشند." داوران بلوزهایی پوشیده بودند که در جلو آن دو سگ خالدار و در پشت آن چارلی چاپلین و لیدی (قهرمان کارتونی والت دیسنی) نقش شده بود. یکی از مربیان، تی شرت کالوین کلاین و دیگری بلوز شیکاگو بولز را به تن داشتند.

یکی از مربیان می‌گوید: "مایکل جردن همه جا محبوبیت دارد." بازی از یک نظر دیگر هم غیر عادی بود: همه بازیکنان، مربیان، تماشاگران و داوران زن بودند. "تنها جنس مذکر حاضر در آنجا پسر ۲/۵ ساله کاپیتان یکی از تیم‌ها بود، او در میان دو بازی می‌آمد و از پسرکش مواظبت می‌کرد."

بازی بستکبال در سال ۱۹۹۸ از بازی‌های مورد پسند زنان در جمهوری اسلامی بود. تنها در تهران ۵ لیگ و ۸۴ تیم فعالیت داشتند. مدیر باشگاه حجاب، باشگاه محل برگزاری مسابقه، که خود قبلاً کاپیتان تیم ملی بوده می‌گوید: "بسکتبال زنان به سرعت رشد می‌کند. اما امکاناتمان با تقاضاهای فزاینده در این مورد همساز نیست."

به رغم لباس معذب‌کننده و محیط کوچک و ترس از خشک مقدس‌ها، زنان ایران از اوایل دهه ۱۹۹۰ به ورزش روی آورده‌اند و در حالی که در آستانه انقلاب ۱۹۷۹ تنها ۱۰ هزار زن در ورزش‌های باشگاهی فعالیت داشتند. این رقم یک دهه بعد به ۲ میلیون نفر رسید. زنان در فوتبال، بسکتبال، شنا، تنیس، هندبال، اسکی، بدنسازی، گلف، جودو، تیراندازی، والیبال، پارووزنی، اسب‌سواری، ژیمناستیک، پینگ‌پنگ، کاراته و تای‌کوان فعالیت گسترده‌ای

دارند. زنان در اسکی روی آب هم فعالند هر چند ناچارند لباسی را که تا حدی مضحک به نظر می‌رسد بپوشند که خطرناک هم هست؛ باکت و روسری و هر دو هم ضد آب. (۲)

زنان شدیداً خود را به ورزش کردن متعهد می‌دانند. پس از پایان مسابقه با یکی از بازیکنان صحبت کردم. برایم شرح داد که چگونه به طور منظم در باشگاه زنان تمرین می‌کند و همزمان، به دختر مدرسه‌ای‌ها تعلیم می‌دهد. اما هفته‌ای چند روز صبح هم کاپشن می‌پوشد، کلاه بلندی روی سر می‌کشد و با بچه‌های محل تمرین می‌کند. این بازیکن در واقع با این حرکت دست به کاری زده که برای یک زن ایرانی تخلفی آشکار است و می‌تواند خطرناک باشد. با خنده‌ای شیطنت‌آمیز می‌گوید: "با شوهرم و دوستانش بسکتبال بازی می‌کنم." روز بعد از مسابقه به دیدن یک خانم مجسمه‌ساز رفتم. او از نیمه دهه ۱۹۸۰ با چوب، گِل، و گچ سرگرم آفرینش هنری بوده، اما بعد در این اواخر دست به آفرینش تندیس‌هایی زده که در جمهوری اسلامی غیر قابل تصور می‌نمود. او چهره زن را "بدون پوشش یعنی به شیوه خود به خود درست آن" به نمایش می‌گذارد. شاید هم بتوان گفت سرتاپا برهنه. می‌گوید: "اینها تمرینی برای آثار ماندگارتر است."

البته اینها را در نمایشگاه‌های عمومی ارائه نکرده‌اند. درصد بزرگی از آثار هنری جدید ایران، خاصه آنها که مضمون آنها با ملاک‌های اسلامی جور در نمی‌آید در نمایشگاه‌های خصوصی نشان داده می‌شود و بازدیدکنندگان به طور خصوصی دعوت به بازدید می‌شوند. تنها اثر هنری بدون حجاب که هنوز در جمهوری اسلامی به معرض نمایش عمومی است تندیس شهبانو فرح پهلوی در کاخ سلطنتی است. تصمیم دولت در به نمایش گذاشتن این تندیس با سر و گردن و بازوهای برهنه، یک انگیزه سیاسی آشکار داشته است.

در همه جا روحانیت، بدون کوچکترین اغماضی هنر را وادار به دمساز شدن با معیارهای اسلامی کرده است. پس از انقلاب، دولت حتی به موزه هنرهای معاصر هشدار داد مجسمه‌های برنزی زن را از مدخل موزه بردارد یا

آنها را با ملاک‌های اسلامی هماهنگ کند. مجسمه‌ها باقی ماند منتها برایشان روسری و جوراب فایبرگلاس گذاشتند.

سایر هنرها تا این حد هم خوش اقبال نبودند. در کتاب هنر ایران روی بالرین‌های تابلو مشهور ادگار دگا - رقصندگان دربار - رنگ پاشیدند چون حجاب اسلامی نداشتند. (۳)

این هنرمند مجسمه‌ساز در تمام طول کار هنرش با قوانین ناگفته‌ای دمساز بوده. به سفارش شهردار تهران، تندیس‌های بزرگی از سنگ ساخته که در پارک‌ها و فرودگاه نصب شده. او در ضمن برای تبر پست و برای یک سازمان شهری هم طراحی می‌کرده است. می‌گوید:

"اما زمانی رسید که دیگر نتوانستم در برابر انگیزه کار روی بدن انسان و پیکره‌سازی در این زمینه مقاومت کنم. چه چیزی از این برای پیکره‌ساز جالب‌تر می‌تواند باشد؟ چه کسی بدن یک زن را بهتر از زن می‌شناسد؟ من به آفرینش اینها افتخار می‌کنم هر کس هم از من بخواهد به تن اینها لباس بپوشانم حرفش را ناشنیده می‌گیرم."

در دهه ۱۹۹۰، انقلابی در درون انقلاب ایران روی داد. روندش کندتر بود و به ندرت با یک صدا سخن می‌گفت. هنوز هم این انقلاب دومی با موانعی دهشتناک روبروست آن‌چنان که پایان دادن به سلطنت ۲۵۰۰ ساله در برابرش آسان می‌نماید. شور و شوقی که از گوشه و کنار جامعه ایران پدید آمده و به جنبش زنان الهام می‌دهد به اندازه شور و شوق انقلاب سال ۱۳۵۷ عمیق است.

تأثیر انقلاب دوم در همه جنبه‌های زندگی ایرانی محسوس است. مثلاً در سیاست، برای تصاحب ۲۷۰ کرسی مجلس شورا در سال ۱۹۹۶ دو‌یست زن خود را نامزد کردند و ۱۴ نفرشان به مجلس راه یافتند. یعنی تعداد زنان ایران در مجلس شورا بیش از تعداد سناتورهای زن در سنای امریکا در همان سال بود. در سال ۱۹۹۷ چهار زن نامزد مقام ریاست جمهوری شدند و همان سال به موجب نظرخواهی مجله زنان، ۷۲ درصد مردم با ریاست جمهوری زنان

موافق بودند. سال بعد ۹ زن خود را نامزد نمایندگی خبرنگاران کردند. البته در هر دو مورد شورای نگهبان صلاحیت‌شان را نه به خاطر زن بودن بلکه به دلایل دیگر رد کرد. حتی روحانیان جرأت نمی‌کردند بگویند اینها به خاطر جنسیت رد صلاحیت شده‌اند و مثلاً زن نمی‌تواند عهده‌دار این مقام‌ها بشود. در سال ۱۹۹۷، در هفته زن در استادیومی پر از زن، آیت‌اله خامنه‌ای رهبر انقلاب اعلام کرد: تقلید کورکورانه از زن غربی ناخوشایند است. جنبش برابری خواهانه زن و مرد در غرب، تنها به بی‌بندوباری جنسی انجامیده است. اما در عین حال یادآور شد "زنان باید هر چه بیشتر در امور اجتماعی و سیاسی شرکت کنند" و از خانواده‌های سنتی خواست به دختران‌شان اجازه دهند به تحصیلات دانشگاهی بپردازند. (۴) در بیستمین سالگرد انقلاب تقریباً ۱/۳ کارکنان دولت را زنان تشکیل می‌دادند و در مقایسه با کشورهای عرب منطقه و امیرنشین‌های خلیج فارس این دستاوردهای بسیار عظیم است. در عربستان سعودی تنها معدودی زن در استخدام دولت‌اند و در بسیاری از ساختمان‌ها توالت زنانه وجود ندارد. من خود زمانی در یک اداره دولتی در ریاض مدت‌ها منتظر ماندم تا دستشویی مردانه خالی شد. سه مرد کشیک دادند تا من به دستشویی رفتم و برگشتم. در ایران، برعکس، ۳۴۲ مدیر کل زن در اداره‌های دولتی مشغول‌کارند. (۵) در نخستین انتخابات شورای شهر و روستا در ایران در سال ۱۹۹۵، ۵ هزار زن نامزد شدند که بیش از ۳۰۰ نفرشان برنده بودند و در این میان آرای بعضی زن‌ها بسیار بالا بود.

در حرفه‌های دیگر هم روز به روز بر شمار زنان افزوده می‌شود: وکلای دادگستری، پزشکان، استادان دانشگاه، سردبیران روزنامه و هفته‌نامه، مهندسان، مدیران اجرایی شرکت‌های مالی و صنعتی، اقتصاددانان، مربیان و مجریان برنامه‌های تلویزیونی. در سال ۱۹۹۹ در ایران ۱۴۰ زن ناشر، نمایندگان از کتاب‌ها و نشریه‌های تولید شده توسط زنان ایرانی دایر کردند. (۶) در حوزه‌های هنری و ادبی، زنان نقاش، نویسنده، عکاس، طراح و تهیه‌کننده فیلم، کارگردان و هنرپیشه فراوانند و در هر سه رشته اخیر برنده

جایزه‌های ملی و بین‌المللی نیز بوده‌اند.

در آموزش و پرورش، در سال ۱۹۹۸ ایران جزو ۱۰ کشور اول جهان بود که در زمینه از میان بردن فاصله تحصیلی پسر و دختر موفق شده بود (۷) در آن سال بیش از ۹۵ درصد دختران به دبستان می‌رفتند و ۴۰ درصد دانشجویان دانشگاه را دختران تشکیل می‌دادند، در حالی که این رقم در سال قبل از انقلاب ۲۸ درصد بود. هم‌چنین یک سوم دانشکده‌ها را دختران تشکیل می‌دادند. (۸) زهرا رهنورد نویسنده و همسر میرحسین موسوی نخست‌وزیر پزین، در سال ۱۹۹۸ رئیس دانشگاه الزهرا شد.

احساس عمومی مشارکت در قدرت، در میان زنان ایرانی هم در همین حد اهمیت داشت. میلیون‌ها زن ایرانی به تعریف نحوه به‌کارگیری اسلام و تاثیرگذاری بر جنبه‌های بسیار گسترده زندگی ایرانی پرداختند. با فشار زنان، از سال ۱۹۹۴ قوانین استخدای، طلاق، حضانت، نفقه و مرخصی پس از زایمان تغییر یافت. رأی تعیین‌کننده و یکپارچه زنان یکی از دو عامل پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷ یعنی بزرگترین جریان خلاف انتظار در انتخابات، از بدو انقلاب به بعد بوده است.

زنان با آهنگی جسورانه مدام صدایشان را بلندتر می‌کنند. زهرا شجاعی مدیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی و مشاور خاتمی در امور زنان می‌گوید: "متأسفانه جامعه ما یک رشته مفروض‌های نادرست به ارث برده که به عنوان مسائل دینی مورد پذیرش قرار گرفته. بعضی‌ها زنان را ضعیف تابع تصور می‌کنند، موجودی که جویای رشد شخصی و حرفه‌ای نیست. این کلاً نادرست است. در هیچ کجای قرآن گفته نشده که زن باید خانه‌داری کند." (۹)

به اعتقاد اکثر مردم ایران، سمت‌گیری سیاسی و اقتصادی انقلاب هر چه باشد، اما عمیق‌ترین تأثیر آن بر نظم اجتماعی جامعه بوده است. اگر این گفته را بپذیریم باید بگوییم میراث انقلاب در میان زنان ماندگارتر از همه خواهد بود. و البته این چیزی نبوده که روحانیت می‌خواسته. هدف اصلی روحانیت،

بیشتر جدایی جنسی بود. روحانیان حاکم بعد از انقلاب، به نفی اقدام‌های زمان شاه در زمینه اشتغال زنان به مقام‌های مهم پرداختند ۲۲ زن نماینده مجلس شورا و سنا، ۳۳۰ زن عضو شوراهای استان و شهرستان، ۵ شهردار، هزاران کارشناس آموزش و پرورش، معلم، کارکنان دولتی و دیپلمات‌ها را تصفیه کردند. قانون اساسی جدید هم بر دستاوردهای زن در نیم قرن پیش از آن، خط بطلان کشید. هدف‌های جمهوری اسلامی به بهترین وجه در قانون ازدواج بازتاب یافت که سن ازدواج برای دختران را به ۹ سالگی یعنی سن بلوغ کاهش دادند.

گفته می‌شد زن انقلابی ایده‌آل زنی است که بنا به سنت‌ها تربیت شود و کارش به خانه‌داری و مادری بگذرد و همه امور اداره جنبه‌های مهم زندگی را به مرد واگذارد و عقیف و پرهیزکار باشد. در اجرای این هدف‌ها از زنان خواسته شد به جز صورت و دست‌ها همه جای بدن را بپوشانند و برای پرهیز از اغوا کردن مردان، سعی کردند در همه جا از مدرسه و اداره تا اتوبوس و پیست اسکی، زن و مرد را جدا کنند.

در روزهای اول انقلاب این هدف به شدت اجرا می‌شد. بدحجاب مجازات می‌شد، مجازاتش ۷۰ ضربه شلاق و ۱۰ روز تا ۲ ماه زندان بود. زنان شوهردار زناکار سنگسار می‌شدند. در پست‌های بازرسی شبانه در خیابان‌ها پاسداران کمیته‌ها باید مطمئن می‌شدند که سرنشینان اتومبیل‌های شخصی، اعضای خانواده و محرم یکدیگرند. به خانه‌هایی که جشن و پارتی بود یا پسر و دختر مجرد رفت و آمد می‌کردند یورش برده می‌شد. دخترانی که در این قبیل جاها بازداشت می‌شدند باید مورد آزمایش بکارت قرار می‌گرفتند.

من با آنکه زن بودم به نحو حیرت‌انگیزی به مقام‌های بلند پایه حکومتی ایران دسترسی داشتم، البته وقتی که می‌خواستند پیامشان را به جهان خارج برسانند. اما من هم گهگاه با پلیس امر به معروف درگیری پیدا می‌کردم.

در سال ۱۹۸۷ در هتل استقلال - هیلتن سابق - متوجه تفاوت وضع با سال ۱۹۷۳ یعنی نخستین سفرم به تهران و اقامت در آن هتل شدم. در سفر اول

دربار هتل به صرف مشروب پرداختم و در سفر دوم منتظر بودم یکی از اساتید علوم سیاسی دانشگاه تهران برای مصاحبه به هتل بیاید. وقتی آمد از او خواستم به اتاقم بیاید. چند دقیقه‌ای صحبت کرده بودیم که تلفن زنگ زد؛ صدای یک مرد بود که می‌گفت "می‌دانیم یک مرد در آن اتاق است، اگر همین حالا هر دو بیرون نیاید به زور بیرونتان می‌آوریم. ما در راهرو منتظریم". ما بی‌درنگ عازم سالن انتظار هتل شدیم. میزی نزدیک پنجره پیدا کردیم. دو دقیقه بعد دستیار مدیر هتل حرفمان را قطع کرد و گفت "باید از شما بخواهم اینجا را ترک کنید و جای دیگری بنشینید می‌دانید مردها دارند ورزش می‌کنند... بله." جایی که نشسته بودیم پنجره‌اش به زمین تنیس مشرف بود و من به عنوان یک زن نمی‌بایست به تنیس بازان مرد نگاه می‌کردم که همه بدنشان پوشیده نبود. به همین دلیل هم زنان ایران از تماشای ورزش‌های فوتبال و کشتی منع شده بودند.

بار دیگر جایمان را تغییر دادیم و به کنج تالار رفتیم، اما به هر حال گفتگویمان تمام نشد. بعد از آنکه جایمان را عوض کردیم و نشستیم متوجه شدم یک زن چادری که فقط چشم‌هایش پیدا بود به من نگاهی انداخت و به پیشخدمت هتل چیزی گفت. پیشخدمت پارچه سفیدی روی بازوی چپش کشید و یک کارت صورتی رنگ را در بشقابی گذاشت و پیش من آورد. روی کارت نوشته بود:

"جامعه اسلامی، دوستانه از شما می‌خواهد در راستای احترام متقابل، آداب و رسوم جامعه را رعایت کنید. در راستای پیشبرد روابط بهرمان با کمال احترام از شما می‌خواهیم در تمام مدتی که با ما هستید مسائل اسلامی و پوشش اسلامی را رعایت کنید" مطلب به زبان انگلیسی بود. پشت کارت، پوشش اسلامی را نشان داده بود. ظاهراً در جریان صحبت‌ها و جابه‌جایی‌ها روسری‌ام قدری عقب رفته بود و موهای سرم پیدا بود. زن که مأمور کمیته بود از آن سوی سالن مواظب بود. حجابم را که درست کردم او رفت. همراه من هم که از این برخوردها تکان خورده بود هتل را ترک کرد.

رویاری‌های فردی از این دست، موجب رنجش و عصبانیت می‌شد و به خوبی می‌شد فهمید چرا سیاست دولت در وادار کردن اجباری زنان به مراعات حجاب، آنهمه زن ایرانی را خانه‌نشین کرده است. در طی یک ساعت، سه رویاری و برخورد داشتم. کوتاه آمدم و به اتاقم برگشتم تا از طریق تلفن کارم را انجام بدهم.

در دهه اول انقلاب، دقت در جزئیات پیشبرد این قبیل مسائل گاه جنبه مضحکی به خود می‌گرفت. در یک کتابفروشی تهران کتاب نجات ملکه، نوشته ویلیام باکلی را دیدم که با توجه به نام کتاب و نام نویسنده، وجود آن در ایران عجیب به نظر می‌رسید. عکس روی جلد از آن هم عجیب‌تر بود. با یک ماژیک سیاه بازوها و موهای ملکه را پوشانده بودند. درست همان کاری که در گمرک ایران با عکس‌های مجله‌های خارجی می‌کردند و روی موها و دست‌های زنان را ماژیک سیاه می‌کشیدند.

در یک داروخانه در شمال ایران روی بسته‌های دارو تصویر بی‌شکل زنانی را دیدم که با برچسب‌های سفید تمام بدن به جز صورت، انگشتان پا و دست‌ها پوشانده شده بود. پسر جوان صاحب داروخانه که تعطیلات آخر هفته به پدرش کمک می‌کرد در این باره گفت: "مأموران امر به معروف هر از گاهی می‌آیند و آنچه را می‌فروشیم بررسی می‌کنند. هر بسته‌بندی که تصویر زن رویش باشد دردسر آفرین است. ابتدا اخطار می‌دهند و دفعه دوم با جریمه و مصادره کالا روبرو می‌شویم."

به یاد اشکدانی افتادم که در موزه اصفهان دیدم و مربوط به قرن دهم میلادی بود. راهنمای موزه گفت زنان اشرافی اشک‌هایشان را در این ظرف جمع می‌کردند تا به شوهرانشان اثبات کنند چقدر برای آنها دلتنگ بوده‌اند. طی ده قرن بعدی سنت ایرانی و رسوم اسلامی، آمیزه قدرتمندی شده بود و شاید روی همین اصل، روحانیان، هرگز انتظار هماوردجویی از سوی زنان ایرانی را نمی‌کشیدند. اما درست همان‌طور که اقتدار شاهانه از خواست جهانی کسب قدرت مصون نبود، حکومت خشن روحانیت هم از حرکت



جهانی در راستای مشارکت برابر زن و مرد دور نماند.

اوضاع و احوال هم به این روند کمک کرد. جنگ با عراق، به مدت ۸ سال نیروی کار مردان را متوجه به جبهه‌ها کرد. کار زنان در همه جا، کارخانه‌ها، ادارات و حمایت و پشتیبانی از اقدام‌های دفاعی لازم بود. رشد انفجارآمیز جمعیت ایران، دولت را ناچار کرد دستگاه دیوان سالاری حکومتی را سریعاً گسترش بدهد. همین طور مدرسه‌ها، مراکز بهداشتی و سایر خدمات اجتماعی را، و این همه بدون یاری زنان امکان‌پذیر نبود. اقتصاد روبه فقیرای کشور، زنان را وادار به کار کردن می‌نمود. کم نبودند زن و شوهرهایی که سه جا کار می‌کردند. (۱۰)

خانمی از اساتید دانشگاه و از خانواده‌های قدیمی ایرانی که میان تهران و واشنگتن در سفر بود و به مسائل زنان آشناست می‌گوید: "از قضا روحانیت، ناخواسته اما قاطعانه در کشاندن زنان به حوزه عمومی نقش مهمی داشت. انقلاب به زنان، احساس عمیقی در مورد حقوقشان داده، احساس همدلی با جامعه را در آنان ایجاد کرده و آنها را به حوزه غیر رسمی تعیین کننده در انتخابات و یا گروه فشار تبدیل کرده است. زن ایرانی ثابت کرده که سرکوب‌ناپذیر است و ستم را بر نمی‌تابد و حتی روحانیت هم در نهایت در برابر آنها کوتاه می‌آید." او می‌افزاید: "با زنان امروز ایران، با احترام برخورد می‌شود زیرا آنها در برابر تلاش دولت به منظور مداخله در امور خصوصی و عمومی شان، حالت مبارزه جویانه‌ای به خود گرفتند." کتاب زندگی‌های بازسازی شده او گزارش این رستاخیز است. می‌گوید: "رژیم بناچار پذیرفته است که نمی‌تواند زنان را از زندگی عمومی کنار بگذارد، توان نظام در دیکته کردن رفتار زنان در حوزه خصوصی هم بسیار محدود است."

اغلب امتیازها به کندی اما هوشمندانه گرفته شد. اما نمادهای تحول، گاه تکان دهنده‌اند. در مراسم گشایش المپیک تابستانی سال ۱۹۹۶ آتلانتای امریکا هیأت ایرانی به رهبری لیدا فریمان با روسری و مانتو سفید یعنی درست عکس پوشش سیاه و ملال‌آور پوشش زنان در ایران، حضور یافت. از

آغاز انقلاب او نخستین زنی بود که در یک مسابقه تابستانی شرکت می‌کرد. این بانوی تیرانداز، در ضمن نخستین زن ایرانی بود که در مسابقه ورزشی المپیک با پرچم کشورش پیشاپیش ورزشکاران حرکت می‌کرد. در سال ۱۹۹۸ هنگام بازگشت پیروزمندانه تیم فوتبال ایران از ورزش‌های آسیایی، دولت از زنان خواست به منظور حفظ حیثیت زن "در ورزشگاه حاضر نشوند اما به رغم این درخواست، ۵ هزار زن برای استقبال از ورزشکاران در ورزشگاه حاضر شدند تا پیروزی فوتبال‌بست‌های ایرانی بر رقیب استرالیایی را جشن بگیرند. زنان رتاه نیامدند و مقامات ناچار شدند بخشی از ورزشگاه را در اختیار زنان بگذارند. از آن پس تماشای مسابقه‌های تنیس، والیبال و فوتبال مردان برای زن‌ها آزاد شد به شرطی که زن و مرد جدا از هم در استادیوم‌ها حضور پیدا کنند. حتی به یک زن گزارش‌نویس ورزشی اجازه داده شد از مسابقه مردان گزارش تهیه کند."

در پایان دهه، دانشکده پلیس ایران به روی زنان گشوده شد و نخستین فارغ‌التحصیلان "در جوخه‌های مبارزه با فساد و انحراف" در شهرهای شمالی آغاز به کار کردند. (۱۱) انتصاب نخستین زن در جمهوری اسلامی در نقش قاضی، یک تحول بسیار عمیق بود چون اسلام از دیرباز زنان را از تصدی شغل قضاوت منع کرده بود. (۱۲) در روزنامه‌ها مقاله‌هایی نوشته شد که نه تنها در آنها برابری زن و مرد تأکید می‌شد بلکه گفته شده زنان از نظر جسمی قوی‌تر از مردانند.

تهران تایمز در سال ۱۹۹۸ با تیتراژ درشت پرسیده بود: "آیا یائسگی موجب مزیت‌های تکاملی می‌شود؟" (۱۳) مردان مریخی، زنان ونوسی یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌ها در ایران بود.

در بعضی قلمروها، زنان ایران به کسب حقوقی نایل می‌شدند که به دنبال فروپاشی نظام سلطنتی از دست داده بودند. با وجود این جنبش فمینیستی انقلاب با آنچه در زمان شاه بود بسیار تفاوت داشت. اکثریت زنان تلاشی برای پایان دادن به حکومت اسلامی نداشته‌اند، در عوض کوشیده‌اند با فعالیت در

چارچوب نظام به تصحیح راه‌ها بپردازند.

محبوبه عباسقلی‌زاده سردبیر فاضل هفته‌نامه فرزانه و یکی از نخستین الگوهای انقلابی این تمایز را برایم شرح می‌دهد. محبوبه در ۱۹ سالگی در راهپیمایی‌ها علیه شاه شرکت فعال داشت. زمانی که به عنوان دانشجو در مصر تحصیل می‌کرد به حضور شاه در قاهره اعتراض کرد و از مصر اخراج شد. در بازگشت به ایران در حوزه دینی قم به تحصیلات دینی پرداخت.

اما یک نسل بعد او مادر دو فرزند بود که از شوهرش جدا شده بود. آخر هفته‌ها به کوه می‌رفت. سیگار مالبورو می‌کشید و در مقاله‌هایش انقلاب را به چالش می‌طلبید. می‌گوید: "انقلاب به قدر کافی برای زنان کار نکرده." دفتر کارش را با پوسترها و گیاهان خشک شده تزیین کرده است.

محبوبه هم از آن دسته زنانی است که می‌کوشند از قرآن تفسیری نوین ارائه دهند و این کار را به یاری احادیث انجام می‌دهند. او هم از انتظار خسته شده است. آنها از اینکه مردان در این زمینه کاری انجام دهند ناامید شده و می‌کوشند خودشان دست به کار شوند. با لحنی سرشار از اعتماد می‌گوید:

"حرف‌های من درباره زن، بر مبنای آموخته‌هایم از دین، حقوق و منطق است. و با اطلاعاتی که از قرآن و احادیث دارم می‌توانم بگویم اعمال روحانیان با گفته‌های قرآن همخوانی ندارد. این برداشت و تفسیری است که خودشان از قرآن می‌کنند. تفسیری "مردانه" و احیاناً شوونیستی." او می‌افزاید: اسلام را بر مبنای ۴ عامل می‌توان تفسیر کرد: قرآن، حدیث، عقل و اجماع. و اجماع یعنی حدی از مصالحه و سازش. مردها در طول قرن‌ها تفسیر اسلام را در کنترل گرفته‌اند چون اجماع و آموزش در انحصارشان بوده و زنان از این فرایندها جدا ماندند. به همین سبب چشم‌انداز تاریخی بازتاب منافع مردان بوده است. قرآن می‌گوید: زن و مرد در نزد خدا برابرند تنها پرهیزکاران در نزد خدا برترند و این ربطی به زن یا مرد بودن ندارد. ما فهرستی از آیه‌های قرآن را تهیه کرده‌ایم که در مسیر پیشبرد برابری زن و مرد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

- در مورد حقوق مالی: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ

(سوره نساء آیه ۳۶) از برای مردانست بهره‌ای از آنچه کسب کردند و از برای زنانست بهره‌ای از آنچه کسب کردند.

- در مورد احترام و برابری دو جنس: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (سوره ۹ آیه ۷)

مردان گرونده و زنان گرونده برخی از ایشانند دوستان برخی. امر می‌کنند به کارهای شایسته و نهی می‌کنند از ناشایسته.

- در مورد حق طلاق: وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا (سوره ۴ آیه ۳۵) اگر بترسند از ناسازی میانشان پس بفرستند داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن. (۱۴)

نشریه فرزانه نیمه انگلیسی نیمه فارسی، که هر سه ماه یکبار منتشر می‌شود فلسفه کلامی جدید برابری زن و مرد را اشاعه می‌دهد. از جمله مقاله‌های آن: "حقوق زن در اسلام"، "تاریخ سکوت و مباحث امروزی"، "جنسیت و اندیشه"، "در گفتمان فصل" موضوع برابری زن و مرد مطرح می‌شود و مقاله‌هایی با عنوان "چگونه به جلو برویم" و "راه درازی در پیش داریم" به چاپ می‌رسد. محبوبه می‌گوید: "تنها فریاد زدن درباره مشکلات زنان، کافی نیست. باید دنبال راه حل باشیم."

فعالان در این حیطه در جمهوری اسلامی هم به اندازه جو سیاسی کشور برجسته و متمایزند حالا دیگر برجسته‌ترین سخنگویان حقوق زن، نخبگان غربزده طبقه بالای جامعه نیستند که در زمان شاه شاخص بودند، بلکه بر عکس، عده بسیاری از اینها منشأ روستایی دارند و از خانواده‌های سنتی و حتی روحانی‌اند. بسیاری از ۲۰۰ داوطلب زن برای مجلس پنجم در سال ۱۹۹۶ از شهرستان‌هایی بودند که تا پیش از آن درگیر سیاست نبودند. حتی بخش بزرگ ۵۰۰ زنی که برای انتخابات شوراهای شهر و روستا نامزد شدند از روستاها و خانواده‌های سنتی بودند. محبوبه می‌گوید: "وقتی می‌بینید زنان در روستاها و شهرهای کوچک با مردان رقابت می‌کنند و برنده می‌شوند می‌پذیرید که این یک پدیده واقعاً پر اهمیت است. اینها بخشی از تمامی نسل

جدید زنان بعد از انقلابند و می‌خواهند میان دین، تجدد و سنت موازنه برقرار کنند. ما حقوقمان را می‌خواهیم منتها در محیطی سازگار با باورها و اعتقاداتمان، یعنی باور نداریم که برای مشارکت در قدرت باید نظام سبک غربی داشته باشیم. اما در عین حال به مردان حاضر در چارچوب نظام کنونی هم در این زمینه که حقوقمان را بدهند اعتماد نمی‌کنیم. به سخن دیگر جنبش زنان که از بطن انقلاب جوشیده، دشمنان و دوستانی دارد.

با در نظر گرفتن خطرات ابراز نارضایتی، خاصه پس از آنکه تعدادی روشنفکر نویسنده سرشناس در سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ به قتل رسیدند زنانی مثل محبوبه عباسقلی‌زاده با به چالش طلبیدن کانون‌های قدرت مردان، در واقع کار شجاعانه‌ای انجام می‌دهند. سردبیر فرزانه در انتقاد از قوای حکومتی از جمله مقام‌های که قبلاً مورد حمایت او بودند و نیز هر دو طرف دعوی سیاسی جناح‌ها، تردید به خود راه نمی‌دهد. محبوبه می‌گوید: "به خاتمی رأی دادم اما این بدان معنی نیست که از همه حرف‌هایی که او می‌زند اطاعت کنم. وظیفه من اعمال فشار بر او و جلب توجهش به مسأله زنان است. هم اکنون مقاله‌ای دارم که در آن به خاتمی هشدار داده شده در صورتی که به مسأله زنان توجه کافی نکند محبوبیتش را از دست می‌دهد. ما از او انتظارهایی داریم."

در فهرست خواست‌های محبوبه همه چیز هست، از امضای پیمان‌های بین‌المللی حقوق بشر تا سوءاستفاده از کودکان، حقوق خانواده و آزادتر گذاشتن زنان در مباحث عمومی مربوط به مشکلات زنان، همه در فهرست گنجانده شده. در زمان دیدار ما او بخصوص نگران بود که دولت تسلیم فشار محافظه‌کارانی شود که می‌خواستند مناظره عمومی در مورد تبعیض جنسی در نمایشگاه کتاب را تعطیل کنند. می‌گوید: "البته محافظه‌کاران به مراتب بدترند و فکر می‌کنند تا همین جا هم در زمینه "برابری" زیاد پیش رفته‌اند. راستش را بگویم متأسفانه در نبرد قدرت محافظه‌کاران با میانه‌روها، مسأله حقوق زنان نادیده گرفته می‌شود یا به تأخیر می‌افتد." از زنان فعال در جنبش فمینیستی که به محض رسیدن به قدرت و مقام، رسالت خود را فراموش می‌کنند، انتقاد

می‌کند: "بعضی زنان مترقی که وارد مشاغل دولتی شده‌اند بیشتر به مقام و موقعیت خود فکر می‌کنند و به بازی سیاسی. آنها دیگر چندان به فکر زنانی که نیاز مبرمی به آنها دارند نیستند.

در دفتر نشریه فرزانه همه کارکنان، زن هستند اما باز هم محبوبه مقنعه سیاه به سر دارد و چهره‌اش یادآور راهبه‌های مسیحی است. چادر هم دارد، در حالی که زنان بدون حضور مردان حق دارند حجاب اسلامی را کنار بگذارند. از او می‌پرسم چرا آن همه لباس اضافی، می‌گوید: شما در غرب زیاده از حد به حجاب پیله کرده‌اید، اینجا هم محافظه‌کاران بر ما فشار می‌آورند: "برای ما مسأله حجاب مطرح نیست. می‌دانم خیلی زن‌ها در اینجا از حجاب خوششان نمی‌آید، اما من خودم این را انتخاب کرده‌ام. چیزی معنوی است می‌خواهیم بگوییم بدن ما ارزشمند است. چرا فکر نمی‌کنید این یک یونیفورم اجتماعی است مثل لباس چینی‌های زمان مائو، رُک و راست بگوییم. چادر دیگر نماد مناسبی برای آنچه زنان در این سرزمین انجام می‌دهند نیست."

معصومه ابتکار نخستین زن مشهور ایرانی بعد از انقلاب است دست کم در چشم جهان خارج او که "خواهر مریم" نامیده می‌شده در سال ۱۹۷۹ به عنوان سخنگوی خشمناک دانشجویانی که سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند، وارد دنیای سیاست شد. آن موقع فقط ۱۹ سال داشت. خانم ابتکار الگوی مبارزه‌جوی انقلابی بود. به زبان انگلیسی از جنایات دولت آمریکا علیه مردم ایران حرف می‌زد و تهدید می‌کرد که گروه‌گان‌ها را محاکمه خواهند کرد مگر اینکه دولت آمریکا شاه مخلوع را به ایران تحویل بدهد. لهجه‌اش امریکایی بود یادگار دوران کودکی که در دبستان هایلند پارک فیلادلفیا تحصیل می‌کرد. پدرش در آن زمان دوره دکتری مهندسی‌اش را در آمریکا می‌گذرانید. اما این سابقه هم رفتار او را در حوزه سیاسی نرم‌تر نمی‌کرد هر چند هیچ مقام رسمی نداشت اما با تحکم زیاد درباره گروه‌گان‌ها حرف می‌زد. آن موقع در دانشگاه صنعتی تهران دانشجوی سال اول بود. در پاسخ به پرسش خبرنگار NBC که پرسید آیا اگر اسلحه داشتید حاضر بودید گروه‌گان‌ها را بکشید؟ گفت: "بله،

وقتی می بینم برادران و خواهرانم در خیابان‌ها با تفنگ‌های امریکایی کشته می شوند. البته." (۱۵)

در داخل ساختمان سفارت امریکا خانم ابتکار تنها زنی بود که گروگان‌ها می دیدند. او را خواهر فیلادلفیا و مریم تروریست می خواندند. (۱۶)

ویلیام کارلز، مأمور محافظ سفارت از نیروی دریایی امریکا نخستین برخورد با خانم ابتکار را به یاد می آورد. "برایم درباره انقلاب، آیت‌اله، سیاست، شاه و ساواک حرف می زد. با خودم می گفتم می خواهند با ایدئولوژی مغزم را شستشو بدهند." (۱۷) سال‌ها بعد هنوز بسیاری از گروگان‌ها به تلخی خواهر مریم را به یاد می آوردند. بروس لینگن کاردار سفارت امریکا به من گفت "یادم می آید او از دیگران شناخته شده تر بود. او ۶ سال در امریکا زندگی کرده بود و می دانست، چگونه مردمی هستیم، با وجود این باز درباره محاکمه گروگان‌ها حرف می زد. حقیقتاً از رفتارش و گرایش‌اش نسبت به امریکایی‌ها متنفر بودم."

مایک مترینکیو مأمور سیاسی سفارت خاطره آخرین مصاحبه تلویزیونی خانم ابتکار را روز قبل از آزادی به یاد دارد. "از ما می خواست در مورد نحوه رفتار با ما در طول دوران گروگان‌گیری صحبت کنیم."

با پایان یافتن ۴۴۴ روز دوران گروگان‌گیری، معصومه ابتکار هم به سردبیری کیهان انگلیسی منصوب شد. آن موقع ۲۱ ساله بود. مجموعه کیهان در آن زمان زیر نظر محمد خاتمی اداره می شد، روحانی‌ای نسبتاً ناشناس. خانم ابتکار بزودی به دانشگاه بازگشت تا در رشته تکنولوژی پزشکی تحصیل کند. در رشته ایمن‌شناسی دکتر گرفت و در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. ازدواج کرده و ۲ فرزند دارد. از نظر دنیای خارج، او به جهان علمی دانشگاهی و زندگی مادرانه رفت و افول کرد.

اما در دوران همه اینها او یک فمینیست ایرانی بود، در این حوزه هم پر شور و پر حرارت بود. کانون مطالعات و پژوهش زنان را دایر کرد. با یکی از همکاران، نشریه فرزانه را بنا نهاد، نشریه روشنفکری که به مسائل زنان

می پرداخت. در گردهمایی سازمان ملل پیرامون مسأله زنان در نایروبی و پکن نماینده ایران بود. سمپوزیوم نقش زن در ایران، خاورمیانه و جهان اسلام را به راه انداخت. برای زنان یک رشته درس‌های دانشگاهی در برنامه تحصیلی دانشگاه‌ها گنجاند و درباره زنان مقاله‌های بسیاری نوشت.

به بررسی نقش زن در سایر مذاهب و از جمله نقش مریم عذرا پرداخت. در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۴ در فرزانه با عنوان "زن برگزیده" نوشت مریم عذرا از نظر ایمان، پارسایی و تعهد اجتماعی چهره‌ای بی‌عیب و نقص است و سزاوار است الگوی همه زنان جهان قرن بیست و یک قرار گیرد. (۱۸)

یک وقت از خانم ابتکار پرسیدم چرا مریم عذرا را برگزیده چون با این گزینش نشان داده که همه عناصر فرهنگ غرب، منفی نیست در پاسخ گفت "قرآن مجید برای مریم عذرا نقش برجسته‌ای قایل شده و یک سوره کامل به او اختصاص یافته. او الگوی کودکان، همه افراد و همه جهان است حتی الگوی مردان. مریم عذرا از سطح والای درک و فهم و معنویت برخوردار بوده و من همیشه به این فکر کرده‌ام. او الهام‌بخش من بوده، نحوه گفتار قرآن درباره مریم عذرا بسیار دلپسند است. او در برابر همه دشواری‌ها ایستاد و موفق شد."

در طی چند سال، خانم ابتکار به الگوی متفاوتی تبدیل شد. "خواهر مریم" واقعاً خواهر شد. نماد گروهی در حال پیدایش بود که "زنان نظام" نامیده می‌شدند، گروهی که معتقد بودند برابری به بهترین وجه در حکومت اسلامی قابل حصول است. هزاران زن با کار در چارچوب حکومت یا خارج از آن، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، جویای موقعیتی تازه بودند.

سرانجام رئیس پیشین خانم ابتکار به مسأله برابری زن و مرد توجه نشان داد. محمد خاتمی بعد از انتخاب به ریاست جمهوری ایران به وعده‌اش وفا کرد و با روی آوردن به خانم ابتکار کوشید زنان هر چه بیشتری را به روند سیاسی بکشاند. خانم ابتکار معاون ریاست جمهوری در امور حفاظت محیط زیست شد. نخستین بار در انقلاب ایران زنی به بالاترین مقام دست می‌یافت. در جهان اسلام هم او به عنوان یک زن یکی از بالاترین مقام‌ها را داشت.



معصومه ابتکار در مقام معاونت ریاست جمهوری هم آرمان جدیدش را با همان حرارتی پیش می‌برد که زمانی در سفارت امریکا در تهران، در سال ۱۹۹۸ در کنفرانسی در تهران او را در حال سخنرانی دیدم. با خشم از آلودگی شهرهای بزرگ ایران و نیز خطرات آلودگی دریای خزر به دنبال کشف منابع جدید انرژی در آن دریا سخن می‌گفت:

”دست کم ۸۵ درصد خاویار جهان از دریای خزر به دست می‌آید و این دریا در حال حاضر به خاطر آلودگی و صنعتی شدن سواحل آن، در معرض خطر قرار گرفته است.“ او به حاضران از جمله مدیران اجرای نفت و تحلیل‌گران که تنی چند از امریکاییان هم در میانشان بودند در این باره هشدار داد و گفت:

”ظرف ۱۰ سال گذشته ۵۰ درصد محصول خاویار دریا کاهش یافته. وضع به مراتب از این هم بدتر خواهد شد!“

با مشاهده افزایش سن انقلابی‌های ایران به یاد انقلابی‌های دهه ۱۹۶۰ امریکا می‌افتم. تندروهایی مثل تام هایدن و بابی راش که در دهه ۱۹۹۰ سیاستمدارانی پخته شدند. (۱۹) معصومه ابتکار از آنها هم بهتر بود. در سال ۱۹۹۹ کنفرانس اقتصادی داووس در سویس، در نشست سالانه‌اش خانم ابتکار را به عنوان یکی از صد رهبر قرن بیست و یکم معرفی کرد.

تحول در شخص خانم ابتکار در طی یک نسل، در واقع بازتاب سرگذشت همه انقلابیان است. وقتی موضوعی برای مخالفت پیدا نشد. نه شاه، نه امریکا، نه تجاوز عراق - توجه انقلابی‌های ایران به مسایلی جلب شد که انگیزه اولیه گام نهادن‌شان به دنیای سیاست شده بود. مسأله او کسب قدرت خاصه برای زنان بود.

به دفتر خانم ابتکار در جنوب شهر می‌روم. چند ماهی از انتصاب او به معاونت ریاست جمهوری گذشته است، از او در مورد نقش جدید مقام وی در جنبش فمینیستی زنان ایران می‌پرسم. آن زمان - سال ۱۹۹۸ - چهل ساله بود با چهره‌ای کاملاً مادرانه اما هنوز هم پُرانرژی. می‌گوید: ”ما در ایران اصطلاح

"فمینیسم" را به کار نمی‌بریم چون در کاربرد غربی واژه، بار بی‌بندوباری جنسی نهفته است. اما اگر منظور تان برای حقوق و برابری، موقعیت و حیثیت زن و مرد است ما در این زمینه از انقلاب به بعد پیشرفت زیادی داشته‌ایم. "آیا انتصاب او نشانه گام‌های بلندتر بود؟"

"دگرگونی‌گرینا پذیر است. بخشی از زندگی است. بخشی از آفرینش خداست. دین ما در مورد زندگی، جامعه و سیاست از پویایی برخوردار است که با شرایط محیط و زمان تحول می‌یابد و قدرت انطباق دارد."

دفتر خانم ابتکار به عنوان معاون ریاست جمهوری از نظر تزئین، اندازه و قفسه‌های کتاب، قدری کوچک به نظر می‌آمد. روی صندلی‌های بزرگ کنار هم نشستیم. خانم ابتکار معمولاً کمتر می‌خندد ولی آن روز با صمیمیت به گفتگو نشست. دیگر از مقنعه خبری نبود به جای آن، یک روسری رنگی به سر داشت. روسری همکارانش رنگ‌های روشن‌تری داشت، با این پوشش راحت‌تر به نظر می‌آمدند. به یاد واتیکان ۲ افتادم که در آن به راهبه‌ها اجازه دادند در عادات و رسوم سنتی تعدیلی به وجود آورند یا حتی آنها را کنار بگذارند از خانم ابتکار می‌پرسم به عنوان بلندپایه‌ترین زن در نظام ایران چه احساسی دارد و سایر معاونان رئیس‌جمهوری که همگی مرد هستند با او چه رفتاری دارند. می‌گوید:

"به عنوان یک زن عضو کابینه هیچ برداشت منفی را احساس نکرده‌ام و فکر نمی‌کنم که نتوانم نظراتم را در کابینه پیش ببرم. بر عکس همه با من بسیار تفاهم دارند و حمایت می‌کنند. بارها و بارها در کابینه و خارج از آن شنیده‌ام که می‌گویند حالا که یک زن عضو تیم ماست باید کمکش کنیم و باید اطمینان پیدا کنیم که او در کارش موفق می‌شود" به عنوان نمونه‌ای از همکاری اعضای دولت می‌گوید هنگام نماز، او هم با همکاران در یک نمازخانه می‌ماند و عبادتش را انجام می‌دهد. می‌گوید:

"هیچ مبنای مذهبی وجود ندارد که به موجب آن بگوییم زن و مرد هنگام نماز باید در مکان‌های جداگانه باشند. هیچ مبنایی برای سایر نابرابری‌های زن و

مرد وجود ندارد. البته هنوز گرایش‌های منفی در این زمینه وجود دارد اما چندان کارساز نیست، چون عموم مردم به این تفاهم کلی رسیده‌اند زن باید در صحنه جامعه حضور داشته باشد.

خانم ابتکار می‌گوید او می‌تواند کارخانه‌ها و سایر واحدهایی را که شرایط زیست محیطی را رعایت نمی‌کنند تعطیل کند، حتی واحدهایی که به دولت تعلق دارد و کارخانه‌هایی که توسط مردها اداره می‌شود.

از آغاز روی کارآمدن جمهوری اسلامی، قواعد و مقررات با یکدیگر در تناقض بوده‌اند. اما جنبش زنان و بخصوص ارتقای آنان تا سطوح بالای اداره کشور با مشکلات دیگری همراه بوده. مثلاً شهادت زن در دادگاه، نصف شهادت مرد ارزش دارد، اما زن در عین حال می‌تواند معاون رئیس جمهوری بشود. زن بدون اجازه شوهر حق خروج از کشور را ندارد اما می‌تواند کارخانه‌هایی را ببندد که صدها مرد در آن کار می‌کنند، کارخانه‌هایی که موجب آلودگی محیط زیست‌اند.

در مسجدها، در مکان‌های عمومی، کارخانه‌ها، مراکز بازرگانی و حتی فرودگاه‌ها زن و مرد باید در نقاط جداگانه به نماز بپردازند. در میان زنان معمولی، این تناقض‌ها ملالت بارتر است. زن نمی‌تواند با مرد نامحرم دست بدهد. باید فقط در عقب اتوبوس‌ها سوار شود، اما در تاکسی‌ها اجازه دارد میان مردهای نامحرم بنشیند. زن و مرد نمی‌توانند در مکان‌های عمومی قرار بگذارند، اما در سالن تاریک سینما و تئاتر کنار هم می‌نشینند. در دانشگاه، پسر و دختر باید در بخش‌های جدا از هم کلاس درس بنشینند، اما در محوطه دانشگاه می‌توانند با هم قدم بزنند و گفتگو کنند. از تصویر زنان در آگهی‌های تبلیغاتی نمی‌توان استفاده کرد. زن در مکان‌های عمومی نمی‌تواند آواز بخواند، اما می‌تواند با مردها روی صحنه تئاتر یا در فیلم بازی کند.

در ایران در ارتباط با برابری زن و مرد فعالیتی همه جانبه در جریان است، اما هنوز تأکید بر کار است. به خانم ابتکار می‌گویم انتصاب او به معاونت ریاست جمهوری ایران به دشواری می‌تواند بازتاب حمایت یکپارچه از زن در

چنان مقامی باشد. انتصاب او به تصویب مجلس نیاز نداشت. بیست سال از انقلاب می‌گذرد و هنوز حتی یک زن به مقام وزارت نرسیده چون مجلس زیر کنترل محافظه‌کاران بوده و با این امر روی موافقت نشان نداده است. انتصاب خانم ابتکار بیشتر حرکتی نمادین بوده. یادمان باشد که در زمان شاه دو وزیر زن در کابینه حضور داشتند. خانم ابتکار می‌گوید: "این یک روند تدریجی است. رئیس‌جمهور خاتمی به عنوان نخستین کار هر چه در توان داشته در این باره انجام داده. او زنانی را برای وزارت در نظر گرفته بود و در این زمینه کاملاً جدی بود. شاید فکر کرده پست وزارت به تجربه اجرای بیشتری نیاز دارد، و شاید هم با سبک و سنگین کردن تجربه زن و مرد در این زمینه به این جمع‌بندی رسیده که هنوز انتصاب زن به مقام وزارت، زود است. نکته مهم آن است که به زنان فرصت انتخاب شدن داده شده است. رئیس‌جمهوری در مورد ایجاد نقش تصمیم‌گیری در کابینه‌اش جدی بود، روی همین اصل یک زن را به معاونت خود برگزید. اما این یک ژست سیاسی صرف نیست."

حساسیت انتصاب زن در کابینه بازتاب اقدام شاه در انتصاب وزیر زن در کابینه و سرنوشت بعدی آن بود. فرخ رویارسا نخستین زن در کابینه زمان شاه، پست مهم وزارت آموزش و پرورش را داشت، اما اندکی پس از پیروزی انقلاب تیر باران شد. او متهم شد که دختران را به فحشا کشانده است.

حدود ۲۰ سال بعد، انتصاب معصومه ابتکار نشانه خراست دولت اصلاح طلب به بازگرداندن زنان به مقام‌های بالا بود. زنانی که به پست‌هایی غیر از امور زنان منصوب شدند. خانم ابتکار می‌گوید:

"در همه جای کشور زنان از بخش خدمات به بخش فعالیت‌های حرفه‌ای در دو بخش خصوصی و دولتی روی آورده‌اند و بنا به ارقام طی ۲ یا ۳ سال این افزایش به ۲۰ درصد می‌رسد." دانشکده پزشکی را که خود در آنجا تدریس می‌کند مثال می‌آورد. در آنجا در سال ۱۹۹۸ حدود ۲۵ درصد دانشکده را دختران را تشکیل می‌داده‌اند اما دانشجویان پزشکی ۴۵ درصد بوده‌اند.

ناگهان از دهانم می‌پرد و می‌پرسم: اگر آیت‌اله خمینی زنده بود در مورد این

تحولات چه فکر می‌کرد. حرفم را قطع می‌کند. "اوه، نه، به رغم مخالفت دولتمردان و روحانیان، آیت‌اله خمینی در مورد جذب زنان در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، آموزشی و اقتصادی بسیار جدی بود. او با استفاده از هر فرصتی تأکید می‌کرد که نمی‌خواهد زنان به انزوا بازگردند."

خانم ابتکار هم مثل خیلی دیگر از زنان در حکومت، می‌گوید امام نخستین و پیشروترین چهره در پیشبرد مسأله زنان بود: "وقتی روحانیان محافظه‌کار کوشیدند میان دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌ها دیوار بکشند امام با تأکید گفت که پسر و دختر می‌توانند در کنار هم به تحصیل بپردازند. او نمی‌خواست زنان لزوماً با معیارهای غربی دمساز شوند اما می‌گفت در اسلام هیچ مانعی در برابر پیشرفت زن وجود ندارد. استراتژی او راه را باز کرد تا خانواده‌های سنتی روستاها و قبیله‌ها دختران‌شان را به مدرسه بفرستند و امروز، یک‌نسل بعد، در میان زنان، کارشناسان خبره‌ای پدید آمده‌اند که تحصیلات دانشگاهی دارند." خانم ابتکار نمی‌گوید این امام بود که در پیشبرد جدایی زن از مرد تلاش کرد. در زمان شاد علیه اقدام حکومت در دادن حق رأی به زنان به مخالفت برخاست و انقلاب سفیدشاه را محکوم کرد. آیت‌اله دادن حق رأی به زنان را عامل پیشبرد هرزگی و رفتار غیراخلاقی در زنان قلمداد کرد. در سخنرانی در قم گفت: "ما با این فحشا مخالفیم. ما به این خطاکاری‌ها اعتراض داریم... آیا فرستادن زنان به مجلس، ترقی و پیشرفت است؟ فرستادن زن‌ها به این مراکز چیزی جز ایجاد فساد نیست." (۲۰)

پس از آنکه آیت‌اله در رأس حکومت انقلابی قرار گرفت انتقاد از زنان "برهنه" در دستگاه‌های دولتی به این تعبیر شد که زنان باید چادر سر کنند. (۲۱) از آن پس، روحانیت بسیاری از دستاوردهای زنان ایرانی، در نیم قرن پیش از انقلاب را پایمال کرد. (۲۲) (۱)

۱- اگر مقصود نویسنده از دستاوردهای زنان در نیم‌قرن پیش از انقلاب، همان ایفای نقش تبلیغاتی در عرصه تجارت، عامل سرگرم کردن جوانان برای غفلت از مسایل جدی سیاسی، وسیله ایجاد فساد و فحشاء در جامعه، برای از بین بردن تعصب‌های مفید دینی و ملی و

با وجود این آیت‌اله خمینی در طرح برداشت جدید و متفاوتی از برابری زن و مرد در ایران اسلامی نقش بارزی داشت. حقیقتش اینست که او به زنان احتیاج داشت نخست برای برپایی انقلاب و سپس حفظ آن. وقتی در تبعید بود از زنان ایران خواست علیه شاه به پا خیزند و آنها نیز چنین کردند. صدها هزار زن در خیابان‌های شهرهای بزرگ و کوچک به راهپیمایی پرداختند. میدان‌ها و خیابان‌های وسیع شهرها مالا مال از جمعیت زنان با چادر سیاه، یکی از تصویرهای فراموش ناشدنی انقلاب است.

در بازگشت از تبعید، امام از زبان ایران خواست در همه‌پرسی ملی و تعیین شکل جدید حکومت اسلامی فعالانه شرکت جویند. (۲۳) زنان باز هم چنین کردند چون مشارکت همه مردم به شدت مورد نیاز بود و این مهر تأییدی شد بر کنترل شدید روحانیت حاکم بر فن سالاران طرفدار جدایی دین از دولت که دوره گذرا را اداره می‌کردند. امام طی ۸ سال جنگ با عراق از زنان خواست همسر و فرزندان پسر را تشویق کنند که داوطلبانه عازم جبهه‌های جنگ شوند، با جیره‌بندی مواد اساسی بسازند حتی خانه را رها کنند و به کار در خارج خانه بپردازند. (۲۴)

در این روند ده‌ها و شاید صدها هزار زن که هرگز پیش از آن با سیاست کاری نداشتند به روند انقلاب و سیاست پیوستند. آیت‌اله با واقع‌گرایی در سیاست، موجب شد گام‌هایی در مسیر مصلحت‌گرایی برداشته شود. او می‌دانست که حق رأی را نمی‌توان از زنان بازپس گرفت. امام اعلام کرد فرزندان شهید می‌توانند تحت حضانت و سرپرستی مادرانشان باشند در حالی که به موجب قوانین اسلامی، در نبود پدر یکی از بستگان نزدیک او که مرد بود، سرپرستی کودکان یتیم را بر عهده می‌گرفت.

---

بالاخره عامل اصلی گسیختن پیوندهای خانوادگی و ایجاد بازاری مناسب برای ترویج و مصرف کالاهای غربی در همه زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی و... می‌باشد، بدیهی است که شرایط پس از انقلاب هرگز نه تنها ارزشی به این دستاوردها قایل نبوده است، که حتی آنها را به عنوان عوامل ضدملیت، ضدانسانیت و ضدمذهب می‌شناخته است (ناشر).

به دلیل همین اقدام‌های آیت‌اله که در آخرین دهه زندگی خود انجام داد، اکنون امام را طرفدار حقوق زن قلمداد می‌کنند. خط فکر رسمی امام در مجموعه کوچکی از سخنان برگزیده او با عنوان بیانات و توصیه‌های حکیمانه و کلمات قصار، منتشر شده. من از مسجد نزدیک به محل اقامت امام در تهران، پس از درگذشت او، نسخه‌ای از آن را دریافت کردم. در پیشگفتار، هدف نشر کتاب، ارائه چشم‌انداز تازه‌ای از اندیشه‌های امام و "آسان کردن درد دیرپای فراق... برای پیروان راه او" توصیف شده است. در بخش ویژه زنان، آیت‌اله خمینی از حامیان پیشگام حقوق زن شناخته می‌شود. او به تحسین نقش زنان در براندازی شاه می‌پردازد: "زنان ایران در این نهضت و انقلاب سهمشان بیش از مردان بود." "مردان ما مرهون شجاعت شما زنان شیردل هستند."

امام، تحول در نقش زن را به طور کلی پذیرفت و در یک مورد گفت "دگرگونی حیرت‌انگیزی در جامعه زنان می‌بینم، دگرگونی به مراتب فراتر از آنچه در مردان مشاهده می‌شود. در زمانه ما، زنان به خوبی نشان داده‌اند که در کنار مردان و یا حتی پیشاپیش حاضرند بجنگند."

در مورد برابری زن و مرد گفت: "در اسلام زن از همه حقوق مثل مرد برخوردار است حق تحصیل، حق کارکردن، حق مالکیت، رأی دادن و حق انتخاب شدن. زنان هم درست مثل مردان آزادند. تا درباره سرنوشت و فعالیت‌های خود تصمیم بگیرند."

تحول دیدگاه‌های امام درباره زن در درون خانواده بازتاب داشته است. امام با همسرش بتول دختر یک آیت‌اله هنگامی ازدواج کرد که بتول ۱۳ ساله بود و امام ۳۰ سال داشت. طی ۶۰ سال زندگی مشترک، بتول کمتر در انظار ظاهر می‌شد یا عکس می‌انداخت او حتی در پرواز انقلاب همراه همسرش از پاریس به تهران بازنگشت. بیشتر به خانه‌داری، تربیت ۴ فرزندشان و تهیه غذای امام - که رژیم گیاهخواری داشت - می‌پرداخت. حتی در مراسم تدفین همسرش حضور نیافت.

در عوض، زهرا مصطفوی دختر امام به دانشگاه رفت و از فعالان سیاسی

شد و غالباً مسأله حقوق زنان را مطرح می‌کرد. در کنار شوهرش در پژوهشگاه تهران کار می‌کرد. مطبوعات محلی و خارجی تقریباً به او دسترسی داشتند. یکی دوبار هم من در دهه ۱۹۸۰ با او مصاحبه کردم. چهره‌ای تحصیل کرده، با وقار و متعهد داشت. برایم توضیح داد که رفتار پدرش هنگام دعوای فرزندان چگونه بوده است:

"وقتی ۱۰ سال داشتم احمد ۶ ساله بود. مشت بازی می‌کردیم. پیش پدرم رفتم و گفتم یا من می‌ایستم یا احمد، اما نه هر دو. پدر به من گفت من مسئولم و به حرف اینکه احمد، پسر است لزوماً قوی‌تر، بهتر یا زیباتر نیست. طوری با من حرف زد که به حال احمد متأسف شدم."

نسل بعدی زنان از این هم فراتر رفتند. همه نوه‌های دختری امام تحصیلات دانشگاهی داشتند و در دهه ۱۹۹۰ همگی کار می‌کردند. یکی از آنها پزشک شد.

در دیدار از نمایشگاه اعتبار و حیثیت زن در موزه ایران معاصر تهران در سال ۱۹۹۳ با دیدگاه آیت‌اله خمینی درباره فمینیسم بهتر آشنا شدم. نمایشگاه به مناسبت چهاردهمین سال بازگشت امام از تبعید دایر شده بود. در فیلم‌ها و عکس‌ها از استعداد زن ایرانی ستایش شده بود. یک نمایشگاه مُد اسلامی هم بر پا بود.

در تصویرها زن ایرانی در حال اجرای نمایش، رانندگی تراکتور در مزرعه، داده‌پردازی در رایانه، آزمایش چشم، انجام عمل جراحی، رهبری کاروانی از شتران (ساربان‌ی)، انجام پژوهش در کتابخانه و آزمایش در آزمایشگاه شیمی نشان داده می‌شد. تصویرهای تأثیربرانگیزی از زنان معلول، زنی که با کمک دندان‌هایش عکسبرداری می‌کرد. زنی که با انگشتان پاها قالی می‌بافت و زنی که با انگشت پا شماره تلفن می‌گرفت به نمایش گذاشته شده بود. هر سه زن برای گذران زندگی کار می‌کردند.

در نمایشگاه مُد لباس، روپوش‌های زنانه‌ای بود که کپیه اسلامی لباس زنان عصر ویکتوریا بود، رنگ‌ها به سیاه محدود نمی‌شد. رنگ‌های قهوه‌ای و



خاکستری اوایل عصر انقلاب هم در میان آنها دیده می‌شد و کمر آنها تا حدی آزادتر بود. صدایی از بلندگو پخش می‌شد: "با این لباس راحت‌تر حرکت می‌کنید" با این همه، مُدها در برابر گرمی هوا و نسبت به کارکردشان به عنوان لباس، جوابگو نبودند و طاقت فرسا می‌نمودند.

من پیام را این طور گرفتم که در ایران بعد از انقلاب به زن در مقام جراح مغز می‌شود اعتماد کرد اما از مرد نباید پیشی بگیرد. می‌تواند مشاغل تخصصی برای خود انتخاب کند اما حق انتخاب لباس را ندارد، من به عنوان یک زن غربی شاید در نظرم اشتباه می‌کردم اما اغلب زنانی را که طی سال‌ها در ایران دیدم دست کم با بعضی محدودیت‌های خشن یا هویتی که بر زن تحمیل می‌شد مخالف بودند.

من با تعدادی از زنان در حکومت هم صحبت کردم که صادقانه امنیت فیزیکی پوشش اسلامی را ترجیح می‌دادند و قوانین حمایتی اسلام و مشروعیت فرهنگی آداب و رسوم اجتماعی ایران را مثبت ارزیابی می‌کردند. معصومه گ. زنی زیبا از جامعه الزهراي قم چادر سیاه پوشیده و ساعت مچی سیکو بر دست دارد. ساختمان ۴ طبقه جامعه مثل همه ساختمان‌های قم وجه مشخص و متمایزی ندارد. اما نماینده بخشی از تاریخچه جهان اسلام است. به گفته معصومه، نما، نماد دستاوردهای زنان در جمهوری اسلامی است. جامعه الزهرا مدرسه دینی زنانی است که سودای آیت‌اله شدن در سر می‌پرورانند. جنبش فمینیستی ایران آنچنان پردامنه است که حتی در ادیان مسیحیت و یهودیت هم بحث‌هایی را پیرامون زنان روحانی راه انداخته است. انقلابی که در نهایت با واژگان دینی تعریف شد موجب پرفرنگ‌تر شدن چهره زنان در مشاغل تخصصی روحانیت گردید معصومه می‌گوید: "پیش از انقلاب، زنان می‌توانستند دینی باشند و یا تحصیل کرده. زن می‌بایست یکی را انتخاب می‌کرد. من به عنوان زنی مذهبی از خانواده سنتی نه صدایی در نظام حکومتی داشتم و نه نقشی و واقعاً آمیدی هم به بهتر کردن زندگیم نداشتم. برای رفتن به دانشگاه می‌بایست مثل خواهرهای شاه لباس می‌پوشیدم. به هتل هم

همین طور. آیا این آزادی است؟ اما حالا می‌توانیم هم مذهبی باشیم و هم تحصیل کرده. "در بیشتر کلاس‌های جامعه میز و صندلی نیست. زنان، کفش‌ها را دم درگاهی در می‌آورند. استاد دانشجو، فرقی نمی‌کند. بعد روی قالی کف اتاق می‌نشینند. شیوه سنتی زندگی ایرانی."

جامعه‌الزهرای قم کاملاً محصول انقلاب است. در زمان شاه، طلبه‌های زن یا دختر در قم در اتاق متصل به کلاس درس مدرس مرد حاضر می‌شدند اما آیت‌اله خمینی در بازگشت از تبعید گفت زنان باید مؤسسه‌های خاص خودشان را داشته باشند و در حوزه‌های تعلیم و تعلم، تشویق شوند. هنوز گفته‌های آن روزهای امام بر پلاکاردهای آویخته شده بر دیوارهای حوزه به چشم می‌خورد. بر یکی نوشته شده: "در زمان انقلاب زنان در خط مقدم جبهه‌ها بودند" و در دیگری: "شما بانوان شجاع دوشادوش مردها پیروزی اسلام را تضمین کردید."

در سال ۱۹۹۳ در دیدارم از جامعه‌الزهرای قم ۴۰۰ طلبه ایرانی و ۷۰۰ طلبه خارج از ۴ گوشه جهان در آنجا تحصیل می‌کردند. زنانی از ایالات متحد آمریکا، روسیه، بوسنی، هند و فیلیپین در آنجا درس اسلام می‌آموختند. از آن تاریخ مؤسسه‌های مشابهی در گوشه و کنار ایران دایر شده است. معصومه می‌گوید: "انقلاب، دین را به من تحمیل نکرد. فرصت‌ها را به رویم گشود." حجاب مرا محدود نمی‌کند بلکه آزادم می‌کند از اینکه مردم به خاطر زیبایی‌ام در مورد دآوری نکنند. بلکه به دلیل کارها و اندیشه‌هایم مورد دآوری قرار بگیرم. زندگی به مراتب بهتر شده و فکر می‌کنم سه دخترم فرصت‌های خوبی پیش رو داشته باشند. او مادر ۴ فرزند است. می‌گوید: "اکنون زنان زیاده‌تری در مسیر آیت‌اله شدن قرار گرفته‌اند. انقلاب، برابری واقعی را ایجاد کرده است." مرضیه صدیقی هنگام ازدواج با غلامرضا شیرازیان ۱۳ ساله بود و همسرش ۱۹ ساله، مرضیه به من می‌گوید: "دوستان خانوادگی موجب ازدواج ما شدند. غلامرضا پسر یکی از دوستان خانوادگی ما بود." همسرش با تکان دادن سر تصدیق می‌کند. از آن زمان در زندگی شخصی و شغلی‌شان از یکدیگر

جدایی ناپذیر بوده‌اند. مرضیه از دانشگاه اوبودن فوق لیسانس گرفته و شوهرش دکتر. هر دو مهندس‌اند و کارشناس ترابری.

در بازگشت به ایران هر دو در برنامه‌ریزی شهر مشهد مشغول کار شدند. بعدها زن و شوهر از مقام‌های ارشد شهر تهران شدند. دو نفری شرکت ترابری راه انداختند. دانشگاه ابن سینا را که تخصص در علوم دارد به طور خصوصی - غیر انتفاعی - دایر کردند. ۴ فرزند دارند. در دیدارم از دانشگاه ابن سینا مرضیه می‌گوید: "از کار با یکدیگر لذت و سود می‌بریم. غالباً در بیشتر امور نظر یکسان داریم."

در سال ۱۹۹۶ هر دو تصمیم گرفتند نامزد انتخابات مجلس پنجم بشوند. هر دو به جناح محافظه‌کاران تعلق داشتند. و هر دو برنده شدند. اما بعد اختلاف‌ها آغاز شد، چون مرضیه بیشتر از شوهرش رأی آورد و خواست ثابت کند که زنی است متکی به خود. مرضیه در سال ۱۹۹۸ به من گفت: "گاهی در مخالفت یا موافقت با یک قانون اختلاف پیدا می‌کنیم. تصمیم نمی‌گیریم با هم رأی بدهیم. ابدأ. هر کسی در مورد رأی دادن شخصاً تصمیم می‌گیرد و گاه رأی هر دومان مثل هم نیست." دست نامریی از زیر چادر سیاه، آنرا زیر چانه‌اش محکم‌تر می‌کند و تنها چیزی که از صورتش بیرون می‌ماند شیشه‌های بیش از حد بزرگ و پهن عینک اوست.

شیرازیان با موهای سر و ریش سفید بی‌درنگ می‌افزاید: وقتی او به لایحه‌ای رأی می‌دهد و من رأی نمی‌دهم دوستان می‌گویند "چطور جرأت می‌کنی شب به خانه بروی؟"

دو عضو یک خانواده و هر دو هم محافظه‌کار و عضو مجلس در مورد تعیین دامنه پیشرفت زن ایرانی، نقش‌های معینی دارند. اسلام قبل از همه و بیش از همه دین قانون است. تغییر مسیری که این دین طی ۱۴ قرن استنباط و عمل می‌شده اقتضا می‌کند که یکی از این دو کار صورت گیرد: اولی اصلاح خود دین بر پایه تفسیرهای جدید، کاری که سروش و دیگر روشنفکران یا روحانیان می‌کنند! دومی تعریف دوباره و سمت‌گیری مجدد قوانین اسلامی بنا به

استنباط سنتی، یا حتی جایگزینی شان از سوی دولت‌های اسلامی. در طول ۶ دهه پیش از انقلاب زن ایرانی آرام آرام و پله پله به حقوقی دست یافت. ابتدا در سال ۱۹۱۸ تأسیس مدرسه‌های دخترانه دولتی و اوج آن حق رأی زنان در سال ۱۹۶۳. و روحانیت با هر دو اینها مخالفت کرد. (۲۵) زنان تحصیل کرده، زنان انتخاب شده، برای تغییر آداب و رسوم کهن ایرانی و شیعی دست به مبارزه زدند. به موجب قوانین حمایت خانواده مصوب سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شوهر خودسرانه حق طلاق همسر را نداشت. ابتدا می‌بایست به دادگاه می‌رفت و حکم می‌گرفت. اگر مردی می‌خواست همسر دوم برگزیند باید از همسر اولش اجازه می‌گرفت. زن حق داشت تقاضای طلاق کند. نگهداری اطفال (حضانت) به رأی دادگاه حمایت خانواده موکول شد در حالی که پیش از آن این حق پدر بود. سن زناشویی دختران در ۱۹۶۷ از ۱۳ به ۱۵ و در ۱۹۷۵ به ۱۸ سال افزایش یافت.

اما نابرابری‌ها پایان نیافت. در قوانین کیفری زمان شاه اگر مردی همسرش را در رختخواب با مردی می‌دید و او را می‌کشت، مجازات نمی‌شد. زن برای سفر به خارج، اجازه رسمی شوهر را لازم داشت. قانون ارث اسلامی همچنان پا بر جا بود که به دختر نصف پسر ارث می‌رسید. زن بیوه‌ای که فرزند نداشت. تنها  $\frac{1}{4}$  اموال شوهر را به ارث می‌برد و اگر فرزند داشت تنها  $\frac{1}{8}$  آن را. (۲۶)

اما به هر حال زن در صحنه بود الگوی پیشرفت زن ایرانی آن‌چنان در سطح گسترده‌ای شناخته شده بود که تهران میزبان برگزاری گردهمایی کمیته وضعیت زن سازمان ملل متحد شد.

بعد هم انقلاب شد دوباره مردها این اختیار را یافتند که یکطرفه زن را طلاق بدهند، در حالی که زن برای درخواست طلاق به هیچ مرجع قضایی دسترسی نداشت. قوانین سنتی اسلامی دوباره زنده شد. و برای زنا مجازات مرگ به اجرا درآمد. پس از جدایی زن و مرد، سرپرستی فرزندان به پدر داده شد و در صورت فوت پدر، کودکان از مادر گرفته می‌شد و به نزدیکترین مرد

خویشاوند شوهر سپرده می‌شد. صیغه هم آزاد شد. (۲۷)

اما روحانیت حاکم این بار هرگز به مخالفت دیرین خود با ۲ چیز بازنگشت: تحصیل دختران و زنان و حق رأی آنان سن رأی دادن تا ۱۵ سال پایین آورده شد و صرف این امر، بازگشت زن به صحنه را عملاً گزیرناپذیر ساخت.

روند رویدادها در دهه ۱۹۸۰ کفه را به نفع زنان سنگین کرد: جنگ ۸ ساله عراق با ایران پایان یافت هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهوری شد. آیت‌اله خمینی درگذشت. انقلاب به دومین مرحله‌اش وارد شد.

ایرانیان خسته از جنگ برای ایجاد تحول و تغییر پافشاری داشتند. تحول بنا بود بعد از سقوط نظام پادشاهی صورت گیرد، اما جنگ در این رهگذر مانع ایجاد کرد. زنان خواهان تغییرات اساسی بودند. الگوهای جدیدی خاصه از میان خانواده‌های روحانی پدید آمد. فائزه هاشمی دختر رفسنجانی یکی از این الگوها بود. او رئیس کمیته المپیک ایران، مسئول یک روزنامه و نماینده مجلس بود. فائزه موها را "مش" می‌کرد و زیر چادر شلوار جین می‌پوشید. یکی دیگر از همین زنان رئیس یک بیمارستان مدرن بود در وزارت امور خارجه کار می‌کرد و زیر چادر لباس مُد می‌پوشید. (۲۸)

در نیمه دهه ۱۹۹۰ برنامه فمینیستی در دستور کار مجلس شورا قرار گرفت. فشار برای قانون‌گذاری و اجرای قانون شدت یافت. مرضیه در ارتباط با قوانین اخیر می‌گوید: "از آنچه مجلس برای زنان انجام داد احساس غرور می‌کنم. پاره‌ای قوانین در برخورد با مشکلاتی خاص، بسیار عملی‌اند. مثلاً مهریه، زن تا قبل از این بعد از طلاق به فاقه دچار می‌شد چون ارزش مهریه‌اش با گذشت سال‌ها بسیار ناچیز شده بود. مثلاً زنی که ۴۰ سال پیش ازدواج کرده و مهرش ۱۲ هزار ریال بوده. این پول آن موقع شاید قابل ملاحظه بوده اما امروز کرایه یک تاکسی بیشتر نمی‌شود."

به موجب قوانین، زن هر زمان می‌تواند مهرش را از شوهر مطالبه کند و آنرا به میل خود مصرف نماید. اما پول ایران در مقایسه با ارزهای خارجی بعد از انقلاب افت شدیدی داشته از دلاری ۷۰ ریال در ۱۹۷۹ به دلاری ۸ هزار ریال

رسیده. چه بسیار زنانی که بعد از طلاق با آن مهریه ناچیز به فقر و درماندگی دچار می شدند. قانون مصوب مجلس در نیمه دهه ۱۹۹۰ مقرر داشت مهریه پایه پای تورم بالا و پایین رود. بانک‌ها موظف شدند آخرین نرخ برابری را هر روزه اعلام کنند تا زنان در این باره فریب نخورند. مرضیه می گوید: "این قانون زن را از نظر مالی تحت حمایت قرار می دهد و برای مردی که می خواهد اقدام به طلاق کند بسیارگران تمام می شود." شوهرش سر تکان می دهد و می گوید: "موجب می شود مرد در این باره بیشتر فکر کند." قوانین دیگری نیز به مسأله اشتغال زنان پرداخته اند. مرضیه می گوید: "باید این واقعیت را می پذیرفتیم که زنان نه تنها می خواهند کار کنند بلکه ناچارند کار کنند. اما در عین حال باید در کانون خانواده هم باشند. مجلس قانونی گذراند که به زن امکان داد در صورتی که کودک کم سن و سال دارد یا عضوی از خانواده اش بیمار است و به مواظبت نیاز دارد، نیمه وقت با نیمه حقوق کار کند و شغلش را از دست ندهد. بعضی زن‌ها می توانند  $\frac{3}{4}$  وقت را کار کنند و  $\frac{1}{4}$  را به بچه‌ها و خانه پردازند." به موجب قانونی دیگر زنان می توانند پیش از موقع بازنشسته شوند و البته بخشی از حقوق بازنشستگی را بگیرند. شیرازیان می گوید: "در گذشته زن ناچار بود تمام وقت کار کند و حقوقی دریافت کند و این با توجه به مسئولیت زن، نامنصفانه بود.

و سرانجام، دامنه آزادی در جمهوری اسلامی را می توان در نحوه رفتار با زنان اندازه گرفت. مجلس هر قدر هم در این زمینه‌ها قانون بگذراند باز پاسخگوی نیازهای آنهمه زن ایرانی نخواهد بود.

محدودیت‌ها را بخصوص در دو قانون بحث‌انگیز پیشنهادی سال ۱۹۹۸ می توان دریافت. جالب اینجاست که یکی از اینها در واکنش به رابطه بیل کلینتون رئیس جمهوری امریکا با مونیکا لووینسکی مطرح شد. روزنامه‌های ایران هم مثل سایر جاها به حادثه پوشش گسترده‌ای دادند البته جزئیات مطالب جنسی را ننوشتند. بعضی روزنامه‌ها عکس‌های لوئینسکی، جنیفر فلاورز و کاتلین ویلی را که ادعا می شد معشوقه‌های رئیس جمهوری امریکا

بوده‌اند به چاپ رساندند. همان خشم و عصبانیتی که این رویدادها در دو مجلس کنگره آمریکا برانگیخت در مجلس شورای اسلامی ایران هم تکرار شد.

۹۰ نماینده مجلس شورا که از پوشش خبری ماجرای لوئینسکی بر آشفته شده بودند طی طرحی که به مجلس دادند چاپ هر نوع تصویر زن یا مرد به قصد بهره‌برداری یا تحقیر، هر نوع بی‌حرمتی به زن، هر نوع تبلیغ سبک زندگی تجلی و هر نوشته‌ای را که به اختلاف مرد و زن دامن بزند "ممنوع اعلام کردند. دولت خاتمی با این اقدام مخالفت کرد و کوشید آنرا رقیق کند و احیاناً مانع تصویب آن گردد. اما طرح به تصویب مجلس رسید.

عطاءاله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با تأسف از تصویب لایحه گفت "آقای کلیتون علاوه بر ایجاد مشکل برای جامعه خود موجب ایجاد مشکل برای جامعه ما هم شده است." وزارت ارشاد زیر فشار، انتشار فکور، نشریه‌ای که عکس‌های سه زن یاد شده را چاپ کرده بود، ممنوع کرد. مجله بعداً در دادگاه جریمه و معلق شد. (۲۹)

مرضیه می‌گوید: برای دور اول به طرح یاد شده رأی نداده چون در آن هنگام به حج رفته بود، اما آن‌گونه که به من گفت آن طرح مورد حمایتش نبوده است می‌گوید: "قانون مزبور می‌گوید ناشر نمی‌تواند برای فروش نشریه‌اش اقدام به چاپ عکس اندام زن بکند مثلاً چاپ عکس عروسی که آرایش شده اما درباره ازدواجش مطلبی نوشته نمی‌شود. هدف قانون آن است که زن بر اساس قابلیت‌ها و دانش‌اش ارائه شود نه بر پایه زیبایی اندامش. و من با این ایده موافقم هم اکنون قوانین زیادی در این مورد داریم. اگر کسی می‌خواهد درباره ملکه الیزابت مطلبی بنویسد. خوب، بنویسد. ما نمی‌خواهیم زن را کلاً کنار بگذاریم من به آن طرح رأی نمی‌دادم."

اما طرح به هر حال از تصویب گذشت. قانون دوم، جداسازی خدمات پزشکی و درمانی برای زن و مرد بود. نوعی آپارتمان بهداشتی. زن باید فقط پیش پزشک زن برود و مرد هم پیش پزشک مرد. مرضیه از این ایده جانبداری

می‌کند اما می‌پرسد آیا ایران آنقدر پزشک متخصص زن، پرستار، متخصص آزمایشگاهی و اتاق عمل برای زنان دارد؟ البته با این قانون فرصت‌های شغلی تازه‌ای به وجود می‌آید و این نکته مثبت قانون است. این قانون هم به تصویب رسید اما شورای نگهبان آن را به دلایل فنی رد کرد و گفت قانون، خدمات جدیدی را به وجود می‌آورد اما بودجه آنها را مشخص نکرده است. (۳۰)

مرضیه می‌گوید: "اینها تصمیم‌گیری‌های دشواری است چون ما سیاست، دین و زندگی عملی را با هم قاطی کرده‌ایم باید مواظب باشیم به دین و به سیاست لطمه نزنیم. هنوز تا حد زیادی در مرحله آزمون هستیم."

### پی‌نوشت

1. Speech on the opening day of the 53rd United Nations General Assembly, Sept. 21, 1998.
2. Jere Longman, "Beneath Coat and Scarf, the Freedom to Play: Despite Restrictions Unimaginable in the West, Iranian Women Are Flocking to Sports," New York Times, May 26, 1998.
3. Azar Nafisi, "The Veiled Threat," New Republic, Feb. 22, 1999, pp. 24-29.
4. Robin Wright, "Iranian Women Lead New Revolution," Los Angeles Times June 23, 1998; "Iranian Leader Warns Women Against Copying Western Feminist Trends," Agence France-Presse, Oct. 22, 1997.
5. Haleh Esfandiari, "Iranian Women in the Public Sphere," paper delivered at the World Bank, May, 1998.
6. Esfandiari, "Iranian Women."
7. David Briscoe, "World Sends More of Its Daughters to School, but 51 Countries Lag," Associated Press, Oct. 19, 1998, citing a report by Population Action International, a Washington, D.C., nongovernment organization.
8. "Women to the Fore front of Education Scene in Iran," Iran News May 22, 1995; "Behind the Chador," Economist, Jan. 18, 1997, survey insert on Iran.
9. Robin Wright, "Losing Faith," Los Angeles Times Magazine April 23, 1993.
10. Esfandiari, Reconstructed Lives.
11. "Policewomen Return to Iran for First Time Since 1979 Revolution," Agence France-Presse, Aug. 4, 1998.
12. "Iran Names Four Judges for the First Time," Agence France-Presse, Dec. 25, 1997; Esfandiari, "The Politics of the Women's Question in the Islamic Republic, 1979-1999."
13. Tehran Times, May 5, 1998.



14. The Koran, translated by M. H. Shakir (New York: Tahrike Tarsile Qur'an, Inc., 1997).
15. Elaine Sciolino, "Top Woman in Iran's Government Once Spoke for Hostage-Takers," New York Times, Jan. 28, 1998.
16. Wells, 444 Days, pp.129-30, 161,180-81,421-23,425.
17. Wells,444Daysp.161.
18. Massoumeh Ebtekar and Moneer Gorgi, "The Chosen Woman: A Study of the Life and Status of the Virgin Mary (Mariam), the Mother of Christ, in the Holy Koran," Farzaneh: Journal of Women's Studies and Research, vol. 1. nos. 2, 3 (Winter and Spring 1994), pp. 67-81.
19. Hayden, a founder of the radical Students for a Democratic Society and one of the Chicago Seven arrested for protesting at the 1968 Democratic Convention, went on to become a California state senator and a candidate for mayor of Los Angeles in 1998. Bobby Rush founded the Illinois branch of the Black Panthers and served six months in prison for weapons possession, but was elected to Congress in 1992 and served for three terms. He lost a bid to become mayor of Chicago in 1999.
20. Esfandiari, "Iran: Women and Parliaments Under the Monarchy and Islamic Republic," pp. 1-24.
21. Fischer Iran: From Religious Disputeto Revolution, pp.226-27.
22. Esfandiari, "Iran: Women and Parliaments."
23. Esfandiari, ReconstructedLives, pp. 1-9.
24. Esfandiari, "The Politics of the Women's Question in the Islamic Republic, 1979-1999."
25. Esfandiari, Reconstructed Lives, pp. 19-51.
26. Ibid.
27. Ibid.
28. Elaine Sciolino, "The Chanel Under the Chador."
29. "Iranian Parliament Bans Pictures of Uncovered Women in Press," Agence France-Presse, Apr. 12, 1998; "Iranian Parliament Bans' Exploitative'Images of People in the Press," Agence France-Presse, Aug. 12, 1998.
30. "Iran Top Body Objects to a Single-sex Hospitals Law," Reuters, Oct. 13, 1998; "Iranian Authority Rejects Hospital Segregation Bill," Agence France-Presse, Oct. 14, 1998.

## فصل پنجم

### عشق، زناشویی و جنسیت در جمهوری اسلامی

درمانگاه شهید نامجو در جنوب تهران مکان نسبتاً کوچکی است که خانواده‌ها برای مایه‌کوبی کودکان، شکسته‌بندی استخوان و یا اندازه‌گیری درجه تب به آنجا رجوع می‌کنند. نام درمانگاه از شهیدی گرفته شده که در جریان انقلاب و یا جنگ عراق با ایران جان باخته است. در دهه اول انقلاب نامگذاری خیابان‌ها به نام شهیدان و جایگزینی نام‌های سلطنتی آنها امری رایج بود.

در یک بامداد بهاری که دانه‌های سرد باران به شیشه پنجره می‌خورد در درمانگاه شهید نامجو با جلال دیدار داشتم. با قد و بالای بلند و سبیل مرتب اصلاح شده، آثار عشق و عاشقی از چهره‌اش پیدا بود. نامزدش ژیلادختری جوان با ویژگی‌های ایرانی بود که موهای سیاهش از زیر روسری آبی بیرون می‌زد. تنگ کنار هم نشسته بودند. جلال در حالی که با لبخند به ژیلاد نگاه می‌کند می‌گوید: خانواده‌ام خانواده ژیلاد را می‌شناسد. آشنایی‌ها هم از همین جا شروع شد. در ایران هنوز خانواده‌ها واسطه‌های ازدواج پسر و دخترند، هر چند این عشق است که سرانجام، زناشویی را تعیین می‌کند.

یک سال پس از دیدار نخستین، جلال آماده خواستگاری شد و یک شب که خانه ژیلاد مهمان بود پس از صرف شام هنگامی که اعضای دو خانواده به دیدن برنامه تلویزیون مشغول شدند جلال با استفاده از فرصت در حالی که

دست ژبلا را می فشرد پرسید: حاضری با من ازدواج کنی؟ و ژبلا لبخند زنان به علامت رضایت، سر تکان داد. جلال با یادآوری آن روزها می گوید: "ناچار بودیم سنتی عمل کنیم چون بعضی اعضای خانواده این انتظار را دارند. اما در عمل، خیلی هم عاشقانه بوده." در کلاس درس درمانگاه کنار زوج می نشینم. در ایران پسر و دختر پیش از ازدواج باید گواهی نامه‌ای دریافت کنند که دوره برنامه تنظیم خانواده را گذرانده‌اند.

شهادت نامجو نماد نخستین سال‌های انقلاب و کلاس کنترل موالید درمانگاه شهید، گویای تحولاتی بود که در جمهوری اسلامی به مرور سال‌ها صورت گرفته بود: عمل‌گرایی هشیارانه‌ای عواطف تند اولیه را می‌گرفت و شالوده‌سیاست‌گذاری می‌شد. دولت تنها دیگر در واکنش به گذشته عمل نمی‌کرد. آینده‌نگری هم جزو برنامه‌های حکومت قرار گرفته بود.

سخنرانی در مورد زیست‌شناسی و تولید مثل در جامعه‌ای که از زن خواسته می‌شود سر تا پا حجاب اسلامی باشد. و مرد شلوار تنگ نپوشد. یک پدیده تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد و همین امر، ایران را به عنوان کشوری جالب و کنجکاوی برانگیز مورد توجه قرار می‌دهد. هیچ مجامله‌ای در لحن سخنان این کلاس به چشم نمی‌خورد.

مربی تنظیم خانواده با چهره‌ای پدران در لباس سفید آزمایشگاهی بی‌پرده برای تعدادی پسر و دختر، زوج‌های آینده صحبت می‌کرد. ابتدا خوش‌آمد گفت و افزود: می‌دانید هدف ازدواج چیست؟ ژبلا پاسخ داد: "برخورداری از زندگی مستقل." ژبلا با ۲۹ سال سن جزو نوجوانان نسبتاً مسن محسوب می‌شد. طاهره دختر دیگری که کمتر از ۲۰ سال دارد جواب می‌دهد: "اجرای دستور پیامبر اسلام." هفته پیش پدر و مادرش شوهر آینده‌اش را انتخاب کرده‌اند.

مربی می‌گوید: "بله. اما داشتن روابط جنسی منظم هم یکی دیگر از هدف‌هاست" این را دیگران نگفته بودند: "مطمئن هستم که شما می‌دانید" و بدون توجه به قیافه‌های شرم زده پسر و دخترها ادامه می‌دهد "ایران با افزایش

بی‌رویه جمعیت روبرو است و این موضوع مشکلاتی را به همراه دارد. مسأله در همه جای دنیا به همین شکل است به خصوص در کشورهای در حال توسعه.<sup>۱</sup>

ایران در میان کشورهای جهان خاصه در دهه اول انقلاب از لحاظ موالید مقام‌های اول را کسب کرد چون روحانیان از زنان ایرانی می‌خواستند نسل جدید اسلامی را آنها به بار بیاورند و آنها هم در این راه کوتاهی نکردند.

ایران در آستانه انقلاب ۳۴ میلیون جمعیت داشت هفت سال بعد این جمعیت از مرز ۵۰ میلیون گذشت. (۱) تصمیم روحانیت بر پایین آوردن سن زناشویی دختران از ۱۵ سال به ۹ سال یعنی سن رسمی بلوغ در این افزایش سریع جمعیت نقش اساسی داشت. در سال ۱۹۸۶ هر زن ایرانی به طور میانگین ۷ فرزند به دنیا می‌آورد. (۱) در توجیه این اقدام آیت‌اله ناصر مکارم شیرازی می‌گوید: "انقلاب ما از سوی دشمنان خارجی و داخلی تهدید می‌شد می‌خواستیم بر تعداد کسانی که به انقلاب ایمان دارند افزوده شود تا آنها انقلاب را حفظ کنند." (۲)

در اواخر دهه ۱۹۸۰ روحانیت حاکم دریافت که سیر صعودی، جمعیت به جای حفظ انقلاب، دارد آن را نابود می‌کند. مسئول یک داروخانه برایم توضیح داد و گفت این در واقع مسأله ریاضیات بود نه مذهب. سال پیش از انقلاب، درآمد نفتی ایران ۲۰ میلیارد دلار بود با ۳۴ میلیون جمعیت بر کشور هم صلح حاکم بود. در سال ۱۹۸۶ درآمد نفتی بین ۶ تا ۸ میلیارد دلار بود اما ۲۰ میلیون نفر بر جمعیت کشور اضافه شده. ۶ سال جنگ با عراق را هم از سر گذرانده‌ایم. "دولت سرانجام فهمید که برای این همه آدم‌هایی که به جمعیت افزوده می‌شوند هیچ امکاناتی وجود ندارد."

واقعیت‌های سرسخت، روحانیان را ناچار کرد به مشکل اقتصادی پدید آمده توجه کنند. در سال ۱۹۸۹ و آغاز جمهوری دوم، دولت، رسماً تنظیم

۱- این ادعای نویسنده تأمل‌برانگیز است و احتمالاً غیر مستند.

خانواده را در دستور کار قرار داد. تصمیم به روی آوردن به برنامه تنظیم خانواده در واقع، نموداری از یک چرخش مهم در انقلاب ایران بود. هدف اولیه روحانیت حاکم استقرار یک دولت از نظر ایدئولوژیکی خالص بر پایه‌های دینی بود. اما در طول ۱۴ قرن حیات اسلام، روحانیت هرگز به حکومت نرسیده بود و با پیچیدگی‌های اقتصاد هم چندان آشنا نبود. وقتی در عمل، مشکلاتی پدید آمد، دولت آموخت که حفظ انقلاب تا چه پایه دشوار است. ایران باید باقی می‌ماند یعنی روحانیت باید نحوه سرپا نگه داشتن یک دولت نوین را یاد می‌گرفت.

در تنها حکومت روحانی جهان، ناگزیر نیازها و واقعیت‌های دولت جایگزین احکام اسلامی یا رفتارهای سنتی مسلمانان شد. وقتی ایدئولوژی تحت‌الشعاع واقعیت‌ها قرار گرفت، برنامه کنترل زاد و ولد هم نمادی از چرخش انقلاب به مصلحت‌گرایی شد. اکنون حکومت الله به جنبه‌های زمینی رو می‌آورد.

کلاس‌های درس برای عروس و دامادها قبل از ازدواج از سال ۱۹۹۴ در ایران دایر شد و تلاش جدی دولت را در زمینه پایین آوردن نرخ زاد و ولد و در نهایت وارونه کردن روند افزایش جمعیت نشان می‌داد. (۳)

مربی در درمانگاه شهید نامجو نحوه تفکر جدید را برای زوج‌های جوان تشریح می‌کرد: "حال که دارید زندگی جدیدی را آغاز می‌کنید باید مشکلات آموزش و پرورش، اقتصادی و زندگی اجتماعی خانواده‌های پر اولاد را بدانید" و ضمن یادآوری محدودیت‌های بودجه دولتی، محیط زیست، و زمانه زن پرسید: "خوب چه باید کرد؟ نحوه پیشگیری را می‌دانید؟" و سپس با استفاده از وسایل موجود در آنجا نحوه‌های گوناگون پیشگیری از باردار شدن را برای عروس و دامادها شرح داد و تأکید کرد که زن و شوهر باید در مورد بچه‌دار شدن یا پیشگیری تصمیم بگیرند. تصمیم یک‌جانبه تصمیمی نادرست است.

روال کلاس درس عروس و دامادها با نشان دادن فیلم در مورد نحوه پیشگیری همراه بود اما آن روزها چون به عاشورا نزدیک بود و بخش موسیقی

امکان نداشت. از نشان دادن فیلم خودداری می‌شد و مربی و پرستار دستیارش این وظیفه را به عهده داشتند.

سایر بخش‌های کلاس آموزش، شامل عناصری از گذشته و حال ایران، فرهنگ باستانی، آزادی زن، الگوهای زناشویی سنتی و علم ژنتیک بود مربی پرسید "شما از خدا چه می‌خواهید."

ژیلا جواب داد: "بچه‌های تندرست." مربی تأیید کرد و گفت پسر یا دختر نوزاد اهمیتی ندارد. مهم سالم بودن نوزاد است.

اینجا هم مثل سایر نقاط خاورمیانه و آسیا، فرزند پسر مطلوب‌تر بود خواه برای کمک به درآمد خانواده و خواه برای تداوم میراث خانوادگی. در این گوشه از جهان، خانواده‌ها حس می‌کنند بدون داشتن دست‌کم یک فرزند پسر، کامل نیستند. طنز قضیه اینجاست که رژیم در کلاس‌های آموزش تنظیم خانواده برابری زن و مرد را تعلیم می‌داد که در جهان خارج به عنوان رژیم سرکوبگر زن شناخته شده بود. پیام کلاس به شیوه‌های گوناگون بر تابلوهایی در گوشه و کنار تهران در خیابان‌های بزرگ به چشم می‌خورد. "پسر یا دختر: دو فرزند کافی است."

زنگ تفریح، جلال به من گفت کلاس خیلی خوب بوده. و به مراتب بهتر از آنچه فکر می‌کرده. و او مطالب زیادی آموخته است. با توجه به اینکه ۳۹ سال داشت و از میانگین سن ازدواج در ایران مسن‌تر بود.

واکنش عروس و دامادهای جوانی که خانواده‌ها ترتیب آشنایی و ازدواج‌شان را می‌دهند بیشتر به آینده ایران مربوط می‌شود. طاهره، دختر نوجوانی، با صورت گرد و چادر سیاه همراه جواد به کلاس وارد شد. جوان ۲۸ ساله، کارگر فایبرگلاس بود. چون این دومین باری بود که طاهره و جواد همدیگر را می‌دیدند. پدر طاهره و خواهر جواد هم همراهشان آمده بودند. دوستان خانوادگی آنها را معرفی کرده و خانواده‌ها ترتیب ازدواج را داده بودند. به دنبال توافق دو خانواده، جواد اجازه یافت یکبار با طاهره حرف بزند. هفته بعد از او خواستگاری کرد منتها به صورتی که جواد به پدر و مادرش گفت و

آنها به خاله جواد گفتند و او به طاهره گفت. پاسخ مثبت طاهره هم به همین روال به جواد رسید. و بعد کلاس آموزش در درمانگاه.

از همراهان جواد و طاهره در مورد کلاس می‌پرسم. داوود پدر طاهره می‌گوید: وقتی او ازدواج کرده از این کلاس‌ها خبری نبوده. و او حالا در ۴۴ سالگی ۶ فرزند دارد. می‌پرسم اگر در این باره می‌دانست آیا حاضر بود اقدام به پیشگیری کند و او می‌گوید: البته. صد درصد. دو فرزندش بس است. از جواد و طاهره می‌پرسم. می‌خواهند چند فرزند داشته باشند طاهره پیشدستی می‌کند و با قاطعیت می‌گوید: دو تا و نه بیشتر می‌پرسم از وسایل پیشگیری استفاده خواهند کرد طاهره پاسخ مثبت می‌دهد اما جواد می‌گوید: شاید این وسایل برای بهداشت زنان خوب نباشد. زن باید سال‌های سال قرص بخورد IUD هم که صد درصد مطمئن نیست. میان طاهره و جواد، بحث جدی‌تر شد. و توجه دیگران را جلب کرد، پرستار سرانجام مداخله کرد و با شگردهای فنی تنظیم خانواده و استفاده از افسانه‌ها و حقایق سعی کرد بحث را به سود برنامه پیش ببرد و پیش از پایان آن بحث من درمانگاه را ترک کردم.

به طوری که بعدها در وزارت بهداشت و درمان متوجه شدم بخشی از مشکل کنترل زاد و ولد در جامعه اسلامی، پیامدهای فرهنگی آن بود. اما به هر حال حتی در پایان قرن بیستم فکر کنترل موالید در خانواده‌های سنتی و افراد پای‌بند به دین یک جهش بزرگ به پیش بود. غلبه بر مشکلات و پل زدن میان سنت و تکنولوژی یکی از دلایل ناکامی یا دست کم محدودیت بُرد برنامه تنظیم خانواده در زمان شاه طی دهه ۱۹۷۰ بود. (۴)

جمهوری اسلامی در رساندن پیام به مخاطبان موفق‌تر بود زیرا این بار روحانیت این پیام را می‌رساند، همان روحانیتی که تا چند سال پیش از آن، به نفع ازدیاد زاد و ولد سخن گفته بودند. روحانیان برای توجیه شرعی امر به دنبال حدیث یا رفتاری از پیامبر اسلام بودند، مطلبی که پیامبر درباره بزرگی یا کوچکی خانواده گفته باشد آنهم ۱۴ قرن پیش زمانی که جمعیت کره ما کمتر از ۳۰۰ میلیون بود. (۵)

وارونه کردن سیاست قبلی برای دولت چندان آسان نبود. ابتدا در سال ۱۹۸۸ کابینه با اکثریت یکی رأی سیاست کنترل موالید را تصویب کرد. و بعد از مباحث فشرده کابینه و تصویب آن، نخست‌وزیری رأی دولت را علناً به اطلاع عموم رساند. (۶)

سپس با عجله از یک روحانی برجسته فتوایی در این باره گرفته شد. سال‌ها با خودم فکر کرده بودم کدام آیت‌اله آنقدر دل و جرأت دارد که چنان فتوایی صادر کند؟ فتوا در گسترده‌ای پخش شد اما با همه کسانی که من با آنها صحبت کردم هیچ‌کدام منبع فتوا را نمی‌دانستند و نسخه‌ای از آن را نداشتند. حرف این بود که برنامه تنظیم خانواده چیز خوبی است و از ایرانیان خواسته شده بود اولاد کمتری بیاورند. تا اینجا همین حرف ولو در ابهام، کافی بود.

بعد مرحله شیوه‌های خاص فرا رسید. آیت‌اله خامنه‌ای در یک "اعلام نظر دینی" به پرسش‌هایی پاسخ داده بود. این معمولی‌ترین راه کسب دستور در مسائل حساس است. وزیر بهداشت و درمان نسخه‌ای از پرسش و پاسخ (به انگلیسی) را در اختیارم گذاشت:

۱- استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری برای زن مجاز است یا نه؟

بسمه‌تعالی: با اجازه شوهر مجاز است.

۲- در صورت جلب رضایت، نظر شما در موارد زیر چیست؟

قرص‌های ضد بارداری و سایر داروها؟

بسمه‌تعالی: مجاز است.

نصب وسیله ضد بارداری در درون رحم؟

بسمه‌تعالی: مجاز است به شرط آنکه نگاه و لمس حرام در کار نباشد.

سترون کردن زن؟

بسمه‌تعالی: اگر آگاهانه و عقلانی باشد و نگاه و لمس حرام در کار

نباشد مجاز است.

برداشتن تخمدان؟

بسمه‌تعالی: با اجازه شوهر مجاز است.



به دنبال صدور رأی رهبر، بقیه روحانیان هم بی‌درنگ در زمینه تنظیم خانواده فتوا دادند. همه شکل‌های کنترل زاد و ولد آزاد شد در حالی که اغلب آنها در نخستین سال‌های انقلاب ممنوع بود و کسب مجوز در این زمینه بسیار دشوار. روحانیان علاوه بر این، در انتقال پیام هم نقش مهمی ایفا کردند. در هفته‌ای که هر ساله به نام هفته جمعیت برگزار می‌شود و با روز جمعیت سازمان ملل متحد در ماه ژوئیه همزمان است در مسجدها و مراکز مطالعه دینی سراسر ایران بر اهمیت خانواده‌های کم‌اولاد و گام‌هایی که باید در مسیر کوچک کردن خانواده برداشت، صحبت می‌شود. دکتر شهریاری در وزارت بهداشت و درمان به من گفت ما از رهبران دینی می‌خواهیم هنگام نماز گزاردن با مردم در مورد تأثیر کنترل جمعیت بر توسعه اقتصادی و اجتماعی صحبت کنند. و از زمانی که ما این برنامه را شروع کرده‌ایم سایر کشورهای اسلامی از نحوه حمایت همه جانبه روحانیان از ما شگفت زده شده‌اند.

در پای بزرگترین منبع آب تهران با عباس دیدار می‌کنم. یک آگهی غیرمعمولی بر منبع آب نصب شده. "عقیم کردن بدون عمل جراحی". درمانگاه درست زیر منبع واقع شده. او آمده بود تا خود را عقیم کند، می‌گوید دو فرزند داریم و همین بس است. می‌خواهیم برای هر دو آنها امکانات تحصیلی خوب فراهم کنیم. راستش را بخواهید امکان فرزند بیشتر را نداریم. تصمیم این راننده کامیون با موهای جوگندمی در این باره و تمایلش به گفتگو در مورد آن، نمونه‌ای از پذیرش همگانی برنامه تنظیم خانواده در ایران در مدتی کمتر از یک دهه است. عباس می‌گوید: زنم دو سال بود قرص می‌خورد و ما هر دو نگران عواقب جانبی آن بودیم. با چند نفری که خود را عقیم کرده بودند صحبت کردم همه راضی بودند. و چون می‌شود بار دیگر به عقیم بودن پایان داد، تصمیم‌گیری آسان‌تر است.

عباس می‌گفت کل عمل ده دقیقه طول کشید نیم ساعتی هم جلسه مشاوره است که پیش از عمل، جریان عمل را با فیلم ویدیویی نشان می‌دهند. در سال ۱۹۹۸ این برنامه کاملاً در ایران جا افتاده بود.

وقتی در سال ۱۹۹۳ درمانگاه عقیم کردن مردان شروع به کار کرد، با یک خط سبز از در درمانگاه مسیر اتاق مشاوره در پشت درمانگاه مشخص شده بود تا مردانی که خجالت می‌کشند قصدشان را بازگو کنند ناچار نباشند نشانی آنها از مسئول اطلاعات درمانگاه پرسند. اما به مرور وضع عادی شده بود به طوری که از هر مردی می‌پرسیدم به راحتی به پرسش‌هایم جواب می‌داد حتی بعضی حاضر بودند جلو آگهی‌گذاری عکس‌شان را بگیرم یک نفرشان حتی از من خواست نسخه‌ای از عکس را برایش بفرستم.

محسن جوانی ۲۹ ساله و کارمند شرکت واحد و پدر دو فرزند می‌گوید: عقیم شدن بهتر از شیوه‌های دیگر است. او هم دو ماه بعد از عمل برای معاینه آمده بود. می‌پرسم پیش از عمل ترسی از آن داشته، یا بعد از عمل پشیمان شده است؟ می‌گوید: البته شایعه‌هایی درباره عوارض جانبی شنیده بودم. اما مهم نبود و حالا فکر می‌کنم رابطه‌ام با همسرم بهتر شده است نه بدتر. پیش از این همه‌اش نگران و محتاط بودیم. اما حالا هر دو از رابطه جنسی بیشتر لذت می‌بریم و ترسی از باردار شدن را هم نداریم. من به دوستانم هم توصیه کرده‌ام همین کار را بکنند.

می‌پرسم آیا کسی از دوستانش حرفش را قبول کرده است؟ و او می‌گوید: بله تا حالا دو نفرشان عمل کرده‌اند، می‌خندد.

در این مبارزه، این قبیل توصیه‌های دوست و آشنا بیش از اطلاعات دقیق تأثیرگذار بوده و دست کم ۴۰ درصد عقیم شدن‌های مردان با توصیه دوست و آشنا و اعضای خانواده صورت گرفته. فریدون فروهری جراح ارشد کلینیک که این آمار را داده، در تأیید گفته‌هایش آلبومی از عکس مشتریان معروفش را نشان می‌دهد. در یکی از عکس‌ها یک روحانی است که دکتر می‌گوید او تعدادی از دوستان و همکارانش را به کلینیک معرفی کرده و این جریان را از آغاز کار کلینیک تقریباً هر هفته ادامه داده است.

روحانیت، عقیم کردن مردان را هم مانند برنامه تنظیم خانواده مورد تأیید قرار داد. وزارت بهداشت و درمان نسخه‌ای از "اظهار نظر دینی" درباره عقیم

کردن مردان را به من داده بود اما دکتر فروهری اصرار دارد که من به نسخه‌ای که زیر شیشه میز کارش گذاشته نگاه کنم و می‌گوید رهبر ایران اعلام کرده هنگامی که عقل به شما حکم کند به فرزندان بیشتری نیاز ندارید عقیم کردن مجاز است. این بار بر خلاف آنچه در اظهار نظرهای آیت‌اله خامنه‌ای دیدیم، رهبر ایران، اجازه زن را برای عقیم کردن مرد، لازم ندانسته است. اما برای آنکه مردهای ایران مسأله را بپذیرند به چیزی بیش از یک فتوا نیاز بود. دکتر فروهری می‌گوید: در آغاز کار مشکلاتمان خیلی زیاد بود. اینجا یک کشور مذهبی است و وقتی مردم در مورد پدیده‌های جدید چندان چیزی نمی‌دانند، به دشواری آنرا قبول می‌کنند. در این مورد چند عامل مؤثر بود. در آغاز کار، عمل، سرپایی بود و استقبال چندان نمی‌شد. بعد یک پزشک چینی تکنیک عقیم کردن بدون عمل جراحی با استفاده از لیزر را به ما یاد داد از آن به بعد، استقبال بی‌نظیر بوده است.

در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸ تنها در درمانگاه جنوب تهران ۱۴۷۹۰ عمل انجام شده و میانگین عقیم کردن مرد در سال ۱۹۹۸ ماهی ۳۵۰ نفر بوده. طی همان دوره در درمانگاه‌های دولتی سراسر کشور ۲۸۰ هزار عمل، انجام گرفته که البته عمل جراحان درمانگاه‌های خصوصی در این آمار نیامده است. دکتر فروهری می‌گوید: طی همین دوره در پاکستان تنها ۶ هزار مورد عقیم کردن وجود داشته در حالی که جمعیت آن کشور دو برابر ایران است. انجام مشاوره هم در گرایش مردم به عقیم شدن مؤثر بوده است. آن طور که دکتر فروهری می‌گوید: کارکنان درمانگاه او از هر نوع عمل پیش از موقع و تحمیلی ابا دارند چون تجربه هند نشان داد که وارد کردن مردم به این عمل بر خلاف میل شان یا بدون آگاهی دادن به آنها، نتیجه عکس به بار می‌آورد. دکتر فروهری ادامه می‌دهد: وقتی مردی فقط یک فرزند دارد و مراجعه می‌کند به او یادآور می‌شویم اگر بعداً دلش فرزند دیگری خواست چه خواهد شد. همچنین به مردها می‌گوییم که نگران کم شدن مسائل جنسی نباشند.

دکتر فروهری می‌گوید: بعد از آنکه آگهی را به منبع آب نصب کردیم

مشتری‌هایمان بی‌درنگ دو برابر شد. مردم ایران از آمار و ارقام خوششان می‌آید و در همه زمینه‌ها از جمله جنبه‌های گوناگون عقیم‌سازی مرد، آمار زیادی گرد می‌آورد که حیرت‌آور است. دکتر می‌گوید: انگیزه‌های عقیم شدن را می‌توان در چهار گروه دسته‌بندی کرد. سپس با اشاره به نموداری که تازه تهیه کرده می‌گوید: ۴۳ درصد مردان داوطلب می‌گویند به قدر کافی اولاد دارند. ۲۵ درصد ملاحظات اقتصادی را دلیل می‌آورند.  $\frac{1}{3}$  آنها ملاحظات اقتصادی و تعداد کافی اولاد - هر دو - را به عنوان انگیزه ذکر می‌کنند. ۸ درصد هم می‌گویند از بیماری‌های ژنتیک نگرانی دارند.

دکتر فروهری نمودار سنی مردها، سن همسران آنها، تعداد فرزندان موجود خانواده، تعداد بارداری‌های ناخواسته، میزان درآمد و شغل خانوار، دلایل تصمیم مرد به عقیم شدن، منبع اطلاعاتی در مورد عمل عقیم کردن، میانگین فاصله زمانی عقیم شدن مرد و یائسگی همسرش (برای نشان دادن تعداد بارداری‌های احتمالی)، و نوع کنترل بارداری بیش از انجام عمل عقیم شدن را تهیه کرده است.

سخن گفتن درباره روابط جنسی از فهرست ممنوعه‌های جمهوری اسلامی بیرون آمده است هر چند زن و مرد نامحرم هنوز حق لمس بدن یکدیگر یا حتی دست دادن را ندارند تا چه رسد به تماس‌های خاص یا تحریک آمیز. صحبت درباره روابط جنسی به کلاس‌های آموزش پیش از ازدواج هم محدود نمی‌شد. در سال ۱۹۹۸ برنامه‌های تنظیم خانواده عملاً به سراسر جامعه کشانده شده بود. دکتر شهریاری پزشک زنان می‌گوید: در حال حاضر در همه کارخانه‌ها اتاق بهداشت داریم و به کارگران وسایل جلوگیری می‌دهیم. بطور رایگان توجه زیادی به کارگران در این زمینه شده زیرا این طبقه کمتر از سایر گروه‌ها در برنامه تنظیم خانواده مشارکت می‌کنند. در سال ۱۹۹۸ تنها ۱۰ درصد کارگران از برنامه کنترل موالید استفاده می‌کردند.

در هفته جمعیت، دانش‌آموزان در طرح‌های جمعیتی که توسط وزارتخانه‌های بهداشت و آموزش و پرورش تدارک می‌شد شرکت می‌کردند.

علاوه بر فعالیت تبلیغاتی، دولت به مشوق‌هایی نظیر مسافرت‌های رایگان در این زمینه متوسل شده. عده‌ای را از تهران به اصفهان و شیراز، در شهر تاریخی، کانون هنر و معماری ایران می‌برند و این بخش از فعالیت‌های برنامه تنظیم خانواده است. دکتر شهریاری می‌گوید: این مسافرت‌ها هم تا حدی تشویق‌کننده بوده است.

حالا دیگر برنامه تنظیم خانواده به شهرهای بزرگ ایران محدود نمی‌شود. گروه‌های سیار دولتی به روستاهای کوهستانی، قبیله‌ای و چادرنشین هم سر می‌زنند. این کار ابتدا در اوایل دهه ۱۹۹۰ با گروه‌های کوچکی که وسایل ضدبارداری را با خود می‌برند و به رایگان توزیع می‌کردند آغاز شد. تا سال ۱۹۹۸ در ایران ۸۰ تیم بزرگ هر کدام شامل ۳۰ کارشناس - پرستار، کارشناس بیهوشی، متخصص آزمایشگاهی، و جراح متخصص عقیم کردن مردها - فعالیت می‌کرد. به گفته دکتر شهریاری بعضی از این کارشناسان با هلی‌کوپتر و بسیاری با جیب، عده‌ای حتی با الاغ سفر می‌کنند و به همه جای ایران سر می‌زنند.

در جهان اسلام واژه بدر نماد تاریخی دارد معنی آن، ماه تمام است اما نخستین جنگی که پیامبر اسلام در آن پیروز شد نیز در محلی به نام بدر صورت گرفت و این سرآغاز پیروزی‌های سپاه اسلام در افریقا، شبه جزیره، ایران، اسپانیا، جنوب آسیا و بخشی از چین بود. جنگ سال ۱۹۷۳ اعراب با اسرائیل هم با نام رمزی بدر آغاز شد.

برنامه موفق تنظیم خانواده در ایران هم ابتدا به صورت آزمایش در درمانگاه بدر در جنوب تهران انجام گرفت هر چند سپاه مؤمنان این بار، زنان بودند. هدف این مبارزه، قبولاندن مزایای تنظیم خانواده به افراد بود. از میان همه برنامه‌های تنظیم خانواده در ایران، این یکی پردامنه‌ترین تأثیرها را داشته و دامنه‌اش به کوچک‌تر کردن اندازه خانواده محدود نمانده است. تأثیر عمیق آن بر نقش زنان، دستاورد بزرگ این برنامه بود.

در سال ۱۹۹۲ به درمانگاه بدر رفتم. طرح هنوز در مرحله جنینی بود.

محسن نقوی مسئول درمانگاه می‌گوید: "رئیس سازمان جهانی بهداشت در ژنو گفته است در هیچ کشوری بدون کمک اکثریت مردم نمی‌توان معضل جمعیت را حل کرد." و ما برنامه‌هایمان را بر پایه همین دیدگاه بنا کرده‌ایم. به گفته دکتر نقوی، اینجا هم مثل صدر اسلام پیدا کردن نخستین کسانی که به ما بگریزند دشوار است. پرستاران و کارکنان درمانگاه باید از میان زنانی که برای مشاوره به صف ایستاده‌اند داوطلبان احتمالی را نشان کنند. ببینند در میان آنها کدام باهوش‌تر است. که بتوان از او برای کمک به دیگران یاری گرفت. بعد باید پرونده‌هایشان را بررسی کنند تا بدانند کدامشان پر اولادترند. بعد از آنها می‌خواهیم داوطلب بشوند. در نخستین سال، بعد از بررسی هزاران مورد، تنها ۳۰۰ زن با شرکت در کلاس هفتگی بهداشت خانواده درمانگاه بدر موافقت کردند. بعد از آموزش دادن داوطلب‌ها آنها را به در خانه‌ها فرستادیم تا داوطلبان جدید را شناسایی کنند. شگردها با توجه به نوع مخاطبان فرق می‌کرد.

"اگر با زن و شوهر جوانی که تازه زندگی مشترک را آغاز کرده بودند روبرو می‌شدند با آنها از تغذیه، آزمایش سرطان و مراقبت کلی خانوادگی صحبت می‌کردند." در خانواده‌ای که ۴ فرزند داشتند از مزایای کنترل جمعیت و مزایای استفاده از وسایل ضد بارداری گفتگو می‌شد. جای دیگر درباره در دسترس بودن مواد غذایی، نحوه واردات کالاهای اساسی و هزینه سنگین اتکا به منابع خارجی صحبت می‌کردند. و در میان خانواده‌های مؤمن از مزایای ایمان: مثلاً می‌گفت یک فرد سالم و مسلمان تحصیل کرده بهتر از صدها مسلمان بی‌سواد و ناسالم است. و وقتی با خانواده انقلابی‌های سرسخت و شدیداً سیاسی روبرو می‌شد از دفاع از جمهوری اسلامی حرف می‌زد و می‌گفت ایران در یک منطقه ژئواستراتژیک واقع شده و ما باید برای یک ارتش بزرگ پول زیادی هزینه کنیم. پول باید صرف امنیت جمهوری اسلامی بشود نه صرف بچه‌های بیشتر.

و با این فعالیت‌ها، به گفته دکتر نقوی، نگرش جامعه عوض شد. در ابتدای

انقلاب از مادران خواسته می شد برای دفاع از کشور اسلام، فرزندان بیشتری بیاورند و حالا گفته می شود برای دفاع از کشور و اسلام فرزندان کمتر، حالا می دانیم که جنگ را تکنولوژی می کند نه نفرات.

با دو تن از پزشکان زن به کلاس داوطلب‌هایی می‌رویم که به در بدر آمده‌اند تا ضمن مقایسه یادداشت‌هایشان، تازه‌های هفته گذشته را بشنوند و در جریان امور قرار بگیرند. بیشتر داوطلب‌ها در سنین ۳۰ سالگی‌اند. بعضی با چادر سیاه و بعضی هم با روبوش و روسری، همگی مایل بودند آزادانه درباره کارشان حرف بزنند درباره نحوه باز کردن سر صحبت با خانواده‌ها و کشاندن آن به موضوع حساس، مسأله ترغیب مردها به تن دادن به فرزندان کمتر بی میلی اولیه مردها به استفاده از وسایل ضد بارداری و تأثیر کنترل جمعیت بر سلامت کلی خانواده. و مهمتر از همه، تأثیر فعالیت جاری بر خود داوطلب‌ها، عده زیادی از آنها می‌گفتند این فعالیت، زندگی‌شان را عوض کرده است. سکینه، داوطلب میانسال می‌گوید: "فرصتی برایمان پیدا شده که در امور جامعه‌مان مشارکت کنیم. حالا پا از خانه بیرون گذاشته‌ایم، شخصیت‌مان بهبود پیدا کرده حالا خودمان درباره کارهایمان تصمیم می‌گیریم."

صغرا که نمی‌خواهد نام خانوادگی‌اش را بگوید می‌افزاید "زن هر چه بیشتر باردار شود و بچه بیاورد به همان اندازه تاب و توانش کم می‌شود وقت برای کارهای دیگر ندارد. نمی‌تواند به خودش برسد. آخر زن هم حق دارد قدری به خودش برسد."

ربابه، زنی آرام در آستانه ۵۰ سالگی منتظر می‌ماند تا حرف دیگران تمام شود بعد می‌گوید: "یاد گرفته‌ام که ما هم حق انتخاب داریم. من در سن ۹ سالگی به خانه شوهر رفتم اما هرگز نمی‌گذارم دختری در این سن ازدواج کند. به او می‌گویم ابتدا باید دبیرستانش را تمام کند و برای خودش شخصی بشود." بعد از همه اینها نتوانستم از ابراز حیرتم خودداری کنم که این برنامه در مناطق مذهبی‌تر جنوب تهران، در منطقه‌های فقیرنشین گل کرده است. دکتر نقوی می‌گوید: "فقیرترها بیشتر مایلند زندگی‌شان عوض شود و برای این تغییر

روحیه مایه بیشتری می‌گذارند." با بدبینی از دکتر نقوی می‌پرسم روحانیت حاکم تا چه پایه انتظار تغییر را دارد. می‌گوید: "جمعیت ایران در سال ۱۹۹۲، ۵۸ میلیون بوده. و می‌افزاید در ایالات متحد آمریکا ۱۵ سال طول کشید تا مردم قانع شوند غذای چرب و چیلی نخورند هنوز هم در این باره کار می‌شود آنوقت چگونه از ما انتظار داری این معضل را یک شبه حل کنیم؟"

وقتی سال ۱۹۹۸ به ایران برگشتم به یاد سخنان دکتر نقوی افتادم. برنامه آنقدر جا افتاده بود که نیازی به تیر کردن داوطلبان غریبه در صف‌های درمانگاه نبود. زنان هرچه بیشتری خودشان می‌آمدند و داوطلب می‌شدند و بعد از دیدن آموزش، خود به تعلیم در و همسایه‌های داوطلب می‌پرداختند.

دکتر شهریاری می‌گوید: در سرتاسر ایران حدود ۳۵ هزار داوطلب فعالیت دارند و این عدد، بازگوکننده قضیه است. در سطح کشور میانگین تعداد نوزادان هر زن از ۷ نوزاد در سال ۱۹۸۶ به ۲/۷ نوزاد در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته. ارقام آن چنان تکان دهنده بود که کارشناسان جمعیت در جهان خارج با ناباوری به ایران کمک کردند تا با استفاده از پایگاه داده‌ها و شیوه‌های نمونه‌گیری بار دیگر آمار خود را آزمایش کند. مبارزه ایران در این زمینه ستایش جهانی را برانگیخت و کارشناسان جمعیت بین‌المللی، از ایران به عنوان الگوی جهان اسلام و جهان سوم یاد کردند.

نفیس سابق، رئیس صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ گفت "به کشورهای اسلامی پیشنهاد می‌کنیم افرادی را به عنوان ناظر به ایران بفرستند. این برنامه در ایران به خوبی و استواری طرح‌ریزی شده و به نیازهای مردم پاسخ می‌دهد." (۷)

به رغم تنش سیاسی میان تهران و واشنگتن، گروه بین‌الملل اقدام جمعیت در ایالات متحد آمریکا در نیمه دهه ۱۹۹۰ از تلاش ایران در این زمینه ستایش کرد. سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ بهترین جایزه جمعیت را به ایران اختصاص داد و وزیر بهداشت و درمان ایران در نیویورک طی تشریفات جایزه را از دست کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل دریافت داشت.



البته هنوز برنامه تنظیم خانواده در ایران همه مشکلات را پشت سر نگذاشته. از هر سه مورد بارداری در اواخر دهه ۱۹۹۰، بنا به آمارهای دولتی، یک مورد، ناخواسته بوده و زن و شوهر هیچ‌کدام آن را نمی‌خواستند. در میان بارداری‌های ناخواسته، ۳۵ درصد زن و شوهرها نحوه استفاده درست از وسایل جلوگیری را نمی‌دانسته‌اند.

موفقیت‌های اولیه، خطرات بلند مدت را از میان نبرده و در ۳۵ سال آینده جمعیت ایران به ۹۰ میلیون می‌رسد.

در یک شب پاییز سال ۱۹۹۸ به عروسی مریم و امیر رفتیم. جشن مفصلی بود مراسم عقد در ایران، تشریفاتی خصوصی است و غالباً در خانه عروس تنها افراد محرم حضور می‌یابند. بعد مراسم جشن با حضور مهمانان، خانواده‌های عروس و داماد و دوستان و مدعوین در جای بزرگتری برگزار می‌شود. اینجا هم زن و مرد از جمله عروس و داماد در قسمت‌های مجزا پذیرایی می‌شوند، مراسم عروسی در هتل هما - شرایتون سابق - بود. لباس عروس و داماد، برخلاف سایر کشورهای منطقه و آسیای میانه، به همان سبک زمان شاه، یعنی لباس غربی ست. مهدی، پدر داماد که منتظر ورود پانصد میهمان است. به من می‌گوید: عروس و داماد وجوه مشترک زیادی دارند. مریم ۲۲ سال و امیر ۱۴ سال دارد. هر دو بلند پروازی‌های شغلی دارند. مریم می‌خواهد در رشته روانشناسی در دانشگاه تحصیل کند و امیر تازه از رشته علوم کامپیوتری فارغ‌التحصیل شده. هر دو از نظر اقتصادی به یک طبقه تعلق دارند و از محله واحدی از تهرانند. پدر هر دو هم بازاری‌اند. پسر دایی و دختر عمه‌اند. مریم نوه خواهر مهدی است. پدر بزرگ داماد، روحانی است او جد عروس هم محسوب می‌شود.

سال پیش از آن دو خانواده ترتیب ازدواج را داده بودند. حتی در آستانه قرن بیست و یکم هنوز ساختارهای اسلامی و سنت‌های ایرانی در بیشتر خانوارهای کشور کم و پیش حکمفرماست. پدر داماد می‌گوید: از آن زمان به بعد خیلی وقت‌ها با هم بوده‌اند البته در خانه مادر عروس. هر دو به خوبی

همدیگر را می‌شناسند از هم راضی‌اند. همدیگر را دوست دارند. وقتی عروس و داماد وارد شدند آثار این عشق و دوستی در چهره‌شان هویدا بود. از پدر داماد در مورد نگرانی از مشکل احتمالی ژنتیکی فرزندان عروس و داماد می‌پرسیم. سرش را تکان می‌دهد و با اطمینان می‌گوید: "نه. آزمایش ژن داده‌اند. این جزو مقررات دولتی است. گواهی گرفته‌اند که همه چیز روبراه است."

از دواج‌های درون فAMILI در میان خانواده‌های پرجمعیت ایران، امری پذیرفته شده است. همین‌طور هم در جهان اسلام و سایر بخش‌های جهان سوم که هنوز قبیله‌ها، عشایر و طایفه‌ها واحدهای مهم اجتماعی‌اند، از نظر تاریخی این یک شیوه شناخت خانواده و زمینه همسر آینده و تضمین پایداری خانواده در آینده بوده و مانع طلاق و جدایی به حساب می‌آمده است. ضمن اینکه منابع مالی در درون خانواده باقی می‌مانده است.

در ایران بعد از انقلاب این رسم شاید قوی‌تر هم شده باشد. البته در این زمینه آماری وجود ندارد اما محدود شدن زندگی اجتماعی در جمهوری اسلامی خاصه در دهه اول انقلاب موجب شد همسرگزینی در درون خانواده‌ها گسترش یابد. پسر و دخترها جز در تجمع‌های خانوادگی راه قانونی دیگری برای آشنا شدن با هم نداشته‌اند در پایان دومین دهه انقلاب هم تنها معدودی از زناشویی‌ها با عشق آغاز شده بود.

اما همان مصلحت‌گرایی که راه را برای برنامه کنترل جمعیت هموار نمود، موجب شده ایران گام‌های غول‌آسایی در زمینه یاد شده نیز بردارد. اقدام‌های بعد از انقلاب اصولاً با آنچه قبل از انقلاب معمول بود از زمین تا آسمان فرق دارد. قبل از انقلاب از عروس و دامادها آزمایش خون به عمل می‌آمد تا مبادا بیماری‌های جنسی داشته باشند. اما در سال ۱۹۹۴ در ایران برنامه سراسری آموزش، مصاحبه، مشاوره و آزمایش ژنتیکی از پسر و دختری که خویشاوند بودند و قصد ازدواج داشتند به اجرا گذاشته شد. امری که در جهان سوم، جهان در حال توسعه بی‌سابقه است. البته در بعضی کشورها دولت، درباره

ازدواج درون فامیلی هشدار می‌دهد اما برای جلوگیری از آن خاصه در جهان عرب، اقدام چندانی صورت نگرفته و پیامدهای بالقوه آن در سلامت کودکان مد نظر قرار نگرفته است.

بخش کوچکی از برنامه دولت ایران را در درمانگاه شهید نامجو دیدم در آنجا بحث پیرامون ازدواج‌های درون فامیلی بخش جدایی‌ناپذیر درس کلاس تنظیم خانواده بود. مربی کلاس رُک و پوست‌کنده توصیه می‌کرد برای یک ازدواج صحیح بهتر است از زناشویی‌های خویشاوندی جلوگیری به عمل آید. مربی هشدار می‌داد که ازدواج پسر عمو و دختر عمو و دختر خاله و دختر دایی به خاطر ملاحظات ژنتیکی می‌تواند خطر آفرین باشد. ممکن است کودکان حاصل از این قبیل پیوندها بیماری‌های درمان‌ناپذیر داشته باشند. و با ذکر جزئیات خطرات بالقوه، حاضران از عواقب چنان تصمیمی آگاه می‌کرد ولی می‌افزود "چنانچه پسر و دختری در این رده اصرار به ازدواج داشته باشند باید نزد متخصص زن بروند و آزمایش بدهند بعد تصمیم بگیرند بچه‌دار شوند ما به آنها در این زمینه کمک خواهیم کرد."

برنامه وقتی آغاز شد که عروس و دامادها پیش از ازدواج برای آزمایش خون رفتند. در درمانگاه و سپس در کلاس درس تنظیم خانواده از آنها پرسیده می‌شد رابطه خویشاوندی دارند یا نه. اگر پاسخ مثبت بود از هر دو درباره تاریخچه معلولیت هر دو خانواده و نوزادان بیمار یا ناقص سؤال می‌شد. زوج‌هایی که بالاترین مخاطره را داشتند به متخصص ژنتیک معرفی می‌کردند تا آزمایش‌های پزشکی روی آنها انجام گیرد.

دکتر شهریاری می‌گوید: "ما چندین آزمایش انجام می‌دهیم تا اطمینان حاصل کنیم مشکلی ندارند. به نظر ما این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است."

زناشویی در ایران شکل‌های غیر معمولی هم دارد. صیغه که یک رسم منحصرأ مربوط به مذهب شیعه در اسلام است یکی از اینهاست. صیغه در اصل بخشی از سنت چند زنی بوده که در آن ملاحظات اقتصادی و جنسی هر

دو در نظر گرفته می شده است. در میان سنتی مذهبیان صیغه مرسوم نیست. در زمان پهلوی هم به ندرت معمول بود اما روحانیت حاکم بار دیگر این رسم را زنده کرد.

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری در خطبه نماز جمعه در سال ۱۹۹۰ از صیغه دفاع کرد و گفت "فکر می کنیم اگر به خودمان سختی بدهیم، مدت های مدید محرومیت بکشیم و نیازهای جنسی مان را سرکوب کنیم کار خوبی کرده ایم، در حالی که این طور نیست این کارها نادرست است. خدا در انسان نیازهایی آفریده و نمی خواهد این نیازها برآورده نشود... ازدواج موقت تضمین سلامت خانواده و ازدواج دائم است. نیازهای موقتی را که در همه جامعه ها هست، ارضا می کند." (۸)

صیغه یکی از بزرگترین تناقض های جمهوری اسلامی است. زنی که حجاب درست نداشته باشد به ۷۴ ضربه شلاق محکوم می شود و زن شوهردار زناکار سنگسار می شود اما به زن و مرد اجازه داده می شود برای یک ساعت یا چند ماه رابطه جنسی برقرار کنند.

در یک آرایشگاه، آرایشگر با عصبانیت برایم حرف می زند: "این چیزی جز قانونی کردن فحشا نیست. برای مردان شهوتران یا زنان ۴۰ - ۵۰ ساله ای است که به مرد نیاز دارند." زنان طبقه متوسط و بالای ایران، به طعنه، صیغه را قانون شهوت می نامیدند.

اما بعضی از ایرانی ها آنرا اقدام مصححت جویانه در عین حال شرافتمندانه برای حل مشکل جنسی در مقایسه با بی بندوباری جنسی در غرب تلقی می کردند. جمیله کدیور جوانترین مشاور ارشد رئیس جمهوری و نماینده شورای شهر تهران می گوید:

"در مذهب ما به طور کلی ازدواج موقت، راه حلی است برای مشکلی که در بسیاری جامعه ها وجود دارد، در غرب قانونی برای رابطه جنسی پسر و دختر وجود ندارد. اما اسلام برای این عمل قانون وضع کرده است." جمیله که در طبقه نهم ساختمانی در میدان افریقا با من سخن می گفت می گوید: البته در

صیغه محدودیت‌ها عمدتاً متوجه زنان است. طرفداران صیغه از عناصر مصلحت‌گرایانه آن حرف می‌زنند و می‌گویند صیغه راهی برای امنیت اقتصادی بیوه زنان و خاصه هزاران زن فقیری است که در جنگ عراق با ایران شوهرانشان را از دست داده‌اند. و نیز راهی است برای جوانانی که برای یک ازدواج دائم از امکانات اقتصادی برخوردار نیستند.

در صیغه، مرد ممکن است متاهل یا مجرد باشد. مرد می‌تواند به تعدادی نامحدود زن صیغه‌ای داشته باشد و ۴ زن دائمی. اما زن شوهردار نمی‌تواند صیغه بشود و بعد از ازدواج موقت هم باید عده نگه دارد یعنی بیش از ۳ ماه صبر کند تا مشخص شود از صیغه اول باردار نشده و بعد مجدداً به ازدواج موقت روی بیاورد.

نابرابری به همین جا ختم نمی‌شود. مرد هر وقت بخواهد می‌تواند ازدواج موقت را لغو کند اما زن نمی‌تواند. صیغه در پایان مدت تعیین شده خود به خود لغو می‌شود اگر مرد در این مدت فوت کند به زن صیغه‌ای ارث نمی‌رسد اما اگر زن از آن مرد باردار شده باشد فرزند از پدر ارث می‌برد.

و یک مسأله دیگر دختر باکره برای صیغه شدن باید از پدر اجازه بگیرد اما غیر باکره به مجوز نیازی ندارد. ازدواج موقت باید ثبت برسد هر چند با لفظ دو طرف، ازدواج موقت، اعتبار پیدا می‌کند.

از جمیله کدیور می‌پرسم فکر نمی‌کند اینها همه نامتصفانه است؟ جمیله پاسخ می‌دهد "ما به برابری زن و مرد اعتقاد داریم نه به همانندی و شباهتشان. راستش را بخواهید، مردان در امور جنسی از زنان ضعیف‌ترند. شما این را قبول ندارید؟"

می‌پرسم منظورش این است که زن از مرد قوی‌تر است؟ با لبخندی می‌گوید: "بله. البته" سؤال می‌کنم در چه شرایطی نیاز یا میل به صیغه، توجیه‌پذیر است؟ می‌گوید: "این مسأله فقط به امور جنسی محدود نمی‌شود. اگر زن و مردی بخواهند همدیگر را بهتر بشناسند و احیاناً به ازدواج دائمی تن در دهند می‌توانند از این راه وارد شوند. یا وقتی مردی به سفر می‌رود و

همسرش را همراه نمی‌برد ممکن است مشکل داشته باشد. حال اگر با اجازه همسرش یک صیغه داشته باشد آن مشکل برطرف می‌شود. دین ما می‌خواهد جامعه بر شالوده‌ای سالم بنا شود. این امر به نفع جامعه هم هست.

می‌پرسم حاضر است شوهر خودش یک صیغه داشته باشد؟ چون او همسر عطاءاله مهاجرانی وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی است و می‌دانم که ازدواجشان بر پایه عشق بوده. همسرش قبلاً استاد علوم دینی او بوده. بعد از ورود به مجلس از پدر و مادر جمیله دخترشان را خواستگاری کرده و می‌دانسته که مخالفت نخواهند کرد. جمیله می‌گوید: "بعضی‌ها شش حس دارند اما من در این مورد یک حس هفتم هم داشته‌ام" آنها در سال ۱۹۸۳ ازدواج کرده و سه فرزند دارند. جمیله می‌گوید: همسرش در مقام وزارت مدام در سفر است آنهم به تنهایی. با خنده به پرسش‌م پاسخ می‌دهد: "هرگز به او اجازه نمی‌دهم به ازدواج موقت روی بیاورد." جمیله هم با آنکه صیغه را در اصول پذیرفته اما در مورد شخص خودش آنرا رد می‌کند. با هر زن و مردی صحبت می‌کردم پاسخ‌ها تقریباً همین بود. جمیله هم می‌گوید: "اکثریت مردم ایران به ازدواج موقت تن در نمی‌دهند. حتی اغلب مردان به آن علاقه‌ای ندارند."

شاید تأثیر عمیق برنامه‌های متنوع ایران در زمینه‌های عشق، زناشویی و امور جنسی این بوده که به کندی اما با گامی مطمئن در راستای تعریف درباره رفتار اجتماعی مورد قبول و رد آداب و رسوم دیرپای پیش برود.

مطبوعات، روال سنتی را مورد حمله قرار می‌دهند. از روزنامه زن، نخستین روزنامه زنان در ایران، اندکی پس از آغاز فعالیتش در سال ۱۹۹۸ دیدار کردم. یکی از کارکنان با روپوش و روسری سیاهش بخش‌های مختلف دفتر روزنامه را به من نشان داد. او خبرنگار سیاسی روزنامه است. از وی می‌پرسم بیشترین مسائل در مورد بحث زن در حال حاضر چیست؟ می‌گوید: پیشنهاد جدیدی که در مورد سن زناشویی در مجلس مطرح است یکی از این مطالب است. و ادامه می‌دهد: "سن کنونی ازدواج برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال است

یعنی سنّ بلوغ دختر و پسر به موجب قوانین اسلامی، ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی می‌گوید هیچ‌کس حق ندارد به پسر یا دختران در پایین‌تر از این سن بگوید ازدواج کنند مگر اینکه پدر داماد و پدر عروس هر دو راضی باشند. بحث روزنامه ما در این باره است. اغلب مردم خواهان لغو این شرط هستند. "اما در روستاها و حتی مناطقی از تهران پدرها عملاً این اجازه را می‌دهند و دختران کوچولو را به خانه شوهر می‌فرستند. می‌پرسم چگونه پدری راضی می‌شود دختر زیر ۹ ساله‌اش را شوهر بدهد؟ می‌گوید: "بعضی پدرها فکر می‌کنند ازدواج آنقدر برای دخترشان اهمیت دارد که هر چه زودتر اتفاق بیفتد شوهر بهتری نصیبش خواهد شد یا از همان کوچکی، دختر خود را با زندگی زناشویی دمساز می‌کند" و سر را تکان می‌دهد. خود وی در ۴ سال پیش در سن ۲۴ سالگی ازدواج کرده. شوهرش مهندس است. آنها ابتدا در راه کوه با هم آشنا شده و کارشان به عشق و ازدواج کشیده است. او می‌گوید بحث بر سر این قانون، به مباحث عمومی گسترده‌تری دامن زده است. حالا اکثر زن‌ها خواهان بالا بردن سنّ زناشویی‌اند و عده‌ای این خواستشان را بیان می‌کنند. می‌پرسد "در ایالات متحد آمریکا حداقل سن زناشویی چقدر است؟" می‌دانم که ایالت به ایالت فرق می‌کند اما می‌گویم در هیچ ایالتی کمتر از ۱۶ سال نیست. می‌گوید: "اینهم درست نیست. شاید اکثریت زنان ۱۵ سال را ترجیح بدهند" می‌پرسم شانس تغییر قانون چقدر است؟ می‌گوید: "در حال حاضر هیچ، اما گرایش مردم دارد عوض می‌شود."

مصطفی محقق داماد، در ظاهر از آیت‌الهای سنتی است. ریش جوگندمی و عمامه سیاهش نشانه سید بودن اوست. در یک عصر سرد پاییزی سال ۱۹۹۸ به دیدار او رفتم. عبا هم بر تن داشت. اما از هر لحاظ که حساب کنیم او یک ملای سنتی نیست. او انقلاب را دستخوش انقلاب کرده است. در دهه ۱۹۸۰ به رغم میل بعضی همکارانش بحث پیرامون مسائل حساسیت برانگیزی مثل حقوق زن، چند زنی، طلاق و سرپرستی کودک (حضانت) را مطرح کرد و فتوا داد. در دهه ۱۹۹۰ بسیاری از فتوهایش مورد توجه خاص

ایرانیان واقع شد و کمتر کسی آنها را ترفندها و دسیسه‌های سیاسی می‌نامید. تأثیر بعضی از فتوهایش از مرزهای ایران بسی فراتر رفت. در فرهنگستان علوم به دیدارش رفتم. او رئیس بخش مطالعات اسلامی فرهنگستان است. می‌گوید: "می‌دانید، در مسأله زناشویی، اسلام در زمان خود بسیار پیشرفته بود. عرب‌ها پیش از اسلام در امر زناشویی آزاد بودند. مرد اگر می‌خواست می‌توانست صد زن اختیار کند. قرآن، این را به ۴ همسر دائم محدود کرد. چند زنی در صدر اسلام بدان سبب از جانب پیامبر مجاز شناخته شد که زنان بیوه که همسرانشان در جنگ کشته می‌شدند بی‌سرپرست نمانند. امروز به این مسأله از زاویه دیگری نگاه می‌شود برای مثال، قرآن می‌گوید اگر مرد استطاعت همسر دوم، سوم یا چهارم را ندارد باید به همسر اول اکتفا کند و دنبال همسران بعدی نرود" محقق داماد ادامه می‌دهد: "می‌پرسم طرف خطاب قرآن کیست؟ کی می‌تواند تعیین کند مرد با همسرانش به عدالت رفتار می‌کند؟ قدر مسلم، طرف خطاب قرآن، شوهر نیست. عدالت یعنی چه؟ پول داشتن؟ قدرت جنسی؟ کی باید اینها را تعیین کند؟ و پاسخ من این است که تنها جامعه می‌تواند در این باره داورى کند. نماینده جامعه هم دولت است. پس دولت باید دادگاه‌هایی دایر کند که هر کس قصد دارد همسر دوم اختیار کند به آنجا برود و دلایلش را برای دادگاه توضیح بدهد. و مشخص کند که برای این کار پول و وقت دارد یا نه. دادگاه باید تحقیق کند وضع کودکان را مورد بررسی قرار بدهد. احساس همسر اول را جویا شود و همه اینها را در رأی نهایی مداخله بدهد."

محقق داماد روشن ساخت که به چند همسری عقیده‌ای ندارد. اما چون این سنت از پیامبر اسلام بر جای مانده هیچ روحانی حق غیر قانونی اعلام کردنش را ندارد. هدف محقق داماد، محدود کردن چند همسری و منوط کردن آن به نیاز بود چون به عقیده او، شارع هم همین نظر را داشته است. به عقیده او امروز چند همسری هنگامی توجیه دارد که در یک خانواده فقیر، زن اول برای همیشه معلول شده و نمی‌تواند از بچه‌ها مواظبت کند و شوهر هم به تنهایی از عهده بر نمی‌آید.



اما محقق داماد برای دولت هم نقشی قایل می‌شود و می‌گوید: در جهان امروز با آنهمه مسایلی که شارع پیش‌بینی نکرده، دولت باید توان مداخله در طیف گسترده‌ای از امور جامعه اسلامی امروز را داشته باشد حتی اگر این مداخله به زیان سنت در دین عمل کند.

آیت‌اله خمینی سال پیش از درگذشتش چنان موضعی اتخاذ کرد و فتوا داد که مصلحت دولت اسلامی بالاتر از مصالح اسلام است. دولت اسلامی در صورت لزوم می‌تواند حتی نماز، روزه و حج را بنا به مصلحت خود تعطیل کند. امام، دولت اسلامی را خلیفه خدا بر روی زمین خواند دولت به گفته او، از مهمترین احکام الهی است و بر سایر احکام الهی اولویت دارد. در حکم امام آمده بود: "حاکم اسلامی می‌تواند در صورت لزوم مسجد را ببندد و حتی در صورتی که آنرا منشأ صدمه‌ای بداند که جز از راه تخریب آن نمی‌توان جلو صدمه‌اش را گرفت، می‌تواند حکم به تخریب مسجد بدهد." (۹)

برگردان این اصل کلی به حساس‌ترین سنت‌های اجتماعی جهان اسلام، یک گام غول‌آسا به پیش بود. به گفته محقق داماد، روند رسمی این عمل اجتهاد است یعنی قدرتی که مجتهد به یاری آن، اسلام را با مشکلات روزمره تطبیق می‌دهد. محقق داماد می‌گوید: "اجتهاد از جهاد می‌آید یعنی جهاد کردن. جهاد تنها به معنی جنگ نیست. در صدر اسلام که پیامبر و یارانش جهاد داشتند اسلام را گسترش بدهند با دشمن درگیر می‌شدند. به همین سبب این واژه کم‌کم به معنی جنگ به کار گرفته شد. جنگ تنها یک معنی واژه جهاد است. برای مثال شما وقتی می‌خواهید مرا ببینید جهاد می‌کنید یعنی سعی می‌کنید. بر همین پایه تعیین قوانین الهی از متون مقدس اولیه، و سایر منابع را اجتهاد می‌نامیم. مجتهد دست کم ۱۵ سال درس دین خوانده و می‌داند با تغییر اوضاع و احوال، راه خدا را چگونه تشخیص بدهد. از این لحاظ من هم مجتهدم."

محقق داماد یک مجتهد غیر معمولی است و به شیوه‌ای غیر معمولی هم مجتهد شده است. او نوه آیت‌اله عظمی حائری است که زمانی در مدرسه فیضیه به آیت‌اله خمینی درس می‌داده. محقق داماد بیست‌سال در قم به تحقیق

و تدریس مشغول بوده است. بعد به دانشگاه کاتولیکی لوون در بلژیک رفت و هفت سال به مطالعه و تحقیق پرداخت تا رساله‌اش در مورد حمایت شهروندان غیرنظامی در زمان جنگ را بنویسد. این مطالعه تطبیقی حقوق اسلامی و حقوق بین‌المللی بود. از آن پس مدام در سفر بوده. در ایالات متحد آمریکا در دهه ۱۹۹۰ در دانشگاه‌های استنفورد و تمپل سخنرانی کرده. و نظرات و تفسیرهایش نه تنها در ایران، که در جهان خارج هم هوادارانی یافته است.

تأثیر محقق داماد، بیشتر از همه بر سرچشمه نهایی سلطه مرد بر خانواده‌های ایرانی، یعنی بر طلاق بوده است. او با جرأت تمام یکی از دیرپاترین و قوی‌ترین سنت‌های اسلامی را به چالش طلبید. برایم توضیح می‌دهد: "قرآن می‌گوید طلاق تنها در اختیار شوهر است و هر مردی هر لحظه بخواهد می‌تواند زنش را طلاق بدهد نیازی به اقامه دلیل و انگیزه هم ندارد. اما زن نمی‌تواند شوهرش را طلاق بدهد. این در قانون مدنی ایران هم پیش از انقلاب و هم بعد از انقلاب به صراحت آمده است. اما بر پایه آیاتی از قرآن، من تفسیر جدیدی از این حکم ارائه کرده‌ام. قرآن می‌گوید اگر بین زن و شوهر اختلاف وجود داشته باشد خانواده زن یک داور و خانواده مرد هم داور (حَکَم) تعیین می‌کنند تا ریشه اختلاف را روشن سازند. و در اینجا است که من می‌پرسم: قرآن چه کسی را طرف خطاب قرار داده؟ شاهد این اختلاف کیست؟ اینها که باید داور تعیین کنند چه کسانی هستند؟ بدیهی است منظور قرآن، زن و شوهر نیستند."

"قرآن در اینجا جامعه را خطاب قرار داده و دولت، نماینده جامعه است. دولت باید این پیام الهی را بگیرد. دادگاهی دایر کند و مردی که می‌خواهد زنش را طلاق بدهد به دادگاه برود. دادگاه دلایل زن و شوهر را بررسی نماید. بنابراین به فتوای من، هیچ مردی خود سرانه نمی‌تواند همسرش را طلاق بدهد تنها دولت در این باره می‌تواند تصمیم بگیرد." و با نوعی غرور می‌افزاید: "این چیزها را از کسی دیگر نخواهید شنید این رأی من است می‌توانید نقل قول کنید."

زناشویی‌ها در ایران به موجب قانون انجام می‌شود. بر پایه قرار داد و توافق زن و مرد است، بنابراین این هر کدام می‌توانند شرایطی اضافی در قرارداد عقد بگنجانند. البته به طور سنتی مردها چیزی در قرارداد عقد اضافه نمی‌کنند چون حق طلاق خود به خود به آنها داده شده.

محقق داماد در مقام ریاست هیأت بازرسی قضایی به مدت ۱۲ سال یک دیدگاه جدید را مطرح کرد: اینکه زن هم بتواند تقاضای طلاق بدهد. در این باره می‌گوید:

“من این را در قانون گنجاندم. حالا زن هم حق دارد حق تقاضای طلاق را در عقد نامه بگنجاند. وقتی زناشویی یک عقد یعنی معامله دو طرفه است طلاق به طور قطع نمی‌تواند عملی یکجانبه باشد.”

قرارداد جدید زناشویی به شیوه استاندارد در نظر دارد به زن حقوقی را بدهد که در قوانین اسلامی پیش‌بینی نشده است. به موجب قانون جدید، زن در هنگام طلاق بر نیمی از آنچه که خانواده در دوران زندگی مشترک به عنوان مال و منال کسب کرده حق مالکیت دارد. زن در ۱۲ مورد مشخص حق دارد درخواست طلاق بدهد: وقتی شوهر دیوانه باشد، خرج همسرش را ندهد، مرتکب رفتار غیر اخلاقی در عرف اسلامی آن بشود، تا ۵ سال پس از ازدواج نتوانسته باشد بچه‌دار شود. و مانند اینها. (۱۰)

این دیدگاه جدید بی‌درنگ به صورت قانون در آمد. در مجلس ایران قانونی گذشت که ۴ نکته آن تازگی داشت: نخست، طلاق تنها به حکم دادگاه جنبه قانونی پیدا می‌کند. دوم، وقتی مرد بدون رضایت زن اقدام به طلاق می‌کند باید نیمی از تمام دارایی‌اش را به جبران کار زن در خانه و بچه‌داری به وی بدهد. سوم، یک زن به عنوان دستیار قاضی در مورد درخواست طلاق تحقیق کند و این تحقیق در رأی نهایی دادگاه مورد ملاحظه قرار گیرد. و چهارم، زن را به دلایل خانوادگی نمی‌شود از محیط کارش اخراج کرد؛ زن حق دارد پاره وقت کار کند یا پیش از موعد مقرر درخواست بازنشستگی بدهد. (۱۱)

این قوانین با توجه به تأثیر انقلابی‌شان، از دید اسلام هم پیامدها و

کاربردهای گسترده‌ای دارد. اندکی پس از تصویب این قانون، من شاهد یک مورد طلاق بودم. اتاق کوچک دادگاه بیشتر به کلاس درس می‌ماند. قاضی دادگاه با ریش سفید و اورکت ارتشی پشت یک میز چوبی کهنه نشسته بود. و خانم دستیار قاضی با چادر پشت میز بغلی قاضی نشسته بود. هر دو آنها زمان شاه، قاضی بوده‌اند. خانم دستیار پس از انقلاب از منصب قضاوت برکنار شده. اما به عنوان مشاور و مسئول تحقیق به موجب قانون سال ۱۹۹۳ به دادگاه بازگشته بود. قاضی هم چون فرزند یک ملا بود از تیغ پاکسازی در امان مانده بود.

نخستین پرونده مربوط به یک ازدواج در سال ۱۹۷۹ بود که از همان سال اول با مشکل روبرو شده بود صدیقه با چادر و حالتی مضطرب از حرص و آز و بی‌توجهی داوود، شوهرش شکایت داشت. داود کارمند بانک است و می‌گوید وقتی همسرش به خانه مادر خود می‌رفته، او احساس کرده به او خیانت می‌کند. نخستین آشتی‌ها و سازش دادن‌ها رابطه را بفرنج‌تر کرده و طی ۱۴ سال مدام این زن و شوهر نزاع داشته‌اند. موضوع جالب در این پرونده این بود که زن درخواست طلاق داشت اما شوهر رضایت نمی‌داد. صدیقه در دادگاه گفت: "برای غذا و اجاره خانه هیچ پولی نمی‌دهد. و از من می‌خواهد حقوق آموزگاریم را در این راه‌ها خرج کنم. ناچار شده‌ام با مادرم زندگی کنم تا از پس هزینه‌ها برآیم." خانم دستیار گوش می‌دهد ولی قاضی در اکثر اوقات با تلفن حرف می‌زند. وقتی صدیقه این حرف‌ها را زد داود عصبانی شد و بلند شد تا اعتراض کند. خانم دستیار به او گفت "بنشین و ساکت باش. نوبت تو هم می‌رسد" یکبار دیگر هم از آنها خواسته شده بود به خاطر بچه‌شان بار دیگر آشتی کنند اما پول و خرجی یک مسأله بود. صدیقه بار دیگر به خانه مادر بازگشته بود. نوبت داود می‌رسد می‌گوید: "حرف‌های صدیقه راست نیست. او مرا ترک کرده، من هم خرجی او را نمی‌پردازم اگر بناست خرجی بدهم باید با من زندگی کند" دوستان و خویشاوندان زن و شوهر از ناکامی این زناشویی حرف می‌زنند. صدیقه در نهایت موفق شد طلاق بگیرد اما مهریه را بخشید و

از هر نوع خرجی و هزینه هم چشم‌پوشی کرد.

قانون جدید طلاق در واقع احیای همان قانونی است که در زمان شاه به تصویب رسید و دادگاه خانواده برپا شد. اما دعوی صدیقه و داوود نشان می‌دهد که این بار قانون بازتاب به مراتب گسترده‌تری دارد چون یک نقطه عطف در اسلام است به دلایل زیر:

نخست، قانون جدید به طور ضمنی می‌پذیرد که نه یک سنت اسلامی بلکه دولت مدرن امروزی وضعیت زناشویی را تعیین می‌کند. طلاق وقتی قانونی و قابل اجراست که از طریق دولت و دادگاه مشخص گردد نه به صرف قوانین شریعت و اعلام یکطرفه مرد. ضمن اینکه مشخص می‌سازد قانون حاکم بر جامعه باید با زمان پیش برود.

دوم، اعلام می‌دارد که زن در چارچوب زناشویی حقوق مهمی دارد و مرد، تنها تعیین کننده وضعیت زناشویی نیست. این گام بلندی در مسیر برابری زن و مرد در اسلام است. زن مسلمان به طور سنتی تحت حمایت یک مرد - پدر، شوهر، برادر، عمو یا پسر بوده است. زن به عنوان موجودی ضعیف "ضعیفه" نامیده می‌شد قانون جدید زن را شهروندی مستقل و غیر صغیر قلمداد می‌کند. سوم، به زن اجازه می‌دهد قاضی شود و لو نقش دوم را به او بدهند زن بخشی از فرایند تصمیم‌گیری است و قانون آنقدر او را خردمند به حساب آورده که قدرت تفسیر قانون و شکل دادن به رأی دادگاه خانواده را به او تفویض کرده است.

وقتی خانم دستیار با گواهان صحبت می‌کرد قاضی به من گفت "شاید عنوان من قاضی باشد اما تا وقتی دو نفرمان به توافق نرسیم رأی نمی‌دهم." او برای من مثل کیسینجر است برای نیکسون. واقعاً هم به طوری که دیده می‌شد همه کارها را خانم دستیار انجام می‌داد.

چهارم، قانون پذیرفت که به زن باید فرصت‌هایی خاص و حتی برتر از مرد در زمینه اشتغال داده شود. با این همه زنان ایرانی هم مثل زنان اغلب کشورها هنوز راه درازی در پیش دارند و در مواردی این راه خیلی دراز است. قوانین

جدید در زمینه اجرا مشکلاتی دارند و محدودیت‌هایی و گاه اصولاً اجرا نمی‌شوند. هنوز خاصه به دور از شهرهای بزرگ سنت‌ها غلبه دارند. مهرانگیز کار حقوق‌دان و طرفدار برابری زن و مرد می‌گوید "هنوز زن و مرد در حقوق خانواده و حقوق کیفری برابر نیستند. این تغییرها تنها گام‌هایی مثبت به سوی آنچه‌هایی است که ما در گذشته داشته‌ایم. پیش از انقلاب، زنان می‌توانستند قاضی بشوند." با این همه باید قبول کرد که در بیستمین سال پیروزی انقلاب، بسیاری از این حقوق، بُردی به مراتب فراتر از دادگاه طلاق داشته‌اند.

تفکر بینش جدید بتدریج حتی آزار دهنده‌ترین مشکل خانواده پیش روی زن ایرانی - یعنی سرپرستی و حضانت کودک - را تحت تأثیر قرار داد. در سنت اسلامی، زن مطلقه می‌تواند فرزند دختر را تا سن ۷ سالگی و پسر را تا سن ۲ سالگی نزد خود نگاه دارد سپس مسئولیت سرپرستی کلاً به پدر واگذار می‌شود. مادر از آن پس تنها با اجازه پدر می‌تواند فرزندانش را دیدار کند. در دیدارم از ایران در بهار سال ۱۹۹۸ در مورد قانون سرپرستی کودک زیاد شنیدم علت آن هم مرگ آریان دختر هشت ساله بود، تهران را خشم فرا گرفته بود. خود این حالت یک تحول جالب به شمار می‌رفت چون تا چند سال پیش از آن، موارد مشابهی حتی توجه مردم را جلب نمی‌کرد تا چه رسد به خاطر آن تظاهرات راه بیندازند.

آریان در ۷ سالگی به پدرش سپرده شد هر چند پدر معتاد بود سابقه جنایی و سوءاستفاده جنسی از کودکان را هم داشت. (۱۲) هشت ماه بعد آریان مرد. مرگی توأم با درد و عذاب طولانی. جمجمه‌اش ترک برداشته و هر دو دستش شکسته بود. بر بدنش علائم سوختگی وجود داشت. در زمان مرگ وزنش حدود ۱۶ کیلو بود مادر آریان که اجازه دیدار فرزندش را نداشت از خبر مرگ دخترش در یک روزنامه آگاه شد.

در قوانین ایران به دشواری می‌توان پدر را به اتهام کشتن فرزند محکوم کرد. پدر آریان تبرئه شد و تنها به خاطر آزار و اذیت کودک به دو سال محکوم گردید. اما این پرونده در حوزه قضایی ایران، تاریخ ساز شد. در جریان

محاكمه، تالار دادگاه پر از زنان معترض بود. روزنامه‌ها پوشش کامل به ماجرا دادند و از زاویه بی‌عدالتی به قضیه نگاه کردند.

از همه مهمتر اینکه موضوع آریان مجلس شورا را با اکثریت عظیم نمایندگان مرد به حرکت واداشت که به موجب قانون مصوب سال ۱۹۹۸ در صورت ناشایستگی پدر، کودک تحت سرپرستی او قرار نخواهد گرفت. قانون، موارد صلاحیت سرپرستی را به گونه‌ای تعریف کرد که تقریباً مردها را از حوزه صلاحیت سرپرستی خارج ساخت. (۱۳)

محقق داماد، در این باره برایم توضیح داد: "این ماجرا همه ایرانیان را ناراحت کرده و نشان می‌دهد که موضوع سرپرستی کودک هم باید به دادگاه سپرده شود. همه قوانین خانواده باید در دادگاه تعیین شود نه از راه عملکرد به سنت."

جای تعجب نیست که نظرات آیت‌اله محقق داماد، وی را به قهرمان مبارزه برای حقوق زنان تبدیل کرده و این مسأله ظاهراً موجب رضایت خاطر اوست. محقق داماد برای ابراز دیدگاه‌هایش در مورد چند زنی به جای چاپ مقاله‌هایش در نشریه‌های متعلق به روحانیت، آنها را در مجله زن روز به چاپ رساند. به نظر می‌آید دیدگاه‌های محقق داماد، تا حد زیادی تجربه خانوادگی خود اوست. از او می‌پرسم "باید همسران را خیلی زیاد دوست داشته باشید؟" بی‌آنکه از مداخله‌ام در زندگی خصوصی‌اش ناراحت شود می‌گوید: "بله، خیلی" می‌پرسم آیا ازدواج او با همسرش را بزرگترها تصمیم‌گیری کردند و او می‌گوید: در ایران بنا به یک سنت قدیمی، مادرها عروس آینده را برای پسرشان برمی‌گزینند. اسلام می‌گوید مرد باید ابتدا همسر آینده را ببیند با او حرف بزند و اندامش را پیش از ازدواج ببیند. اما آداب و رسوم و سنت، جای این قانون اسلامی را گرفته است. خانواده‌های روحانی از قدیم‌الایام بنا را بر این گذاشته‌اند که عروس و داماد قبل از عقد همدیگر را نبینند.

می‌پرسم آیا روز ازدواج هیجان زده یا عصبانی بوده است؟

جواب می‌دهد "بیشتر ترسیده بودم من ۱۹ ساله بودم و همسرم ۱۴ ساله

بود" و می‌خندد تجربه او تأثیر خود را بر جای نهاده. هر سه دختر محقق داماد، هنگام ازدواج چندین سال از سن ازدواج مادرشان بزرگتر بودند. می‌پرسم آیا شما دامادها را انتخاب کردید؟ می‌گوید: "بله، البته با قدری تفاوت، مادر دامادها ابتدا خواستگاری دخترانم را با من در میان گذاشتند و من گفتم بدون آنکه خودشان ابتدا همدیگر را ببینند نمی‌توانم پیشنهادشان را بپذیرم. این کار برایم خیلی مخاطره‌آمیز بود." هر سه دخترش بعد از ازدواج به مشاغل بالا دست یافته‌اند یکی وکیل مدافع، دیگری مهندس و سومی دبیر.

از محقق داماد، می‌پرسم آیا هنوز جایی برای باز تعریف حقوق خانواده در ایران هست؟ و او می‌گوید: "بله، ما داریم اسلام را کاملاً با روز تطبیق می‌دهیم. زمان نوه‌های من اوضاع بسیار متفاوت با حالا خواهد بود."

### پی‌نوشت

1. From 1976 to 1986, the rate of population increase shot UP from 2.7 percent to 3.4 percent per year-or 3.9 percent if the huge influx of Afghan refugees was included which international agencies pegged as among the world's highest.
2. Neil MacFarquhar, "Iran's New Ideal: Small Families," International Herald Tribune, Sept. 9, 1996.
3. Statistics from Population Action International in Washington, D.C., 1996 database; "Iran: Fewer Means Better," Economist, Aug. 5, 1995, PP-41-42; "Family Planning a Successful Experience in Iran," Iran News, May 15, 1995; "Iran Says Population Growth Sharply Down," Reuters, July 10, 1995; Scheherazade Daneshkhu, "Birth Control Successes Moderate Iran's Stance," Financial Times, Sept. 1, 1994; Country Report on Population, Reproductive Health and Family Planning Program in the Islamic Republic of Iran, Ministry of Health, Tehran, February 1998.
4. According to figures from Population Action International in Washington, D.C., women in Iran between 1965 and 1970 were having an average of 6.97 children. Between 1970 and 1975, they were having 6.54 children per woman. And for 1975-80, the figure was 6.5, indicating only a marginal reduction during the monarchy.
5. World Population Growth from Year 0 to Stabilization, United Nations Population Division. Nov. 11, 1996; J. D. Durand, Historical Estimates of World Population: An Evaluation, University of Pennsylvania Population Studies Center, 1974.



6. MacFarquhar, "Iran's New Ideal."
7. Anthony Shadid, Iran's Population Program Cited as Model, Associated Press, Feb.6, 1995.
8. Anwar Faruqi, "Rafsanjani: Men and Women Should Get Together More Often," Associated Press, Dec. 6, 1990.
9. Wright, "A Teheran Summer."
10. "Behind the Chador," Economist special section on Iran, Jan. 18, 1997; Esfandiari, "The Politics of the Women's Question in the Islamic Republic, 1979-1990."
11. Robin Wright, "Islam Rising: Ideology," Los Angeles Times World Report, Apr. 6, 1993, P. 2.
12. Christiane Amanpour, "Iran Versus Iran," CBS Sixty Minutes, May 10, 1998.
13. Robin Wright, "Iranian Women Lead New Revolution," Los Angeles Times, June 23, 1998.

## فصل ششم

### چشم‌انداز اسلامی

جمیله کدیور زمانی به من گفت "ایران فقط تهران نیست. ایران، زیبایی اصفهان، عشق شیراز و تاریخ تخت جمشید است" دوستم لیلی هم می‌گفت "ایران فقط تهران نیست. زیبایی سبز کرانه دریاى خزر، ایلات فارس و آتشکده‌های یزد هم هست." و حسین نصرت سخنگوی مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌گفت "ایران یعنی کوه‌های شمال، کویرهای جنوب، و آب‌های خلیج فارس."

و همه این حرف‌ها درست است. برای کشوری با آن پیشینه غنی تاریخی، تهران به عنوان پایتخت، شهری نیست که ویژگی‌های ایران را نشان بدهد. تهران با ملاک‌های ایران، شهری نو و مدرن است.

در قرون وسطی که سایر شهرهای ایران در تقاطع جهانی شرق و غرب بودند و دانشمندان و هنرمندان ایرانی در عرصه جهانی خود نمایی می‌کردند، تهران ده کوره‌ای بیش نبود. در سده سیزدهم میلادی "روستایی، با مستی نیمه وحشی که در زیر زمین‌ها زندگی می‌کردند و زندگی را با راهزنی سپری می‌ساختند" (۱) توصیف شده است. در آستانه قرن نوزدهم پایتخت ایران شد یعنی ۲۵۰۰ سال پس از پیدایش و گسترش تمدن ایرانی.

با وجود این، در پایان قرن بیستم، تهران تا حد زیادی ایران است. مرکز بازرگانی، فرهنگی، ارتباطات و حکومت است. مرکز یکی از بزرگترین

کشورهای نفت خیز جهان است در زمان شاه، ایران ششمین ارتش جهان را در اختیار داشت. رهبران جهان از فرانکلین روزولت و چرچیل و استالین در سال ۱۹۴۳ تا جیمی کارتر در سال ۱۹۷۸، و بیش از ۵۰ پادشاه، رئیس‌جمهوری، سلطان، امیر و رهبر جهان اسلام را در سال ۱۹۹۷ میزبانی کرده است. یک پنجم جمعیت ۶۲ میلیونی ایران در تهران ساکن است یعنی از ۳۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۳۰ به ۱۲ میلیون در سال ۲۰۰۰، تهران در آستانه قرن بیست و یکم یک "ابرشهر" جدید است. حتی با برنامه تنظیم خانواده کارآمد جمهوری اسلامی ایران - رشد جمعیت در این شهر آن‌چنان است که تا سال ۲۰۲۵ تهران پنجمین یا ششمین شهر پر جمعیت کره زمین خواهد شد. (۲)

مسافرانی که با هواپیما به تهران می‌روند می‌توانند حدس بزنند که مساحت پایتخت چقدر زیاد است چراغ‌ها چشمک زنان همین طور ادامه می‌یابد و تمام شدنی نیست. مسافر به این فکر می‌افتد که شهر حد و مرزی ندارد و اصلاً جایی برای فرود آمدن هست یا نه.

رشد سریع تهران در عین حال نشانه اراده ایرانیان به روی آوری به تجدد است همه جا این نوجویی به چشم می‌خورد از تغییر نام‌ها تا تغییر ظاهری قیافه شهرها. به جز چند مسجد، پایتخت ایران نشان دیگری ندارد که معلوم سازد این یک شهر اسلامی یا شرقی است. مثل قاهره و استانبول، یا بیروت و کازابلانکا نیست، قدمت دمشق یا بغداد یا عظمت تاریخی سمرقند و پترا، و حتی بعد از انقلاب اسلامی، ظاهر مذهبی مکه یا بیت‌المقدس را ندارد.

تهران مدرن با معماری مجتمع‌های ساختمانی، چراغ‌های نشون و اتومبیل‌ها مشخص می‌شود. اتومبیل‌ها آنقدر زیادند که می‌توان گفت مشکل آنها بیش از مشکل جمعیتی پایتخت است. وقتی در دهه ۱۹۷۰ یکباره قیمت جهانی نفت چند برابر شد تعداد اتومبیل‌ها در تهران ده برابر افزایش یافت با یک حساب تقریبی گفته می‌شود ۷۵ درصد اتومبیل‌های ایران در تهران فعالیت می‌کند.

هنگام انقلاب در سال ۱۹۷۹ در خیابان‌های باریک و پر پیچ و خم تهران یک میلیون اتومبیل در رفت و آمد بود. و تا پایان قرن بیستم این تعداد به سه

برابر رسید. یک دیپلمات سوئدی می‌گوید: "چرا اتومبیل سوار نشوند در حالی که برای هر گالن بنزین فقط ۱۲ سنت می‌پردازند، بنزین و نفت در ایران تقریباً از همه جای جهان ارزاتر است."

راه‌بندان‌ها بر اثر تعداد زیاد اتومبیل آن چنان در تهران مسأله شد که بنا به محاسبه یک روزنامه در نیمه دهه ۱۹۹۰، تهرانی‌ها سالی ۱/۲ میلیارد ساعت را در راه‌بندان‌ها تلف می‌کنند. (۳) دود و آلودگی ناشی از سوخت این همه خودرو، ابری از مه - دود را بر فراز تهران ایجاد کرده و آلودگی هوا تهران را بعد از دهلی‌نو، پکن و کلکته قرار داده است. (۴)

تهران در دامنه جنوبی البرز واقع شده و باد چندانی هم نمی‌وزد که این مه - دود را پراکنده سازد. در آستانه بیستمین سالگرد انقلاب، هوای پایتخت چنان آلوده بود که مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها را به مدت ۳ روز تعطیل کردند به سالخوردگان و بیماران قلبی و تنفسی توصیه شد از تهران بروند و یا در منزل‌های خود باقی بمانند. (۵)

نحوه برخورد تهرانی‌ها با ترافیک شهر جزو ویژگی‌های زندگی در این شهر بزرگ شده است در کتاب راهنمای گردشگری با عنوان "سیاره تنها" که در سال ۱۹۹۲ به چاپ رسیده در مورد "خطرات تعرض بی‌قانونی و حتی کشته شدن در ترافیک" هشدار داده شده است. (۶) اوضاع از آن سال به مراتب بدتر هم شده است. یک مقام وزارت راه و ترابری می‌گوید: "به طور رسمی روزی ۱۰۱ تصادف داریم. اما آمار غیر رسمی باید بیش از ۵ برابر این رقم باشد چون خیلی از تصادف‌ها گزارش نمی‌شود. اما همان ۱۰۱ تصادف هم در روز ده برابر میانگین رقم جهانی آن در شهرهای بزرگ است."

بدترین رانندگی جهان در تهران جریان دارد. باید گفت هرج و مرج در رانندگی. شواهد آن چنان زیاد است که نیازی به اثبات نیست. کمتر اتومبیلی در تهران پیدا می‌شود که خط خوردگی، علائم تصادف یا رنگ شدگی نداشته باشد ولو چند روزی بیش از عمر آن نگذشته باشد. علائم تصادف عملاً نشانه افتخار است دلیلش هم روشن است. تهران قوانین رانندگی خاص خود را دارد.

- من و دوستم لیلی طی سال‌ها این قوانین را فهرست کرده‌ایم:
- برای گردش به راست باید به انتهاالیه سمت چپ بروی.
- وقتی آژیر آمبولانس را شنیدی به جای راه دادن و کند کردن سرعت، با آمبولانس یا آتش‌نشانی مسابقه بگذار.
- اگر در بزرگراه خروجی را رد کردی، مانعی ندارد، عقب عقب برگرد.
- همه مسیرها برای عبور است به جلو یا به عقب.
- چراغ قرمز یعنی حرکت.
- سه لاین (مسیر) یعنی عبور ۴ یا احياناً ۵ اتومبیل در اوقات شلوغی.
- وقتی ترافیک سنگین می‌شود راه مسیر روبرو را ببند. خیابان دو طرفه را عملاً یکطرفه کن. و خیابان یکطرفه را هم دو طرفه کن.
- سرعت نامحدود.

هر چه به راننده تاکسی التماس می‌کنی یواش برود بی‌حاصل است شاید خطرناک هم باشد راننده تاکسی به من گفت "مسأله‌ای نیست هیچ مسأله‌ای. من خیلی تصادف نمی‌کنم" و در حالی که تاکسی به سرعت می‌رفت. برگشته بود با من صحبت می‌کرد.

لیلی که با این خطاها خو گرفته خودش وقتی رانندگی می‌کند دیوانه می‌شود و می‌گوید: "من هم ناچارم مثل خودشان رانندگی کنم، اگر بخواهم مثل شما در امریکا رانندگی کنم به هیچ‌جا نمی‌رسم. باید سر جایم متوقف شوم."

راه‌بندانها باعث شده تهرانی‌ها هر چه بیشتر از موتورسیکلت استفاده کنند اما مشکل اینجاست که یک موتورسیکلت هم به اندازه یک اتومبیل، آدم حمل می‌کند. پدر، راننده، مادر در عقب صندلی و یکی دو بچه هم در وسط، حالا اگر خیابان شلوغ بود موتورسیکلت‌ها از پیاده‌رو عبور می‌کنند و به سرعت از کنار پیاده‌ها می‌گذرند و احياناً به آنها تهنه می‌زنند.

دولت همه وسایل را به کار می‌گیرد تا مردم را از آوردن اتومبیل به خیابان‌ها باز دارد. در خیابان‌های مرکزی شهر داخل محدوده، ورود و

خروج اتومبیل‌های شخصی در ساعت‌های کاری روز ممنوع است. این اقدام برای تاکسی‌های نارنجی بسیار سودبخش و برای کرایه‌کش‌های شخصی غیر مجاز، زیانبار بود. مقام‌ها پیشنهاد می‌کنند بر قیمت بنزین افزوده شود اما مجلس این اقدام را مخالف خواست عمومی دانسته و با آن مخالفت ورزیده است.

ترافیک تهران و عوارض جنبی آن که گاه این شهر را غیر قابل زندگی می‌سازد در واقع آینه تمام‌نمای همه چالش‌های سیاسی و اقتصادی سراسر جامعه است. یک مقام وزارت ارشاد می‌گوید: "همه از مشکل بیزارند اما مردم از راه حل مشکل بیزارترند."

اما تهران خالی از مناظر زیبا و جاهای جالب هم نیست. شهر پر است از پارک‌هایی که در آنها هزاران نفر در حال قدم زدن، بازی، گپ زدن، ورزش، پیک‌نیک، قایق سواری، تماشای باغ وحش، بو کردن گل سرخ‌های خوشبو، پیک‌نیک، تماشای آبشارها و آب‌نماها، غذا دادن به اردک‌ها، غذا خوردن و حتی یواشکی قرار گذاشتن.

پارک ملت از جاهایی است که خیلی دوست دارم. در پلکانی که به دریاچه مصنوعی پارک منتهی می‌شود تندیس‌های نیم تنه برنزی شاعران، دانشمندان و فیلسوفان بزرگ ایرانی نصب شده است. پیکره‌های ابن سینا، حافظ، سعدی، فردوسی و رازی از جمله این تندیس‌هاست.

پارک ملت آینه‌ای از جو عمومی ایران است. وقتی می‌خواهم جو سیاسی ملت دستم بیاید به این پارک می‌روم. تغییرات رفتار و خلق و خوی اجتماعی را در نخستین دیدار و نگاه از پارک می‌توان دید. در دهه ۱۹۹۰ جوانان روزهای جمعه به این پارک می‌آیند تا سوار قایق بشوند، کنار گلزارها قدم بزنند یا روی نیمکت‌ها بنشینند و ماجرای دلدادگی‌ها.

در طول سال‌ها عده‌ای را در پارک ملت شناسایی کردم که همه آدم‌های جالبی بودند. یکی از آنها معلم پدر نرمن شوارتسکف رهبر عملیات توفان صحرا علیه عراق بوده وقتی خانواده شوارتسکف در ایران مقیم بوده‌اند او به

پدر خانواده زبان فارسی درس می‌داده و سه سالی کارش این بوده است. پیرمرد می‌گوید: "بدیهی است که این مربوط به پیش از انقلاب می‌شود. او یک چهره کاملاً مهم در ایران بود. من همیشه می‌خواستم با پسر وی ارتباط برقرار کنم آیا می‌توانید نامه‌ای از من را به دست او برسانید؟"

آبا کردم. چون دولت ایران از سال‌ها پیش از خارجیان هنگام ترک ایران می‌پرسید آیا حامل نامه‌ای برای دیگران هستند یا نه. بار و بنه را هم به دقت جستجو می‌کردند. بردن نامه‌ای برای ژنرال امریکایی کار کم خطری نبود. پیرمرد مرا درک کرد. گفت "نمی‌دانستم. اما باید می‌پرسیدم. طی ۱۵ سال گذشته از همه مسافران به امریکا این را خواسته‌ام و هیچ‌کدام حاضر به بردن نامه‌ام نشده‌اند."

گفتم با پست بفرستند. خودم همیشه از کارایی پست ایران حیرت می‌کردم و در مورد نشانی فرستنده و اینکه دولت ممکن است سؤالاتی بکند. من برای گروگان‌های پیشین کارت پستی می‌فرستادم و به فوریت به دستشان می‌رسید اما پیرمرد با حالتی شک‌برانگیز می‌گوید قضیه برای ایرانی فرق می‌کند.

پارک ملت نخستین مکانی بود که زنان در آنجا به ورزش و نرمش پرداختند در سال ۱۹۹۸ به یک کلاس ورزش پیوستم که از صبح ساعت ۶ شروع شده بود. موسیقی پخش می‌شد و زن‌ها همراه با مربی دم‌گرفته بودند پشت یک تپه بیست تایی زن میانگین سنی ۳۰ تا ۵۰ ساله می‌دویدند، می‌پریدند و با حالتی موزون، اندام را نرمش می‌دادند و به رغم مشکلات نرمش در روپوش و روسری کارشان را ادامه می‌دادند. ملیحه یکی از آنها می‌گوید: "پوشش قدری عذاب‌آور است اما به آن عادت کرده‌ایم چون ارزشش را دارد. این تنها وقتی است که برای خودمان کار می‌کنیم. بقیه اوقات را برای شوهر، بچه‌ها یا خانه کار می‌کنیم. هر هفته ۴ روز می‌آییم اینجا هفته‌ای یک روز هم دو سه ساعتی کوهپیمایی" همگی دستکش سفید به دست دارند من می‌پرسم آیا دستکش هم جزو حجاب اسلامی است و او با خنده می‌گوید: "نه چون دستمان را به زمین می‌گذاریم کثیف می‌شود. وگرنه اینجا که عربستان سعودی نیست.

موظف نیستیم همه اعضای بدنمان را بپوشانیم" ملیحه از ۱۳ سال پیش در پی مطالعه کتاب‌هایی دربارهٔ نرمش یک کلاس از داوطلبان برپا کرده اما بزودی جا باز کرده. مقام‌ها کوشیده‌اند جلو کارش را بگیرند. به این بهانه که بدن‌سازی کاری است که موجب تحریک جنسی می‌شود اما زن‌ها قرص و محکم ایستادند. و بعد شاگردانش به سایر پارک‌ها رفتند و داوطلب گرفتند و کار کردند. کار اکیداً برای زنان بود اما مردان هم چند صد متر آن طرف‌تر همان کار را تقلید کردند. آنها البته تنها نبودند. نرمش و ورزش در ایران کاملاً محبوب است در همه پارک‌ها مردان میانسال با زنان در حال دویدن و نرمش مشاهده می‌شوند. در اغلب جمعه‌ها که شهر تهران تعطیل است به کوهپایه‌ها رفته‌ام در مسیرهایی که به پارک فردوسی منتهی می‌شود با درختان اقاویا و زبان‌گنجشک پای آبشار توقف کرده‌ام به کودکانی خیره شده‌ام که به تماشای قوهای سفید در استخر بزرگ پارک آمده‌اند. چقدر آرام. پارک در شمال تهران در کوهپایه‌های البرز واقع شده. هوایش کاملاً لطیف است. پیشتر پارک جمشیدیه بوده و بعد نامش را عوض کرده‌اند. پارک کیلومترها در دامنه کوه گسترش یافته، خانواده‌ها برای تفریح و سالگردها به آنجا می‌روند. حتی عده‌ای برای صحبت دربارهٔ کسب و کار آنجا را انتخاب می‌کنند. یکبار سالگرد ایجاد انجمن اسلامی فارغ‌التحصیلان امریکا و کانادا آنجا برگزار شد من هم آنجا بودم. به رغم دشمنی دولت ایران با شیطان بزرگ حتی بعد از انقلاب هم هزاران ایرانی در امریکا تحصیل کرده‌اند. در یک روز جمعه ماه مه سال ۱۹۹۵ به گروهی متشکل از ۱۵۰ زن، مرد و کودک پیوستم که والیبال بازی می‌کردند و همبرگر می‌خوردند. پیک‌نیک شبیه آنچه که در امریکا در یک پارک برگزار می‌شد بود جز آنکه موسم ظهر مردها برای نماز رفتند. محمد بدر استاد دانشگاه از فارغ‌التحصیلان مدرسه مدیریت میسوری می‌گوید: "۷۰ درصد اعضای انجمن ما را دانشگاهیان و ۳۰ درصد را مقام‌های دولتی تشکیل می‌دهند." دو نفر از اعضا در کابینه آقای رفسنجانی وزیرند، یکی نجفی وزیر آموزش و پرورش که فارغ‌التحصیل مؤسسه تکنولوژی ماساچوست است و دیگری کلانتری که



وزیر کشاورزی است و از دانشگاه دولتی آیووا فارغ التحصیل شده. نوربخش مدیر کل بانک مرکزی فارغ التحصیل دانشگاه کالیفرنیا در دیویس است. دو معاون وزیر نفت، چند تایی معاونان سایر وزارتخانه‌ها هم اعضای این انجمن‌اند.

در یکی از دولت‌های قبلی بعد از انقلاب تعداد فارغ التحصیلان کالیفرنیا به قدری زیاد بود که از "ماقیای بر کلی" که سیاست کشور را اداره می‌کند سخن گفته می‌شد. بعضی همسران امریکایی‌شان را هم آورده بودند. زنانی از هاوایی، آریزونا، تنسی و کالیفرنیا در پیک‌نیک پارک فردوسی حضور داشتند. یک دهه بعد از انقلاب حدود ۲۵۰ زن امریکایی که با مردهای ایرانی ازدواج کرده بودند هنوز در ایران بودند و باشگاه همسران امریکایی را - که البته غیر رسمی بود - تشکیل می‌دادند. یک زن و شوهر در یک روزنامه انگلیسی زبان دولتی کار می‌کردند. تعداد یاد شده تا سال ۱۹۹۵ به حد چشمگیری کاهش یافت.

اما در دیدار پارک‌های تهران، انسان متوجه تحولی در انقلاب می‌شود مثل هر جای دیگر ایران. بنابراین مسأله فقط این نیست که شخصی وقتی در پارک است ظاهر اسلامی داشته باشد. پارک شطرنج، جدیدترین پارک تهران، بهترین شاهد این ادعا است. دولت بعد از انقلاب، بازی شطرنج را ممنوع کرد. بازی‌ای که در روزگار باستان در ایران ابداع شده و نوعی از آن هم در همان روزگاران در هند اختراع شده. من هرگز از هیچ مقام مسئول ایرانی نشنیدم که چرا شطرنج حرام شده بود. عده‌ای می‌گفتند چون بازی شاه و وزیر و سرباز بوده که همه، عناصر نظام پادشاهی‌اند. عده‌ای هم دلیل آنرا شرط‌بندی می‌دانستند.

در هر صورت گام عملی در ممنوعیت هنگامی برداشته شد که شهردار نوآور تهران در سال ۱۹۹۱ پارک شطرنج را گشود. قدم زدن اطراف پارک شطرنج مثل بازی روی صفحه شطرنجی است که مهره‌های آنرا آدم‌ها تشکیل می‌دهند. من که عاشق بازی شطرنج بودم یکی دوبار با دو نفر که

نمی‌شناختمشان، بازی کردم.

پارک نوروز آباد یکی دیگر از نشانه‌های تحول و تغییر در ایران است. مسابقه‌های اسب دوانی از سال‌های نیمه دهه ۱۹۹۰ از سر گرفته شد و شرط‌بندی روی اسب‌ها هم کاملاً آزاد و مجاز. همه مسابقه را دولت ترتیب می‌داد و آن روز که من برای تماشای مسابقه رفتم پسر رئیس جمهور رفسنجانی دو اسبش را برای مسابقه آورده بود. و علی‌اکبر ناطق‌نوری رئیس مجلس در میان سه هزار تماشاگر بود.

مرتضی فرجی مدیر پر حرارت سازمان اسب‌سواری و پرورش اسب می‌گوید: "تاریخ رام کردن و اهلی کردن اسب در ایران باستان سابقه‌ای چند هزار ساله دارد اسب بخشی از خانواده ایرانی محسوب می‌شده و اسب‌سواری و مسابقه آن، بخشی از سنت ایرانی است. اسب‌سواری، شرط‌بندی و مسابقه آن هیچ‌کدام غیر اسلامی نیست. در قرآن چند جا از اسب نام برده شده و به آن سوگند یاد شده است. اسب از حیوانات بسیار مهم است. در سنت اسلامی و احادیث، شرط‌بندی روی اسب، تیراندازی، اسب‌سواری و حتی شنا مجاز شناخته شده است. پیامبر اسلام برای تشویق ورزش، شرط‌بندی را میان دارنده اسب و سوارکار و سپس میان همگان توصیه کرد."

زنان بعد از انقلاب از دو ورزش مهم - فوتبال و کشتی گرفتن محروم بوده‌اند اما تماشای مسابقه اسبدوانی مجاز بوده و در پارک نوروزآباد دو مکان جدا از هم برای تماشاگران زن و مرد مسابقه اسبدوانی در نظر گرفته شده است. دست کم ۱۰۰ تماشاگران مسابقه‌های اسب‌های عربی، ترکمن، و کرد، زنان بوده‌اند. تعدادی از زنان پشت گیشه شرط‌بندی صف بسته بودند. فرجی می‌گوید: "در ایران تعداد زیادی سوارکار زن وجود دارد. و تعدادی از زنان به پرورش اسب اشتغال دارند اما زنان در مسابقه اسبدوانی مشارکت ندارند."

با وجودی که تهران فاقد تاریخچه طولانی از آن خودش است. اما بعضی از غیرعادی‌ترین موزه‌های جهان را در خود جای داده است. مجموعه‌ای از آثار عتیقه ۵ هزار سال پیش از میلاد در موزه ایران باستان گردآوری شده و شامل

اشیاء سفالین، برنزی، مجسمه جانوران و جواهرات است در برابر این موزه، موزه‌های هزاره اول میلادی، ناچیز جلوه می‌کند. اما چهار موزه غیر عادی دیگر هم در تهران وجود دارد که راوی انقلاب‌اند: می‌گویند که انقلاب چگونه آغاز شد، پیش رفت، و بر آن چه گذشت.

بنای میدان آزادی، نماد تهران است درست مثل برج ایفل برای پاریس و مجسمه آزادی برای نیویورک و تالار اپرای سیدنی. بنای آزادی، آمیزه عظیمی از معماری خاورمیانه و تجدد است. برجی بلند بر چهار پایه که گویی دارد به آسمان پرواز می‌کند. از طاق نماهای عربی مانند آن در ارتفاع ۵۰ متری می‌توان تهران را دید البته به شرطی که مه - دود مانع دید آدم نشود. برج آزادی که "شهید" نامیده می‌شد در زمان شاه به یاد ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران بنا گردید و شامل ۲۵۰۰ قطعه سنگ سفید در شکل‌ها و اندازه‌های مختلف است. تحسین برانگیز است.

راننده تاکسی در حال دور زدن میدان آزادی نزدیک فرودگاه می‌گوید: "شاه کار چندانی برایمان نکرد اما به هر حال این بنا را برای تهران ساخت." در موزه برج آزادی در طبقه زیرین، تاریخ ایران بر حسب ترتیب رویدادها تنظیم شده، من در سال ۱۹۷۳ برای نخستین بار از آنجا دیدار کردم. بنای عظیم برج، انتظاری را در بیننده ایجاد می‌کند که وقتی وارد موزه می‌شود سرخورده می‌شود. چهار مجموعه پیش از تاریخ، پیش از اسلام و پیش از انقلاب در آنجا گردآوری شده بود. اشیاء زرین و زینتی، کوزه‌های نقاشی شده و مینیاتورها در برابر دیوارهای مرمری سیاه نمایش چشمگیری داشت. گویای تاریخ ایران بود و هنر ایرانی را در گذر زمان نشان می‌داد. همین و بس. بیننده با برداشتی از تاریخ ایران و جهان موزه را ترک می‌کرد تندیس "آفرینش" جوانان برهنه را در کنار دریا نشان می‌داد.

اما برج آزادی بیش از آنچه به خاطر محتوایش مهم باشد به دلیل نحوه بنایش اهمیت دارد. بنا به دلیل بازمانده‌ای از گذشته، نماد بلاهت شاه است و طنز قضیه اینجاست که برج آزادی در سال ۱۹۷۱ یعنی در آغاز همان دهه‌ای

پایان یافت که با انقراض شاهنشاهی نیز همراه بود در حالی که فکر ایجاد بنا، تأکید بر اهمیت نظام پادشاهی بود، برج آزادی نماد پیشرفت و مشکلات دوران یاد شده نیز بود.

چرا نماد ترقی و پیشرفت بود؟ چون در زمان رونق شهر تهران بنا شد پول نفت که به خاطر افزایش قیمت جهانی این کالا در دهه ۱۹۷۰ و چهار برابر شدن آن، تهران را به یک قطب بزرگ اقتصادی تبدیل کرد از سراسر کشور مردم جویای کار و مسکن و آموزش را به پایتخت کشانید. از نظر رشد سریع اقتصادی، تهران در ردیف نخستین شهرهای جهان قرار گرفت. اما چرا برج آزادی، نماد مشکلات شد؟ زیرا تحول چهره در حال دگرگونی شهر و روند سرعت این دگرگونی از روی نظم و ترتیب خاص و بنا به یک روال منظم صورت نگرفت. پایتخت که از پیش هم از روی نقشه و برنامه خاصی ایجاد نشده بود سرعت با یک آهنگ سریع و رشد قارچی شکل گسترش پیدا کرد. رشد و گسترشی همراه با آشفتگی و بی‌نظمی، هزاران روستایی به شهر آمده بودند اما سبک زندگی شان روستایی باقی مانده بود. (۷)

یک استاد علوم سیاسی در تهران به من گفت "نمی‌توانید تصور کنید این شهر با چه سرعتی تحول پیدا کرده. من برای تحصیل به خارج از ایران رفته بودم. وقتی برگشتم نمی‌توانستم باور کنم، چندین بار در شهر گم شدم. مردم فکر می‌کردند با ورود به تهران، یک زندگی تضمین شده بهتر در انتظارشان است. اما در بسیاری موارد، وضع شان از دوران روستانشینی هم بدتر شد."

شاه در هر مورد از سواد آموزی گرفته تا آپارتمان برای خانوارهای کم درآمد، طرح‌های بلند پروازانه‌ای ارائه می‌داد. خریدهای هم سرسام‌آور بود از نیروگاه هسته‌ای گرفته تا صنایع رایانه‌ای و ناوگان بوئینگ ۷۴۷ برای هواپیمایی ملی ایران (هما). افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ بزرگترین رونق اقتصادی را در تاریخ ایران به وجود آورد درآمد سرانه واقعی از ۲۰۰ دلار در سال به ۱۰۰۰ دلار در سال جهش کرد و این سیر صعودی در پانزده سال آخر حکومت شاه ادامه یافت. (۸)

رشد اقتصادی دهه ۱۹۷۰ تا حد زیادی رشدی ناموزون بود. بسیاری از طرح‌های شاه موجب اعتبار او شد. اما چند تایی نیز بحث‌انگیز بود. تعداد کمی نیز به عنوان آخرین راه‌حل‌ها اتخاذ گردید. شکاف و نابرابری و ناموزونی را در همان حوالی میدان شهیاد (آزادی) می‌شد به چشم دید در آنجا تعداد زیادی مهاجر روستایی در انتظار پیدا شدن کار بودند. در سرتاسر جنوب تهران در نوار حاشیه‌ای شهر "زور آبادها" سر بلند می‌کرد در حالی که شهر توان مقابله با سیل رو به ازدیاد جمعیت را نداشت.

پیشرفت در نهایت به نارضایتی انجامید. رونق و رفاه، موجب بالا رفتن انتظاراتها شد و رونق، شهرنشینی، تحصیلات، و صنعتی شدن، انتظاراتهایی به وجود آورد که به سرعت بر آورده نمی‌شد. در سال ۱۹۷۷ یک رکود اقتصادی جدی گریبانگیر دولت شد. شاه کوشید جلو رشد سریع تورم را بگیرد و اقتصادی را که از کنترل خارج می‌شد مهار کند اما برنامه مبارزه با تورم و گرانی موجب بیکاری بیشتر شد. در رأس مشکلات سیاسی شاه، خشم مردم نسبت به ناکامی نظام در هدایت ثروت ملی در مسیری بود که به جای تأمین ثروت افرادی خاص، نفع عمومی را به دنبال داشته باشد.

به گفته همان استاد علوم سیاسی "در دهه پیش از انقلاب، تقریباً همگان از درآمد نفت به گونه‌ای سود می‌بردند. اما برای عده‌ای این درآمد کافی نبود و انتظاراتهای سیاسی و اقتصادی مردم را هم بالا می‌برد. مردم احساس می‌کردند باید در توزیع و تخصیص ثروت ملی نظر داشته باشند. به سخن دیگر بتوانند حرفشان را بزنند."

الگوی انقلاب ایران همان الگوی انقلاب‌های پیشین تاریخ جهان بود کرین برینتون (Crane, Brinton) در اثر برجسته‌اش کالبد شکافی انقلاب‌ها وقتی از انقلاب‌های انگلستان، امریکا، فرانسه، و روسیه سخن می‌گوید یادآور می‌شود در انقلاب‌های بورژوازی ۱۶۴۰ انگلستان، ۱۷۷۶ امریکا و ۱۷۸۹ فرانسه تنش و تضاد اصلی میان بورژوازی و فئودالیسم و در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تنش اصلی میان بورژوازی و پرولتاریا نبود بلکه "همه این جامعه‌ها در آستانه"

انقلاب از نظر اقتصادی در موقعیت خوبی قرار داشتند. به نظر می‌رسد جنبش انقلابی به جای آنکه از نارضایتی مردم محرومی سرچشمه بگیرد که احساس ناراحتی، محدودیت و قید و بند بکنند، ناشی از ستم خُرد کننده استبداد بود. قدر مسلم آنکه این انقلاب را پا برهنه‌های خارج از نظام، مردم گرسنه و محروم آغاز نکردند. " (۹) به نوشته بریتون، شور انقلابی از ناحیه کسانی ابراز می‌شد که زندگی مرفهی داشتند اما احساس می‌کردند از مزایای که مستحق آنهاست محروم مانده‌اند. و در ادامه می‌افزاید " هنگامی احتمال وقوع انقلاب‌ها بیشتر می‌شود که طبقه‌های اجتماعی به جای فاصله داشتن از هم به یکدیگر نزدیک شوند. "

این مطلب در مورد انقلاب ایران هم صادق بود اینجا هم برج بلند آزادی یک نماد بود با انفجار نارضایتی‌ها در سال ۱۳۵۷ برج شهید کانون راهپیمایی‌ها علیه حکومت شاه شد. در ماه دسامبر بیش از یک میلیون نفر در راهپیمایی شرکت کردند و خواهان خروج شاه و بازگشت آیت‌اله خمینی شدند. (۱۰) به رغم این شعارها که انقلاب کار پا برهنه‌ها بود تعداد پیشماری از نظریه پردازان، روحانیان و فعالانی که در میدان شهید راهپیمایی می‌کردند و نیز در سایر راهپیمایی‌ها حضور داشتند. از طبقه متوسط بودند.

استاد علوم سیاسی می‌گوید: " این دهقانان نبودند که رؤیاهای بزرگ در سر داشتند. مردمی بودند که به خوبی می‌دانستند چه ندارند و این را درک می‌کردند که امکانات تا چه اندازه است " یک ماه پس از آن تظاهرات، شاه ناچار به ترک کشور شد و دو هفته بعد آیت‌اله خمینی به ایران بازگشت.

حکومت اسلامی به نقش بنای بلند شهید در مبارزه با نظام پادشاهی اذعان کرد و به همین جهت نام آن را به " آزادی " تغییر داد. طی دهه نخست انقلاب، سالگرد آن در همین میدان آزادی جشن گرفته شد.

دو موزه غیر عادی تهران هم از قضا در خیابان طالقانی واقع شده‌اند همان خیابانی که سفارت امریکا هم در آن قرار گرفته است. هر دو موزه بعد از انقلاب ایجاد شده است. هر دو هم در ساختمان‌هایی به نسبت کوچکند که

ممکن است جلب توجه نکنند. اما مضمون هر دو یکی است: رویارویی جمهوری اسلامی با جهان خارج.

موزه یادبود شهدای جنگ عراق با ایران، گویای سرگذشت مرگ‌هاست. در طبقه اول قفسه‌های شیشه‌ای قرار داده شده و هر قفسه، بیانگر ماجرای یک یا چند شهید است و غالباً هم به خط خود شهیدان گواه سرگذشت قهرمانانه‌شان، لباسهای خون‌آلود، نامه‌های پاره پاره، قرآن‌های ترکش خورده و پاره شده و سایر اشیایی است که هنگام شهادت همراه فرد بود. در هر قفسه یا قاب، لاله‌ای خونین، این نماد شهادت در ایران قرار داده شده است.

در روزی از سال ۱۹۹۸ که به دیدار موزه شهدا رفتم جوان پر شوری به نام جواد راهنمای من شد و به خاطر دیدارم از موزه خوش آمد گفت. گویی نمی‌دانست چرا موزه جزو دیدنی‌های پر جاذبه تهران نیست گفت "خارجی‌ها اینجا زیاد نمی‌آیند" و بعد با اصرار مرا به دیدنی‌های موزه کشاند.

از مشهورترین اشیاء موزه "دادخواست از خدا" به امضای پانزده سرباز است. آنها از خدا خواسته‌اند به آنها افتخار فدا شدن در راه ایران اسلامی را بدهد به راهی بروند که امام حسین رفته است. در دادخواست آمده است: "ما برای شهادت پیمان می‌بندیم. می‌جنگیم تا در راه کشورمان کشته شویم." دادخواست که به خط یکی از آنها است امضای هر ۱۵ نفر را در پای خود دارد. جواد می‌گوید: "در فاصله یک سال هر ۱۵ نفر شهید شدند" لحن جواد به گونه‌ای است که نه از یک تراژدی بلکه از یک افتخار سخن می‌گوید.

در قفسه‌ای دیگر نامه و دایع یک سرباز شهید به مادرش به چشم می‌خورد. در نامه آمده است: "مادر، شهادت من مکمل نقش و سهم تو در انقلاب است." هرگز نویسنده ۲۲ ساله نامه اندکی بعد از نگارش آن، در دهلران در نبرد با عراقی‌ها از پای درآمد.

مشهورترین بخش نمایشگاه موزه را به شهید محمد حسین فهمیده، شهید نوجوانی اختصاص داده‌اند که آیت‌اله خمینی شهادتش را ستوده بود. جواد می‌گوید: "امام در بسیاری از سخنانش از وی نام برد زیرا این نوجوان با بستن

نارنجکی به خود و انداختن خویش در زیر یک تانک عراقی، آن را منفجر کرد. شهید فهمیده اقدامی همانند کامیکازه‌های ژاپنی در جنگ جهانی دوم انجام داد. آنها هواپیمای خود را به ناو امریکایی می‌زدند هم خود کشته می‌شدند هم ناو را به آتش می‌کشیدند. البته فرق شهید فهمیده با کامیکازه‌ها آن بود که برخلاف آنها به دستور مافوق دست به اقدام انتحاری نزد او خود داوطلبانه و به میل خویش اقدام کرد. "جواد با نشان دادن ماکت مدل یک تانک روسی ارتش عراق می‌گوید: "او زیر این تانک به شهادت رسید. او برای نجات انقلاب نارنجک به کمر بست. امام، تعهد او را الگویی برای همگان می‌دانست." در کنار مدل تانک روسی، مدل نارنجک هم قرار داده شده است. شهید فهمیده تنها ۱۳ سال داشت.

هدف از برپایی موزه تأکید بر مزایای جنگ با عراق برای انقلاب ایران بوده هر چند تلفات دهشت‌بار انسانی هم داشته است. تأثیر موزه بر بیننده عکس این منظور را اثبات می‌کند.

بعد از صرف چای از من دعوت شد با حسین جعفری، مرد ریز اندامی که مسئول روابط عمومی موزه بود دیدار کنم. او هم از رزمندگان عضو بسیج و ارتش بوده که لباس نظامی را کنار گذاشته است. خاکستری رنگ و پیراهن بدون یقه پوشیده است و البته از کراوات هم خبری نیست.

از جعفری می‌پرسم نقش جنگ در نخستین سال‌های پر آشوب انقلاب چه بوده است در سال‌هایی که دسته‌بندی‌های سیاسی، فشار اقتصادی، و انزوای بین‌المللی، انقلاب ایران را مدام تهدید می‌کرده است. جعفری می‌گوید: "جنگ موجب وحدت مردم شد و واقعاً انقلاب را زنده نگه داشت" می‌پرسم دیدار کنندگان از موزه چندان زیاد نیستند. چه کسانی می‌آیند و چرا می‌آیند. جعفری پاسخ می‌دهد "دانش‌آموزان را می‌آوریم تا به میزان فداکاری‌ها پی ببرند. آن عده از ما که جنگ را تجربه کرده‌ایم، نمی‌خواهیم بار دیگر جنگی روی بدهد. زمان دشواری بود. ایران در یکصد سال گذشته، و شاید هم بیشتر، هرگز در چنان وضعیت سختی قرار نگرفته بود. اما اکثریت جمعیت ایران را



جوانان تشکیل می‌دهند و ده سال بعد اکثر مردم کشور خاطره‌ای از آن دیدار نخواهند داشت. اما هدف ما چیزی بالاتر از اینهاست. با زنده نگه داشتن خاطره جنگ می‌خواهیم روحیه انقلابی را حفظ کنیم."

سومین و نمادی‌ترین موزه نخستین سال‌های انقلاب، اندکی بزرگتر از یک مغازه بزرگ در امتداد موزه شهدا در گوشه سفارت امریکا در تهران واقع شده است. در این موزه رویارویی ایران با ایالات متحد امریکا به نمایش گذاشته شده است. مردم آنجا را مرکز اسناد لانه جاسوسی می‌نامند. در این موزه در واقع جز مقداری نوشته چیزی نیست. اسناد طبقه‌بندی شده و یادداشت‌هایی که در جریان تسخیر سفارت در سال‌های ۸۱-۱۹۷۹ به دست دانشجویان افتاد به نمایش گذاشته شده. در قفسه‌های نمایشگاه، نسخه‌های ۴۴ جلدی "اسناد لانه جاسوسی امریکا" روی هم چیده شده است.

در هر جلد کتاب "اسناد" به ترتیب زمان وقایع، سیاست و اشنگتن و عملیات سیا در منطقه خلیج فارس آمده است. دانشجویان پیرو خط امام که سفارت را تسخیر کردند - و البته تمامی آنها دانشجو نبودند - با حوصله و دقت، اسناد طبقه‌بندی شده را که ریز ریز شده بود به هم چسبانند. بازدیدکننده می‌تواند کتاب‌ها را بخرد یا همانجا ورق بزند و مطالعه کند. قیمت هر کتاب کمتر از یک دلار و کمتر از پول کاغذی است که در آن صرف شده. یک مسئول لانه جاسوسی که لباس جین پوشیده برایم توضیح می‌دهد که "هنوز ۸ جلد دیگر هست که به سبب کمبود کاغذ چاپ نشده است." از او می‌پرسم کدام جلد اسناد از همه جالب‌تر است و او می‌گوید: "همه را نخوانده‌ام. وقتی فراغتم بیشتر بود چندین بار خواندنشان را شروع کرده‌ام. اما خسته کننده است." او از دانشجویان پیرو خط امام نبوده و هیچیک از آنانی که سفارتخانه را تسخیر کردند نمی‌شناسد. او حتی به خاطر نمی‌آورد که در زمان تصدی او فردی از اعضای آن گروه به دیدار آن مرکز آمده باشد. در این باره می‌گوید: "آنها هم مثل هر فرد دیگری که در انقلاب درگیر بوده حالا دنبال کار خودشانند. حالت واقعیت‌های زندگی ملموس‌تر شده." می‌پرسم جریان تسخیر سفارتخانه را به

یاد می‌آورد. می‌گوید: "نه، من حتی انقلاب را هم به یاد ندارم." می‌پرسم پس چرا در مرکز اسناد لانه جاسوسی کار می‌کند و پاسخ می‌شنوم، "شغلم این است" او علاوه بر ۴۲ ساعت کار در هفته در این مرکز ۲۲ ساعت هم به عنوان تکنسین تلفن جای دیگری مشغول کار است. از او درباره دیدار کنندگان عمده مرکز می‌پرسم، چون به رغم آمد و رفت مردم در آن نقطه شهر، تنها بازدید کنندگان از نمایشگاه در آن بعد از ظهر یک زن سالخورده و دخترش بودند. مشکل عمده استفاده از اسناد لانه جاسوسی آنست که همه به زبان انگلیسی است، جواب می‌دهد: "از دفتر مخصوص بازدید کنندگان می‌شود فهمید. اغلب بازدید کنندگان مثل شما خارجی‌اند. گهگاه هم ایرانی‌ها می‌آیند اما برای خرید یا دیدن کتاب‌های دیگر" نمایشگاه در این اواخر به قصد تأمین بخشی از هزینه‌ها اقدام به عرضه و فروش سایر کتاب‌ها کرده است. آن دوزن در قسمت کتاب‌های شعر، رمان و مسائل جاری روز پرسیه می‌زنند. مسئول مرکز می‌گوید کتاب‌های مربوط به ژاپن خریداران زیادی دارد. می‌افزاید ایرانی‌ها دیگر چندان علاقه‌ای به اسناد لانه جاسوسی امریکا نشان نمی‌دهند. زمانی علاقه‌ها بیشتر بود. اما حالا همه ماجرا به تاریخ سپرده شده. حالا دیگر با این اسناد چه می‌توانند بکنند؟"

موزه چهارم تهران از همه غیر عادی‌تر است. نه فقط بدین دلیل که در زیرزمین یکی از ساختمان‌ها بانک مرکزی واقع شده، با درهای ضخیم و کاملاً محافظت شده‌اش که در هفته فقط دوبار باز می‌شود و آنهم برای ۵ ساعت. غیر عادی بودنش بدان سبب است که یکی از دو مجموعه جواهرات خیره‌کننده جهان را در خود جای داده است. (۱۱)

جواهرات در ۴۰ قفسه شیشه‌ای به نمایش گذاشته شده و همه آنها نمونه‌های خیره‌کننده تفاخر و حشمت بوده‌اند. از کمر بند عفت ساخته شده از طلای ناب تا تاج پهلوی، این تاج بیش از ۷ کیلوگرم وزن دارد و از الماس، یاقوت کبود و مروارید ساخته شده و بر بالای آن پر سفیدی نصب کرده‌اند. جام‌های تخم‌مرغ شکل الماس‌نشان و کره زمین الماس‌نشان از دیگر اشیاء

قیمتی موزه‌اند. کره زمین بیش از ۳۰ کیلو وزن دارد و ۵۱۳۶۳ قطعه جواهر در آن به کار رفته. اقیانوس‌های کره، همه از زمرد است. دو زمرد اقیانوس آرام ۲۰۰ قیراط وزن دارند. نام‌ها را با الماس نوشته‌اند. خشکی‌ها با یاقوت کبود و عقیق ساخته شده بزرگترین عقیق در تکزاس کره بکار گرفته شده که ۷۵ قیراط وزن دارد.

محمد قاجار، راهنمای سالخورده موزه در اشاره به کره می‌گوید: "نه فقط زیبا بلکه از نظر مدارها و طول و عرض جغرافیایی دقیق هم هست." او نواده احمدشاه آخرین شاه قاجار است و می‌گوید: کره زمین موزه به فرمان ناصرالدین شاه ساخته شد: "هدف، جمع‌آوری سنگ‌های قیمتی خزانه در یکجا بود، سنگ‌ها قبلاً لای کیسه‌های پر نگاهداری می‌شد و امکان غیب شدن آنها هم وجود داشته. حالا در تمام جهان چیزی مثل این کره وجود ندارد."

تخت طاووس از نظر تاریخی، هنری و قیمتی، یکی دیگر از با ارزش‌ترین اشیاء موزه است که در مدخل موزه قرار دارد مانند طبقه زیرین تختخواب دو طبقه است. در توصیف آن در کتاب‌های راهنما آمده است. تختی با پایه‌های زرین و هزاران قطعه جواهر قیمتی به شکل گل برگ و پرند بر آن.

زیبایی جواهرات سلطنتی که اساس ثروت ایران قبل از کشف نفت را تشکیل می‌داد، زمانی الهام‌بخش شعر و جنگ بود. افغان‌ها در اوایل قرن هجدهم با انقراض دودمان صفوی دست به تاراج ایران زدند. بعد نادر سردار ایرانی با استفاده از فرصت، قدرت را قبضه کرد. به حکومت دودمان صفوی پایان داد و در سال ۱۷۳۶ پادشاه ایران شد. او افغان‌ها، روس‌ها و ترک‌های عثمانی را شکست داد و از ایران بیرون کرد. سپس در صدد باز پس گرفتن جواهرات شد که به اینجا و آنجا پراکنده شده بود و علاوه بر باز پس گرفتن آنها، تخت طاووس و الماس ۱۸۲ قیراطی دریای نور را هم بر آنها افزود که آن تا به امروز بزرگترین الماس تراشیده جهان است و در موزه به نمایش گذاشته شده است.

اما باز گرداندن جواهرات سلطنتی به ایران و اخراج نیروهای خارجی از کشور. به خاطر شیوه استبدادی حکومت نادر، ثمر چندانی به بار نیاورد. با کشته شدن نادر شاه در سال ۱۷۴۷ بی‌ثباتی بر ایران حکمفرما شد و بار دیگر جواهرات، سر از برج لندن در آورد و تنها یکدهم جواهرات سلطنتی در خود ایران ماند که باز هم مجموعه گرانبهایی است که بدرستی نمی‌توان ارزش آنها را برآورد کرد.

به رغم زیبایی و تاریخ پر فراز و نشیب جواهرات سلطنتی، موزه در سال ۱۹۹۴ که من از آن دیدار کردم خلوت بود، محمد قاجار می‌گوید: "توریست‌ها بیشترین تعداد بازدید کنندگان موزه را تشکیل می‌دهند." و به گروهی ژاپنی اشاره می‌کند. که به قفسه جواهرات بیش از حد نزدیک شده‌اند. موزه برای خیلی از ایرانی‌ها که از بحران اقتصادی آسیب دیده بودند جاذبه‌ای نداشت. در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ ارزش ریال ایران در برابر دلار امریکا نصف شده بود. نرخ تورم از ۴۰ درصد پایین‌تر نبود. قیمت بعضی از کالاهای اساسی در همان دو سال ۲ برابر شده بود. با این رفتاری‌ها اکثریت مردم ایران مجالی پیدا نمی‌کردند که به تاریخ و فرهنگ خود و ثروت موزه بانک مرکزی که شاهد غنای تاریخی و فرهنگی‌شان بود بپردازند هر چند علاقه ایرانی‌ها به تاریخ و فرهنگ‌شان انکار ناشدنی است.

مترجم جوان من می‌گوید: "جواهرات تا حد خیره‌کننده‌ای زیباست اما همین امر مرا ناراحت می‌کند. چون آنها بیشتر رویاهای آدم را دامن می‌زنند، من یک آویز داشتم که مادرم به من داده بود و او هم آنرا از مادرش گرفته بود. البته آن مثل اینها نبود اما ارزشمندترین شیء در خانواده‌ام به شمار می‌رفت که ناچار شدم آنرا بفروشم و مایحتاج زندگیم را تهیه کنم."

روزگاری اشیاء هنری، آویزها، دستبندها، گردنبندها، گوشواره‌ها، تزئینات سربند و سایر چیزها در اقتصاد ایران نقش حیاتی داشت. شاهان، جواهرات را پشتوانه وام‌های دولتی قرار می‌دادند. اما این روزها از آن جواهرات خیره‌کننده هم در تخفیف بحران اقتصادی کشور کاری ساخته نیست.

تهران با گذشت ۲۰ سال از انقلاب، هنوز به گونه‌ای آمیزه‌ای از فرهنگ‌هاست.

در ساعت پنج و نیم بامداد یک روز از ماه نوامبر در مراسم تشرّف به دین<sup>(۱)</sup> یک پسر ۱۳ ساله به نام عمید در کنیسه یهودیان تهران حاضر شدم هوا کاملاً تاریک بود. عمید لباس تیره‌ای پوشیده بود بسیار گل و گشاد با عینک بسیار بزرگی شبیه عینکی که آرزو، خواهر دو قلویش بر چشم داشت. مراسم در سحرگاه برگزار می‌شد چون سال‌ها پیش خاخام کنیسه ابریشمی توصیه کرده بود بهترین موقع نماز، پیش از برآمدن خورشید است. خاخام سال‌هاست در بروکلین اقامت گزیده اما به توصیه او همچنان عمل می‌شود.

یهودیان ایرانی هم مراسم دینی را روز بعد از پایان سیزدهمین سال زندگی برگزار می‌کنند برای عمید این مراسم در وسط هفته برگزار می‌شد که دوستان و اعضای خانواده می‌بایست سرکار حاضر شوند و مراسم قبل از ساعت ۸ پایان گیرد. فرد سالخورده‌ای که در غیاب خاخام مراسم دینی را برگزار می‌کرد نیز در وزارت کشاورزی کار می‌کرد و می‌بایست مراسم را زودتر انجام بدهد. مراسم با نزدیک شدن عمید و آرزو به محراب شروع شد در حالی که گلدان‌های گلایل سرخ و سفید در دست داشتند. عمید دوشادوش پدرش، فروشنده وسایل اتاق نوزاد، در حالی که رویان سفیدی بر شانه آویخته و شالی به گردن دارد به عبادت می‌پردازد تا نشان دهد آماده و مایل است همه فرمان‌های دین را اجرا کند. بر پیشانی، قوطی سیاه کوچکی چسبانده که در آن قطعه پوست سفید حیوانی قرار گرفته است، بر پوست به خط ریز عشق به خدا با تمام وجود و از صمیم قلب و روح نوشته شده است. یکی از دوستان خانوادگی از تمامی مراسم عمید فیلمبرداری می‌کند. سخنان عمید را که به زبان عبری از تورات نقل می‌شود ضبط می‌کند.

مراسم عید ورود نوجوان به عرصه دین در جوی غیر رسمی برگزار

می‌شود دوستان خانوادگی که در ترافیک تهران گیر کرده بودند یا نتوانسته بودند به موقع از خواب سحرگاهی بیدار شوند یکی یکی پس از آغاز مراسم سر می‌رسند. دانش‌آموزان که باید بعد از مراسم به مدرسه بروند شاهد برگزاری مراسم‌اند. لحظه‌ای تلفن گوشه سالن زنگ می‌زند حاضران سعی دارند زنگ تلفن را ناشنیده بگیرند. در پایان، زنان که در گوشه‌ای جدای از مردان ایستاده‌اند برای تبریک‌گویی به عمید که کتاب مقدس را به آن خوبی قرائت کرده، هجوم می‌آورند و مردان می‌گویند. خدا بزرگ است "قاری شروع به خواندن می‌کند. کودکان کف می‌زنند. شیرینی دست به دست می‌گردد و نقل به هوا پاشیده می‌شود و مراسم پایان می‌یابد."

در صبحانه بعد از مراسم. عمید سرزنده است و مدام با این و آن حرف می‌زند. بزرگترها وقتی عمید از کنارشان می‌گذرد برایش آرزوی موفقیت می‌کنند. در مورد آینده‌اش از او می‌پرسم. می‌گوید: وقتی بزرگ شود می‌خواهد خلبان بشود. با توجه به اینکه خلبانی در ایران به هواپیمایی مسافری دولت یا نیروی هوایی محدود می‌شود از او می‌پرسم آیا حاضر است در این زمینه برای دولت کار کند و او با اطمینان می‌گوید: "بله حتماً". گویا طرح این سؤال را اصلاً بی‌مورد می‌داند.

یهودیان ایرانی بیش از ورود اسلام به این سرزمین، حدود یکهزار سال در ایران اقامت داشته‌اند و از قدیمی‌ترین جامعه‌های یهودی پراکنده بر روی کره زمین‌اند به طور سنتی هم پایگاهشان از نوع متفاوتی بوده. رابطه‌شان با دولت هم مثل پایگاه اجتماعی آنها در ایران با همسایگان عرب کاملاً فرق داشته است.

یهودیان از نخستین روزهای تمدن ایرانی هخامنشی در ایران بوده‌اند. به نوشته تورات، کوروش کبیر به دنیال تسخیر بابل - عراق امروزی - در سده ششم پیش از میلاد، فرمان آزادی یهودیان برده شده را صادر کرد و دستور داد نخستین معبد یهودیان - هیکل - بازسازی شود، در زمینه استخدام و کار و تأمین هزینه‌ها هم یهودیان را یاری داد. در کتاب عزرای نبی می‌خوانیم:

چنین گفت - کوروش شاه پارس. خدای آسمان‌ها پادشاهی همه زمین را به من داد؛ و مرا مأمور کرد برایش خانه‌ای در اورشلیم، در یهودیه بنا کنم. در میان شما تمامی مردمش، چه کسی آنجاست؟ خدا یار و یاورش باد. به او کمک کند تا به اورشلیم در یهودیه برود و خانه خدای اسرائیل را بنا کند... و همه کسان که در جاهای دیگری که او اقامت می‌کند به مردم آنجا اجازه دهند با سیم و زر، با متاع‌ها، با احشام، به او کمک کنند و در بنای خانه خدا در اورشلیم داوطلب شوند.

البته کوروش کبیر علاوه بر نوع دوستی انگیزه‌های دیگری هم داشت او یهودیان فلسطین را حایلی میان ایرانیان و مصریان رقیب می‌دانست. (۱۲) اما همه یهودیان بعد از آزادی به اورشلیم باز نگشتند و بسیاری در ایران ماندند. عده زیادی از یهودیان در اصفهان کنونی ماندند که آن زمان یهودیه یا دارالیهود نامیده می‌شد.

یهودیان پیوندهای دیگری هم با ایران داشتند. ایستر که در تورات به عنوان ملکه یهود از او نام برده شده در سده پنجم پیش از میلاد قوم یهود را از پیگرد نجات داد. مرده‌خای نیز در همدان مدفون است. دانیال، پیامبر توراتی عهد عتیق نیز در شوش دفن شده که مورد احترام یهودیان و مسلمانان است.

در طی ۲۵۰۰ سال بعدی، یهودیان به بخش جدایی ناپذیر رشته‌های مالی، بازرگانی، پزشکی، حقوقی و هنری جامعه ایران تبدیل شدند. یهودیان در احیای صنعت فرش ایران در سطح جهانی هم نقش عمده‌ای بر عهده داشتند در بازار افسانه‌ای تهران تعداد زیادی بازاری یهودی فعالیت داشتند. بسیاری از یهودیان در صنعت نفت کار می‌کردند.

یاقا، خانم خانه‌دار ۵۰ ساله تهرانی که مرا به مراسم دینی عمید دعوت کرده می‌گوید: "نباید تصور شود که یهودیان با مسلمانان ضد یکدیگرند خدای ما یکی است. ما هم گوشت خوک نمی‌خوریم. رژیم غذایی و بهداشتی ما شباهت‌های زیادی با هم دارد. حجاب ریشه در آیین یهود دارد. ما پیش از انقلاب هم در مراسم دینی روسری سر می‌کردیم. من فکر می‌کنم زندگی یک

یهودی در ایران با یهودی‌ای که در جامعه مسیحی اقامت دارد فرقی نمی‌کند. مریم عذرا هم روسری داشته.

البته یهودیان ایران دوران‌های دشواری هم داشته‌اند خاصه در دوران قاجاریه. اما در زمان سلطنت پهلوی‌ها وضعیتشان بهتر بود. در سده بیستم یهودیان به شکل بارزتری در جامعه ادغام شدند. گتوها از میان رفت. وی در ادامه می‌گوید: "در اغلب سال‌های زندگی‌م شاهد بوده‌ام که روابط یهودیان و مسلمانان ایران عادی بوده خانواده خود من عمدتاً با مسلمانان حشر و نشر داشته. دوستان دوران کودکی‌م بیشتر مسلمان‌ها بوده‌اند. ما همه خودمان را ایرانی می‌دانیم." در طول انجام مراسم دینی عمید، این خانم بخش‌هایی از مراسم را که به زبان فارسی اجرا می‌شد برایم توضیح داد و گفت "من هرگز زبان عبری را یاد نگرفتم. فقط می‌فهمم که خاخام چه می‌گوید."

در ایران دو فرهنگ یهود و اسلام در بسیاری جهات وجه مشترک دارند. زمینه زناشویی پیش و بعد از انقلاب، این مشترکات به وضوح به چشم می‌خورد. در هر دو فرهنگ عروس و داماد آینده زیر نظر مادران با هم آشنا می‌شوند و مثلاً در سالن یک هتل با هم چای می‌خورند و چنانچه از یکدیگر خوششان بیاید و راضی باشند ازدواج سر می‌گیرد.

یافا هم مثل همسالان مسلمانش سال‌ها پیش از انقلاب و به همان سبک ازدواج کرده است. ترتیب آشنایش با داماد را یکی دوستان آسوری داده است با یادآوری آن خاطره می‌گوید: "دوست آسوری از شوهرم که پارچه فروش بود پرسیده بود چرا ازدواج نمی‌کند و او در پاسخ گفته بود چون یک آدم مذهبی است و به دین خاصی تعلق دارد، باید از همان مردم همسر آینده‌اش را انتخاب کند. دوست آسوری می‌گوید با یک خانواده کلیمی همسایه است که تعدادی دختر دارد. شوهر آینده‌ام از جلو خانه‌مان رد شده و مرا از دور دیده بود. بعد از معرفی شدن به خانواده‌ام از پدرم مرا خواستگاری کرد." و می‌افزاید "دوستان مسلمان من هم به همین روال ازدواج کردند این یک سنت ایرانی است. تنها مراسم زناشویی فرق می‌کند."



در کنیسه‌های تهران هم آمیزش فرهنگ‌ها محسوس است. یافا پیشتر مرا به کنیسه یوسف‌آباد در خیابانی به همین نام برده بود. دیوارهای آن با کاشی‌های ایرانی تزئین شده بود به رنگ‌های آبی دریایی و سلطنتی. کف آن با قالی ایرانی فرش شده بود و زیباترین کنیسه ایران بود و عده‌ای مدعی بودند در همه کنیسه‌های ۲۲ کشور خاورمیانه از نظر زیبایی بی نظیر است.

جامعه یهودی ایران در اوج شکوفایی در نیمه اول سده بیستم به ۱۵۰ هزار نفر رسید و یکی از بزرگترین جامعه‌های یهودی جهان شد. در پی ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ مهاجرت عمده‌ای صورت گرفت. تا سال ۱۹۷۹، سال انقلاب هنوز ۸۰ هزار یهودی در ایران بود. دو دهه بعد این رقم به ۳۰ هزار رسید. به رغم انقلاب اسلامی و شعارهای ضد اسرائیلی - "مرگ بر اسرائیل" - هنوز هم ایران بعد از اسرائیل تنها کشور خاورمیانه است که بیشترین تعداد یهودی را در خود جای داده است. (۱۳)

انقلاب هرگز با یهودیت به ضدیت برنخاست. اندکی بعد از بازگشت به ایران آیت‌اله خمینی با رهبران جامعه یهودی و سایر اقلیت‌های دینی دیدار کرد و ضمن صدور یک فتوا خواهان خوشرفتاری با آنان شد و تأکید کرد مسیحیان و یهودیان "اهل کتابند" و پیرو آیین توحیدی. آیت‌اله خمینی یادآور شد حساب یهودیان از حساب صهیونیست‌های اسرائیل جداست.

در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ جمهوری اسلامی هم مثل قانون اساسی مشروطیت مقرر شد یهودیان و پیروان اقلیت‌های مذهبی دیگر در مجلس نماینده داشته باشند. هر ۱۵۰ هزار پیرو آیین اقلیت می‌توانند یک نماینده داشته باشند درست مثل مسلمانان. و چنانچه به فرض محال، تعداد یهودیان افزایش پیدا کند می‌توانند بیش از یک نماینده در مجلس داشته باشند. (۱۴)

نماینده یهودیان مراسم سوگند وفاداری را به عبری و به کتاب تورات یاد می‌کند. مراسم، آداب و رسوم و حقوق یهودیت، مثلاً طلاق - در دادگاه‌های ایران مورد پذیرش است. جوانان یهودی هم باید به سربازی بروند. در جریان جنگ عراق با ایران تعدادی از جوانان یهودی هم به شهادت رسیدند و در

غرفه خاص اقلیت‌های موزه شهدا این امر به نمایش گذاشته شده است. به شیوه‌ای غیر قابل پیش‌بینی و گهگاهی، یهودیان ایرانی در سایر جنبه‌های رسمی جامعه مشارکت داده می‌شوند. مثلاً در هیأت نمایندگی ایران به گردهمایی زنان سازمان ملل متحد در پکن در سال ۱۹۹۵، رئیس سازمان زنان یهودی ایران هم حضور داشت. در آنجا فرنگیس حسیدیم مدیر بیمارستان یهودیان تهران دربارهٔ موقعیت زنان یهودی در ایران سخنرانی کرد.

یهودیان ایران به رغم کاهش تعدادشان هنوز جامعه‌ای پر تحرک و زنده‌اند. عده‌ای قویاً به سرزمینی که میهن خود می‌دانند وابسته و پایبندند. منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان در مجلس و پزشک بیمارستان یهودیان شجرنامه خانوادگی‌اش را در ایران تا ۲۵۰۰ سال پیش می‌برد.

در سال ۱۹۹۸ وقتی از او پرسیده شد چرا یهودیان در ایران زندگی می‌کنند با گریه گفت "ما کشورمان را دوست داریم. من اینجا زاده شده‌ام. بوی وطنم را دوست دارم." (۱۵)

انقلاب به جهاتی اثراتی جالب بر یهودیان ایران داشته است. در طی سال‌ها و در پی گفتگوهایی که با یهودیان ایران داشته‌ام متوجه شده‌ام عده‌ای از این افراد تعهدشان به جمهوری اسلامی به مراتب بیش از زمان شاه بوده است. یکی از حاضران بعد از مراسم دینی عمید به من گفت "رژیم مذهبی‌تر شده. ماهم همین‌طور. پیش از انقلاب کنیسه‌ها چندان مورد توجه یهودیان نبود و تنها سالخورده‌گان به مراسم دینی توجه می‌کردند. یهودیان هم مثل دیگران در یک جامعه غیر دینی رفتار می‌کردند. اما حالا کنیسه‌ها پر از جمعیت می‌شود. مردم مراسم دینی یهودیت را به جای می‌آورند. به غرور تاریخی خود آشنا تر شده‌اند و به اعتقاد من جامعه ما قوی‌تر شده است.

در مراسم یاد شده چند زن یهودی در مورد تقویت مبانی اعتقادی‌شان برایم سرگذشت‌هایی را تعریف کردند. بعضی از آنها که خود به مدرسه‌های عمومی دولتی می‌رفته‌اند بعد از انقلاب بچه‌هاشان را به مدارس یهودی فرستاده‌اند عده‌ای بار دیگر به حلال و حرام مواد غذایی طبق شریعت یهود

پایبند شده‌اند. بسیاری که در محیط غیر دینی پرورش یافته بودند بعد از انقلاب به گروه‌های یهودی پیوسته و دوستان نزدیکتری در این جامعه پیدا کرده‌اند. خیلی‌ها هم طلسم یا دعایی را به در خانه‌ها نصب کرده‌اند.

یهودیان ایران توانسته‌اند بعد از انقلاب، نهادهای گوناگونی ایجاد کنند از جمله اینها چند کنیسه در تهران و تعدادی هم در شهرستان‌های کشور. در تهران ۱۵ هزار یهودی زندگی می‌کنند ۵ مدرسه ویژه یهودیان، ۸ گوشت فروشی خاص یهودیان و بیمارستان ۱۱۰ تختخوابی تهران از آن جمله‌اند. این بیمارستان آنقدر کیفیت خوبی دارد که ۹۵ درصد بیماران را مسلمانان و از جمله روحانیان تشکیل می‌دهند.

از پاره‌ای جهات آزادی‌های یهودیان - در صورتی که تبلیغ دینی نکنند - بیشتر از مسلمانان ایران است. یهودیان می‌توانند شراب تولید کنند و در مراسم زناشویی، آشنا کردن نوجوانان با آیین در ۱۳ سالگی، و نیز در خانه‌هایشان بی سر و صدا شراب بنوشند. زن و مرد یهودی ولو نسبتی با هم نداشته باشند می‌توانند در یک اتاق تنها بمانند، و در عروسی‌ها با هم برقصند. پسر و دختر زیر ۲۰ سال در گردهمایی‌های جوانان یهود می‌توانند آزادانه باهم معاشرت کنند و گردهمایی مختلط‌شان آزاد است. جوخه‌های امر به معروف به یهودیان کاری ندارند مگر اینکه در ملأ عام اقدام نامناسبی داشته باشند.

بعد از ۲۵۰۰ سال از ورود یهودیان به ایران به نظر می‌رسید سرگذشت این قوم در ایران به پایان خود رسیده است. اغلب حدود ۷۰ نفری که در مراسم دین عمید شرکت داشتند سالخورده‌گان بودند. جوانان یهود به محض پیدا شدن فرصت و کسب روادید از ایران می‌روند برای مثال برادر بزرگتر عمید در مراسم حضور نداشت. او در خارج از ایران دوره‌ی خاخامی دیده و در بروکلین امریکا اقامت گزیده است.

به رقم فتوای آیت‌اله خمینی، در نخستین روزهای انقلاب، یهودیان زندگی دشواری داشته‌اند و غلبه بر این دشواری‌ها هم با مشکلاتی همراه بوده است. یک سرمایه‌دار یهودی به اتهام حمایت از اسرائیل، فساد و وابستگی به خاندان

سلطنت در نخستین روزهای انقلاب در یک محاکمه سرپایی اعدام شد. چندین سال دولت، گذرنامه صادر نکرد و یهودیان بخصوص در گرفتن مجوز سفر به خارج مشکل داشتند. دولت به همه اعضای یک خانواده یهودی اجازه نمی‌داد همراه هم به سفر خارج بروند. (۱۶) سفر به اسرائیل می‌توانست به مصادره اموال یهودیان منجر گردد و یهودیان اجازه نداشتند رأساً برای بستگانشان در اسرائیل نامه بنویسند یا تلفن بزنند. این کار می‌بایست از طریق اروپا یا ایالات متحد آمریکا انجام شود.

پس از انقلاب، تبعیض در شکل‌های مختلف ایجاد شد. برای مدرسه‌های یهودی مدیر مسلمان تعیین کردند. بچه‌ها در مدارس یهودی نمی‌توانستند زبان عبری بیاموزند بچه‌های یهودی ناچار بودند روز شنبه، روز تعطیلی کلیمی‌ها به مدرسه بروند. متقاضیان پست‌های دولتی می‌بایست تعهد اسلامی داشته باشند. مقام‌های ارشد دولتی در دست مسلمانان بود. یهودیان مدام گله داشتند که کتاب‌هایشان با تأخیر چاپ می‌شود و برای فیلم‌سازی مشکل دارند و تموز تنها روزنامه کلیمی در اوایل دهه ۱۹۹۰ توقیف شد چون درباره مصادره مدارس کلیمی گله کرده بود.

در پی انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۷ اوضاع بهتر شد و این تا حدی متأثر از آسودگی بیشتر جامعه ایرانی در سطحی گسترده‌تر بود. محمد خاتمی در نامه‌ای خطاب به انجمن کلیمیان خواهان بهبود روابط همه جوامع دینی ایرانیان شد:

“امیدوارم به یاری خداوند و دوستی و همکاری همه پیروان ادیان الهی در رسیدن به هدف‌های والای جمهوری اسلامی ایران موفق باشیم.” (۱۷)

با این همه یهودیان ایران در بهترین حالت، ذمی تلقی می‌شدند این واژه که مربوط به صدر اسلام است در مورد جامعه‌های یهودی و مسیحی که اقلیت‌هایی در جوامع اسلامی‌اند اطلاق می‌شود.

نابرابری در قانون دیه که در جوامع اسلامی خاورمیانه مرسوم است بازتاب یافته است. دیه شیوه سنتی جبران خسارت خانواده کشته شده توسط خانواده

کسی است که به عمد یا غیر عمد موجب قتل فرد مقتول شده است و هدف آن جلوگیری از انتقام جویی و خصومت‌های خانوادگی بوده است. در قانون کیفری ایران و نظام حقوقی، قانون دیه به طور کامل وارد شده است اما بعد از انقلاب به موجب تغییراتی گفته شد دیه یک زن یهودی نصف دیه یک مرد مسلمان است و زندگی یک یهودی کشته شده  $\frac{1}{8}$  زندگی یک مسلمان ارزش دارد. در مورد سایر اقلیت‌ها هم همین طور است.

یهودیان به رغم دل‌بستگی به ایران در مورد آینده‌شان نگرانی داشتند و عده زیادی از آنها بر این باور بودند که در برابر فراز و نشیب‌های سیاست انقلابی ایران آسیب پذیرند. این وحشت با دستگیری ۱۳ یهودی ایرانی در سال ۱۹۹۹ به اتهام جاسوسی برای اسرائیل و امریکا بیشتر شد. وزارت خارجه ایران اعلام کرد هیچ ارتباطی میان دستگیر شدگان با مذهب آنها وجود ندارد اما نظر عمومی بر این بود که جناح محافظه‌کار حاکم بر دستگاه‌های اطلاعاتی و قوه قضایی با این کار در صدد است نگذارد رابطه تهران - واشنگتن بهبود یابد.

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت "حمایت واشنگتن از این جاسوسان نشان داد که ایالات متحد امریکا همچنان دشمن مردم ایران است. این باید درسی بشود برای آن دسته ایرانیان که طرفدار از سرگیری مناسبات با امریکا هستند." (۱۸)

بسیاری از یهودیان معتقد شدند که به مهره‌های یک بازی بزرگتر تبدیل شده‌اند. بیست سال پس از انقلاب یهودیان هنوز انگیزه‌ای برای ماندن ندارند و عده به مراتب کمتری می‌خواهند فرزندانشان در ایران بمانند.

در گوشت فروشی مختص یهودیان نزدیک کنیسه ابریشمی همه کسانی که می‌آمدند گوشت بخرند در صدد ترک ایران بودند. زن پیر که زیر تصویر آیت‌اله خمینی ایستاده، می‌گوید: "اگر خانواده‌ام اینجا بودند، می‌ماندم اما بچه‌هایم رفته‌اند و دلم برایشان تنگ شده. آنها بر نمی‌گردند. من هم نمی‌خواهم دور از آنها بمیرم" اقلیت‌هایی که کسب و کاری دارند برای اثبات وفاداری‌شان به نظام اسلامی عکسی از امام را در نقطه چشمگیری در محل

کسب و کار نصب کرده‌اند.

یک مرد میان سال می‌گوید فقط مشکلات اقتصادی وی را ناچار به ماندن در ایران کرده است. "باید می‌رفتم اما نرخ تبدیل ارز آن‌چنان بالاست که نمی‌توانم بروم و از نو آغاز کنم. حتی اگر ملکی را که طی نسل‌ها در اختیار خانواده‌ام بوده بفروشم باز برای رفتن کافی نیست."

زنی همراه با دختر نوجوانش می‌گوید شکایت چندانی از نظام اسلامی ندارد: "آنها مرا به حال خود رها کرده‌اند. حتی حزب‌اللهی‌ها. اما احساس می‌کنم افراد مهم این مملکت دلشان نمی‌خواهد ما اینجا باشیم" و یک زن بلند بلند می‌گوید: "اینجا بیشتر مسأله نبود فرصت‌ها مطرح است تا گرایش مردم." آینده گوشت فروشی هم از وضع حال آن معلوم بود. از سه یخچال بزرگ، ۲ تای آن خالی بود. و در سومی هم تنها قدری گوشت گاو و گوسفند بود. زمانی فقط شنبه‌ها تعطیل بود اما حالا هفته‌ای فقط سه روز باز است. صاحب فروشگاه که در دهه سوم زندگی است می‌گوید "پدرم این فروشگاه را سه دهه اداره کرد اما کسب و کار واقعاً کساد است. یهودیان دارند می‌روند. اوضاع اقتصادی بد و بدتر می‌شود و گوشت از جمله اقلامی است که از هزینه روزانه حذف می‌شود. یهودی و مسلمان فرقی نمی‌کند معلوم است که دنبال کردن شغل پدر آینده‌ای ندارد. به دانشگاه تهران رفتم و در رشته مهندسی تحصیل کردم اما گمان نمی‌کنم بتوانم شغلی دست و پا کنم."

برادرانش به همین دلیل از ایران رفته‌اند. کارت شغلی برادرش در لس‌آنجلس را نشانم می‌دهد و می‌گوید: "با بازنشسته شدن پدرم مغازه را می‌بندیم و احتمالاً من هم می‌روم. و این پایان خط خانوادگی ما در ایران خواهد بود."

بزرگترین سهم ایران به ادیان جهانی به هزاره پیش از میلاد یعنی پیش از ۳ هزار سال پیش مربوط می‌شود. اما نکته اینجاست که در تنها حکومت امروزی روحانیت بر روی کره زمین پیروان آیینی که این سرزمین زادگاهش بوده کمترین اقلیت شناخته شده دینی را تشکیل می‌دهند.

یکی از آخرین نشانه‌های این آیین را در خاکسترهای آتشکده‌ای در خیابان میرزا کوچک‌خان در قلب تهران دیدم. در آتشدان سیاه در وسط اتاق داخلی ساختمان، بدور از پنجره‌ها آتشی شعله می‌کشد مرد پیری با موهای سفید و قد بلند نزدیک آتشدان نشسته تا در صورت لزوم، آتش را شعله‌ور سازد. با غرور به من می‌گوید: "نزدیک صد سال است که این آتش شعله می‌کشد ما شعله آن را از قدیمی‌ترین آتشکده روی زمین به اینجا آورده‌ایم."

شعله را از یزد، مرکز تاریخی پیروان زرتشت آورده‌اند. در آنجا در ۱۵ قرن گذشته یک آتشکده مدام روشن بوده است. در آیین زرتشت نور مظهر اهورامزداست. آتش نماد نور است و به همین سبب در عبادتگاه‌ها دائم روشن نگاه داشته می‌شود.

زرتشت پیامبر ایرانی در شش قرن پیش از مسیح می‌زیسته (۱۹) و در دوره بین ۸۰۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ میلادی یعنی زمانی ظهور کرده که دوران پیدایش سریع ادیان جهانی بوده. بسیاری از انبیای یهود در این دوره ظهور کرده‌اند. کنفوسیوس و لائوتسه در چین، بودا در هند، مسیح در فلسطین و محمد پیامبر اسلام در شبه جزیره عربستان. (۲۰)

زرتشت پیامبر ایرانی که اکنون تا حد زیادی ناشناخته است مثل سایر پیامبران بزرگ، قدیسان و فیلسوفان در شکل دادن به ادیانی که تا به امروز باقی مانده‌اند نقشی مؤثر و پر نفوذ داشته است. زرتشتیان جزو نخستین کسانی هستند که به خدای یگانه باور داشته‌اند. آیین زرتشت در شکل بخشیدن به ادیان مسیحی و یهودیت نقش داشته و محققان کتاب مقدس، آن را به خوبی می‌شناخته‌اند. نظر آن درباره اهریمن، دوزخ، ناجی آینده، مبارزه جهانی خیر و شر و روز رستاخیز، روز زنده شدن مرده‌ها و روز داوری، و حیات پس از مرگ بر آیین‌های یکتا پرستی و حتی آیین بودا تأثیر نهاده است.

زرتشتیان با سایر فرهنگ‌های زمانه‌شان مراسم و اعمال مشترک و مشابهی داشته‌اند. رستم شهزادی موبد زرتشتی در یک بعد از ظهر که پیروان و میهمانان را در دفترش می‌پذیرفت در این باره به من گفت: "فکر آتشکده برای

اولین بار در آیین زرتشت مطرح نشده همه تمدن‌های اولیه بشری آتشکده داشته‌اند. در چین، مصر، هند، یونان و روم معبد‌های پرستش آتش وجود داشته است. "من در صندلی کناری او نشسته بودم. شهزادی در سن ۸۷ سالگی همه شنوایش را از دست داده و سمعک‌های قوی هم به او کمکی نمی‌کرد. در ادامه می‌گوید: "پرستش آتش به روزگار پیش از اختراع کبریت برمی‌گردد. مردم هر کجا زندگی می‌کردند جایی برای آتش می‌ساختند و با بخشی از آتش غذا را می‌پختند. نخستین مدرسه در آتشکده ایجاد گردید به دنبال آن کتابخانه آمد و بعد هم عدالت‌خانه."

می‌گوید: پرستش آتش به روزگار جمشید نخستین پادشاه ایران برمی‌گردد (جمشید نخستین شاه ایران نبوده است، مترجم). یعنی حدود ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد. با ظهور زرتشت در چند صد سال بعدی هنوز نخستین آتشکده‌ها بر پا بود. موبد ادامه می‌دهد: "زرتشت به مردم آموخت که خدای توانا را نمی‌توان به چشم دید. در حالی که مردم زمانه‌اش خدایان حس شدنی را می‌پرستیدند و از زرتشت می‌خواستند وجود خدای نادیدنی را اثبات کند." "زرتشت می‌گفت خدا مثل نور است. مثل همه نورها. او تنها کسی نبود که خدا را این طور توصیف می‌کرد. موسی هم وقتی خدا در شعله‌های بوته آتش گرفته بر او ظاهر شد همین را می‌گفت. مسیح مدت‌ها بعد از زرتشت گفت خدا نور عشق، داد و مهربانی است. بیش از هزار سال پس از زرتشت، اسلام اعلام کرد خدا نور آسمان و زمین است." موبد با غرور می‌افزاید: "می‌بینید در چهار دین بزرگ توحیدی پیامبران، خدا را به شکل نور معرفی می‌کنند. یکتا پرستی ریشه در آیین زرتشت دارد همه آیین‌های توحیدی با این آیین وجه مشترک دارند." زرتشتیان، شبانه روز را به ۵ بخش تقسیم می‌کردند. و برای هر بخش یک نوبت نماز می‌خواندند. مسلمانان هم ۵ نوبت در شبانه روز نماز می‌خوانند. در آیین زرتشت هم نظیر آیین کاتولیک مسیحیت، اعتراف به گناه در لفظ، عمل و اندیشه بخش جدایی‌ناپذیر ایمان است. (۲۱)

آیین زرتشت در اوج نفوذش به مذهب رسمی شاهنشاهی ایران تبدیل شد.



این دین در وحدت بخشیدن به اتباع امپراتوری ایران نقش مهمی داشت و سرانجام هم پهنه گسترده‌ای از مدیترانه تا جنوب آسیا رواج پیدا کرد. در فاصله سده‌های سوم تا هفتم میلادی، دین زرتشت با چالش ادیان تازه نفس از سه جهت روبرو شد و به ضعف رفت: مسیحیت از غرب، آیین بودا از شرق و اسلام از جنوب.

زرتشتیان با پایان هزاره دوم میلاد هنوز هم خود را ایرانیان اصیل و خالص می‌انگارند. مرد میانسالی که شاهد گفتگوی موبد با من بوده می‌گوید: "ما آریایی‌های راستین هستیم. ما در زمان یا اندیشه‌های مربوط به خدا به عرب‌ها متکی نیستیم." زمانی که او این حرف را می‌زد شمار همه زرتشتیان روی زمین از ۳۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و تنها یک دهم درصد کل جمعیت ایران بودند. (به موجب آمار دولتی دهه ۱۹۹۰، ۹۸/۵ درصد جمعیت ایران مسلمان، هفت دهم درصد را مسیحیان، سه دهم درصد را یهودیان و یک دهم درصد از زرتشتیان تشکیل می‌دهند.) احساس مشترک زرتشتیان با سایر ادیان هم، روبه افول می‌رفت. در ایران اسلامی ایمان و مومنان زرتشتی هر دو به چشم پدیده‌های کاملاً متفاوت نگاه می‌شد.

بر خلاف حجاب اسلامی زنان به رنگ‌های سیاه و تیره، زنان زرتشتی در آتشکده روسری سفید دارند. در مکان‌های عمومی هم لباس روشن با حاشیه دوزی تزئینی می‌پوشند. مردان زرتشتی بر خلاف مسلمانان، ریش خود را می‌تراشند. مردان سالخورده زرتشتی لباس سفید می‌پوشند. پالتو سفیدی به سبک پوشش جواهر لعل نهر و نخست‌وزیر فقید هند دارند و کلاهشان سفید و جعبه مانند همانند کلاه هندوهاست.

سالشمار زرتشتیان هم یگانه و بی‌نظیر است. مثل سالشمار گریگوری، خورشیدی‌ست در حالی که سالشمار مسلمانان، قمری‌ست. در سالشمار زرتشتی، سال به ۱۲ ماه و هر ماه به ۳۰ روز تقسیم می‌شود. ۵ روز اضافی را به ۵ ماه اول سال می‌افزایند. در این سالشمار، هفته وجود ندارد اما روزهای پنجم، هشتم، پانزدهم و بیست سوم هر ماه مقدس است. هر روز ماه را به نام

فرشتگان نامگذاری می‌کنند. روز اول سال، نخستین روز بهار، اول فروردین است که شب و روز برابر می‌شود.

مراسم نیایش زرتشتی هم در نوع خود یگانه است. در جریان دیدارم از آتشکده مراسم یادبود درگذشت یک زن و شوهر برگزار می‌شد که سی سال پیش مرده بودند. عکس‌های بزرگ هر دو زوج پیشاپیش صف شرکت‌کنندگان قرار داده شده بود. مردان با صورت اصلاح کرده و زنان با روسری‌های سفید در دو بخش مجزای تالار نشسته بودند. دو موبد زرتشتی در پشت یک میز چوبی بزرگ نشسته بودند. پشت سرشان به دیوار تمثال رنگ روغنی سه متری زرتشت قرار داشت. او هم ردا و کلاه سفید داشت. تمثال‌های کوچکی از آیت‌اله خمینی و آیت‌اله خامنه‌ای هم کنار بلندگوها نصب شده بود تا کسی در ایران دوستی زرتشتیان تردید نکند.

سیروس هرمزی موبد اول، سرودهایی را ترنم کرد که در فضای تالار پژواک داشت. کار شاقی بود. مدام دستمال کاغذی برمی‌داشت و عرق پیشانی را می‌گرفت. در پایان مراسم، کپه‌ای دستمال کاغذی کنار گلدان‌های گلایل سفید و شمعدان‌ها جمع شده بود. هرمزی بعد از مراسم به من گفت سرودها از گاتاها هفده سرود زرتشت بود که تعالیم وی را در بر می‌گیرد، شرکت‌کنندگان در مراسم، لحظه‌هایی می‌ایستادند انگشتان را به آسمان، به سوی نور اشاره می‌کردند. و به صدای دلنواز هرمزی گوش می‌دادند.

زن پیری که کنارم نشسته می‌گوید: این هم نوعی نیایش است مثل وقتی که مسیحیان دست‌ها را برای دعا به هم می‌دهند یا صلیب می‌کشند یا وقتی مسلمانان روبه کعبه نماز می‌گذارند.

چند ظرف بزرگ پُر از خرما، انجیر، پسته، و برگه زردآلو روی میز جلو موبدها قرار داده شده است.

زرتشتیان یک جامعه بسته را تشکیل می‌دهند چون زناشویی با مسلمانان یا پیروان سایر ادیان اکیداً منع شده است. مراسم با یک کارکرد اجتماعی پایان می‌گیرد هر چند این مراسم، یادبود کسی باشد که سه دهه قبل درگذشته باشد.

در اغلب سال‌های ۲۵۰۰ سال گذشته، مرده‌های زرتشتی هم سرنوشت خاص خودشان را داشته‌اند. آنها را به خاک نمی‌سپارند چون هوا و زمین در کیش زرتشت مقدس است مرده را نمی‌سوزانند و دفن نمی‌کنند. جسد را در دخمه خاموشی می‌گذارند تا کرکس‌ها و نور آفتاب آنها را از بین ببرند. در تهران یک دخمه خاموشی و در راه بین یزد تا کرمان چند دخمه بر ستیخ کوه‌ها بنا شده است. از نیمه‌های قرن بیستم گذاشتن جسد در دخمه متروک شده است. در آستانه قرن بیست و یک، زرتشتی‌ها هم در راستای نوسازی یکی از کهن‌ترین ادیان جهان، دست به کار شدند. شهزادی می‌گوید: "ما هم در آتشکده‌ها به جای چوب از گاز طبیعی استفاده می‌کنیم. وقتی در خانه‌مان از گاز و برق استفاده می‌کنیم چرا در آتشکده این کار را نکنیم؟"

به دیدار پرویز روانی رفتم تا بفهمم زرتشتیان در فرهنگ سیاسی ایران اسلامی چه نقشی ایفا کرده‌اند. روانی در سال ۱۹۹۹ دومین دوره نمایندگی مجلس را از سوی جامعه زرتشتیان ایران سپری می‌کرد. و دفتر کارش جز یک میز و دو عکس بسیار بزرگ از آیت‌اله خمینی و آیت‌اله خامنه‌ای تقریباً چیزی وجود نداشت.

مردی با هوش و منطقی بود. گفت "در برابر ۲۶۵ نماینده مسلمان، اقلیت‌ها تنها ۵ نماینده دارند بنابراین در حیطة قانون‌گذاری کاری از دستشان ساخته نیست. البته چیزهایی هست که ما خواهان تغییرشان هستیم" و در رأس فهرست این خواست‌ها رفع تبعیض علیه اقلیت‌هاست که به گرویدن به اسلام تشویق می‌شوند. ادامه می‌دهد: "برای مثال، اگر فرزندان مسلمان بشود پس از مرگ همه اموال تنها به او می‌رسد. و سایر فرزندانم که زرتشتی باقی مانده‌اند سهمی از ارث نخواهند داشت. این حق حتی به برادر زاده‌ام هم گسترش می‌یابد و اگر او مسلمان بشود ثروت من به او می‌رسد نه به فرزندانم. و این فقط معضل ما زرتشتی‌ها نیست. مسیحیان و یهودیان هم همین وضع را دارند." روانی می‌گوید: ۵ نماینده اقلیت در مجلس هم مثل زنان نماینده - که در اقلیت‌اند - معمولاً کنار هم می‌نشینند. اما از ترس آنکه مبادا سیاستمداران

مسلمان شک کنند که داریم علیه‌شان توطئه می‌کنیم هر کدام به طور فردی کار می‌کنیم. در ادامه می‌گوید:

"ما در مجلس آزادیم هر چه می‌خواهیم بگوییم. کسی نمی‌پرسد چرا این را گفتی؟" یا "نباید این را بگویی" اغلب اوقات درباره مشکلات مردم جامعه‌مان صحبت می‌کنیم. من خودم سالی ۶ یا ۷ بار حرف می‌زنم و شاید فعال‌ترین نماینده اقلیت باشم. و می‌افزاید با مقایسه با کشورهای همسایه، وضع اقلیت‌های دینی در ایران می‌توانست بدتر از این باشد: "اقلیت‌ها در ایران بهتر از سایر کشورهای منطقه‌اند. ما مراسم دینی را آزادانه برگزار می‌کنیم. ما به مراتب از مسلمانان هند یا مسیحیان عربستان سعودی ایمن‌تر هستیم." می‌گوید می‌تواند در خانه‌اش شراب بریزد، بسیاری از دوستانش هم همین کار را می‌کنند.

در مقایسه با سیک‌ها، کاتولیک‌ها و خاصه بهایی‌ها که هیچ حق نمایندگی ندارند، زرتشتیان، یهودیان، آسوریان و ارمنیان - که ۲ نماینده دارند. - وضع‌شان بهتر است. آن اقلیت‌ها تنها می‌توانند به نمایندگان مسلمان رأی بدهند. (۲۲)

بسیاری از زرتشتیان هم مثل اعضای سایر اقلیت‌ها به من گفتند بعد از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری رفتار با آنها منصفانه‌تر شده. محمد خاتمی در اردکان یزد به دنیا آمده و پدرش روحانی پرنفوذی بوده که با زرتشتیان محل سر و کار داشته است. روانی می‌گوید: "خاتمی در کنار ما زندگی کرده و ما را می‌شناسد می‌داند که ما خواهان همزیستی هستیم." اما زرتشتیان هم پس از تقریباً ۳ هزار سال زندگی در ایران دارند کشور را ترک می‌کنند. همسر و دو فرزند روانی در تورنتوی کانادا هستند. همسرش رشته پزشکی اطفال را می‌خواند. برادر رستم شهزادی، موبد ایرانی و احتمالاً بالاترین مقام زرتشتی جهان، در لس‌آنجلس موبد است. این موارد غیرعادی نیست. با پایان قرن بیستم کالیفرنیا می‌تواند مدعی شود که بیش از ایران زرتشتی دارد.

## شیراز

ساکنان آن، در میان همه ایرانیان، نکته سنج‌ترین، اصیل‌ترین، و سرزنده‌ترین‌ها هستند حتی در سخن گفتن، ناب‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین کلام را دارند. ادوارد براون. یک سال در میان ایرانیان

ایران در حوالی شیراز متولد شد. بیش از ۳۵۰۰ سال پیش امواج آریای‌ها، بادیه نشینان هند و اروپایی، از مناطق سرد شمالی به واحه نزدیک کوه مرسی کوچ کردند و بعدها نام خود را به این سرزمین دادند. از همان زمان مناطق اطراف شیراز سرچشمه الهام‌بخش ژرفترین احساسات و عواطف بوده: سرچشمه نشاط جان و راز و رمز روح، شعر عاشقانه و گل‌های سرخی که در تمامی طول سال در باغ‌ها و کنار خیابان‌هایش می‌شکفت.

در دنیای قرون وسطی، شیراز یکی از مهم‌ترین و نوآورانه‌ترین شهرهای جهان بود. سرزمین علم و هنر، و نقاشی و ادب بود. تاج محل هند با الهام از معماری شیراز ساخته شد. در سده هجدهم شیراز پایتخت ایران بود.

اما متأسفانه، در بیستمین سالگرد انقلاب، شیراز دیگر آن شهر زیبا نبود خسته و فرسوده به نظر می‌رسید. از یک شهردار مبتکر نوآور مثل غلامحسین کرباسچی هم محروم بود کسی که به اصفهان و تهران، زیبایی بخشید. کاهش صنعت جهانگردی و نابسامانی اقتصادی ایران، موجب شده شیراز هم شهری باشد مثل هر شهر خاورمیانه‌ای دیگر با ساختمان‌های آجری و فروشگاه‌هایی با تابلوهای ارزان آلومینیومی.

با این همه هنوز شیراز دو مزیت خاص دارد. یکی تاریخ آن که بر منطقه و مردم سایه افکنده است. شیرازی‌ها همان طور که ادوارد براون دیپلمات بریتانیایی دو قرن پیش گفته، دوست داشتنی‌ترین مردم ایرانند. جایگاه این شهر در تاریخ ایران همیشه به آن اهمیتی ویژه می‌بخشد.

دیدار از شیراز با بازدید از تخت جمشید در نزدیکی آن آغاز می‌شود. تخت جمشید پایتخت شاهنشاهی هخامنشی بوده و این پادشاهان در شش قرن پیش از میلاد مراسم تشریفاتی را در آنجا برگزار کرده‌اند. تخت جمشید نماد باقی مانده از عظمت ایران باستان است زمانی که ایران یک ابر قدرت جهانی بود. تخت جمشید نشان می‌دهد که چرا پهلوی‌ها سرانجام شکست خوردند.

با یک اتومبیل Chevy Nova مدل ۱۹۷۷ امریکایی با ۵۰ دقیقه مسافرت به تخت جمشید رسیدم. اتومبیل ناشیانه رنگ شده بود به همان رنگ اولیه چون در ایران نمی‌توان اتومبیل را به رنگی جز رنگ اولیه کارخانه در آورد این تمهید برای ردیابی اتومبیل‌های به سرقت رفته به کار گرفته شده است. چه کسی می‌خواست یک اتومبیل مدل ۷۷ را بدزدد؟ نمی‌دانم. درست مثل یک تاکسی بود که در شیراز سوار آن شده بودم.

راننده‌ام که تازگی هفتاد ساله شده می‌گوید: "با این اوضاع اقتصادی آدم تا دم مرگ باید کار کند. وسیله کار آدم هم همین‌طور."

خرابه‌های تخت جمشید جذاب‌ترین یادگار تاریخی باستانی است. داریوش کبیر که در فاصله ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد شاهنشاه ایران بود فرمان بنای پایتخت تشریفاتی امپراتوری را در دامنه کوه مرسی صادر کرد. طی دو سده بعدی شاهنشاهان پس از او بر کاخ‌های تخت جمشید افزودند. در آغاز هر بهار در نوروز مردم گوناگون امپراتوری، که از ساحل نیل در شمال افریقا تا دانوب در اروپا و تا استپ‌های جنوب آسیا گسترده بود، می‌آمدند تا به شاهنشاه ادای احترام و وفاداری کنند. نوروز، در آغاز اعتدال ربیعی اول فروردین و آغاز سال نو ایرانی است که امروزه نیز جشن گرفته می‌شود. و مهم‌ترین جشن ملی و تعطیلی ایرانیان است. از روز سالگرد انقلاب، تولد پیامبر و عاشورای شیعه هم نزد ایرانیان مهم‌تر است. ایرانی قبل از هر چیز، ایرانی است.

یونانی‌ها تخت جمشید را پرسپولیس می‌نامیدند یعنی "پایتخت پارس" و این نام تنها پس از آن به شهر داده شد که اسکندر مقدونی برای نشان دادن شکست ایرانیان، آنجا را به آتش کشید و به عمر امپراتوری هخامنشی در ۳۳۱

پیش از میلاد پایان داد. اما اسکندر به رغم منهدم کردن تخت جمشید به عظمت ایرانیان اذعان داشت و پیش از آتش زدن شهر دستور داد کتاب‌های کتابخانه به زبان یونانی برگردانده شود.

هنوز هم ویرانه‌ها عظمت خود را حفظ کرده. در بالای سکویی که با ۱۱۱ پله سنگی به آن می‌رسیم ستون‌های عظیم سنگی قرار گرفته که زمانی ۲۰ متر ارتفاع داشته و با توجه به زمان، بنای بسیار بلند و با عظمتی را تشکیل می‌داده. فرستادگان تابع شاهنشاهی طی قرن‌ها حکومت هخامنشیان از پله‌های سنگی همراه با هدایای نوروز برای شاهنشاه بالا می‌رفته‌اند. بر نقش‌های سنگی دیوار فرستادگان مصر، بابل، ارمنستان، سوریه، افغانستان، اتیوپی، هند، لیبی، و بسیاری ملت‌های تابعه دیگر که خراج‌گزار شاهنشاه بوده‌اند نشان داده شده که طلا، نقره، عاج، جواهرات، پارچه‌های اعلا، شمشیر، حیوانات از جمله شتر، شیر، گاو میش، گوسفند، گاو و حتی زرافه را برای پیشکشی می‌برند. در سایر نقوش بر سنگ گارد جاویدان، سپاه ده هزار نفری که قلب قدرت شاهنشاهی را تشکیل می‌داد، به چشم می‌خورد. هر نفری که از این سپاه کم می‌شد یکی دیگر جایش را می‌گرفت و روی همین اصل، جاویدان نام داشت. غیر از این نقوش و ستون‌ها بقیه آنچه را که بوده، فقط در خیال می‌توان تجسم کرد. خرابه‌ها واقعاً خرابه‌اند. اثری از آن همه ثروت وجود ندارد که اسکندر دستور داد با ۳۰ هزار شتر و الاغ و اسب خزانه شاهنشاهی هخامنشی را به یونان منتقل سازند. تخت جمشید امروز مکانی آرام و خاموش است.

در یک روز آفتابی زمستان، دیدار کنندگان از تخت جمشید را دو دانشجوی هلندی، چند جهانگرد ژاپنی و دانشجویان یک کلاس دانشگاه شیراز تشکیل می‌دادند. حتی مسئول گیشه عکاسی دکه را به حال خود رها می‌کرد. و این طرف و آن طرف می‌رفت چون نگران نبود که کسی به دکه‌اش دستبرد بزند. در نزدیک دانشجویان دانشگاه شیراز که همگی پسر بودند توقف کردم، تقریباً همگی در سال انقلاب یعنی ۲۵۰۰ سال بعد از تشکیل شاهنشاهی ایران به دنیا آمده بودند. پرسیدم دیدار از مکانی که افتخارشان اولیه ایران بوده،

بدعتی به حساب نمی‌آید؟ حسین نوجوان سیه چرده جواب داد "نه. به هیچ وجه. تخت جمشید نماد تمدن و تاریخ ایران است. ما به نیاکانمان افتخار می‌کنیم. پادشاهی برای ایران بد نبوده. زمانی ایران ابرقدرت جهانی بوده و آن زمان شاهنشاهان بر کشور حکم می‌راندند." همگی دورم حلقه می‌زنند تا با خارجی گپی زده باشند. می‌پرسم آیا معنی این حرف آنست که ممکن است بار دیگر روزی ایرانیان به سلطنت علاقمند شوند؟ یک صدا فریاد زدند نه. بعضی حتی جایی برای طرح چنان پرسشی نمی‌دیدند. حسین می‌گوید: "ما خواهان حکومتی با آزادی بیشتریم. بیش از آزادی کنونی. اما به قوانین اسلامی هم پایبند باشد. اما نظامی را می‌خواهیم که درباره همه چیز به ما امر و نهی نکند." می‌پرسم از دیدار تخت جمشید چه آموخته‌اند. حسین می‌گوید: "اینجا جای خوبی برای تجربه آموختن درباره شاهان است و اینکه چرا دودمان‌های پادشاهی بر افتادند."

اما برای ایرانیان معاصر، تخت جمشید ممکن است یادآور خطای آخرین شاه باشد. در سال ۱۹۷۱ محمدرضا شاه برای گرامی داشت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران با شکوه‌ترین ضیافت را در تخت جمشید بر پا کرد. در چادرهای زرد و سفید و بزرگی که بر پا شد، شاهان، رئیس‌جمهورها و سران ۶۹ کشور جهان جام شراب‌شان را با خاویار و خوراک بلدرچین تهیه شده در ماکزیم پاریس نوشیدند. جشن با هزینه دست کم ۲۰۰ میلیون دلار به عنوان "بزرگترین گردهمایی سران کشورها در تاریخ" برگزار شد. (۲۳)

در همان زمان خشکسالی در سیستان و بلوچستان و فارس، محل برگزاری ضیافت، بیداد می‌کرد. وقتی خارجی‌ان جام شراب خود را بلند می‌کردند. اکثریت مردم کشور نه تنها از جشن کنار نهاده شده بودند. که حتی با قحطی دست و پنجه نرم می‌کردند. جشن تخت جمشید بار دیگر آیت‌اله خمینی را که در عراق تبعید بود مطرح کرد. آیت‌اله، شاه را به خاطر بی‌توجهی به مردم ایران، ریخت و پاش بیش از حد و گستاخی در نوشیدن شراب، نکوهش کرد و اعلام داشت: "اسلام در اساس با کل نظام پادشاهی مخالف است. هر کس



روش حکومتی اسلام را که پیامبر بنا نهاد مطالعه کرده باشد متوجه می شود اسلام برای فروپاشاندن این کاخ های ستم ظهور کرد. سلطنت از شرم آورترین و نکوهنده ترین جلوه های ارتجاع است. آیا رواست که میلیون ها ثروت این مردم صرف این جشن های باطل شود؟ آیا مردم ایران باید برای گرامی داشت کسانی جشن بگیرند که رفتارشان ننگ تاریخ بوده و عامل ستم و جنایت، سرکوب و نابسامانی و فساد کنونی بوده اند؟... جنایات پادشاهان ایران صفحات تاریخ را سیاه کرده است." (۲۴)

این حمله نشانه افزایش مبارزه آیت اله و فاسد قلمداد کردن مجموعه یک نظام حکومتی به جای یک فرد مشخص بود او با استفاده از فرصت جشن های تخت جمشید وعده داد برای رها کردن ایران از ستم شاهی به ایران باز خواهد گشت. همانگونه که در صدر اسلام پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و نخستین حکومت اسلامی را بنا نهاد. (۲۵)

بدین ترتیب تخت جمشید که نماد سرآغاز شاهنشاهی ایران بود نماد انقراض آن نیز شد. چند ساعتی در خرابه های تخت جمشید گشتم سپس با مردی سالخورده با ریش سفید به گفتگو پرداختم و از او پرسیدم بیست سال پس از انقلاب، ایرانی ها درباره تخت جمشید چگونه فکر می کنند. می گوید: "اندوه و تأسف. تأسف به اینکه چه بودیم و حالا چه شده ایم." و می افزاید: انقلاب شاید ما را از یک شاه بد نجات داده باشد اما در اعاده قدرت ایران، موقعیت بین المللی یا ثروت کشور کمکی نکرده است. مرد سالخورده آن زمان ماهی ۵۰ هزار تومان یعنی کمتر از ۱۰۰ دلار به نرخ آزاد مبادله ارزی، حقوق می گرفت و با بالا رفتن ارزش دلار این برابری از آن هم کمتر شد.

او با اشاره به نحوه رویارویی مردم ایران با تورم و پس انداز می گوید: "قبل از انقلاب با حقوق می توانستم ماهی ۲/۵ سکه طلا بخرم. اما حالا فقط می توانم یک سکه بخرم یعنی حقوق امروزم ۴۰ درصد حقوقم در زمان پیش از انقلاب است. و با این اوضاع تا وقتی دوباره قدرتی بشویم راه درازی در پیش داریم، خیلی دراز."

روح ایران را می‌توان در باغ گل سرخ شمال خاوری شیراز دید. محوطه آرامگاه حافظ، که شاید بزرگترین شاعر غزلسرای جهان بوده و در قرن چهاردهم میلادی می‌زیسته. متفکری که هنوز هم با گذشت بیش از ۶ قرن مورد احترام و ستایش است.

دوستی به من گفت "حافظ شاعر زندگی بود. یک شیرازی به تمام معنی و صدای زمانه‌اش." حافظ صدای زمانه کنونی هم زبانانش هم هست. صدها و صدها ایرانی هر روز به زیارت آرامگاه شاعر می‌روند و از دیوانش فال می‌گیرند.

به دنبال گذراندن یک روز گرم در تخت جمشید، شامگاهان به حافظیه رسیدم. رایحه گل‌ها و بوی جادویی شان هوا را پر کرده بود. حافظیه بر خلاف غوغای مرکز شهر، جو آرامی دارد.

حافظ در وسط محوطه باغ آرمیده، قبرش از مرمر سفید است. در زیر تپه‌ای شبیه کلاه درویشی با کاشی‌های آبی کمرنگ و سایه‌های آبی و روشن. ستون‌های سنگی، سقف را نگاه داشته و نورافکن‌ها با رنگ‌های سقف بازی می‌کنند. بر سنگ قبر و اطراف آن، غزل‌های حافظ نوشته شده، غزال‌هایی از ۶ تا ۱۵ بیت که به جای پیوند منطقی، الهام و نماد آنها را به هم ربط می‌دهد:

بر سر تربت من بی می مطرب منشین

تا به نوبت ز لحد رقص کنان برخیزم

شعری که حافظ اندکی پیش از درگذشتش در ۱۳۸۹ م، آن را سروده است. هشت دانشجوی دختر، یک زوج جوان با بچه شان، سه مرد میانسال و ده دوازده نفری دیگر دور تا دور قبر حافظ را گرفته‌اند. موسیقی ملایمی پخش می‌شود و در فاصله‌ها آیه‌های قرآن تلاوت می‌گردد.

هر کدام نیت می‌کرد، در مورد مسائل شخصی - عشق، خانواده، دوستان، کار یا خانه - بعد دیوان را می‌گشود تا پاسخ خود را از غزل حافظ بگیرد. بعضی، غزل‌ها را آرام برای دیگران می‌خواندند و عده‌ای هم بارها و بارها برای

خودشان قرائت می‌کردند. آخر سر هم از پله‌های قبر بالا رفتند دست بر سنگ قبر نهادند آرام آرام کلماتی را زیر لب خواندند. کم‌کم شب شد با آسمان پر ستاره. به کتابفروشی دم در حافظیه رفتم. دیوان حافظ را خریدم ۲ سرباز هم می‌خواستند یک دیوان حافظ را بخرند، چون یادشان رفته بود از خانه دیوان را با خود بیاورند. هر دو لیسانسیه بودند یکی رشته کشاورزی و دیگری علوم سیاسی، و حالا داشتند خدمت نظام اجباری را می‌گذرانند. می‌پرسم چه چیز آنها را به حافظیه کشانده است.

لیسانسیه علوم سیاسی می‌گوید: "از دو ماه پیش که به شیراز آمده‌ایم هر دو سه روز یک بار به اینجا می‌آیم و یکی دو ساعتی می‌مانیم." می‌پرسم چه جذابیتی برایشان دارد. او می‌گوید: "وقتی مشکلی دارید و نمی‌دانید چه کنید، حافظ راهنمایی‌تان می‌کند به هر سؤالتان جواب می‌دهد علاوه بر این، جو حافظیه از هر جای دیگر ایران بهتر است و ما به همین دلیل هم اینجا را دوست داریم. شاید نتوانم توضیح بدهم. راز و رمز دارد" گفتم جوری حرف می‌زنید که گویی حافظ پیامبر است. جواب می‌دهد "وقتی آدم به جایی می‌رسد که عارفانه خدا را می‌شناسد، بخشی از خدا می‌شود." می‌دانستم که با بودجه سربازی خریدن دیوان برای دو جوان سخت است. پیشنهاد کردم از کتاب من استفاده کنند. چشم‌ها را بست. دیوان حافظ را گشود. صفحه ۳۳۸ آمد. به روانی غزل را خواند بعد بر سر تربت حافظ رفت و دستش را بر سنگ قبر گذاشت. بعد از او پرسیدم که آیا حافظ واقعاً به سؤالش پاسخ داده و او با لبخند گفت: "البته."

بیست سال پس از انقلاب، ایرانیان برای الهام و پاسخ گرفتن به منابعی غیر از روحانیان روی آورده‌اند. حافظ بخصوص به خاطر نظرش در مورد روحانیان، سخت مقبول و محبوب ایرانیان است. دوستی به من گفت "حافظ به خاطر بدگمانی عمیقش، در زمانه خود، سخنگوی برجسته مخالفان روحانی بود. و یکی از دلایل جاذبه‌اش برای ایرانیان امروز همین نکته است." بعد از رفتن آن دو سرباز نزدیک آن هشت دانشجوی جوان دانشگاه شیراز رفتم که

همه دختر بودند و غزل‌های حافظ را به نوبت می‌خواندند. اظهار رضایت از چهره‌هاشان هویدا بود. شاعر در مرگش هم بت محبوب مردمش بود. یکی از دانشجویان هنر می‌گوید: "در دو سال گذشته هر آخر هفته اینجا آمده‌ایم. من از کودکی با حافظ آشنا شدم. مادرم در رشته ادبیات درس خوانده بود. بعد خودم از ۱۵ سالگی به حافظ روی آوردم و شعرهایی هم سرودم. او را معلم خودم قرار دادم. حافظ به من عشق به خدا و عرفان را آموخت."

ایرانی‌ها در مورد موضوع‌های شعر حافظ نظرهای مختلفی دارند. حافظ از زن، عشق و شراب سخن گفته و عده‌ای برآنند که منظور حافظ هم همین لذت‌های دنیوی و مادی بوده است:

ساقی به نور باده بر افروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مُدام ما (۲۶)

اما گروهی برآنند که او یک صوفی عارف است و عشق او تمثیل عشق معنوی است. شعرش به گونه‌ای است که هر دو تفسیر را ممکن می‌سازد.

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل

که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را (۲۷)

هر چند اسلام آیین قانون و منطق بوده اما از مسائل عرفانی هم غنی و پر بار است و طی قرن‌ها، صوفیه این رگه را غنای زیادی بخشیده و متحول ساخته‌اند، صوفی از واژه "صوف" یعنی پشم و به معنی پشمینه پوش گرفته شده. زیرا صوفیان اولیه لباس خشن پشمی می‌پوشیدند تا بی‌اعتنایی به دنیا را نشان داده باشند.

اما این ریاضت‌کشی بعدها به تأکید بر عواطف عمیق‌تر و خلسه در عشق به

خدا تبدیل شد و رسالت صوفی که در آغاز، تنها یافتن معنای گسترده‌تر زندگی بود لذت حسی واقعی از طریق معنویت را هم در بر گرفت. صوفیان بر آنند که خدا در ذات آفرینش است نه چیزی فراتر از آن. (۲۸)

در قرون وسطی، سده دوازدهم میلادی صوفیگری به اوج خود رسید چون جنبش اخوت صوفیه حول محور صوفیان پارسا و قدیس شکل گرفت. درویشان، جهان را در جستجوی معنویت زیرپا می‌نهادند. و در نهایت همه یک هدف را دنبال می‌کردند، وحدت با خدا از طریق ترک مادیات و انجام اعمالی مثل تعمق، تأمل، ریاضت‌کشی، رقص عارفانه و موسیقی، حافظ می‌گوید:

چون صوفیان به حالت و رقصند و مقتدا

ما نیز هم شعبده دستی برآوریم. (۲۹)

شراب یک تمثیل است. حافظ از عشق صوفی به خدا می‌گوید:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده‌پرست (۳۰)

مراسم صوفیانه در طول قرن‌ها در گوشه و کنار جهان اسلام خاصه در میان روشنفکران و روحانیان باقی ماند. در دهه ۱۹۹۰ که انقلاب ایران به خاطر پیچیدگی‌های جهان واقعی با مشکل روبرو بود بار دیگر اشعار و انکار صوفیانه میان مردم مقبولیت پیدا می‌کرد.

و این گرایش در هیچ کجا محسوس‌تر از شیراز، شهر سعدی و حافظ نبود. سعدی شاعر عارفی بود که به مدت ۳۰ سال به عنوان یک درویش به سیر در آفاق و انفس پرداخت و به سراسر جهان اسلام سفر کرد. در پایان قرن بیستم هنوز صوفیگری بر شهر این دو شاعر خودنمایی می‌کند شاید یک نمونه‌اش "صوفی برگر"هایی باشد که به صورت زنجیره‌ای به وجود آمده‌اند.

جاذبه معنویت حسی به توضیح این نکته می‌پردازد که چرا این شهر بد قیافه هنوز در عمق، جالب توجه است.

## به شیراز آی و فیض روح قدسی

بجوی از مردم صاحب کمالش (۳۱)

از دختر دانشجو می‌پرسم شعر قرون وسطی در ایران امروز چه قدر اهمیت دارد. و او با شور و حرارت جوانی پاسخ می‌دهد: "اگر می‌خواهید درباره مردم ایران و دین آنها چیزی بدانید باید به حافظ مراجعه کنید. او روح ایران است. سخنش جاودانه است. همیشه چیزی تازه دارد. برای سالخوردهگان چیزی نو و برای جوانان چیزی کهن و قدیمی دارد، رمز زندگی است. ایرانی با هر آیین و اعتقادی، به حافظ گوش می‌سپارد."

شیراز در طول قرن‌ها به خاطر انگورش که در تولید شراب به کار می‌رفته، شهرت داشته است. عمر خیام، ستاره شناس، شاعر و ریاضیدان، مصنف رباعیات، شراب شیراز را الهام‌بخش کار خود دانسته است. (۳۲) شراب شیراز در روزگار جدید هم آن‌چنان شهرت داشته که در فرانسه، افریقای جنوبی، استرالیا و کالیفرنیا هم شرابی به همین نام تولید می‌شود.

اما با پایان گرفتن حکومت سلطنتی و آمدن جمهوری اسلامی، تولید این شراب ممنوع شد. در بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی، شراب شیراز تقریباً در همه جای دنیا تولید می‌شد و سودآوری داشت به جز در شیراز. پیش از ترک شیراز می‌خواستم بدانم شراب خُلاّار به چه سرنوشتی دچار شده است. از هر کس می‌پرسیدم، نشانی خیابان اصلی نزدیک پستخانه را می‌داد خیابانی که حالا ولی عصر نامیده می‌شود. اما هیچ‌کس جای دقیق را به من نمی‌گفت. سرانجام به پستخانه رفتم و سؤال کردم. پستخانه همان جایی بود که در سابق، شراب تولید می‌شد.

مقام‌های پست مایل نبودند شرح سرگذشت را بدهند اما، زنی میانسال با حجاب سیاه که در صف تلفن راه دور بود گفت کارخانه تولید ودکا، شراب و آبجو در آغاز انقلاب به آتش کشیده شد. زمین آن مصادره شد و این پستخانه را به جایش بنا کردند.

## اصفهان

در این شهر بزرگ با آنهمه جمعیت، امر تحسین برانگیز،  
فراوانی و رفاه است... دور تا دور شهر از نظر زیبایی  
بی نظیر و حاصلخیز است. ژان شاردن فرانسوی

هنگام اقامتش در اصفهان ۱۶۷۳ - ۱۶۷۷ (۳۳)

اصفهان شهر عظمت و اندوه است. شهر باورهای عمیق مذهبی و شهر  
زیبایی های عظیم هنری. خارجی ها این شهر را محل تضادها می یابند. اما از  
دید ایرانیان، یک شهر براستی ایرانی است.

جلال و شکوه اصفهان در نماهای اسلامی، یعنی عظیم ترین مجموعه  
کاخ ها و مسجدها در این بخش از ایران است. و با سایر بناهای مشابه در جهان  
اسلامی رقابت می کند. روزها کاشی های آبی با رنگ خیره کننده شان برگنیدها  
و مناره ها درخشندگی خاص خود را دارد. مناره ها بر فراز پیرامون خالی از بنا  
چنانند که گویی وانمود می کنند آدم ها می توانند حتی در خالی ترین فضا  
عظمت ایجاد کنند. شبها رنگ ائیری آبی کاشی های گنیدها نور ماه و  
چراغ های پیرامون را باز می تابانند. هر کس بخواهد گذشته یا اکنون ایران را  
بشناسد باید از اصفهان دیدار کند.

اوج عظمت اصفهان در دوره پادشاهی شاه عباس کبیر در سده های ۱۶ و  
۱۷ میلادی بود این بزرگترین شاه صفوی، اصفهان را پایتخت قرار داد و کاخ  
چهل ستون، غیر عادی ترین کاخ سلطنتی ایران را بنا نهاد. بنا نه کاخ است و نه  
چهل ستون دارد. فضای بازی، زیر یک قبه است که بر ۲۰ ستون بنا شده و شاه  
عباس، میهمانان را در جلو استخر بزرگ مقابل بنا به حضور می پذیرفته است.  
با بازتاب ۲۰ ستون در استخر، بنا را به صورت چهل ستون جلوه می دهد. بنا  
آنقدر در زندگی و ذهن ایرانیان عجین شده که امروزه عدد "۴۰" به معنی  
"بسیار" به کار می رود. راهنمای اصفهان تور جهانگردی می گوید: "اگر  
خانواده ای ۶ فرزند داشته باشد برای نشان دادن تعداد زیادی عائله می گویند.  
۴۰ فرزند دارد."

در قلب اصفهان، عالی قاپو کاخ شاه عباس بزرگ در کنار میدان چوگان‌بازی شاهان صفوی، قرار گرفته. ژان شاردن شوالیه فرانسوی تقریباً ۴۰۰ سال پیش، زندگی شبانه در میدان شاه عباس (نقش جهان) را این طور توصیف می‌کند. "در گوشه و کنار میدان، شارلاتان‌ها، خیمه شب‌بازان، نقالان قصه به شعر و نثر، واعظان، شعبده بازها و ده‌ها روسپی به چشم می‌خورد" (۳۴)

میدان نقش جهان اصفهان دو برابر میدان سرخ مسکو و یکی از بزرگترین میدان‌های جهان است. البته بعد از انقلاب همه شکل‌های زندگی شبانه میدان متروک مانده و میدان را "میدان امام" نامگذاری کرده‌اند اما در هر حال هنوز راه‌های عمده شهر به میدان ختم می‌شود.

در یک سوی میدان، بازار سرپوشیده اصفهان، و در واقع، یک اثر هنری، قرار گرفته چون اصفهان خود کانون هنر و صنایع دستی ایران است. در سوی دیگر، مسجد امام، مجموعه‌ای عظیم که از داخل و خارج با کاشی‌های زیبای آبی، که مشخصه اصفهان است پوشیده شده. دیدار کنندگان در برابر عظمت این بنا احساس می‌کنند کوتوله‌هایی بیش نیستند. این بنای سده هفدهمی عمدتاً به عنوان خیره‌کننده‌ترین بنا در جهان اسلام شناخته شده و صداپردازی در آن به گونه‌ای است که با ایجاد صدایی درست زیر سقف گنبد بزرگ هفت پژواک برابر صدای نخستین ایجاد می‌شود.

در غرب میدان، عالی قاپو واقع شده و مقر سلطنت شاهان صفوی بوده است. این بنای هفت طبقه نخستین آسمان خراش ایران بوده و بیننده می‌توانسته از بالای آن، شهر و اطراف آن را مشاهده کند. در شرق میدان مسجد شیخ لطف‌اله واقع شده که به نام یک روحانی ایرانی آن زمان بوده و یک شاهکار معماری در مقیاس کوچکتر است. (۳۵)

بیست سال پس از انقلاب ضد سلطنتی هنوز بقایای دروازه‌های میدان چوگان‌بازی به چشم می‌خورد از این که بگذریم میدان نماد تغییراتی است که رخ داده است. ... در جاهای دیگر ایران از محدودیت‌های اجتماعی قدری کاسته شد، اما در اصفهان چنین نبود... در کتاب "سیاره تنها" راهنمای



جهانگردی در مورد اصفهان آمده است: "شهر که از نظر آثار تاریخی بی‌رقیب است این روزها دیگر به چشم مردم ایران چندان دوست داشتنی نمی‌آید... آن گفته قدیمی که اصفهان بدون اصفهانی‌ها کامل خواهد بود، امروزه به‌خوبی مصداق دارد. (۳۶)

اصفهان زمانی از بزرگترین شهرهای جهان و کانون پر جنب و جوش بازرگانی بود. شهر، تاریخچه‌ای از مداخله و اشغال خارجی را با خود دارد. عرب‌ها، ترک‌ها، تیمور لنگ، افغان‌ها و در سده بیستم روس‌ها شهر را اشغال کردند. صفویه با رسمی کردن شیعه خواستند هویتی جدای از امپراتوری عثمانی زیر حکومت سنی مذهب‌بان داشته باشند. و آیین شیعه از مهمترین سرچشمه‌های همبستگی فرهنگی و تمایز سیاسی‌ای شد که خارجی‌ان و حتی مسلمانان سنی مذهب را در بافت جمعیتی شهر جذب نکرد. شیعه بزودی مترادف ملی‌گرایی و ناسیونالیسم شد. سه قرن بعد هنوز اعتقادات عمیق مذهبی موجب می‌شد اصفهان در میان سایر نقاط ایران در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ بحرانی‌ترین وضعیت را داشته باشد.

در وجود صاحب مغازه تضادهای اصفهان به چشم می‌خورد. انگلیسی را بدون غلط حرف می‌زد و بارها به سفر خارج رفته بود. به راحتی با جهانگردان اروپایی و استرالیایی که از جلو مغازه‌اش رد می‌شدند وارد گفتگو می‌شد و هر ساله کارت کریسمس می‌فرستاد. دو ماهی پس از دیدارمان، کارت او را دریافت کردم. لباس‌هایی که می‌پوشید برگرفته از مجله‌های مد غربی بود. اما همین آدم در صفوف بسیج با عراقی‌ها جنگیده بود و آن‌طور که می‌گفت در همه زندگیش قرآن را می‌خوانده و در معنایش تأمل می‌کرده است می‌گوید: "حدس می‌زنم مرا یک حزب‌الهی می‌دانید" و این عنوان را به قصد تشخیص به کار می‌برد. او انقلاب را در حال فروکش کردن نمی‌دانست و به گفته خودش وفاداریش به رهبر "کامل و بی‌چون و چرا بود." به سخنانش ادامه می‌دهد: "در قرآن آیه‌ای هست که می‌گوید از خدا، رسول و اولوالامر پیروی کنید و رهبر، همان اولوالامر است کسی که مخالف او باشد از اسلام چیزی نمی‌داند."

نگرانی عمده این مغازه‌دار آنست که ایران در معرض تحول سریع و اصولاً هر نوع تحولی قرار بگیرد. او می‌گوید: "رهبر خواهان تحرک کشور است اما نمی‌خواهد مردم در خیابان‌ها برهنه باشند" اشاره‌اش به مدارا کردن دولت در سال‌های اخیر با پوشش زنان است. "تعالیم اسلامی نباید در معرض تغییر قرار بگیرد." از او می‌پرسم این حرف در زندگی روزمره چه معنی دارد. می‌گوید: "نمی‌خواهیم دیگران تصمیم بگیرند که زنان ما چه بپوشند یا ما شب‌ها چه بکنیم و چه نکنیم و ما نمی‌خواهیم مک‌دونالد یا مرغ سوخاری کنتاکی یا همبرگر و ویمنی بخوریم. ما جوجه‌کیاب با زعفران را دوست داریم."

اما اصفهانی‌ها بابت شور مذهبی‌شان بهای سنگینی پرداختند. از جمله تعداد شهیدانشان در جنگ عراق با ایران. هنوز یک دهه بعد از پایان جنگ، تابلوهای گوشه‌وکنار شهر نشان می‌دهد که اصفهان در این خونین‌ترین جنگ معاصر خاورمیانه چه میزان تلفات انسانی داشته است. در فرودگاه برپهن‌ترین تابلو نوشته شده "شهید اولین کسی است که به بهشت می‌رود" و در تابلوهای شهر اصفهان "شهادت برای ما برکت است" به چشم می‌خورد. جنگی که ایرانیان به شدت سعی در فراموش کردنش دارند در اصفهان همچنان زنده است.

بخش غمناک این شهر زیبا در باغ گل‌های شهدا در گورستانی وسط شهر اصفهان واقع شده است. کشته شدگان جنگ این شهر - یا دست کم آنها که شناخته شدند، در این گورستان دفن شده‌اند. یک احساس کدر و شخصی در گورستان به آدم دست می‌دهد چون بالای هر قبر عکس بزرگی از شهید قاب شده و تا چشم کار می‌کند ردیف در ردیف عکس‌هایی است که بر بالای مزار شهیدان نصب شده است. عکس پسران جوان و مردانی که به واقع گوشه‌ای از محدوده‌های تلفات انسانی جنگ را به نمایش می‌گذارد.

رضا، داوطلب بسیجی جزو نخستین شهیدان جنگ بود. هنگام تهاجم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ فقط ۱۱ سال داشت و هنگام شهادت ۱۳ ساله بود عکس‌هایی که در این فاصله از چهره آفتاب‌سوخته او گرفته شده نشان می‌دهد که هنگام مرگ هم قیافه یک دانش‌آموز دبستان را داشته است. بر

سنگ قبر او نوشته شده "خمینی، تو روح خدایی، تو نور چشم مایی، دشمن از انقلاب شما می ترسد." دو گلدان با گل های پلاستیکی بر بالای قبر او قرار داده شده است.

پیرمرد ۷۰ ساله مأمور قبرستان شهدا که در تمامی دوران جنگ شاهد به خاک سپاری شهیدان در این گورستان بوده می گوید: "مرگ رضا را به خاطر دارم، او اولین فرد خانواده بود که شهید شد. ۴ برادر بودند که سه نفرشان کشته شدند. اما تنها رضا در اینجا مدفون است. تنها او قابل شناسایی بود."

شهیدان جنگ در قبرستانی جدا از سایر مردگان دفن می شدند و بر سنگ قبر شهیدان قاب عکس شهید و تصویر کبوتری که نماد شهید است و به بهشت می رود گذاشته اند. پیکر شهیدان را غسل نمی دهند و همان طور که کشته شده اند به خاک می سپارند. مأمور قبرستان می گوید: "همه شهیدان مثل حسین اند. او اولین شهیدی بود که نمی شد بدنش را غسل داد و بعد همه شهیدان جنگ مثل او با همان حالتی که کشته شدند به خاک سپرده شدند." از ۱۲۳ هزار داوطلب و سرباز منظمی که در خلال جنگ ۸ ساله عراق با ایران کشته شدند ۱۱ هزار نفر از اصفهان بودند. نام آنها همگی در دفترهایی که در اتاق کار آن مأمور است ثبت شده.

او می گوید: "تنها در یک روز ۶۶۰ شهید داشتیم، یک روز هم ۲۶۰ شهید و همه شان هم بسیجی." بسیجی ها دشوارترین کار جنگ یعنی عبور از میدان مین، نبرد با تانک های عراقی و ارتش مجهز صدام را بر عهده داشتند و بیشترین تلفات هم از آنها بود.

از او می پرسیم اصفهانی ها ۱۰ سال پس از پایان جنگ در مورد عراق چه فکر می کنند. سؤال من درست هنگامی مطرح می شد که تیم فوتبال عراق در تهران مسابقه می داد آنهم در حضور جمعیت زیاد تماشاگر. اعضای تیم در همان هتل بودند که من اقامت داشتم با آنها به خوبی برخورد می شد. می گوید: "ایرانی ها با تیم فوتبال امریکا هم مسابقه دادند. فوتبال با سیاست و ایدئولوژی فرق دارد. اصفهانی ها هنوز هم بر این باورند که ما می بایست با

عراق می‌جنگیدیم و اگر عراق یا هر کشور دیگری به ایران حمله کند ما باز هم می‌جنگیم. انقلاب ارزش جنگیدن را دارد."

## قم

(دیدارکنندگان قم باید با احترام رفتار کنند)  
راهنمای جهانگردی "سیاره تنها" (۳۷)

قم شهر مذهبی و عمده‌ترین مشغله شهر آموزش دینی در مدرسه‌های مشهور آنست. معمولی‌ترین تصویر قم، دریایی از عمامه‌های سیاه و سفید بر سر مردان شهر می‌باشد و جای شگفتی نیست که ملا عمده‌ترین صادرات شهر است. مسافرانی که از تهران از طریق اتوبان به قم می‌رسند در وهله اول فکر می‌کنند به شهری وارد شده‌اند که وجودش بیشتر معنوی است تا مادی. در کنار باجه پرداخت عوارض اتوبان، صندوق نذری گذاشته شده و می‌گویند انداختن چند سکه در صندوق، سلامت سفر را تضمین می‌کند. راننده‌ای که در این گفته شک دارد کافی است نگاهی به اتومبیل‌های اوراق شده‌ای بیندازد که بر اثر تصادف در جاده و آغشته به خون سرنشینان، در کنار هم به نمایش گذاشته شده‌اند.

قم در کنار کویر نمک شهری خشک و بی‌رنگ با خیابان‌های پرگردوغبار و ساختمان‌های آفتاب خورده و معماری نه چندان جالب، البته بناهای مذهبی و مسجدها با گنبدهای آبی رنگ و زرین، از این اصل مستثنا هستند. سفر از تهران به قم همچون عقب‌گرد در زمان است.

اما قم در رهگذر تحول است و در مواردی تغییر در سبک دیرینه زندگی از هر جای ایران بنیادی‌تر بوده است. گذشته و آینده شهر در دو اثر مذهبی قم تبلور می‌یابد.

یکی خانه‌ای سنتی و کاه‌گلی است در یک خیابان کوچک که انقلاب ایران از همین جا ریشه گرفته زیرا آیت‌اله خمینی از همین خانه مبارزه با دودمان

پهلوی را آغاز کرد. در خانه به روی همگان باز است. من در بیستمین سالگرد انقلاب آنجا بودم. پاسداری پیش از ورودم به خانه دوربین عکاسی را می‌گیرد. و می‌گوید: "اینجا مکانی محترم است به هیچ وجه نمی‌شود عکس گرفت، به هیچ وجه." می‌پرسم آیا از این خانه تعداد زیادی دیدار می‌کنند. می‌گوید: "بله روزی ۲۰۰، ۳۰۰ یا ۵۰۰ نفر، آن روز صبح من تنها بازدید کننده بودم."

چند دهه بعد از آمدن آیت‌اله خمینی به این خانه، چندان تغییری در آن داده نشده است. بعد از در ورودی یک حیاط کوچک با حوضی کاشی‌کاری شده و چند بوته گل سرخ. هنوز طناب رخت در حیاط به چشم می‌آید. بدون رخت.

در داخل اتاق‌ها لامپ‌های برق با سیم از سقف آویزان است. قالی پشمی فرسوده و ارزانی بر کف اتاق بود آنهم در شهری که قالیچه‌های ابریشمی‌اش شهرت دارد. از مبلمان، مثل هر خانه سنتی خبری نبود. چند قفسه کتاب و صندلی و سکویی که آیت‌اله هنگام دیدار با شاگردان و صحبت با آنها روی آن می‌نشسته. مشاهده این تخت روحانی مرا تکان می‌دهد.

آیت‌اله خاتم یزدی کف اتاقی که قبلاً امام می‌نشسته، در حال نوشیدن چای است چای را از استکان در نعلبکی می‌ریزد، کاری که ایرانی‌ها وقتی چای داغ است انجام می‌دهند. آیت‌اله خاتم همکار امام بوده. از او می‌پرسم مایل است خاطره‌ای از امام را وقتی در این خانه می‌زیسته برایم نقل کند.

با حرکت دستش مراد می‌کند و می‌گوید: "وقت ندارم" و به نوشیدن چای از نعلبکی ادامه می‌دهد.

حجت‌الاسلام غضنفری مسئول خانه امام، مهربان‌تر است در پاسخ همان پرسش من مایل است حرف بزند. چارزانو کف اتاق می‌نشینیم نزدیک صندلی امام، کفش‌هایمان را بیرون اتاق در آورده‌ایم. هر دو در حال نوشیدن چای شور مزه‌ای هستیم که ناشی از آب شور قم است. می‌گوید: "از در و دیوار می‌توان خاطره‌ها و رویدادهایی را که اینجا اتفاق افتاده مشاهده کرد." بسیاری از اروپا، خلیج فارس، آسیای جنوبی، جهان عرب، سایر کشورهای اسلامی و حتی

امریکا به دیدار این خانه می‌آیند. و همه از سادگی بیش از حد خانه در حیرت فرو می‌روند. "شایع بود که آیت‌اله خمینی در کاخی زندگی می‌کند که ضد بمب است. اما می‌بینید خانه از گاه و گل است حتی از آجر هم نه. زندگی امام به واقع ساده بود."

زندگی ساده و ریاضت‌کشانه آیت‌اله خمینی امتیازی بزرگ بود خاصه در مبارزه‌اش با شاه که در اوایل دهه ۱۹۶۰ ناامیدانه می‌کوشید اصلاحاتی انجام بدهد. انقلاب سفید ۶ ماده‌ای را راه انداخت و اصلاحات ارضی کرد. به زنان حق رأی داد، کارگران را در سود کارخانه‌ها شریک کرد. سپاه دانش به روستاها فرستاد و کارخانه‌های دولتی را به بخش خصوصی فروخت. اصلاحات موجب تحول، خاصه در بنای مدارس جدید، جاده‌ها، کارخانه‌ها و پل‌ها شد. اما در نهایت، حتی تأثیر اصلاحات ارضی چندان پر دامنه نشد. (۳۸)

اما انقلاب سفید، آیت‌اله را پیشگام مخالفان دولت در ایران قرار داد. او از همان خانه کوچک در قم به موجب فتوایی اصلاحات را "تهدیدی جدی" برای اسلام قلمداد کرد و از پیروان خود خواست جشن نوروز سال ۱۹۶۳ را برگزار نکنند. و چنین هشدار داد: "به خاطر هشدار به امت مسلمان در مورد خطر قریب‌الوقوعی که این کشور قرآن را تهدید می‌کند من عید امسال را به جای جشن روز عزا اعلام می‌کنم. خدایا، من به نخستین وظیفه‌ام عمل کردم و اگر به خواست تو زنده بمانم به فرمان تو در آینده سایر تکالیفم را هم انجام خواهم داد." (۳۹)

با این حمله آیت‌اله شکل مخالفان با دولت که تا آن زمان زیر سلطه غیر دینی‌ها بود عوض شد حالا بعد اسلامی هم به جنبش مخالفان افزوده شد. شاه دست به ضد حمله زد. برای خاموش کردن این روحانی بیش ۶۰ نفر را بازداشت کرد. صدها طلبه که معمولاً از خدمت نظامی معافند به سربازی اعزام شدند. کمک دولتی به تعدادی از روحانیان قطع شد و حلقه امنیتی دور قم شدیدتر گردید. شاه در سخنرانی خطاب به ملت، روحانیان را ارتجاع سیاه لقب داد. (۴۰)

آیت‌اله خمینی این بار جسورانه‌تر وارد میدان شد. در مراسم عاشورا اعلام کرد سلطنت "در اساس با اسلام و وجود طبقه روحانی مخالف است" و به شاه هشدار داد که "ملت اجازه نخواهد داد که تو به این شیوه عمل کنی." (۴۱)

دو روز بعد آیت‌اله بازداشت شد و جرقه تظاهرات سراسری هم بدین ترتیب زده شد. ده ماه زندان هم امام را ترسانید. در بازگشت به قم خشمناک‌تر از گذشته رژیم را مورد شدیدترین حمله‌ها قرار داد و برای هزاران نفر که به دیدارش می‌آمدند صحبت کرد. چند هفته بعد بار دیگر به خاطر نفوذ بیش از حد امریکاییان در ایران با شاه در افتاد و به محکوم کردن قانونی پرداخت که به موجب آن همه نفرات نظامی امریکا و وابستگانشان در ایران در صورت ارتکاب جرم در ایران از پیگرد قانونی مصون می‌مانند. مجلس شورای گوش به فرمان شاه، قانون را از تصویب گذراند و همزمان امریکا یک وام ۲۰۰ میلیون دلاری در اختیار شاه گذاشت تا صرف برنامه نوسازی ارتش کند. آیت‌اله خمینی در سخنرانی برای پیروانش در قم به همین مناسبت گفت.

"حیثیت ما لگد مال شده. آبروی ایران بر باد رفته. این اقدام مردم ایران را تا حد یک سگ امریکای تنزل داده. اگر ایرانی سگ یک امریکایی را زیر بگیرد تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. حتی شاه اگر سگ امریکایی را زیر بگیرد تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. اما اگر یک آشپز امریکایی شاه را زیر بگیرد، رئیس کشور را زیر بگیرد کسی حق مداخله و دستگیری او را ندارد... رئیس جمهوری امریکا بداند که او در چشم مردم ایران، امروز منفورترین فرد جامعه بشری است به خاطر این بی‌عدالتی که بر ملت مسلمان ما تحمیل کرده است. امروز قرآن خصم اوست." (۴۲)

روز ۴ نوامبر پلیس مخفی شاه برای آخرین بار به خانه آیت‌اله خمینی آمد. غضنفری به یاد می‌آورد مثل اینکه همین دیروز بوده. "از دیوار بالا آمدند نه از در، اما امام در خانه نبود. آنها پیرمردی را که اینجا بود می‌زدند تا بگویند آقا کجا رفته. آیت‌اله خمینی صداها را شنید. برگشت و پرسید چرا پیرمرد را می‌زنند. پلیس مخفی او را نشناخت و گفتند دنبال آیت‌اله خمینی آمده‌اند. امام نه فرار

کرد نه سعی کرد هویت خود را پنهان دارد. گفت من خمینی هستم. آنها او را با خود به تهران بردند و به تبعید فرستادند."

۱۴ سال بعدی را امام در تبعید ترکیه و عراق گذرانید. او هرگز تبعید تحقیرآمیز خود را فراموش نکرد. از دست دادن حمایت روحانیت، بهایی بود که شاه به خاطر روابط نزدیکش با امریکا پرداخت.

وقتی عضنفری در مورد نقش تاریخی خانه امام صحبت می‌کرد چند روحانی سالخورده وارد شدند. نشستند و به حرف‌های او گوش دادند. از او می‌پرسم حالا روحانیان اینجا چه می‌کنند؟ می‌گویند: می‌آیند با همدیگر حرف بزنند و بحث کنند. از زمان درگذشت امام خانه‌اش به کانونی تبدیل شده که در آن به سؤالات مردم درباره اسلام و حقوق اسلامی پاسخ داده می‌شود. خیلی‌ها می‌آیند تا درباره سخنان امام یا درباره موضوعی خاص با یک روحانی که در عراق با امام بوده و با نحوه تفکر او آشناست صحبت و رایزنی کنند و بدانند نظری در این باره چه بوده است. "البته این روحانی همان آیت‌اله خاتم یزدی بود، با آن برخورد نامهربانانه‌اش با من و چای نوشیدنش در نعلبکی."

استفاده از نخستین خانه امام در قم به منظور مشاوره، حاکی از اقتدار روحانیت شیعه است. یک فرد، یک آیت‌اله یا یک امام می‌تواند با نظرات خود نفوذی آمرانه و دیرپا بر جای بگذارد. نظر او درباره یک مسأله ممکن است سال‌ها، دهه‌ها یا حتی بیشتر پس از درگذشت او داوم بیاورد.

می‌پرسم آیا آیت‌اله خاتم یزدی مراجعان زیادی در این زمینه دارد. پاسخ می‌دهد "بله. حتی افراد می‌توانند از طریق نماز سؤال کنند شماره‌اش: قم ۰۷۴۴۴۴۴، و با لحنی پر غرور می‌افزاید "ما حتی سؤالاتی به زبان انگلیسی را دریافت می‌کنیم."

وقتی خانه را ترک می‌کردم از خودم می‌پرسیدم یک روحانی به تنهایی به چند مسأله می‌تواند پاسخ دهد ولو عده‌ای به او کمک کنند؟ مشاهده خانه امام به من کمک کرد تا بدانم چرا روند تحول اسلامی کند است. این امر گذشته اسلام را توضیح می‌دهد.



مدرسه گلپایگانی، مرکز جدید کامپیوتری قم، درست نقطه مقابل خانه کوچک امام و دومین نماد بزرگ شهر قم است. ساختمان بزرگی با کاشی‌های تزئینی که بازتاب شتاب سریع روند اصلاحات در اسلام و آینده ایران را ندا می‌دهد.

مرکز محصول اندیشه و کار آیت‌اله علی قرآنی، روحانی فروتنی با ریش سفید و عمامه سفید که در سال ۱۹۸۹، سال درگذشت آیت‌اله خمینی حتی تایپ کردن نمی‌دانست اما تصمیم گرفت با استفاده از کامپیوتر، نوسازی را وارد صحنه کند. می‌گوید:

"از زمان کودکی، امام مهدی [عج] را دوست داشتم. بعضی از ماها با خواندن منابع اسلامی، اعتقاد داریم که مهدی [عج] هم مثل مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. آمدن او امری مسلم است زیرا پیامبر خبرش را داده است. او ابتدا به قدس شریف می‌رود. مسیح از آسمان می‌آید و هر دو در مسجد اقصی نماز می‌گزارند، بعد هم مسیحیان و مسلمانان امت واحدی می‌شوند." آیت‌اله قرآنی در مرکز کامپیوتر همراه با یک طلبه جوان یک نرم‌افزار جدید را آزمایش می‌کند: "ماهم تحقیق و نوشتن را در زمینه کارمان شروع کردیم. ۵ سال کار کردیم و ۵ جلد کتاب نوشتیم. اما کار هنوز کامل نبود. باید منابع بیشتری را بررسی می‌کردیم. در آن هنگام در نشریه‌ای درباره کامپیوتر خواندم و فهمیدم برای پژوهش گسترده‌تر کامپیوتر می‌تواند به ما کمک کند."

"نزد آیت‌اله گلپایگانی رفتم و گفتم اگر همه متون دینی و همه نوشته‌های اسلامی را به کامپیوتر بدهیم چقدر امکاناتمان زیاد می‌شود. گفتم عمرها کوتاه است و تا آدم بخواهد همه منابع را بررسی کند وقتش به سر رسیده آیت‌اله سخنم را پذیرفت و دستور داد این مرکز دایر بشود."

اما در آغاز، کار به این سادگی نبود. خیلی از روحانیان برجسته اعتراض داشتند. عده‌ای نگران بودند که مرکز کامپیوتری رقیب‌شان بشود و جای آنها را بگیرد.

آیت‌اله قرآنی ابتدا با یک کامپیوتر و چند جزوه و دستور کار، فعالیتش را آغاز کرد. نخستین کتاب‌هایی که او و همکارانش برنامه‌ریزی کردند هر یک به طور متوسط ۵۰۰ ساعت وقت برد. طی دهه بعدی، بر تعداد کارکنانش افزوده شد. ۸۰ طلبه جوان در مرکز مشغول کار شدند سه هزار کتاب را به کامپیوتر دادند آنهم به چند زبان.

در بیستمین سالگرد انقلاب، قم دارای ۷۰ مرکز کامپیوتری تحقیقات دینی بود. روز بازدید از مرکز یاد شده تعداد زیادی روحانی در سه ردیف پشت سر هم با کامپیوترهای اپسن و فیلیپس کار می‌کردند. آیت‌اله قرآنی می‌گوید: "امروز یک نفر در طول یک ماه می‌تواند کاری را انجام بدهد که ۳۰ نفر از ما در طول ۵ سال در تحقیق مربوط به مهدی [عج] و مسیح انجام دادیم."

ابتدا قرآن و احادیث و نیز آثار بزرگان مذهب شیعه به کامپیوتر داده شد. اما کار هنوز یکپارچه، نبود و موضوع‌های یکسان و یکنواخت نشده بود. مجموعه برعکس، نشان داد که چه تنوع آرایبی در اسلام وجود دارد. در طول قرن‌ها روحانیان به پرسشی واحد، درباره اعتقادات، پاسخ‌های متفاوت داده‌اند. قرآنی می‌گوید: "برای نشان دادن دستاوردهایمان کامپیوتر را نزد آیت‌اله گلپایگانی بردیم و از او خواستیم سؤالی بکند. پس از طرح سؤال، در طول چند دقیقه ۱۴ هزار پاسخ از صاحب‌نظران روی صفحه کامپیوتر آمد."

با گذشت زمان، نرم‌افزار کامپیوتر از محدوده اسلام فراتر رفت. آیت‌اله و هم‌دستان، تورات و انجیل را هم به دو زبان فارسی و عربی به کامپیوتر دادند. دانشنامه‌ها و سایر آثار علمی در مورد کتاب‌های مقدس مسیحیت و یهود را هم وارد برنامه کامپیوتر کردند. قرآنی با تایپ واژه "حواری" (disciple) می‌خواست به من نشان بدهد نرم‌افزارها تا چه حد پیش رفته‌اند. روی صفحه به فارسی ۱۲۰۰ منبع مختلف حاضر شد. می‌گوید:

"ما امیدواریم یهودیان و مسیحیان منابع دیگری هم اگر دارند به ما بدهند تا کامپیوترمان بتواند مجموعه گسترده‌تری از اطلاعات و اندیشه‌ها را ارائه کند. امیدواریم روزی یهودیان و مسیحیان هم همین کارها را بکنند و ما بتوانیم

اصول و فتواها را مقایسه کنیم."

قرآنی هم اکنون کار را آغاز کرده و نمایندگان واتیکان در دیدار از ایران به مرکز کامپیوتری او هم سرزدند. می‌گوید: "جهان به سوی علمی شدن پیش می‌رود. به نظر من کامپیوتر کمک می‌کند که پیروان ادیان گوناگون همدیگر را بهتر درک کنند. حتی سالخورده‌ترها این روزها دارند کار با کامپیوتر را یاد می‌گیرند و امروزه این مطلب پذیرفته شده که یک روحانی امروزی باید کامپیوتر را بداند."

## کرانه‌های خزر

در سایر نقاط ایران هوا خشک است، ابر به ندرت می‌آید وقتی هم می‌آید جنبهٔ زینتی دارد اما اینجا برعکس، پوست و ریه شما نرمش فراموش شده‌اش را باز می‌یابد.

ژان هورو (ایران امروز) (۴۳)

کرانه‌های ماسه‌ای دریا خزر در طول قرن‌ها مورد استفاده ایرانیان بوده و هوای خنک و صاف سرتاسر شمال، پناهگاه تابستانی مردم منطقه بوده است. آهنگ کُند زندگی در این کرانه‌ها نوعی فراغت از زندگی شلوغ و فشار دنیای سیاست و تجارت شهری را ارائه می‌کند.

دوست ایرانیم که همیشه دورهٔ تابستان پیش از انقلاب را در کنار دریای شمال گذرانده، با حسرت از گذراندن تعطیلاتش در آنجا یاد می‌کند. این خانم به یاد می‌آورد که "موسیقی و دیسکو زنده بوده، جوانترها به بیک‌نیک یا تنیس یا بلیارد مشغول بودند و بزرگترها هم در قمارخانه به قمار می‌پرداخته‌اند. ما زن‌ها نیز شب‌ها در کنار ساحل آتش روشن می‌کردیم" و ادامه می‌دهد: "خیلی از ماها نخستین تجربه عشقی مان در کنار دریا بوده. خزر، کانون عشق، سرگرمی و لذت بود."<sup>\*</sup>

\* - این توصیف نویسنده از قول یک دوست ایرانی گویای واضح اوج فساد در زمان رژیم

۲۰ سال بعد از انقلاب، خزر هنوز کانون سرگرمی بود. دست کم آن دسته سرگرمی‌ها که در جمهوری اسلامی با آنها مدارا می‌شود. اما بسیاری از نمادهای عشق و لذت از بین برده شده‌اند.

چنین بود سرنوشت رامسر و چالوس، دو بندری که از تهران با راه زمینی از طریق البرز ۴ ساعت فاصله داشتند. زمانی بهترین مکان‌های خاورمیانه برای ورزش، قمار، بازی، و ضیافت بودند اما بعد به شهر پیک‌نیک، قدم زدن در طبیعت آرام و تفریح خانواده‌ها تبدیل شدند.

استخر هتل هایت چالوس (نام جدید هتل استقلال) بعد از انقلاب متروک ماند و بعد هم به مرور زمان ترک خورد و غیر قابل استفاده شد. مسافران بناچار در ساحل با لباس کامل حجاب زنان، و شلووار و پیراهن آستین بلند مردان قدم می‌زنند. از شنا و حمام آفتاب خبری نیست. زن و مرد برای تنیس و دیگر ورزش‌ها مکان‌های جداگانه دارند. دیسکو بسته شده و انقلاب، رقص در مجامع عمومی و موسیقی زنده را ممنوع کرده است.

تا پیش از انقلاب شاید پر جاذبه‌ترین مکان شمال، قمارخانه با شکوه رامسر بود و پولداران را از گوشه و کنار عالم حتی از اروپا جلب می‌کرد. رضا شاه در سال ۱۹۳۳ این بنا را ایجاد کرد. طرح آن از یک قمارخانه اروپایی در مونت‌کارلو یا نیس گرفته شده بود و به آنچه در خاورمیانه بود شباهتی نداشت. جایی برای مشتریان پولدار، خارجی‌ان و ایرانیان غرب زده و ثروتمند بود.

فردی که حالا مسئولیت مراقبت از قمارخانه را بر عهده دارد مرا به داخل قمارخانه برد تا با کیفیت کار آن آشنا شوم. بعد از انقلاب، قمارخانه به هتل تبدیل شده بود اما با توجه به هزینه بالای آن، کمتر ایرانیان استطاعت اقامت در آنجا را داشتند جز یکی دو اتاق بقیه خالی بود.

چیزی را عملاً تغییر نداده بودند، تصویر آیت‌اله خمینی اضافه شده بود

---

پهلوی و ترویج آن در بین خانواده‌ها است. در واقع، برخلاف حسرت دوست نویسنده، مردم ایران مخالفت خود را نسبت به آن وضع اسفبار بی‌بندوباری با شرکت در جریان انقلاب نشان دادند. (ناشر)

وگرنه چلچراغ‌های بزرگ تالار اصلی قمارخانه و مبیل‌های بزرگ تمام چرمی از روزگار پیش از انقلاب به جای خود باقی مانده بود. او می‌گوید: "گهگاه می‌گذاریم مردم بیایند و قمارخانه را که موزه شیطانی ست. ببینند اما چرم مبیل‌ها را پاره می‌کنند و سیگارشان را روی دسته مبیل‌ها خاموش می‌کنند."

رامسر مثل سایر شهرهای شمال است که من دیدم. بخش اعظم شهر حول جاده کناره که خیابان اصلی شهر هم هست تمرکز یافته. مرکز شهر شامل یک هتل، یکی دو رستوران، چند بقالی و بازار سبزی و میوه، فروشگاه پوشاک و وسایل خانه و دست کم یک مسجد است.

یک عکاسی در رامسر بود که در کنار حرفه عکاسی، نوار ویدئو و کاست، فیلم و باتری دوربین هم می‌فروخت. از مجالس عروسی و تدفین فیلمبرداری می‌کرد و به قول خودش اینها بخشی از زندگی اجتماعی روزمره بود. می‌پرسم حالا که اکثر سرگرمی‌ها ممنوع شده، مردم غالباً چه می‌کنند. می‌گوید: "زیبایی منطقه که عوض نشده. از کوه تا دریا فقط ۲۰ دقیقه طول می‌کشد و در این فاصله، شهر به قدری زیباست که به نوشته یکی از روزنامه‌ها ده‌ها شهر را در سراسر جهان، رامسر نامیده‌اند." می‌پرسم این کافی ست؟ پاسخ می‌دهد "به خانه بستگان می‌رویم. اگر کسی ماهواره داشته باشد تلویزیون‌های خارجی را تماشا می‌کند. من خودم ویدئو دارم. هر چه گیرمان بیاید نگاه می‌کنیم. امروز مردم می‌دانند که باید گذشته را فراموش کنند. چیزهایی که شما در اروپا و غرب دارید ما نمی‌خواهیم بار دیگر داشته باشیم. بعد از ۲۰ سال مردم به ملالت عادت کرده‌اند."

خزر علاوه بر زیبایی، دارای بهترین خاویار، غذای شاهان و به هر مقیاس مطبوع‌ترین خاویار دنیا است. تخم سیاه و مرجانی گرانترین ماهی دنیا، اوزن برون، در جهان بی‌رقیب است. جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان، روسیه و ترکمنستان هم در ساحل خزر واقع شده‌اند اما بهترین خاویار جهان در ساحل ایران تولید می‌شود.

۲۰ سال پس از انقلاب، خاویار خزر هنوز یکی از مشکلات زندگی ایرانیان

است. در داخل ایران خاویار به ندرت پیدا می‌شود. فروشندگانی در رامسر می‌گویند: "بعضی‌ها فکر می‌کنند همه کسانی که در ساحل خزر زندگی می‌کنند صبحانه‌شان خاویار است. ابدأ چنین نیست. ما ماهی زیاد می‌خوریم اما با طعم خاویار به خاطر گرانی‌اش آشنا نیستیم. من که هرگز نچشیده‌ام."

مشتری‌های او هم از گرانی خاویار گله‌مند بودند و می‌گفتند قیمت آن به مراتب از زمان شاه بالاتر است. یک پیرمرد می‌گوید: "از زمان انقلاب قیمت همه چیز بالاتر رفته. می‌بینید بیشتر مردم خاویار را نچشیده‌اند. در فروشگاه‌ها پیدا نمی‌شود. دولت و قاچاقچیان خرید و فروش را در کنترل دارند و به مردم چیزی نمی‌رسد."

قاچاقچیان در عمل، سودای خاویار را در دست دارند. کل تولید ایران در سال ۱۹۹۷ معادل ۲۵۰ تن بوده که به طور قانونی و توسط دولت به دست آمده. (۴۴) و عمده آن برای کسب ارز - که به شدت مورد نیاز بوده - صادر شده. بقیه هم در بازار سیاه روبرو رشد خاویار به طور قاچاقی خرید و فروش می‌شود. محصول خاویار با به خطر افتادن محیط زیست در معرض تهدید است. تا سال ۱۹۹۸، ۲۳ نوع اوزن برون که از آنها خاویار به دست می‌آمد نابود شده‌اند. آلودگی دریا یک مسأله نگران‌کننده است. همسایه‌های ایران سالانه ۳۵۰ تن مواد صنعتی شیمیایی را به دریا می‌ریزند و این مواد دشمن بزرگ آبزیان است. (۴۵)

خاویار ایران از سوی اکتشاف‌های جدید میدان نفت و گاز در دریای خزر در سواحل همسایگان ایران به شدت تهدید می‌شود. در بیستمین سالگرد انقلاب ایران هنوز برآوردها در مورد منابع زیر دریایی خزر کامل نشده اما بنا به محتاطانه‌ترین پیش‌بینی‌ها ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد بشکه نفت در زیر این آبها قرار دارد از این لحاظ سومین منبع بزرگ نفت جهان است. عربستان سعودی ۲۶۰ میلیارد و امریکا کمتر از ۳۰ میلیارد بشکه نفت در منابع زیر زمینی خود دارند. (۴۶)

بنا به برآوردهای خوش بینانه در سال ۲۰۱۰ حدود ۳ تا ۴ درصد و شاید

هم ۶ درصد کل نفت جهان از دریای خزر استخراج خواهد شد. (۴۷) و چنانچه این برآوردها درست باشد فاتحه خاوربار خزر خوانده شده است.

پیش از ترک شمال به پشت بام هتل کاسپین در نوک کوهی به ارتفاع ۳ هزار پا از سطح دریا رفتیم. یک تله کابین از ساحل دریا به نوک کوه کشیده شده و بعد از انقلاب پر جاذبه ترین نقطه شمال است در ماه های شلوغ باید مدت ها در صف تله کابین انتظار کشید. منظره خیره کننده دریا، نسیم مرطوب و شور، و هوای با طراوت و سرد گزنده در هم می آمیخت. در نوک کوه، پارک جنگلی، نیمکت های پیک نیک، تلسکوپ‌هایی که با سکه کار می کرد و مسیرهایی برای پیاده روی در جنگل به چشم می خورد.

در آن روز گرم پاییزی جوانی اقتصاددان و تحصیل کرده لندن را دیدم که با همسر و بچه اش برای آخر هفته به آنجا آمده بود. دور از غوغای سیاسی و بحران اقتصادی تهران مدتی دراز در مورد جمهوری اسلامی بر سر دو راهی، حرف زدیم و اینکه ایرانیان درباره انقلابشان چگونه می اندیشند. می پرسیم آیا ایرانیان مشتاق به تفریح و گردش در خارج خانه ها حاضرند در بلند مدت به محدودیت ها تن در دهند و راه زندگی اسلامی را که آهنگی گند دارند ادامه دهند. پاسخ می دهد "نه کاملاً به همین دلیل هم اوضاع ولو به گندی، دارد عوض می شود." او هم مثل خیلی دیگر از ایرانیان پاسخ را در متن پوشش مردم و مراعات حجاب قرار می دهد و بودن یا نبودن نرمش دولت در این زمینه را یک شاخص می داند: "تا چند سال پیش نمی توانستم همین لباس فعلی ام را بپوشم" و به شلوار جین و بلوز گبی خود اشاره می کند. اما در عین حال فکر می کنم دولت با برداشتن حجاب موافقت کند. دست کم تا وقتی روحانیان و سایر محافظه کاران در دولت و نظام نقشی دارند. "سر تکان می دهد و می افزاید: دست کم در عمر من دیگر شاهد زنان بیکیفی پوش در ساحل خزر نخواهیم بود."

## پی‌نوشت

1. St. Vincent, Iran: A Travel Survival Kit, p-110.
2. Ibid., P.111.
3. Robin Wright, "Forget Politics-Tehran's Traffic Can Drive You Mad," Los Angeles Times World Report, June 20, 1995, p. 6.
4. Sharon L. Camp, ed., Population Action International, Cities: Life in the World's 100 Largest Metropolitan Areas (Washington: Population Action International, 1990), wall chart.
5. "Iran Widens Tehran School Closures Due to Smog," Reuters, Dec. 15, 1998.
6. St. Vincent, Iran: A Travel Survival Kit, p. 138.
7. Keddie, Roots of Revolution.
8. Kaplan, The Ends of the Earth, pp. 195-96; Keddie, Roots of the Revolution.
9. Brinton, The Anatomy of Revolution, pp. 264-66.
10. Keddie, Roots of Revolution, pp. 252-53.
11. M. T. Faramarzi, A Travel Guide to Iran (Tehran: Yassaman Publications, 1997), P. 273.

۱۲ - این آخرین بار نبود که ایرانیان و یهودیان متحد می‌شدند تا در برابر سلطه جمعیتی و جغرافیایی عرب‌ها تعادلی ایجاد کنند. شاه ایران هم روابط قوی تجاری و سیاسی با اسرائیل داشت.

۱۳ - در میان کشورهای عربی و جامعه یهودیان عراقی از ۱۵۰ هزار در سال ۱۹۵۱ به کمتر از ۱۰۰ نفر در سال ۱۹۹۸ و در مراکش از ۲۵۰ هزار نفر در سال‌های دهه ۱۹۴۰ به ۸ هزار تن در سال ۱۹۹۸ کاهش یافت. در پایان قرن بیستم تعداد یهودیان در سوریه، لبنان، یمن و لیبی انگشت‌شمار بود.

۱۴ - برای مثال، ارمنیان ۲ نماینده در مجلس ایران دارند. اقلیت‌ها ناچار نیستند به هم‌کیشان خود رأی بدهند می‌توانند به مسلمانان یا سایر نامزدهای غیرخودی نیز رأی بدهند.

15. Scheherzade Faramarzi, "Although Regime Anti-Israel, Thousands of Jews Stay on in Iran," Associated Press, Jan. 19, 1998.
16. "Iran Report on Human Rights Practices," in US. Department of State Annual Human Rights Report 1996, Washington: Bureau of Democracy, Human Rights, and Labor, January 30, 1997.
17. Ann Lolordo, "Being Jewish in a Muslim Theocracy," Baltimore Sun, Aug. 12, 1997.
18. Kianouche Dorrane, "Arrest of Jewish' Spies' Triggers New Round of Factional Fighting in Iran," Agence France-Presse, June 12, 1999.
19. The name Zoroaster is' the Greek version of the original Zarathustra. He was born in Mazar-e Sharif in what was then Persia but is today Afghanistan.
20. Severy, ed., Great Religions of the World, p. 18.
21. Geoffrey Parrinder, ed., World Religions: From Ancient History to the Present (New York: Facts on File, 1983), PP. 177-91.



۲۲- بهایی‌ها را در ایران فرقه ضالّه می‌نامند. از نظر سیاسی هم مورد سوّظن هستند، چون شاه چند نفر از آنها را به مقام‌های بالا منصوب کرده بود...

23. Bill, *The Eagle and the Lion*, pp. 183-85.
24. Algar, *Islam and Revolution*, pp. 200-208.
25. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*, P. 20.
26. Ghani, *The Memoirs of Dr Ghassem Ghani*, p. 18, translation by Gertrude Bell.
27. Translated by John Charles Edward Bowen, in *Iran Today*, by Jean Hureau (Paris: Jeune Afrique, 1972), P. 165.
28. Parrinder, *World Religions*, PP. 493-96.
29. Arberry, *Hafez: Fifty Poems*, p. 118.
30. Ghani, *The Memoirs of Dr Ghassem Ghani*, p. 161 translation by Gertrude Bell.
31. Arberry, *Hafez: Fifty Poems*, p. 110, translated by R. Le Gallienne.
32. St. Vincent, *Iran: A Travel Survival Kit*, P. 238.
33. M. T. Faramarzi, *A Travel Guide to Iran*, p. gi.
34. *Ibid.*, P. 95.
35. *Ibid.*, p. 101.
36. St. Vincent, *Iran: A Travel Survival Kit*, p. 143.
37. *Ibid.*, p. 141.
38. Wright, *In the Name of God*, P. 50.
39. Amir Taheri, *The Spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (London: Hutchinson, 1985), P. 19.
40. *Ibid.*, pp. 134-46.
41. Algar *Islam and Revolution*.
42. *Ibid.*, pp. 181-88.
- 43- Jean Hureau, *Iran Today* (Paris: Jeune Afrique, 1972), P. 25.
- 44- Massoumeh Ebtekar, Iran's vice president for the environment, in a speech on Caspian oil sponsored by the Iranian Institute for Energy Studies in Tehran, Nov. 9, 1998.
45. *Ibid.*
46. British Petroleum Statistical Review of World Energy, graphic reproduced, San Francisco Chronicle, Aug. 10, 1998.
47. Speech by Franz B. Ehrhardt, President and Managing Director of Conoco EurAsia at the Caspian Oil and Gas Resources conference in Tehran, Nov. 7, 1998.

## فصل هفتم

### انقلاب به کجا می‌رود؟

درباره خدا حرف بزنید و به دیگری فکر نکنید.

آیت‌الله خمینی (۱)

اگر روحانیان از واقعیت‌های جهان امروز فاصله بگیرند، قادر به ایفای نقش خود نخواهند بود.

رئیس‌جمهوری خاتمی (۲)

مدت‌ها پیش از آنکه تظاهر کنندگان را بینم صدای "الله‌اکبر" شان را می‌شنیدم. صدها دانشجو جدا جدا یا در دسته‌های کوچک به سوی کامیون‌رو بازی که در وسط دانشگاه تهران پارک شده بود می‌رفتند. در کامیون بلندگوهای قوی و پوستر به چشم می‌خورد. دانشجویان در عقب کامیون با بلندگوها تازه واردان را به تجمع فرا می‌خواندند. عده‌ای هم پلاکارد و پوستر و پرچم‌هایی با شعار بر روی آنها توزیع می‌کردند. بعد از ظهر آفتابی پاییز هوا برای راهپیمایی در پایتخت مساعد بود. علی توکلی، دانشجویی پُرحرارت با ریش پُریشت قهوه‌ای و از رهبران جنبش دانشجویی فریاد می‌زند. "مرگ بر خشونت!" و همگی جواب می‌دهند: "مرگ بر خشونت!" توکلی سپس به اصل مطلب که موضوع راهپیمایی آن روز بوده می‌پردازد: "مرگ بر انحصارطلبان!" و "انحصارطلبان" یعنی محافظه‌کارانی که تنها نظر خود را "راه راست" برای اسلام و ایران می‌دانند.

"مرگ بر اسلام طالبان!" و محکوم کردن اسلام خشک به روایت طالبان در افغانستان، روایتی آن‌چنان خشک که روایت ایران از اسلام در برابر آن آزاد منشانه است.

"مرگ بر اسلام امریکایی" که منظور اسلام حاکم بر عربستان سعودی است نه در امریکا یا غرب. "مرگ بر شیطان بزرگ" که منظور ایالات متحد امریکا است و یادگار شعار دانشجویان نسل پیش. و هر بار دانشجویان یکصدا پاسخ می‌دهند. "مرگ! مرگ!"

توکلی سپس دست‌ها را در هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: "خاتمی چهره واقعی اسلام است. خاتمی، حالا وقت گفتگوی تمدن‌هاست!" و جمعیت فریاد می‌زند. "خاتمی، خاتمی، خاتمی،"

مراسم به مناسبت گرامی‌داشت اشغال سفارت امریکا در تهران و به گروگان‌گرفتن کارکنان سفارتخانه به مدت ۴۴۴، روز برپا شده است.

مراسم، هر ساله از سال ۱۹۷۹ برگزار می‌شده اما در سال ۱۹۹۸ با توجه به جناح‌بندی عمیق سیاسی در ایران، دو جناح رقیب در دو زمان متفاوت مراسم را برگزار کرده‌اند. اولی روز ۲ نوامبر (۱۱ آبان) دو روز پیش از سالگرد واقعی اشغال سفارتخانه برگزار شده و دفتر تحکیم وحدت بزرگترین تشکل دانشجویی سراسری ایران که نماینده ۵۰ دانشگاه کشور است آن را رهبری کرده. هسته اصلی این تشکل همان دانشجویان پیرو خط امام بوده‌اند که سفارتخانه را اشغال کردند و شهرت جهانی یافتند. حالا همان گروه کوچک با تغییر نام و تشکیلات به سازمان سراسری دانشجویی ایران تبدیل شده است. البته تنها نام نیست که عوض شده نسل بعدی این دانشجویان با توجه به قراین، پیامی کاملاً متفاوت دارد.

بر پلاکاردی نوشته شده: "گرماگرم تب انقلابی رویدادها را نمی‌توان کنترل کرد و با ملاک‌های زمان عادی به داوری درباره‌شان پرداخت" متن در سه صفحه بزرگ جداگانه با کامپیوتر چاپ و به هم متصل شده است. بر دیگری نوشته شده: "هیچ چیز نمی‌تواند مانع گفتگو و تفاهم میان ایرانیان و

امریکایی‌ها بشود. و تروریسم محصول خودکامگی و پوچ‌گرایی است." بر پلاکارد چهارم نوشته شده: "ما نه تنها برای مردم امریکا بد نمی‌خواهیم بلکه آنها را ملت بزرگی می‌دانیم" همه اینها به انگلیسی نوشته شده بود. جوانی که به توزیع پلاکاردها مشغول بود دانشجوی مدیریت صنعتی است و می‌گوید هنگام اشغال سفارت، ۶ ساله بوده و مثل اغلب دانشجویانی که با آنها صحبت کردم آن ماجرا را به یاد نمی‌آورد. او از دانشگاه شمال ایران برای شرکت در راهپیمایی آمده است. می‌گوید: اغلب نوشته‌های پلاکاردها سخنان خاتمی است. که در عین حال خواست ۶۰ میلیون ایرانی هم هست. بر پلاکاردی از قول رئیس‌جمهور آمده است. "خودکامگی ابداً جایی در ایران ندارد." او می‌گوید: "تازه داریم از آزادی واقعی برخوردار می‌شویم. بعد از گذشت ۲۰ سال دیگر اجازه انحصارطلبی به هیچ گروهی را نمی‌دهیم. دانشجویان امروزه می‌خواهند با امریکا رابطه داشته باشیم و من هم از گفتن این سخن هراسی ندارم."

دفتر تحکیم وحدت برای پیشی گرفتن از انحصارطلبان، مراسم را دو روز پیشتر برگزار می‌کند و هدف، صدور قطعنامه‌ای است که "همه دیوارهای بی‌اعتمادی را فرو ریزد" نه آنکه بر بی‌اعتمادی‌ها بیفزاید.

چرا نظرها عوض شده؟ آیا حالا امریکایی‌ها صددرصد قابل قبول شده‌اند؟ این را از دانشجویان که دور و برم هستند می‌پرسم. دانشجویی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که یک "واژه‌نامه سیاسی" در دست دارد می‌گوید: "نه. امریکا باید از ما عذرخواهی کند. اگر در سال ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق کودتا نمی‌کرد، حالا این وضعیت را نداشتیم." دیگران با تکان دادن سر تصدیق می‌کنند.

از نظر امریکایی‌ها رابطه بد با ایران از سال ۱۹۷۹ و اشغال سفارت آغاز می‌شود اما از نظر ایرانی‌ها، حتی دوستاناران ایالات متحد امریکا، سابقه سوءظن، خصومت و نارضایتی به سال‌های نهضت ملی به رهبری محمد مصدق برمی‌گردد که با شاه درافتاد و او را وادار به فرار و ترک تاج و تخت کرد

و به رم گریخت. امریکایی‌ها نگران سیاست ملی کردن نفت ایران، عدم تعهد دولت مصدق در سیاست خارجی و بینش سوسیالیستی حاکم بر طیف مؤتلفان نخست‌وزیر، همراه با اینتلیجننت سرویس بریتانیا توطئه کردند، شورشی به راه انداخته و مصدق را ساقط کردند.

کرمیت روزولت، نوهٔ تدی روزولت رئیس‌جمهوری امریکا و کارشناس کهنه‌کار مسائل اطلاعاتی خاورمیانه و نرمن شوارتسکف، پدر ژنرال شوارتسکف فرمانده عملیات توفان صحرا علیه عراق، از دست‌اندرکاران کودتا علیه دولت مصدق بودند. (۳)

عملیات کودتا موفق شد. کمتر از یک هفته بعد شاه به ایران بازگشت. حتی گروگان‌های امریکایی به این نقش‌آشنگتن و اینکه با آن اقدام سیر تحول آرام سیاسی بسته شد، اذعان کرده‌اند.

سرهنک چاک اسکات گروگان و کسی که در زمان شاه بر فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به ایران نظارت داشته می‌گوید: "سیا در آن روزها گروه‌های مخالف (دولت مصدق) را سازمان می‌داد پدر ژنرال شوارتسکف همراه با کرمیت روزولت به طرفداران شاه پول دادند و به سقوط مصدق و بازگرداندن شاه کمک کردند. از آن زمان مردم ایران این را به عنوان یک اصل اعتقادی پذیرفتند که امریکا جای شاه است. و شاه بازیچه دست امریکا و امریکا مسئول تمامی خطاهای شاه از زیاده‌روی‌های او و کمبودهای کشور." (۴)

شرکت امریکا در کودتا نشانهٔ نخستین مرحله مداخله سیاسی واشنگتن در امور ایران بود و این واقعیت را بسیاری ایرانیان و از جمله آیت‌اله خمینی هرگز فراموش نکرده‌اند. اشغال سفارتخانه، واکنشی به اقدام ربع قرن پیش واشنگتن بود.

همان دانشجو می‌گوید: "اوضاع حالا عوض شده. با این تظاهرات، مردم امریکا را به گفتگو دعوت می‌کنیم. ما دانشجویان ایران در این باره هر کار بتوانیم می‌کنیم حالا نوبت دانشجویان امریکایی است." از او می‌پرسم از

دانشجویان امریکا چه انتظاری دارد. می‌گوید: "می‌خواهیم مقام‌های سیاسی کشورشان را وادار کنند رابطهٔ بهتری با ایران برقرار کنند." دانشجویان در محوطهٔ دانشگاه به حرکت در آمدند. مدام بر تعدادشان افزوده می‌شد. پسرها جلو و دختران در دنبال آنها و هر کدام با پلاکاردهای خودشان. وارد خیابان شدند تا خود را به جلو ساختمان سفارت برسانند. یک روحانی پنجاه ساله با عمامهٔ سفید پیشاپیش صف حرکت می‌کرد. اطرافیان سعی داشتند مرا به عقب به صف دختران برانند. اما محمد عراقی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی اظهار تمایل کرد کنارش راه بروم.

از عراقی در مورد تضادهای موجود در شعارهای دانشجویان می‌پرسم. در یکی مرگ بر شیطان بزرگ را می‌خواهند و در دیگری خواهان گفتگو با امریکا می‌شوند و می‌گویم وقتی اغلب امریکاییان در یک شعار محکوم به مرگ می‌شوند چندان رغبتی به گفتگو نخواهند داشت. مثل اینکه پاسخ به سؤال خیلی روشن است. و نیازی به توضیح ندارد، می‌گوید: "ما می‌گوییم مرگ بر سیاست‌ها نه دانشمندان و اندیشمندان امریکا. حتی امام هم می‌گفت مردم امریکا مردم خوبی هستند. دولت امریکا با مردم ایران بد کرده، ما می‌خواهیم این خصومت پایان گیرد."

این تفاوت‌گذاری هم تازگی ندارد. هم پیش از انقلاب و هم بعد از آن، ایرانیان میان دولت و شهروندان تمایز قایل می‌شدند و این تمایز هم به امریکا منحصر نمی‌شد. این امر در خاورمیانه و در سرتاسر جهان سوم معمول است. می‌پرسم در مورد پیشنهاد خاتمی و گفتگوی تمدن‌ها چه نظری دارد. پاسخ می‌دهد "اسلام در طول تاریخ همهٔ مردم را به بحث فراخوانده" تلفن همراه او زنگ می‌زند و او می‌گوید پشت خط منتظر بماند و ادامه می‌دهد "امید ما آن است که نسل جدید امریکایی‌ها حرف ما را بفهمند. مردم خاصه دانشجویان می‌توانند در این زمینه کمک کنند تا میان ایران و امریکا فاصلهٔ موجود کم بشود" و باز به تلفن روی می‌آورد.

از زمان پایان گروگان‌گیری در سال ۱۹۸۱ از ساختمان سفارت امریکا در

تهران به عنوان مدرسه نظام سپاه پاسداران استفاده می‌شود. سفارتخانه با دیوار آجری محکمی محصور است و در داخل محوطه، محل اقامت سفیر، خانه‌های کارکنان اتاق رمز، کنسولگری و انبار، دفتر کار سفیر، فروشگاه، نیروگاه برق، میدان ورزشی بزرگ برای فوتبال، یکی دو زمین تنیس، پارکینگ و محوطه بزرگی مملو از درختان. ده سال تلاش کردم تا به کلاس کامپیوتر که در اتاق رمز دایر بود سر بزنم که موفق نشدم اما یکبار با پاسداری که در آنجا دوره می‌دید صحبت کردم.

در نخستین دهه انقلاب، دیوارهای سفارت به نمایشگاه هنر گرافیک و شعارنویسی تبدیل شد. با حروف درشت جملاتی از آیت‌اله خمینی نقل گردیده بود، مانند ما امریکا را به سختی شکست می‌دهیم که به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود. اغلب نوشته‌ها و نقاشی‌ها با گذشت زمان، رنگ باخته و فقط در سالگرد اشغال، بار دیگر شعارنویسی باب می‌شود. اینها بر خلاف گروه رقیب دانشجویان که دو روز بعد تظاهرات برگزار می‌کرد، فرصت کافی برای شعار نویسی داشتند. آنها مجسمه آزادی را ترسیم کرده بودند منتها به جای چهره زن یک اسکلت نقاشی کرده بودند.

کامیون حامل بلندگوها پیشاپیش دانشجویان، جلو سفارت ایستاد. سه هزار نفری دانشجوی دور آن گرد آمدند. توکلی، ابراهیم اصغرزاده از دانشجویان تسخیرکننده "لانه جاسوسی" را معرفی کرد. اصغرزاده یکی از سرشناس‌ترین دانشجویان تسخیرکننده سفارت بود و در زمان اشغال، سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام محسوب می‌شد. او همان زمان هم جلو سفارتخانه خبرها را در اختیار روزنامه‌نگاران امریکایی قرار می‌داد. در نخستین روز تسخیر بالحنی خشم‌آلود به خبرنگاران گفت: "این اشغال یک بازی نیست. اینجا لانه جاسوسان است."

و حالا در سال ۱۹۹۸ مرد میانسالی شده و اندیشه‌هایش هم به تناسب زمان ملایم‌تر شده است. خطاب به جمعیت می‌گوید: "در مسأله گروگان‌گیری، ما با مردم امریکا با گروگان‌ها دشمنی نداشتیم. ما تروریست نیستیم اگر

سفارتخانه را نمی‌گرفتیم نمی‌توانستیم ریشه امریکا را در ایران بخشکانیم." می‌گوید حالا یک نسل از آن ماجرا گذشته است. و زمان‌های متفاوت و منافع متفاوت، گرایش‌های متفاوت را می‌طلبد.

"امروز از همه گروگان‌ها دعوت می‌کنیم به ایران بیایند و مهمان ما باشند. در مورد روابط با امریکا هم به جای نگاه به گذشته باید آینده را در نظر بگیریم." عابرین هم می‌ایستادند و به سخنان اصغرزاده گوش می‌دادند "ما با زبان جدیدی با دنیا حرف می‌زنیم. از حقوق بشر دفاع می‌کنیم و سعی داریم چهره‌ای از اسلام را که با دموکراسی مغایرت ندارد. به نمایش بگذاریم." انبوه دانشجویان با فریادشان سخنان اصغرزاده را قطع می‌کردند. (۵)

اما البته همگان با این دیدگاه موافق نبودند. در کنار جمعیت، ده دوازده نفر حزب‌اللهی با حالتی خشمگین در حرکت بودند. پیدا بود که می‌خواهند درگیری ایجاد کنند. دانشجویان را "سوسول" و "دلچک" می‌خواندند. پرچم امریکا را همراه داشتند که می‌خواستند آتش بزنند. از پشت بلندگو، توکلی خطاب به حزب‌اللهی‌ها می‌گوید:

"آتش زدن پرچم امریکا مخالفت با خاتمی است. از گروه‌ها می‌خواهیم برای رسانه‌های خارجی سوژه درست نکنند. پرچم، نماد مردم است ما مخالف مردم نیستیم."

اما حزب‌اللهی‌ها فریاد می‌زدند "خامنه‌ای خامنه‌ای حمایت می‌کنیم. ما همه سرباز توایم خامنه‌ای ما همه بسیجی‌ایم. ایران پر از بسیجیه." و بعد هم پرچم را به آتش کشیدند.

پلیس ضد شورش برای جدا کردن دو گروه وارد شد. با سپر و باتون. پرچم آنقدر زود شعله‌ور شد و سوخت که دیگر مسأله آن منتفی شد. پلیس به صورت دیواری بین دو گروه ایستاد. در همین هنگام رفتم که با یک حزب‌اللهی صحبت کنم.

جووانی با قد بلند و موی قهوه‌ای روشن و پیراهنی روی شلوار، بظاهر رهبر حزب‌اللهی‌ها بود. رفتارش مثل سایر راهپیمایان دوستانه نبود اما خصومتی هم



نشان نداد. می‌گفت دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه امیرکبیر تهران است. می‌پرسم هدفش چیست. پاسخ می‌دهد "دفاع از رهبر و دفاع از زندگی انقلابی. این است وظیفه ما در حال و آینده."

می‌پرسم نظرش در مورد دعوت خاتمی به مبادله فرهنگی و گفتگوی تمدن‌ها چیست؟ می‌گوید: "اگر منظور روزنامه‌نگاران، دانشجویان، دانشمندان، استادان دانشگاه و مردم عادی باشد مسأله‌ای نیست. اما ما نمی‌خواهیم مقام‌های دولتی آمریکا به اینجا بیایند. آمریکا در ایران سفارتخانه نداشت ج! - و سرخانه داشت. اسناد سفارتخانه هم این را نشان می‌دهد." و به هزاران سند طبقه‌بندی شده‌ای اشاره می‌کند که هنگام ورود دانشجویان و تسخیر سفارتخانه با عجله داخل دستگاه کاغذ خردکنی انداخته شد اما بعد با حوصله، دانشجویان همه را سرهم کردند و به صورت کتاب منتشر ساختند.

می‌گوید: "امروز هم وضعیت گرگ و بره است. هنوز آمریکا دارایی‌های ما را آزاد نکرده" که اشاره‌اش به اقدام دادگاه لاهه است. به دنبال پایان گروگان‌گیری در سال ۱۹۸۱ یک دادگاه خاص آمریکا - ایران برپا شد تا به مشکل دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا بپردازد راهپیمایی این دارایی‌ها در پی گروگان‌گیری توسط دولت آمریکا مسدود شد. آمریکا در ضمن به خاطر ملی شدن دارایی‌هایش بعد از انقلاب، مطالبی از ایران داشت. هنوز بعد از ۱۸ سال تعدادی از دعوای حل نشده است. او ادامه می‌دهد: "اگر آمریکایی‌ها به ایران بازگردند این نگرانی هست که باز اقدام به جاسوسی کنند. علیه مردم توطئه بچینند، بخواهند دولت را سرنگون کنند و بار دیگر ملت را وابسته سازند." و این سخن او بازتاب نگرانی نسل جوان ایران است. "به آمریکایی‌ها هشدار می‌دهیم: چنانچه در صدد این قبیل کارها باشند ما هم بار دیگر با آنها همان معامله را می‌کنیم."

جز این حادثه دیگری روی نداد و تظاهرات با مسالمت پایان یافت و دانشجویان و پلیس متفرق شدند. به رغم حرکات حزب‌اللهی‌ها مشخص بود که چیزی عوض شده، یک لحظه تاریخی به وجود آمده و روند ترمیم آغاز

گردیده و نزدیکی ایران و امریکا چندان دور از دسترس نیست. اگر هم دور از دسترس باشد اما به هر حال می‌توان به آن دست یافت.

دو روز بعد سالگرد رسمی اشغال سفارتخانه بود. بار دیگر جلو سفارتخانه رفتم. اتوبوس‌ها افراد را برای شرکت در تظاهرات پیاده می‌کردند. دانش‌آموزان به مناسبت روز دانش‌آموز به آنجا آورده شدند. از ۸ تا ۱۷ ساله‌ها. اما همه بچه‌های بعد از انقلاب و بعد از رهایی گروگان‌ها.

روز ۱۳ آبان ضمناً روز مبارزه با استکبار جهانی نامیده شده. هدفی بلند پروازانه که یادآور آرمان‌های انقلاب است. در فاصله دو روز نقاشان یک عالمه کار کرده بودند پرچم امریکا و در دو سوی آن پرچم اسرائیل جلو در سفارتخانه نقاشی شده بود. پلاکاردهای زیادی بود و شعارهایی که همه جا نصب کرده بودند. در زیر عکس یکی از گروگان‌ها با چشمان بسته نوشته شده بود: "ما امریکا را از زیر پا می‌گذاریم" و "ایران قویاً با سیاست‌های خصمانه امریکا مقابله خواهد کرد."

به وضوح از شعارها، نمایش‌ها و میهمانان عالی‌مقام و سخنرانی‌ها می‌شد این را فهمید که هدف این راهپیمایی با راهپیمایی دو روز پیش فرق دارد. هر چند دقیقه یک آدمک عمو سام و پرچم امریکا به آتش کشیده می‌شد و دود فضا را پر می‌کرد. یک سخنران که اسمش را نمی‌دانم، گفت: "ملت ایران حکومت استکباری امریکا را دشمن شماره یک خود می‌داند."

چند عضو محافظه‌کار مجلس، و از جمله ناطق‌نوری که در انتخابات دوم خرداد ریاست جمهوری از خاتمی به سختی شکست خورد، به گفته رادیو ایران، جزو حاضران بودند اما من آنها را ندیدم. بنا به دلایل امنیتی کسی حق نداشت به پشت‌بام ساختمان‌ها برود و تماشا کند. احدی از دانشجویان پیرو خط امام در این تظاهرات حضور نداشت. اکثر آن ۴۰۰ دانشجو به اردوی اصلاح‌طلبان محمد خاتمی پیوستند. معدودی که چنین نکردند، ترجیح دادند از رویداد کلاً فاصله بگیرند.

سردار محسن رضایی سخنران بود کسی که بیش از یک دهه فرمانده سپاه

پاسداران بود. گفته می‌شد با بسیاری از سیاست‌های نظام در زمینه صدور انقلاب و مانند آن، همراهی داشته است. به لبنان نیرو فرستاد و در آموزش نظامی مبارزان اسلامی سایر کشورها کمک کرد. به دنبال انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری از فرماندهی سپاه کناره‌گرفت و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شد که هاشمی رفسنجانی ریاست آن را دارد. می‌گوید: "مقابله ما با ایالات متحد آمریکا یک ژست سیاسی نیست، مبارزه واقعی به منظور حفظ حیثیت ملی مان است". با وجود این احتمال نزدیکی دو کشور را منتفی نمی‌داند اما روی "احتمال" تأکید می‌کند و شرط‌هایی می‌گذارد که هنوز برای امریکایی‌ها قابل قبول نیست.

"پیش از هر مذاکره چهار شرط هست که باید رعایت شود. تا وقتی آمریکا شرایط ما را نپذیرد و نگرشی انسانی‌تر نسبت به ما در پیش نگیرد خبری از مذاکره نخواهد بود."

به موجب شرط اول، واشنگتن باید در پیشگاه بین‌المللی طی بیانیه‌ای عمومی به خاطر هفتاد سال رفتار دیکتاتوری‌اش عذرخواهی کند. دوم، متعهد شود در امور داخلی ایران مداخله نکند. سوم، نیروی دریایی‌اش را از خلیج فارس بیرون بکشد و چهارم، دارایی‌های مسدود شده ایران را آزاد کند: "بسیاری از آنها که این روزها می‌پرسند چرا ایران با آمریکا رابطه برقرار نمی‌کند، تنها به اشغال سفارتخانه اشاره می‌کنند و آن را دلیل اصلی می‌دانند. در حالی که این دلیل کوتاه مدت قضیه است. دلیل‌های بلند مدت آن اشغال لانه جاسوسی بود. جاسوسی‌ها را نباید فراموش کرد."

تظاهرات دوم به رغم سخنان خشماگین ایراد شده و نمادهای خشن، کلاً جو یک جشنواره را داشت. جمعیت چند برابر تظاهرات دو روز پیش بود اما روحیه شنگول و جنجالی اینها درست نقطه مقابل تظاهرات دانشجویان بود که راهپیمایی شان نظم داشت. دانشجویان فعال، کارشان را زمین گذاشته و آمده بودند و به دقت به سخنان سخنرانان گوش می‌دادند. در تظاهرات دوم، دانش‌آموزان، این‌ور و آن‌ور می‌پریدند شوخی و بازی می‌کردند، سرود

می‌خواندند و به چیز دیگری جز اینها توجه نداشتند. شلوغی خیابان مانع می‌شد صدای سخنرانان - که از بلندگوهای پر قدرت پخش می‌شد. درست شنیده شود چند تا از دانش‌آموز گفتند آنها را آورده‌اند. بیشتر آنها راهپیمایی آن روز را سفری به تاریخ می‌دانستند تا حرکتی اعتراضی.

نظام، دانش‌آموزی ۱۶ ساله می‌گوید: "اعتراض کنیم؟ چرا؟ از مدرسه که راحت شدیم. به مرکز شهر هم که مفت و مجانی آمده‌ایم. دوستانمان هم که هستند. مجبور نیستم بروم خانه و کار کنم یا تکلیف مدرسه‌ام را انجام بدهم." بعضی بچه‌ها نوار سرخی به پیشانی بسته بودند که روی آن نوشته شده بود الله‌اکبر. بسیجی‌ها در جریان جنگ عراق با ایران چنان پیشانی‌بندی داشتند. اما بیشتر دانش‌آموزان، پیراهن‌های آستین کوتاه با نقش تیم‌های امریکایی را به تن داشتند و تصویر لئوناردو دوکاپریو، هنرپیشه فیلم تایتانیک بر پیراهن یکی از پسرها به چشم می‌خورد.

از چند پسر جوان - و تا یادم نرفته بگویم که در تظاهرات روز دوم اکثریت با مردها و پسرها بود - نظرشان راجع به امریکا، بت‌های ورزشی و فرهنگی و چشم انداز رابطه با امریکا پرسیدم. اکثرشان به امریکا ابراز علاقه می‌کردند. و بعضی با هیجان، خاصه گروه‌های موسیقی، و بازی‌های CD رام که من اسمشان را هم نشنیده بودم. حتی یک نفر را پیدا نکردم که بگوید اگر بتواند بازی‌های ورزشی یا فیلم‌های امریکایی را - حتی بر صفحه تلویزیون - ببیند حاضر باشد برای راهپیمایی جلو سفارت بماند یا بیاید.

هادی نوجوان ۱۵ ساله راهش را از میان بچه‌ها باز کرده بود تا از من بخواهد کمکش کنم ویزای کار یا تحصیل در امریکا را بگیرد و چند نفری از دوروبری‌ها هم با او در این باره هم‌آواز شدند. آن روز صبح تا ظهر جمعیت مدام در رفت و آمد بود، بی‌نظم و بی‌توجه به سخنرانان و مراسم. نوجوان‌ها بیقرار می‌شدند توجهی نداشتند و صدای سخنران هم درست شنیده نمی‌شد. بعد دانش‌آموزان به اتوبوس‌هایشان هجوم بردند و پوسترهای کوچک و سایر چیزهای مربوط به مراسم را که به رسم یادبود دریافت کرده بودند پشت

سرشان بر جای نهادند. جو مراسم در پایان چندان برنامه‌ریزی شده نبود. در تظاهرات یاد شده نمونه‌های ایران در مرحله حساس کنونی یعنی شکاف سیاسی وسیع در داخل، گزینه‌های خشن در سیاست خارجی، و تصمیم‌های شاق پیش رو به چشم می‌خورد و همه اینها را نگرانی‌ها و هراس‌ها شکل می‌دادند. همین کار هم نقش جوانان ایران را به عنوان شاخصه‌های جاذبه انقلاب و عاملان تحول نشان می‌داد.

جالب اینجاست که تظاهرات دو جناح رقیب با یک دور کامل، ایران را در همان جایی قرار می‌داد که ۲۰ سال پیش بود. نسل پیش هم در یک مقطع حساس دیگر در مورد روند آینده انقلاب و نقش امریکا بحث می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ آنچه موجب تسخیر سفارت امریکا شد مسأله داخلی بود. و اینکه دولت آینده چگونه باشد و اهرم‌های قدرت را چه کسی یا کسانی در دست بگیرند. "قدرت" واژه محوری بود. مثل هر انقلابی، مبارزه بخش اعظم دو دهه اول برای کسب قدرت را نخبگان انقلابی جدید علیه قدرت‌گیری واقعی مردم به پیش می‌برد.

به دنبال بازگشت پر آوازه آیت‌اله خمینی از پاریس به ایران، بحث‌های پر حرارتی میان گروه‌های از هم جدا شده‌ای که همگی در کنار هم علیه شاه راهپیمایی و مبارزه کرده بودند در گرفت، ماه‌ها این درگیری‌ها ادامه یافت. بر سر قانون اساسی جدید در پاییز سال ۱۹۷۹ برخوردها بسیار شدید بود. فن سالارهای طرفدار جدایی سیاست از دین که در نخستین دولت انقلاب حضور داشتند نمی‌خواستند روحانیان در موضع برتر باشند. اما روحانیان تندرو از آن بیم داشتند که یک رهبر مقتدر غیر دینی راه را برای استقرار یک سلسله جدید حکومتی هموار سازد، امری که در زمان رضا شاه اتفاق افتاد. روشنفکران دینی می‌خواستند دین تنها یکی از عناصر راهنمای دولت باشد. اما اسلامگرای متعصب می‌خواستند شریعت، تنها قانون حاکم بر ایران بشود. اقلیت‌های قومی خواهان نوعی خودمختاری سیاسی و اقتصادی بودند که در قانون اساسی ملحوظ شود. سوسیالیست‌ها به نمایندگی توده‌ها خواهان دولت

متمرکز و مقررات اکیداً اقتصادی بودند.

این دسته‌بندی‌ها موجب شد ۶۲ پیش‌نویس قانون اساسی و بیش از هزار پیشنهاد قانون اساسی در جامعه ایران مطرح گردد. (۶)

تصویب ولایت فقیه در آخرین متن پیش‌نویس قانون اساسی حتی میان دولتیان و پاره‌ای روحانیان واکنش‌های تنیدی را به دنبال آورد. در اکتبر سال ۱۹۷۹ مهندس بازرگان نخست‌وزیر و تحصیل کرده فرانسه که در زمان مصدق از رهبران جنبش ملی بود در مورد "دیکتاتوری آخوندی" هشدار داد. (۷) ایرانیان برای رأی به همه‌پرسی قانون اساسی در بهار سال ۱۳۵۸ آماده می‌شدند و همزمان بحث و جدل‌ها پیرامون قانون اساسی ادامه داشت.

درگیری سیاستمداران، توده‌های مردم را خسته و در مورد انقلاب محتاط‌تر کرد. روند حوادث با آنچه که فکر می‌کردند جور در نمی‌آمد. محاکمه‌های فوری، تصفیه‌های سیاسی، و اعدام‌ها، عامه مردم را به هراس انداخت. در پی ملی شدن بانک‌های خصوصی، شرکت‌های بیمه و صنایع بزرگ، اقتصاد را کد شد. ده‌ها انتشاراتی بسته شد. انتقاد از انقلاب محدود شد و انتقاد از انقلابی‌ها، اسلام یا انقلاب مجازات زندان داشت. آزادی‌های به دست آمده ناپدید شد. شور و شوق ملی هم بخار شد و به هوارفت. انقلاب به دردسر افتاده بود.

رشته رویدادهایی همزمان، نظرها را به سمت دیگری جلب کرد. شاه برای درمان سرطان خون وارد امریکا شد. این هراس را در ایران به وجود آورد که واشنگتن مثل ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قصد کودتا و بازگرداندن شاه را دارد.

در اواخر اکتبر حدود ۸۰ دانشجو در نقطه‌ای در شمال تهران گرد آمدند تا نحوه واکنش به این رویداد را بررسی کنند. از اقدام واشنگتن در پذیرفتن شاه به امریکا خشمناک بودند. گرایش‌های سیاسی در داخل هم زنگ خطر را برای آنها به صدا در آورده بود. در پی بحثی داغ تصمیم گرفتند جلو سفارت امریکا در تهران بنشینند و اعتراض خود را بدین شکل نشان بدهند. روز ۴ نوامبر سالروز تبعید آیت‌اله خمینی را برای این اقدام برگزیدند.

در طرح اولیه دانشجویان، هدف‌ها محدود بود. یک حرکت آرام و صلح‌جویانه بود نه تسخیر سفارت. قصد داشتند ۳ تا ۵ روز جلو سفارت بمانند. (۸)

اشغال سفارت در ۴ نوامبر در واقع دومین اقدام در این زمینه بود در ۱۴ فوریه در پی بازگشت آیت‌اله خمینی، هم متعصبان اسلامگر و هم چپ‌گراها تفنگ بر دوش وارد محوطه سفارت شدند و چون تنها ۱۳ تفنگدار دریایی آمریکا از سفارتخانه محافظت می‌کرد، همگی تسلیم شدند. اما تسخیر چند ساعتی بیش طول نکشید. ابراهیم یزدی که تازه از هوستون آمریکا برگشته و کارت سبز شهروندی آمریکا را داشت و در نخستین دولت انقلاب (کابینه موقت) وزیر امور خارجه بود عده‌ای از دانشجویان و گروه‌های مستقر در دانشگاه تهران را وادار کرد به سفارتخانه بروند و اشغال‌کنندگان را از آنجا خارج سازند. در آن هنگام گروه‌های رقیب برای کنترل اوضاع فعالیت می‌کردند. آیت‌اله خمینی هیأتی از روحانیان را به سفارتخانه فرستاد تا از عملی که "برخلاف میل او" صورت گرفته عذرخواهی کنند و همه کارکنان سفارت را بدون آسیب آزاد سازند. طی ۹ ماه بعد از این رویداد هم ایران هنوز به آمریکا نفت می‌فروخت و تجهیزات نظامی از آن کشور می‌خرید. هنوز اساس تفاهم دیرین ایران و آمریکا به قوت خود باقی بود.

اصغرزاده درباره مورد دوم می‌گوید: "بنا نبود سفارتخانه را تسخیر کنیم. فقط می‌خواستیم اعتراض کرده باشیم. فکر نمی‌کردیم اینقدر به درازا بکشد." (۹) "ما انتظار داشتیم جوانان آمریکایی همان‌طور که در جنگ ویتنام مقابل دولت خود ایستادند از ما حمایت کنند. ما موضوع را با آمریکا به عنوان یک کشور مطرح کردیم و می‌خواستیم بگوییم در رابطه با رفتار آمریکا با ایران، مشکل داریم. انتظار داشتیم آمریکایی‌ها این را درک کنند. اما چنین نشد."

البته واکنش آیت‌اله خمینی به دور از انتظار آمریکایی‌ها بود خاصه اینکه در دور اول اشغال سفارت، عذرخواهی کرده بود. اصغرزاده می‌گوید: "رهبر انقلاب برایمان آرزوی موفقیت کرد." چند تا از گروه‌گان‌ها هم به یاد می‌آورند

که از شنیدن خبر رادیو ایران حیرت زده شده بودند. (۱۰)

مداخله حمایت‌گرانه امام، اعتراض محدود دانشجویان را به یک بحران گسترده بین‌المللی تبدیل کرد. محاسبه‌ها روشن بود. همه‌پرسی قانون اساسی نزدیک می‌شد. امام فرصتی یافته بود. تسخیر سفارتخانه یک محرک شد که بن بست سیاسی موجود را بشکند. مهدی بازرگان نخست‌وزیر که از این اقدام به خشم آمده بود استعفا کرد و کنترل شورای انقلاب به دست روحانیان افتاد. شور و تعصبی که هنگام بازگشت امام به ایران پدید آمده بود دیگر بار در تظاهرات مقابل سفارت آمریکا زنده شد. صرف نظر از همه مشکلاتشان، ایرانیان بار دیگر فکر می‌کردند دست بالا را دارند و در برابر یک "متجاوز" ایستاده‌اند. حق با آیت‌اله خمینی بود که تسخیر سفارتخانه را انقلاب دوم نامید.

انقلاب اسلامی که بر امواج ناسیونالیسم قوی سه هزار ساله سوار بود بار دیگر به تحرک افتاد. ۴ هفته بعد همه‌پرسی درباره قانون اساسی بود. درست روز بعد از عاشورا، و این تاریخ هم به عمد انتخاب شده بود. حرکت جدید تسخیر سفارتخانه، تقارن با عاشورا و اوج احساسات مذهبی موجب شد ۹۹ درصد رأی دهندگان به قانون اساسی رأی مثبت بدهند. تندروها، انقلابی‌ها و متعصب‌های دینی برنده شدند.

تسخیر سفارت آمریکا تنها رویدادی نبود که شور و هیجان عمومی را زنده کرد و به خصوص، جوانان فعال، یعنی ابزارهای بقای انقلاب را وارد صحنه کرد. رژیم از حمله نیروهای عراقی به مرزهای باختری ایران در سال ۱۹۸۰ به بهترین وجه بهره گرفت و سود برد. ناسیونالیسم، روحیه عمومی را بالا برد این بار توجه مردم به مدت ۸ سال جلب جنگ شد و به یاری میلیون‌ها جوان و از جمله داوطلبان بسیجی، روحانیت حاکم پایه‌های قدرتش را محکم کرد.

انگیزه فتوای قتل سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی در سال ۱۹۸۹ هم همین بود فتوایی که ده ماه پس از انتشار کتاب و در پی اعتراض مسلمانان در هند، پاکستان و اروپا صادر شد. جنگ تمام شده بود و رژیم توان



برآوردن انتظارات مردم را نداشت و این امر توجه‌ها را به سمت دیگری جلب کرد.

دو دهه پس از انقلاب، جوانان بار دیگر شاخصه‌ای برای مردم ایران ارائه کردند. منتها این بار به جای آنکه جوانان، ابزارهای اولیه بقای انقلاب بشوند عامل عمده فشار برای تحول و دگرگونی شدند. توجه مردم به هدف‌های اولیه انقلاب جذب شد یعنی نبرد میان قدرتمندان و کسانی که خواهان کسب قدرت بودند.

علیرضا طاهری دانشجوی مهندسی دانشگاه تهران و از رهبران دفتر تحکیم وحدت، گروهی که تظاهرات اول را مقابل سفارت امریکا سازمان داد، می‌گوید: "انقلاب، مشکلاتی داشته است. اولویت ده سال آینده ما اصلاح نظام از درون و ایجاد تحولات سیاسی و فرهنگی است." او که در دفتر جنبش دانشجویی در یکی از پس‌کوچه‌های مرکز تهران با من صحبت می‌کرد در پاسخ این پرسش که "چه نوع اصلاحی،" می‌گوید: "آزادی، عدالت و دین، سه هدف جنبش ما هستند. دموکراسی در بالای فهرست است. ما خواهان فضای آرامی برای گفتگو هستیم. کشوری آزاد، مستقل، همراه با شرافت، دفاع از همه انسان‌ها و گفتگو. ما خواهان اجرای همه جانبه قانون اساسی هستیم به خصوص بخش‌های به فراموش سپرده شده‌اش یعنی قوانین حاکم بر حمایت از جامعه درونی." در ادامه می‌گوید: "در رابطه با دموکراسی مشکلاتی داشته‌ایم، اما با انتخاب محمد خاتمی امیدواریم آزادی سرانجام تحقق پیدا کند. ما می‌خواهیم همه کسان و حزب‌های سیاسی که قانون اساسی را پذیرفته‌اند در فعالیت‌های دولتی مشارکت داشته باشند و نقشی بر عهده بگیرند."

این جنبش دانشجویی که مدعی است نمایندگی ۵۰ هزار دانشجو در سراسر ایران را بر عهده دارد، خود را مدل دموکراسی ایران می‌داند. ۶ دختر و پسر از دانشگاه‌های مختلف در رأس رهبری جنبش‌اند و مدت تصدی هر کدام یک سال است. هر کدام می‌تواند دو دوره دیگر هم انتخاب شود و نه بیشتر.

طاهری با تأکید می‌گوید: "دوره تصدی رهبری را محدود کرده‌ایم. هر سال رهبران جدیدی داریم و بنابراین نفوذ هیچ فردی پایدار نمی‌ماند و دانشجویان به تناسب زمانه‌شان تصمیم‌گیری می‌کنند." در مورد موانع سر راهشان می‌پرسیم. پاسخ می‌دهد: "محافظه‌کاران مخالف دموکراسی کامل بوده‌اند." تأکید دانشجویان بر دموکراسی بازتاب جابه‌جایی عمیقی است در مسأله دیرینه "مرغ اول بود یا تخم مرغ." امری که در قرن بیستم همه مباحث ایدئولوژیکی را تعیین کرده و منحصر به ایران هم نبوده است. بهترین راه رسیدن به قدرت چیست؟ کدام هدف باید در اولویت باشد؟ آزادی سیاسی دموکراسی، یا برابری اقتصادی سوسیالیسم؟

گرچه اسلام قویاً از مالکیت فردی حمایت می‌کند اما انقلاب در آغاز از عدالت اجتماعی به نفع فقرا و محرومان حمایت کرد. روحانیان حاکم در آغاز می‌گفتند توزیع دوباره ثروت ملی و ایجاد عدالت اجتماعی سرانجام موجب به قدرت رسیدن محرومان می‌شود. بعد از دو دهه از آن واقعه از طاهری می‌پرسیم کدام مهم‌تر بوده دموکراسی یا عدالت؟

"از بعد ارزشی هر دو به یک اندازه مهم‌اند. اما ابتدا باید دموکراسی داشت. از طریق دموکراسی می‌توان به عدالت اجتماعی هم دست یافت" می‌گویم جنبش دانشجویی طی این سال‌ها از لحاظ سیاست و عمل تحول یافته است. طاهری می‌گوید: "امروز نیازی به آن رفتار انقلابی نیست. ما خواهان صلح و امنیت هستیم. شعارهای ما حمایت از حکومت قانون است. ما از امنیت همه ایرانیان و همه غیر ایرانیان مقیم کشور پشتیبانی می‌کنیم. ما حاضر نیستیم آن نوع رفتار اول انقلاب را قبول کنیم. اگر با سفارتخانه‌ای مشکلی هست دولت باید به حل آن بپردازد. زمانه عوض شده است. ما هم مثل انقلاب از مرحله‌هایی گذشته‌ایم. ابتدا تلاش کردیم انقلاب را پیش ببریم و تحکیم کنیم. با تهاجم عراق، بسیاری از اعضای جنبش دانشجویی به دفاع از کشور برخاستند. بعد هم به بازسازی و سازندگی سرگرم شدیم. تازه چند سالی است که به خود آمده‌ایم. و حالا رسالت تازه‌ای داریم."

در واقع، جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک بازیگر در صحنه سیاسی بعد از سال ۱۹۸۱ و آزاد شدن گروگان‌ها تا نیمه دهه ۱۹۹۰ به خواب رفت. بیداری دوباره‌اش تا حد زیادی با اصرار و حمایت آیت‌اله خامنه‌ای بود. رهبر در دانشجویان یک نیروی بالقوه می‌دید که می‌توانست با بسیج آن، انقلاب را در مسیر قرار دهد.

شاید حدس زده نمی‌شد که انقلاب تا چه پایه جوانان را عوض کرده و چگونه تحولاتی که از بعد انقلاب، پیروزی به حساب می‌آید خود موجب چالش‌های جدیدی گردد.

انقلاب موجب پدید آمدن تحصیلکرده‌ترین طبقه جوان ایران در طول تاریخ کشور شد. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹ میزان درصد باسوادها از ۵۸ درصد به ۸۲ درصد صعود کرد. (۱۱) و تعداد دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها از ۴۳۰ هزار به ۴ میلیون رسید.

در بیستمین سالگرد انقلاب، معلوم شد نسل پس از انقلاب از نظر آگاهی سیاسی و در خواست‌های سیاسی در تاریخ ایران بی‌نظیر است. برای طرح خواست‌هایشان قدرت عددی بالایی هم دارند. خاصه اینکه در ایران از ۱۵ سالگی مردم حق رأی دارند و اینها بر قدرت دانشجویان می‌افزاید. در سال ۲۰۰۰ میلادی بیش از ۳۰ میلیون نفر یعنی نیمی از جمعیت ایران از بیست سال کمتر دارند ۶۵ درصد جمعیت کمتر از ۲۵ سال دارند.

بزرگترین بخش جمعیت ایران بعد از انقلاب به دنیا آمده و اکثریت عظیم جمعیت، خاطره‌ای از شاه ندارند و نسبت به سلطنت احساس دشمنی نمی‌کنند. اینها "نسل اسلامی" اند اما حداکثر اینکه برخی از آنها آیت‌اله خمینی را در خاطره دوران کودکی دارند، همین و بس. برای اکثر جوانان ایران به خاطر موج عظیم جهانی شدن، دین و آیین تنها بخشی از زندگی را تشکیل می‌دهد. گذشته‌شان یکسان بوده، و دیدگاهشان در مورد آینده - از بنیادهای دولت اسلامی گرفته تا رابطه با جهان خارج - هم همین‌طور. بحث‌انگیزترین مواضع‌شان نقش رهبر است. علی توکلی که در راهپیمایی جلو سفارت در روز

اول نقش رهبری را داشت و بعد از پایان مراسم در دفتر جنبش به ما پیوست می‌گوید: "کمک رهبر به ما در گذشته به معنای پیروی ما از او یا موافقت با او در همه موارد نیست. ما مستقل هستیم" "اخیراً با رهبر دیداری داشتیم و به او گفتیم وقتی مسأله‌ای ماهیت دینی ندارد. ما خودمان درباره‌اش تصمیم می‌گیریم. در خیلی از مسائل ما مستقلاً نظر می‌دهیم و آنچه را درست تشخیص می‌دهیم درباره‌اش تصمیم‌گیری می‌کنیم." می‌پرسم آیا نقش رهبر تغییر کرده؟ آیا در مواضع قدرت جابه‌جایی ایجاد شده؟ پاسخ می‌دهد "وقتی امام زنده بود به خاطر ویژگی‌های خاص خودش کسی رهبری‌اش را زیر سؤال نمی‌برد اما بعد از درگذشت او مردم به این باور رسیدند که رهبر هم باید در چارچوب قانون اساسی کار کند. و آنجا حقوق و تکالیف و مواضع روشن است. رهبر مافوق قانون اساسی نیست. و مثل همه تابع قانون است."

در اواخر دهه ۱۹۹۰ جسارت و چالش جوانان به بخشی از زندگی عادی جامعه ایران تبدیل شد و این تنها در سالگرد اشغال سفارت امریکا محسوس نبود. تنها معدودی از مسائل بود که مورد اعتراض عمومی قرار نمی‌گرفت.

توقیف شهردار اصلاح طلب تهران، غلامحسین کرباسچی جرعه تظاهراتی را زد که در آن آزادی فوری شهردار و استعفای عاملان بازداشت مطرح شد. به درخواست محمد خاتمی و به منظور حفظ نظم در خیابان‌های شهر به دنبال بازداشت شهردار تهران در ۴ آوریل ۱۹۹۸، نخستین راهپیمایی بزرگ دانشجویی لغو گردید اما باز هم چهار هزار نفری به خیابان‌ها ریختند.

در راهپیمایی سالگرد انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، دانشجویان با شهادت خواهان برکناری محمد یزدی رئیس قوه قضایی و تعداد دیگری از روحانیان محافظه‌کار شدند. دانشجویان دانشگاه تهران شعار سر می‌داند "یزدی، یزدی، استعفا." (۱۲)

در پی افشای ماجرای جوخه مرگ در درون وزارت اطلاعات و اینکه عناصر رده بالای وزارتخانه در یک رشته ترورهای ناراضیان و نویسندگان دست داشتند. دانشجویان خواهان برکناری وزیر اطلاعات شدند. روی یکی

از پلاکاردها نوشته شده بود: "اخراج وزیر اطلاعات، خواست ملت است." (۱۳)

انتخابات هم غالباً موجی برای اعتراض‌ها بوده و طی چندین تظاهرات، دانشجویان خواستار لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان یا تغییراتی در آن شدند. وقتی در سال ۱۹۹۸ چندین نامزد جناح چپ در انتخابات میان دوره‌ای مجلس از سوی شورای نگهبان، رد صلاحیت شدند، چندین هزار دانشجو در اعتراض به خیابان‌ها آمدند. در تظاهرات گفته شد "انحصارطلبان خواهان انتصاب افراد به نمایندگی مجلس‌اند نه انتخابات آزاد" و "خاتمی، خاتمی، حمایت می‌کنیم. اختیارات رئیس‌جمهوری باید افزایش یابد." (۱۴)

دانشجویان نسبت به رفتاری که با آنها در جریان تظاهرات قبلی شده بود هم اعتراض داشتند. در اصفهان، دانشجویان و استادان دانشگاه صنعتی در سال ۱۹۹۹ در اعتراض به کتک خوردن دانشجویان در تظاهرات ماه قبل، دست به تظاهرات زدند و از پلیس انتقاد کردند که در حمله تندروهای چماقدار به تظاهرات دانشجویان هیچ اقدامی نکرده است. (۱۵)

حتی طلبه‌های جوان دست به اعتراض می‌زدند. در مدرسه دینی شهید شهابی، طلبه‌ها خواهان برکناری رئیس مدرسه شدند و نسبت به کمی ماهانه‌شان اعتراض کردند. طلبه‌های دختر هم به اعتراض پیوستند و خواهان بررسی علت پایین بودن سطح آموزش، مدرسان بی‌تجربه و امکانات پژوهشی ناکافی شدند. (۱۶)

دو دهه بعد از انقلاب، جوانان ایران و تظاهراتشان به یک نیروی تعیین کننده در جو سیاسی کشور و شاید هم به تنها نیروی تعیین کننده تبدیل شده است. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی و راهنمای دیرین من در آشنایی با جنبش دانشجویی می‌گوید: "دانشجویان موتور تحول در ایرانند. تعداد زیادشان موجب سنگین‌تر شدن وزن آنها در مقایسه با سایر کشورها و حتی در مقابله با دوران انقلاب شده است."

حشمت‌اله طبرزدی اغلب تظاهرات دانشجویی را سازمان داده. در یکی از

تظاهرات، دانشجویان خواهان آن شدند که زنان و غیر روحانیان هم عضو مجلس خبرگان بشوند. مجلسی که رهبر را بر می‌گزیند. حق عزل او را دارد. طبرزدی خطاب به جمعیت می‌گوید: "هدف انقلاب ما ایجاد جوّی برای نفس کشیدن آزاد بوده."

چماقداران حزب‌اللهی با پرتاب سنگ و آجر به بلندگوها و حمله به دانشجویان، تظاهرات را بر هم زدند. پلیس هم در پایان کار مداخله کرد و جمعیت را متفرق ساخت. در تظاهرات دیگری که شاید جسورانه‌ترین از نوع خود در طول انقلاب بود، طبرزدی خواهان اصلاح قانون اساسی، انتخاب مستقیم رهبر توسط مردم، محدود کردن قدرت او و تعیین دقیق وظایف و نقش وی شد، به پیشنهاد او به پیشوای شیعه یک نقش صرفاً سیاسی داده می‌شد و مدت زمان آن هم محدود بود. وی تا آنجا پیش رفت که خواهان حذف پست رهبر شد. طبرزدی پیراهن خون آلود یادگار ماجرای بعد از آن تظاهرات را در دفتر کارش حفظ کرده. چماقداران به دفتر او حمله کردند و پنجره‌ها، کامپیوترها، صندلی‌ها و سایر وسایل دفتر را خرد کردند. در سال ۱۹۹۸ که به دیدارش رفتم هنوز آثار زخم‌های آن حمله بر سرش باقی بود سومین باری بود که حزب‌اللهی‌ها مجروحش می‌کردند. می‌گوید:

"در انقلاب، خواهان آزادی و حکومت قانون بودیم. اما در ۲۰ سال گذشته به جای اینها حکومت خودکامه دینی داشته‌ایم." طبرزدی رئیس انجمن اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه است. از زمان انقلاب فعال بوده و با آنکه فارغ‌التحصیل شده اما دانشجویان او را از خود می‌دانند و این در جامعه‌ای که عضو انجمن سال‌ها پیش از ورود به دانشگاه فعالیت دارد امر غریبی نیست. ...

طبرزدی به توان رهبری جدید ایران در حل مشکلات فزاینده کشور خوش‌بین نیست هر چند محافظه‌کاران شکست سیاسی را پذیرفته‌اند.

هشت ماه بعد از آن گفتگو ایران دستخوش یک بحران انفجاری شد. بحرانی که با توقیف طبرزدی آغاز گردید. در تابستان ۱۹۹۹ این دانشجوی "کهن" از

خط قرمز پا فراتر نهاده بود و محافظه کاران که می دیدند چماقداران از پس طبرزدی بر نیامده اند قوه قضایی را وارد معرکه کردند. روز ۶ ژوئیه دستگیر شد و اتهامش اهانت به اسلام بود.

بازداشت طبرزدی نخستین بازداشت بود که تعدادی هم پس از او دستگیر شدند. دانشجویان که از مدت ها پیش سرخورده بودند این بار آرام ننشستند. هفته بعدی شاهد نخستین رویارویی آشکار با دولت در تاریخ پس از انقلاب ایران بودیم، در حالی که تنها یک نسل سپری شده بود.

انگیزه اصلی انفجار خشم دانشجویان، آزادی مطبوعات بود. روز ۷ ژوئیه مجلس شورا قانونی را به تصویب رساند که آزادی مطبوعات آزاد و مستقل را به شدت محدود می کرد. علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس گفت "مطبوعات، دروازه تهاجم فرهنگی است ما باید در مسیر متوقف کردن آن اقدام کنیم. بعضی ها با دستاویز قرار دادن آزادی مطبوعات دارند علیه نظام توطئه می کنند." وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تلاش کرد جلو تصویب قانون را بگیرد حتی به نمایندگان مجلس هشدار داد. مهاجرانی گفت:

"با هیچ قانونی نمی توان آزادی را سرکوب کرد، باید قوانین ما در راستای آزادی باشد، نه آزادی بر طبق قوانین"، "اگر روزنامه ای جرمی مرتکب شد علیه آن اقدام قانونی می کنیم. بگذاریم مردم هر چه می خواهند بنویسند و بگویند." (۱۷)

بار دیگر روزنامه ها صحنه میدان زورآزمایی شدند. این امر دلیل داشت: طی دو سال اول ریاست جمهوری محمد خاتمی پیدایش روزنامه ها و نشریه های مستقل و آزاد، از مهمترین دستاوردهای دولت او بود. روزنامه ها علاوه بر گزارش دیدارها برنامه و دستور کار جمهوری سوم را هم تعریف می کردند.

دلیل دیگر: با توجه به اینکه محافظه کاران اهرم های عمده قدرت و از جمله صدا و سیما را در اختیار داشتند، روزنامه ها و هفته نامه ها و ماهنامه های آزاد و مستقل تنها ابزارهای نفوذ اصلاح طلبان بود و روحانیت محافظه کار را به گونه ای

که حتی سایر روحانیان هم ترازشان قادر نبودند، به چالش می‌طلبیدند. روزنامه‌های مستقل روحانیان حاکم آشتی‌ناپذیر و طرفدار اسلام ناب را در خیلی از زمینه‌ها به باد انتقاد می‌گرفتند، دست به افشاگری زدند، نهان کاری‌هایشان را برملا کردند و حتی آنها را موضوع طنز قرار دادند.

اما در هر حال فراخوان مهاجرانی گوش شنوایی در مجلس پیدا نکرد. دادگاه ویژه روحانیت، سلام روزنامه طرفدار خاتمی را بست. اتهامش، تشویش اذهان عمومی، به خطر انداختن امنیت ملی و زیر پا نهادن اصول اسلامی و یک رشته اتهام‌های دیگر که در دادگاه در فهرستی شامل ۴۰ اتهام اقامه شد. (۱۸)

آنچه روحانیت محافظه‌کار را از دست سلام عصبانی کرد افشای نهانکاری‌های آنها بود. سلام یک سند محرمانه در مورد جوخه‌های مرگ داخل وزارت اطلاعات و مسئول قتل نویسندگان و ناراضیان را چاپ کرد و از طرح بزرگی پرده برداشت که نشان می‌داد همان عناصر خودسر خواهان محدودیت بر مطبوعات بوده‌اند، محدودیتی که مجلس شورای اسلامی بتازگی اعمال کرده بود. افشاگری سلام از آن رو انفجارآمیز بود که از توطئه به مراتب بزرگتر و برنامه هماهنگ شده با حمایت مقام‌های بلندپایه در مبارزه با اصلاح‌طلبان پرده برمی‌داشت و این ادعای وزارت اطلاعات را باطل می‌کرد که جوخه‌های مرگ وزارتخانه عناصر خودسر بوده و خودسرانه عمل می‌کرده‌اند. مقام بلندپایه وزارت اطلاعات (سعید امامی) در جریان بازجویی و بازداشت به طرز اسرارآمیزی مُرد و مرگ او خودکشی قلمداد گردید. هیچ‌کس به خود زحمت نداد بگوید وسیله خودکشی (داروی نظافت موی‌بر) را چگونه در شرایط اکید زندان به دست آورده است.

کار سلام یک تحول دیگر هم در رسانه‌های ایران به حساب می‌آمد. اینکه هیچ نهاد و دولتی حتی وزارت اطلاعات از تیررس نگاه رسانه‌های مستقل و آزاد دور نمی‌ماند حتی روحانیت. روزنامه‌های دیگر هم به این راه ادامه دادند. دانشجویان بزرگترین خوانندگان سلام بودند و نوشتن آن ماجرا خشم شدید



جوانان را برانگیخت. سند افشا شده، تأییدی بود بر آنچه قبلاً گفته می شد و نشان می داد سوءظن ها بی خود نبوده است.

جای شگفتی هم نبود که با بسته شدن سلام، نخستین واکنش به تهدید آزادی مطبوعات از سوی روحانیان محافظه کار را دانشجویان بروز دادند. قانون مطبوعات و بستن سلام، تعرضی بود با این هدف آشکار که در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم، صدای اصلاح طلبان را خاموش کنند. انتخاباتی که برای محافظه کاران پیروزی در آن جنبه حیاتی داشت.

دانشجویان به سرعت واکنش نشان دادند. روز ۸ ژوئیه دانشگاه تهران صحنه اعتراض دانشجویان بود. حدود چند صد دانشجو در محوطه دانشگاه تهران دست به تظاهرات اعتراض آمیز زدند تعدادشان در مقایسه با راهپیمایی جلو سفارت امریکا اندک بود. اما با آمدن چماقداران انصار، تظاهرات پُر دامنه و خونین شد. چماقداران با سنگ و چوب به جان دانشجویان افتادند و آنها را به شدت کتک زدند.

به گزارش شاهدان عینی، پلیس ناظر ماجرا بود و دست انصار را باز گذاشت. دانشجویان سرانجام فرار کردند یا به خوابگاه ها پناه بردند. این درگیری می توانست به همین جا ختم شود، درست مثل سایر رویارویی ها میان دانشجویان با متحدان و طرفداران محافظه کاران، اما چنین نشد و با پراکنده شدن دانشجویان، قضیه دنباله پیدا کرد.

نیمه شب، چماقداران انصار همراه با پلیس به خوابگاه دانشجویان حمله ور شدند. یک دانشجو به خبرنگار روزنامه داخلی گفت: "نیروی انتظامی در اتاق های ما را که در آنها خوابیده بودیم به صدا در می آورد. وارد می شد و گاز اشک آور پرتاب می کرد." (۱۹) بعد هم دانشجویان را دیوانه وار با میله های آهنین و زنجیر کتک زدند. بعضی از دانشجویان از خواب پریده و به شدت مضطرب و بی حال بودند و بقیه را با خشونت از رختخواب بیرون می کشیدند و می زدند. تعدادی از هم از سه طبقه ساختمان به پایین پرتاب کردند. به خوابگاه دانشجویان خارجی هم حمله شد، دانشجویانی از بوسنی، تانزانیا، و هند، آنها

می‌گفتند که وحشتزده شده بودند.

تصویر خرابی‌ها که بعداً از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد نشان می‌داد که خوابگاه به شدت تخریب و تخت‌ها واژگون شده است و شیشه پنجره‌ها شکسته شده بود. حفره میان درها نشان می‌داد که با لگد آنها را سوراخ کرده‌اند. بعضی اتاق‌ها را هم به آتش کشیده بودند. یک دانشجو کشته شد. ده‌ها نفر زخمی را به بیمارستان بردند و صدها نفر را بازداشت کردند. روز بعد، جمعه، دولت آقای خاتمی هم در برخورد با این ماجرا دستخوش دو دستگی بود. وزیر علوم و آموزش عالی، پلیس را به خاطر حمله و مداخله خلاف قانون "مورد نکوهش قرار داد و اعلام کرد" این حادثه بخشی از توطئه وسیع‌تر کشاندن کشور به بحران از سوی بخشی از نیروها، و عمدی بود. در اعلامیه از دانشجویان به عنوان افرادی "عادل و پرهیزکار" نام برده شده که سزاوار "چنان رفتار توهین‌آمیزی" نبودند.

دانشجویان پا را فراتر نهادند. روز جمعه، دانشگاه تهران محل برگزاری نماز جمعه و تعطیل است اما دانشجویان در خارج از خوابگاه در همدلی با سرکوب شدگان دست به تظاهرات زدند و خواهان اخراج تندروها از سازمان‌های دولتی شدند. آنها فریاد "مرگ بر خودکامه" و "مرگ بر دیکتاتورها" را سر دادند و با صراحت می‌گفتند که منظورشان کیست... (۲۰)

بار دیگر چماقداران انصار وارد کارزار شدند. درگیری‌ها ادامه یافت و پلیس هم مثل گذشته ناظر اوضاع، اما این بار دانشجویان پیش از پراکنده شدن اعلامیه جسورانه‌ای صادر کردند با ۱۴ خواست. و برای پایان دادن به اعتراض‌ها شرط‌هایی قایل شدند از جمله:

- اعمال کنترل بر نیروی انتظامی توسط دولت و نه روحانیان.

- علنی شدن همه محاکمه‌ها، پایان دادن به وضعیت قوه قضاییه‌ای که تبدیل به ابزاری سیاسی شده، اخراج محمد یزدی رئیس قوه.

- علنی شدن نهادهای محرمانه دولتی از جمله مجلس خبرگان و اطلاع همگان از فعالیت‌ها و تصمیم‌های آنها.

- تحقیق عمومی در کار عملیات دستگاه‌های اطلاعاتی که علیه ناراضیان صورت داده‌اند.

- آزادی همه زندانیان سیاسی خاصه طبرزدی، و کدیور، روحانی جوان و محبوب

- پایان دادن به بازداشت‌های افراد و تحت نظر قرار دادن مردم در خانه‌هاشان خاصه آیت‌اله منتظری نایب مناسب سابق رهبری و از منتقدان برجسته نظام.

- پایان دادن به تعطیل روزنامه‌ها، لغو قانون مطبوعات جاری، اخراج رئیس سازمان صدا و سیما.

در اعلامیه آمده بود "آنان که حکومتشان را بر اصل استیلا یا ترور قرار دادند حالا عواقب شرارت‌هایشان را به چشم می‌بینند. آتشفشان خشم ملت در دانشگاه، پیشگام همیشگی مبارزه برای آزادی آن چنان قوی است که اگر نیروهای جبار به خواست‌های مردم توجهی نکنند شعله‌های این آتش سوزان همه مقام‌های نظام کنونی را در خود می‌گیرد و می‌سوزاند." (۲۱)

به رغم اعتراض گسترده و شدید دانشجویان این حرکت را نمی‌توان حرکتی علیه انقلاب قلمداد کرد چون اکثریت بزرگ دانشجویان خواهان تحول نظام از درون‌اند و خواهان براندازی آن نیستند. آنها تأکیدشان بیشتر بر "جمهوری" است تا "اسلامی".

نشاط نوشت "نباید پنداشت که این حرکت به انقلاب منجر می‌شود. انقلاب نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب" (۲۲) و نشاط روزنامه اصلاح طلب تهران اغلب زبان جنبش دانشجویی بود.

با این همه تابستان ۱۹۹۹ یک نقطه چرخش بود، روز سوم یعنی ۱۰ ژوئیه خیابان‌ها در کنترل دانشجویان بود. ده‌ها هزار نفر روز شنبه در دانشگاه اعتصاب نشسته داشتند. و علیه نیروهای امنیتی شعار می‌دادند و خواهان برکناری فرمانده کل نیروی انتظامی بودند.

عده‌ای هم با شعارها و پلاکاردهایی با عکس‌های خاتمی از خوابگاه اقدام به راهپیمایی کردند. چند تن از دانشجویان پیراهن خونین جوانان را که در درگیرهای قبلی زخمی شده بودند با خود داشتند.

"دانشجو، بپاخیز برادرت کشته شد". این شعار را با صدای بلند تکرار می‌کردند. "نیروی انتظامی شرمت باد. دیکتاتوری موقوف!" (۲۳)

نیروی انتظامی در اعلامیه‌ای مدعی شد که تنها علیه گروه‌هایی غیر قانونی وارد عمل شده و به انجام وظیفه‌اش عمل کرده است. اما فایده‌ای نداشت.

مصطفی معین وزیر علوم در پایان آن روز استعفا کرد. بعد هم رئیس دانشگاه تهران استعفا داد. هیأت مدیره دانشگاه تهدید کرد چنانچه دانشجویان بازداشت شده بی‌درنگ آزاد نشوند دسته جمعی استعفا خواهند داد.

دکتر معین در استعفانامه‌اش خطاب به خاتمی از دانشجویان بی‌گناه عذرخواهی کرد و نیروهای امنیتی را متهم ساخت که راه را برای ایجاد بحران ملی آماده می‌کنند و نوشت "این حادثه را اقدامی مشکوک با هدف خرابکاری در روند تحول و توسعه سیاسی می‌دانم." (۲۴)

هزاران دانشجو که از حمایت مردمی تشویق و دلگرم شده بودند برای روز چهارم، ۱۱ ژوئیه در دانشگاه تهران تجمع کردند. شعارها علیه تندروهای محافظه‌کار بود "یا اسلام و قانون. یا انقلابی دیگر" و شعارهای تند دیگر...

[آیت‌اله] خامنه‌ای نیز موضع خود را در قبال دانشجویان بیان داشت. (۲۵)  
حمایت از دانشجویان کاملاً محسوس بود. رانندگان در خیابان‌ها در حمایت از دانشجویان، بوق‌های اتومبیل‌ها را همزمان به صدا در می‌آوردند. تهرانی‌های اطراف مسیر راهپیمایی به دانشجویان آب می‌دادند. رؤسای دانشکده‌ها اعلام کردند روز بعد در حمایت از دانشجویان دست به اعتصاب نشسته خواهند زد و روز ۱۳ ژوئیه روزنامه‌نگاران ۲۰ روزنامه اعلام اعتصاب سراسری کردند. نشاط نوشت: "به نشانه همبستگی با همکاران در روزنامه سلام، روز سه‌شنبه قلم‌ها را بر زمین می‌گذاریم و روز چهارشنبه روزنامه‌ای منتشر نخواهد شد." (۲۶)

به پلیس که اوضاع را به زیان خود می‌دید دستور داده شد کنار بایستد. چماقداران هم که حمایت نیروهای انتظامی را بالای سر خود نمی‌دیدند کنار ماندند و آن روز بدون خشونت گذشت.

نخستین روز از ۴ روز تظاهرات، پردامنه‌ترین و جسورانه‌ترین رویارویی با نظام از آغاز انقلاب به بعد بود. مشروعیت تظاهرات هم از آنجا سرچشمه می‌گرفت که دانشجویان، عمدتاً فرزندان انقلابی‌های نسل پیش بودند. خانواده‌های شهید و رزمندگان، سهمیه خاصی در دانشگاه‌ها داشتند. همین‌طور فرزندان روحانیان، کارکنان دولت، مقام‌های نظامی و بازاریان که در انقلاب سهمی بزرگ داشتند. و نیز محرومان جامعه که انقلاب به نام آنها انجام شد.

یکی از روزنامه‌نگاران سابق که راهنمای من در مسائل ایران بوده می‌گوید: "بزرگترین مشکل نظام در کل، فرزندان خودشانند که با آنها هم فکر و هم رأی نیستند. چه مشکل است که ببینند فرزندان خودشان علیه خودشان برخاسته‌اند."

چهار روز ناآرامی بیش از آن بود که محافظه‌کاران بتوانند حل و فصل کنند. بیش از ۱۰۰۰ نفر را دستگیر کردند، اما روز به روز بر تعداد دانشجویان اعتراض‌کننده افزوده می‌شد. پلیس اخطار داد: تظاهرات بدون اجازه دولت تحمل نخواهد شد.

روز ۱۲ ژوئیه جمعیتی به مراتب بیش از سایر روزها از دانشجویان به خیابان‌های تهران آمدند تا بگویند تا وقتی به خواست‌هایشان عمل نشود کوتاه نخواهند آمد. جوّ تنش‌آلود و خشمگین بود... (۲۷) خاتمی هم طرف خطاب دانشجویان بود. او در خلال وخیم‌ترین بحران دوران ریاست جمهوری‌اش نه سخنی گفته بود و نه در مجامع دیده می‌شد. "خاتمی، خاتمی، کجایی؟" و "خاتمی، طرفدارانت را می‌کشند." (۲۸)

پلیس، دانشگاه را در محاصره گرفت. وجود هلی‌کوپترها در بالا و انصار چماقدار در خیابان‌ها سوار بر موتورسیکلت، رویارویی را پرهیزناپذیر می‌کرد.

پلیس مانع از ورود دانشجویان به خیابان‌ها شد و آنها را به محوطه دانشگاه عقب نشاند. دانشجویان با آتش زدن لاستیک خواستند پلیس را از در دانشگاه دور سازند و خارج شوند اما موفق نشدند.

پلیس به شلیک گاز اشک‌آور به داخل دانشگاه پرداخت. چماقداران به زنجیر و کابل و میله‌های فلزی مجهز بودند و تظاهرکنندگان را دنبال می‌کردند. درگیری آغاز شد. (۲۹) دانشجویان پزشکی، زخمی‌ها را در مسجد دانشگاه درمان می‌کردند اما آنها فقط آب و یاندا داشتند.

یک خبرنگار داخلی از صحنه گزارش داد "دود ناشی از گاز اشک‌آور، تنفس را دشوار ساخته است." (۳۰) در خیابان ولی عصر پلیس با هزاران نفر تظاهرکننده درگیر شد. پلیس ضد شورش، دانشجویان را در قفسه‌ها که از زندان آورده و بر کامیون‌ها سوار کرده بودند می‌انداختند و می‌زدند. عکسبرداران هم توقیف شدند تا عکس؟ بودار و دردسرساز نگیرند. (۳۱)

در روز پنجم شورش فقط به تهران محدود نبود در تبریز، مشهد و یزد دانشجویان در همدلی با دانشجویان تهرانی دست به تظاهرات زدند. خواست‌ها بیشتر می‌شد همه خواهان شتاب دادن به اصلاحات بودند.

با فراگیر شدن ناآرامی‌ها خاتمی سرانجام در انظار عمومی ظاهر شد و حمله به خوابگاه دانشجویان را تلخ‌ترین رویداد دوران انقلاب نامید اما از "فرزندان خود" خواست برای پرهیز از خشونت، نظم و قانون را مراعات کنند: "انبوه عظیم دانشجویان با خویشتن‌داری مانع از آن شده‌اند که راهپیمایی‌ها به یک مسأله حاد ملی تبدیل شود. آنها می‌خواهند خواست‌هاشان از مسیر منطقی به جریان بیفتد. حالا دانشجویان باید با دولت همکاری کنند تا نظم و قانون بر جامعه حاکم گردد. شما دست به عمل خلاف قانون نمی‌زنید تا در یک وضعیت آرام، تصمیم‌های قاطعی به سود نظام گرفته شود... امر مهم همانا بهره‌گیری از وحدت ملی به منظور رسیدن به هدف‌های اساسی‌تر است." (۳۲)

آن شب تلویزیون دولتی در اخبار خود هشدار پلیس را منتشر کرد: اعتراض‌ها باید متوقف گردد. "پلیس دستور داشت که نظم و ثبات را برقرار

سازد و از هر نوع تجمع تغییر قانونی جلوگیری کند." (۳۳) درهای دانشگاه تهران هم بسته شد.

اما دانشجویان تمکین نکردند روز ۱۳ ژوئیه، روز ششم جلوی در بزرگ دانشگاه تهران گرد آمدند و فریاد می‌زدند "حکومت زور نمی‌خواهیم، پلیس مزدور نمی‌خواهیم." (۳۴) ساکنان اطراف دانشگاه هم به دانشجویان پیوستند: "دانشجو. دانشجو. حمایت می‌کنیم." "ایرانی می‌میره، تحقیر نمی‌پذیره." نیروهای امنیتی دور تا دورشان را گرفته بودند. پلیس در یونیفورم و بدون یونیفورم، پاسدار، پلیس ضد شورش، بسیجیان داوطلب، انصار چماقدار مجهز به سنگ و چماق و گزلیک قصابی همه و همه آماده بودند. هلی‌کوپترها بر بالای سر پرواز می‌کردند و فرمان صادر می‌کردند.

پلیس ضد شورش به سوی مردم گاز اشک‌آور شلیک کرد و تظاهرات به جنگ خیابانی تبدیل شد. پلیس تیر هوایی شلیک می‌کرد. بسیجی‌ها و انصار که منتظر بودند. به جان دانشجویان افتادند. دانشجویان که سعی در توقف حمله داشتند فریاد می‌زدند "برادر ارتشی، چرا برادر کشی!" جوئی که یادگار دوران انقلاب بود. آن زمان ارتش به حمایت از تظاهرات برخاست و دولت شاه سقوط کرد اما این بار نیروهای امنیتی به رژیم وفادار ماندند و پلیس با گرفتن موهای زنان و مردان و کشیدن آنها به روی زمین آنها را سوار اتوبوس می‌کرد و به زندان می‌برد. اما اعتراض‌ها فروکش نکرد و در گوشه و کنار تهران ناآرامی ادامه یافت. مردم تهران همراه با دانشجویان جلوروزنامه کیهان و وزارت کشور جمع شدند. عده‌ای در میدان انقلاب و عده‌ای در خیابان ولی عصر دست به تظاهرات زدند. و همه جا درگیری به وجود آمد. دانشجویان هم به پرتاب سنگ پرداختند. پلیس ضد شورش با بستن راه‌ها به چماقداران مسلح سوار بر موتورسیکلت اجازه داد معترضان را سرکوب کنند. (۳۵)

در مناطق تجاری جنوب دانشگاه تهران شیشه و پنجره مغازه‌ها شکسته شد. بانک‌های مجاور و اتوبوس‌های خالی به آتش کشیده شد. فروشگاه‌ها تعطیل شد و صاحبان آنها به سرعت دست به کار نصب درهای آهنی شدند.

وسایل نقلیه عمومی دست از فعالیت کشیدند. بازار تهران هم در آستانه بسته شدن بود.

در سراسر روز سیمای جمهوری اسلامی سخنان رهبر را پخش می‌کرد که خواهان آرامش شده و دشمنان خارجی، خاصه امریکا را مسئول ناآرامی‌ها قلمداد کرده بود. بحران ادامه یافت. در اغلب ساعات‌های روز صدای آمبولانس‌ها، اتومبیل‌های پلیس، بوق اتومبیل‌ها در همدلی با دانشجویان و صدای فریاد دانشجویانی که شعار می‌دادند قطع نشد. مردم تهران به پشت بام‌ها، بالکون‌ها و پشت پنجره‌ها رفتند تا ماجرا را تماشا کنند.

در پایان روز ششم نیروهای امنیتی کنترل را به دست گرفتند. بسیج و انصار در سرتاسر شب در خیابان‌های خلوت تهران ماندند تا مطمئن شوند دیگر کسی دست به اعتراض نخواهد زد. عده‌ای هم با صدای بلند شعار سر می‌دادند: "تا خون در رگ ماست خامنه‌ای رهبر ماست" و "حزب‌الله، ماشاء‌الله!" (۳۶)

بعدها دانشجویان ادعا کردند که عوامل محرک و آشوبگر در تظاهرات مسالمت‌آمیز در میان آنها رخنه کردند همان عواملی که در آشوب‌ها به رویارویی با دانشجویان پرداختند تا حرکت آرام دانشجویی را بد نام کنند. این ادعا مورد قبول خبرنگاران داخلی و خارجی در تهران هم قرار گرفت.

تهران بر لبه پرتگاه بود. اما روز ششم آخرین روز ناآرامی بود. دانشجویان به تقاضای خاتمی تن در دادند. و آرام شدند آنها هم نگران سیر بعدی روند ناآرامی‌ها بودند. دست کم ۵ دانشجو در آشوب‌ها کشته شدند. صدها نفر زخمی و بیش از ۴۰۰ تن بازداشت شدند.

اما جوانان دست از خواست‌هایشان برنداشتند. شورای متحصنان دانشگاه خواهان دیدار با سران نظام و از جمله رهبر شدند و اعلام کردند "شورا هر نوع تصمیم درباره برپایی تظاهرات، اجتماعات یا تحصن را فعلاً به تعویق می‌اندازد و از دانشجویان عزیز و مردم آگاه می‌خواهد در هیچ تظاهرات، تجمع یا تحصنی که می‌تواند دستاویز هرج و مرج طلبان شود و خشونت‌طلبان



را به اقدام وادارد، شرکت نکند." (۳۷) در این شورا نمایندگان ۷ دانشگاه تهران شرکت داشتند. شورا از دولت خواست در عوض، جلو نیروهای شبه نظامی را بگیرد.

شورا در نامه‌ای که به هدایت لطفیان فرمانده نیروی انتظامی و روزنامه‌ها داد یادآور شد از لطفیان می‌خواهد شجاعت کناره‌گیری و اعتراف به خطاها را داشته باشد: "آیا در پیشگاه خدا و مردم ایران در مورد ادامه کار در مقام فعلی جوابی هم دارید؟" دانشجویان، لطفیان را متهم کردند که پلیس تحت امر او با ددمنشان چماق‌دار، مشترکاً عمل کرده‌اند.

یکی از رهبران دانشجویی گفت اگر دولت به جای گوش دادن دست به عمل می‌زد آن حوادث اتفاق نمی‌افتاد. علی‌افشاری یادآور شد "چنانچه مقام‌ها به این صداها ای اکثریت خواهان اصلاحات پاسخ مثبت ندهد. راه مذاکرات مسالمت‌آمیز بسته می‌شود و شاید ما آخرین نسلی باشیم که به گفتمان مسالمت‌آمیز باور داشته باشیم." (۳۸)

محافظه‌کاران، پیام را نشنیده گرفتند. در عوض، روز ۱۴ ژوئیه تظاهرات خودشان را به راه انداختند. تظاهرات "وحدت ملی" که به سرعت سرهم‌بندی شده بود یادآور روزهای انقلاب بود. هزاران نفر در تأیید رهبر و محکومیت دشمنان شعار دادند: "مرگ بر امریکا! مرگ بر اسرائیل! مرگ بر منافق!" عکس‌های رهبر و سخنان او در دست تظاهرکنندگان بود: "جانم فدای رهبر!" و سربندهای قرمز کودکان که به آنها نوشته بود "خامنه‌ای رهبر ماست." (۳۹)

آیت‌اله خامنه‌ای در پیامی که در تظاهرات خوانده شد هشدار داد که بحران ممکن است تمام نشده باشد و از متحدانش خواهان حمایت شد: "فرزندان بسیجی من باید آمادگی لازم را داشته باشند و هر جا لازم باشد برای درهم شکستن دشمنان وارد صحنه شوند" (۴۰)

سخنرانان هشدار دادند دانشجویان بازداشت شده به جرم "مفسد" و "محارب با خدا" با مجازات اعدام روبرو هستند. (۴۱) اما تظاهرات با همه

سروصداها فاقد انرژی و شور بود. بسیاری و شاید اکثر شرکت کنندگان از کارکنان دولت و بستگان یا دوستان آنها بودند. نظامیان اعتراف کردند که به آنها یک روز مرخصی داده شده تا با لباس شخصی در تظاهرات شرکت جویند. بازار را بسته بودند تا بازاریان هم در مراسم حضور پیدا کنند.

در کشوری که راهپیمایی‌ها مقبولیت دارد. این تظاهرات در مقایسه با راهپیمایی سالگرد به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور خاتمی به مراتب کوچکتر بود و در مقایسه با راهپیمایی‌های روزهای انقلاب که خیلی کوچکتر، بیشتر شرکت کنندگان، ظاهراً همین طوری آمده بودند و به سخنرانان توجهی نداشتند و بیشتر با هم صحبت می‌کردند. (۴۲)

طی چند هفته بعدی محافظه‌کاران که به وضوح ترسیده بودند گام‌هایی چند در مسیر تقویت مواضع خود برداشتند. مجلس پنجم مصالحه‌ای را که در مورد تضعیف قدرت شورای نگهبان در ردّ حذف نامزدهای انتخابات با اصلاح‌طلبان پذیرفته بود زیر پا نهاد. روزنامه خرداد طرفدار اصلاحات با حسرت نوشت: "قدرت مطلقه نظارت استصوابی حالا جنبه قانونی هم پیدا کرد. مجلس با شلیک این آخرین تیر، امید به پیشرفت سیاسی را بر باد داد." (۴۳)

قوه قضایی هم با قانون "اندیشه جرم" موافقت کرد یعنی هر انتقادی از دولت مستوجب مجازات‌های سنگین می‌شد. در قانون آمده است جرم سیاسی یعنی "هر نوع عمل مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار که شخص یا گروهی علیه نظام مرتکب گردد." و از همه بدتر "هر نوع تماس یا مبادله اطلاعات، مصاحبه یا تماس با سفارتخانه‌های خارجی، سازمان‌ها، احزاب، رسانه‌ها در هر سطحی که به زیان استقلال ایران، وحدت ملی یا جمهوری اسلامی باشد." غیر قانونی شد. در یک جا این لایحه با آنچه که جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ توصیف کرده مقایسه شد. (۴۴)

در اقدام سوم، بسیج، بازوی کاری محافظه‌کاران، به‌بزرگترین مانور بی‌سابقه در تهران دست زد. ۵۰ هزار داوطلب جوان در نمایش قدرت، سه هفته بعد از ناآرامی‌های تهران، شرکت کردند. نمایش تمرین سرکوب

تظاهرات، حملات کماندویی، مسابقه تیراندازی و حتی پیاده کردن چترباز از جمله عملیات بسیج بود.

یک مقام نظامی به روزنامه‌ها گفت: "این مانورها نمایش اراده ما به دفاع از انقلاب در زمانی است که آفتی انقلاب را تهدید کند" (۴۵) اما "آفت" تعریف نشد ولی مشخص بود که این آفت بیشتر داخلی است تا خارجی. چماقداران انصار هم دنبال ناراضیان افتادند. در ماه اوت، سروش در شهر مشهد مورد حمله قرار گرفت. آنچه این بار مسأله را مشکل‌تر می‌کرد این بود که حمله انصار به سروش در یک خانه خصوصی صورت می‌گرفت نه در مکان عمومی، و قاعدتاً انصار نمی‌بایست از حضور سروش در آن خانه اطلاع می‌داشتند.

چهارمین اقدام محافظه‌کاران، ادامه توقیف دانشجویان در هفته بعد از ناآرامی‌ها بود. در اوایل ماه اوت پلیس علی توکلی رهبر پر جاذبه دانشجویان را بازداشت کرد. قدس روزنامه محافظه‌کار نوشت "توکلی به دامن زدن به ناآرامی‌ها از طریق سخنرانی‌هایش متهم شده است." (۴۶)

و سرانجام، روزنامه‌های اصلاح‌طلب از سوی قوه قضایی زیر فشار قرار گرفتند. مدیر مسئول سلام و سردبیران آن به اتهام بدنام کردن نمایندگان مجلس و چاپ اسناد محرمانه محاکمه شدند. در ماه اوت ۱۹۹۹ دادگاه ویژه روحانیت سردبیران سلام را برای سال‌ها از فعالیت روزنامه‌نگاری محروم کرد.

در ماه سپتامبر نشاط به‌دستور قوه قضایی بسته شد. اتهام: "توهین به مقدسات اسلامی و رهبر." دستاویز قوه قضایی، مقاله‌ای بود که در آن قصاص اسلامی مورد انتقاد قرار گرفته بود. نشاط در مقاله‌ای نوشته بود "مجازات اعدام و قوانین قصاص موجب برافتادن آدمکشی و فساد از صحنه زمین نمی‌شوند و با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد هم همخوانی ندارند." (۴۷) مقاله موجب خشم رهبر شد و در سخنانی یادآور شد که "هر کس اصول اساسی اسلام را متکرشود مرتد است و مجازاتش مرگ است." (۴۸)

نشاط چهارمین روزنامه اصلاح‌طلبی بود که ظرف ۸ ماه بسته می‌شد.

مسئولانش ابتدا جامعه و سپس توس را منتشر کردند و حالا هر سه بسته شده‌اند.

برنده آن هفته تاریخی ناآرامی دانشجویی که بود؟ دانشجویان آنهم در بلند مدت برنده نبودند اصلاح‌طلبان و برنامه اصلاحات هم همین‌طور.

البته بروز خشونت هنگامی که دانشجویان کنترل بر تظاهرات را از دست دادند تنها یک دستاویز بود و محافظه‌کاران برای سرکوب اصلاحات به آن نیاز مبرم داشتند. در پایان ناآرامی‌ها از توان جنبش دانشجویی در تأثیرگذاری بر نظام، دست کم در کوتاه مدت کاسته شد.

اعتراض‌ها وضعیت بی‌ثبات اصلاحات را به خوبی نشان داد درست است که ۷۰ درصد مردم ایران با رأی به خاتمی خواهان تحول و تغییر بودند اما آنها وسایل ایجاد تحول را در اختیار نداشتند. خاتمی به فوتبالیست‌هایی که مسابقات جام جهانی راه یافته بودند گفت "من و شما هر دو در یک قایق هستیم اما شما بهتر توانسته‌اید رضایت مردم را جلب کنید. من که هنوز راه درازی پیش رو دارم." (۴۹)

ناآرامی دانشجویان در اعتراض به محدود شدن مطبوعات نشان داد که اگر محافظه‌کاران همه ابزارهای سیاسی را از اصلاح‌طلبان بگیرند چه آینده‌ای در انتظار خواهد بود.

در نهایت، سرسختی محافظه‌کاران موجب شد در این مرحله بازی را ببرند اما در بلند مدت و در مبارزه‌ای که ایران پیش رو داشت، برنده شدن آنها نامحتمل به نظر می‌آید.

بازنده واقعی جامعه ایران بود. در کشوری عمیقاً دستخوش دو پارگی که یک طرف مردم، محبوبیت و بینش را دارد، و طرف دیگر ابزارهای قدرت را کنترل می‌کند، بدون سازش. بدون تحول، ایران هر چه بیشتر به سوی انفجار پیش می‌رفت.

در بیستمین سالگرد انقلاب، دنج‌ترین جای تازه برای جوانان تهرانی پیتزا فروشی‌ای در خیابان افریقا بود. یکی از سرزنده‌ترین مکان‌های تهران در

روزهای پنج‌شنبه و جمعه است.

علی، نوجوان بلند قد و دوستش رامین از مشتریان پیتزا فروشی اند علی می‌گوید: "پیتزای اینجا از جاهای دیگر خیلی بهتر است اما من فقط به این خاطر اینجا نمی‌آیم. آخرین بار بسیجی‌ها آمدند و هر کس را در خیابان بود سوار مینی‌بوس کردند و بردند. همه‌مان را وادار کردند کف مینی‌بوس بنشینیم و اجازه ندارند به پدر و مارهایمان تلفن بزنیم. بعد هم وادارمان کردند تعهد بدهیم که دیگر به اینجا نخواهیم آمد. بعد از چند ساعت اجازه دادند به خانه‌هایمان تلفن بزنیم. روز بعد به جایی مثل دادگاه برده شدیم و باز تعهدنامه امضا کردیم که تکرار نخواهد شد. پدر و مادرها جریمه را پرداخت کردند." می‌پرسم چند وقت پیش؟ "ماه قبل" و اگر باز دستگیر شوید چه؟ علی می‌گوید: "این بار شلاق‌مان می‌زنند."

دخترها دسته دسته در فاصله پیتزایی و اتومبیل‌ها در رفت و آمد بودند مثل اینکه تازه دارند می‌آیند یا از رستوران خارج می‌شوند چند دختر که لباس‌شان با معیارهای ایران، جسورانه بود، داخل رستوران شدند. روسری‌هایشان بالا بود موهای سرشان پیدا و شلوار جین تنگ از پشت روپوش‌ها پیدا بود. مچ پا و قوزک‌ها هم بدون پوشش و در معرض دید. پسرهای جوان اغلب دوروبر اتومبیل‌ها می‌چرخیدند. چند دقیقه بعد یک اتومبیل سفید ساخت کره وارد کوچه شد و به سرعت دور زد و به طرف ما آمد.

از علی می‌پرسم آیا پوشیدن شلوار جین و بلوز آدیداس به آنهمه خطر و دردسرش می‌ارزد. می‌گوید: "گاهی دخترها را می‌بینم. گاهی آدم می‌خواهد دختری را راضی کند که او را سوار کند و تا خانه‌اش برساند. بیشتر مواقع تیرمان به سنگ می‌خورد ولی بعضی وقت‌ها از دختری شماره تلفنی می‌گیریم و تلفنی با او حرف می‌زنیم."

یکی از مشغله‌های بزرگ جوانان ایرانی دسترسی به یک شماره تلفن است. همه تلاش‌شان را می‌کنند این کم‌خطرترین راه صحبت با دخترهاست و در دومین دهه انقلاب به یک معضل مزمن تبدیل شده است. شماره‌ها را

تصادفی می‌گیرند تا یکی درست از آب درآید. در ۹ ماهه اول سال ۱۹۹۸ حدود ۵۶ هزار تلفن این طوری را تنها مقام‌های تهران ثبت کرده‌اند و این مقام‌ها می‌گویند این تنها جزئی از همه تلفن‌های مزاحمی است که انجام می‌شود.

روزنامه‌ها مزاحمت تلفنی را عملی غیراخلاقی قلمداد می‌کنند. قدس نوشت "تلفن اگر درست از آن استفاده نشود، به ابزار نقض ارزش‌های مقدس جامعه تبدیل می‌شود. الکساندر گراهام بل هرگز فکر نمی‌کرد اختراع بزرگ او روزی موجب مزاحمت دیگران خواهد شد. این نوعی ساده‌خویی است. مزاحمان تلفنی آدم‌هایی از نظر روانی بیمارند." (۵۰)

مجلس هم برای جلوگیری از مزاحمت‌های تلفنی قوانینی وضع کرد. ابتدا به مزاحم تلفنی هشدار داده می‌شود و بعد تلفن او برای مدتی قطع می‌شود. در سال ۱۹۹۸ تنها در تهران ۴ هزار خط تلفنی مزاحمان قطع شد. مجلس بعداً مجازات زندان ۶ ماهه را هم برای مزاحمان تلفنی مقرر کرد.

اما قانون تأثیر چندانی در این زمینه و رفع مشکل نداشت. جوانان ایرانی که احتیاط‌کاری بزرگترها را نداشتند هم سنت‌ها و هم قوانین مجلس را نادیده گرفتند.

در طول دهه ۱۹۹۰ داستان‌هایی درباره نادیده گرفته شدن موانع ارتباط پسر و دختر از سوی جوانان تهرانی به گوش می‌رسید. پسر و دخترها در پارک‌ها با هم قدم می‌زدند. قرار پیک‌نیک‌های جداگانه را می‌گذاشتند اما نزدیک هم بساط‌ها را پهن می‌کردند. در مراکز فروش و فروشگاه‌ها پسران در عبور از کنار دخترها در خواست شماره تلفن و قرار دیدارهای دیگر را می‌گذاشتند و در رستوران‌ها با هم تماس می‌گرفتند، هر چند برای پسر و دختر، طبقه‌های مجزایی در نظر گرفته شده است. جوانان ایرانی به خوبی نشان داده‌اند که در پیدا کردن راه‌های ارتباط‌گیری و معاشرت پسر و دختر، ابتکار دارند. وقتی بسیجی‌ها در دامنه‌های البرز در پیست اسکی مخصوص دختران به تجسس درباره ۸ دختر اسکی‌باز می‌پردازند معلوم می‌شود ۴

نفرشان پسرند که لباس زنانه پوشیده‌اند.

چالش جسورانه جوانان با روال جاری موجب تغییر رفتارهای عمومی نیز شده است. این چالش از چه ظرفیت انفجاری برخوردار است؟ وقتی فوتبال ایران به جام جهانی ۱۹۹۸ راه یافت و در بازی نهایی تیم استرالیا را شکست داد، جشن و شادی مردم در خیابان‌های ایران به گونه‌ای بود که ورود آیت‌اله خمینی از تبعید را به یاد می‌آورد.

شور جوانان، میلیون‌ها نفر را از خانه، محل کسب و کار و فروشگاه‌ها به خیابان‌ها ریخت تا همگی در یک شادی خودجوش و ملی شرکت کنند. از اتومبیل‌ها موسیقی پخش می‌شد و جوانان به آهنگ آن در خیابان‌ها می‌رقصیدند. روسری دخترها از سرشان افتاده بود. سراسر آن شب در خیابان‌ها شادی و پایکوبی بود. کسی جرأت نکرد آنها را متوقف کند. حتی سربازان جوان هم در جشن شرکت داشتند.

این خود قدرت جوانان را در جامعه ایران تقویت و تثبیت کرد. قهرمانان فوتبال موقعیتی همتای رئیس‌جمهور خاتمی پیدا کردند محبوبیت‌شان از همه حکومتیان و غیرحکومتیان بالاتر رفت. ایران، حالا قهرمانان جدیدی داشت.

در جریان مسابقه تیم فوتبال ایران با آمریکا در فرانسه هم همین وضع تکرار شد. وقتی تیم ایران ۲ بر ۱ تیم آمریکا را شکست داد، دولت کوشید با اقدام‌های پیشگیرانه مانع تکرار رویدادهای قبلی شود اما بی‌فایده بود. به وقت ایران، مسابقه نیمه شب بود اما بعد از پایان مسابقه جوانان ایرانی به خیابان‌ها ریختند. (۵۱)

"انقلاب فوتبال" نامی بود که به این رویداد داده شد. غرور ملی آن‌چنان بالا بود که دولت دیگر قادر به کنترل یا دخل و تصرف در آن نبود.

چرا جوانان تا بدین اندازه چالشگر بودند؟ چون انگیزه و مشوقی برای اطاعت نداشتند یا اگر هم داشتند بسیار ناچیز بود. مشوق‌های موجود هم به دور از دسترس انبوه جوانان قرار داشت.

سال‌های سال فروشگاه ۵ طبقه قدس در خیابان ولی‌عصر یک ملاک برای

ارزیابی اقتصاد تهران بود. طی دوره سخت جنگ، در غرفه‌های مواد غذایی فروشگاه جز چای، برنج، کچاپ، پنیر و چیزی به نام گوشت، عرضه نمی‌شد. حتی مواد جیره‌بندی شده کمیاب بود. در غرفه‌های لباس، وسایل خانه، اسباب بازی، کتاب، صنایع دستی، چمدان و امثال آن اجناس تا حدی عرضه می‌شد اما تنوع چندانی نداشت.

بعد از جنگ و در پاسخ به نیاز مصرف‌کننده، فروشگاه قدس هم رونقی گرفت. در آغاز سومین دهه انقلاب تقریباً اجناس آن همان‌هایی بود که در سایر فروشگاه‌های جهان یافت می‌شد. ماسک قهرمانان کارتون خانواده سیمسون در فروشگاه به فراوانی یافت می‌شد. دختر فروشنده به من گفت "بچه‌ها اینها را دوست دارند همین‌طور لاک پشت‌های نینجا و بازی‌های تلوزیونی." غرفه لوازم آرایش و غرفه مواد غذایی در طبقه همکف هم همین وضع را داشت. این تنوع و فراوانی اجناس و کالاهای باب سلیقه ایرانیان، امری مشابه با سایر نقاط جهان بود. ضمن اینکه انتظارات مردم ایران را هم به نمایش می‌گذاشت. اما واقعیت اقتصادی چیز دیگری بود.

دو دهه بعد از انقلاب، ایران با اعداد و ارقام تکان‌دهنده‌ای دست به گریبان بود. جمعیت از انقلاب به بعد دو برابر شده اما درآمد نفت به  $\frac{۲}{۳}$  کاهش یافته. نفت بشکه‌ای ۳۵ دلار در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) در سال ۱۹۹۹ بشکه‌ای ۱۰ دلار بود و ۸۰ درصد صادرات ایران هم نفت است.

اما صرف‌نظر از مشکل بودجه، جمهوری اسلامی مشکلات دیگری هم داشت. ارزش پول رایج، مدام در برابر دلار کاهش پیدا می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ هر دلار ۶۷ ریال و در سال ۱۹۹۹ هر دلار ۸۰۰۰ ریال بود. مردم البته با ریال معامله می‌کردند اما قیمت‌ها با دلار محاسبه می‌شد. به ادعای دولت در سال ۱۹۹۸ نرخ تورم ۲۴ درصد بوده اما منابع دیپلماتیک تا ۴۰ درصد هم برآورد کرده‌اند. (۵۲)

حقوق یک کارمند به طور متوسط کفاف غذا و اجاره خانه را نمی‌داد. (۵۳) چشم‌انداز اشتغال تیره بود. نرخ رسمی بیکاری ۱۰ درصد و نرخ غیر رسمی



آن ۲۵ درصد اعلام شده و میلیون‌ها بیکار یا درگیر بیکاری پنهان، هر کس نیاز به دو یا سه شغل داشت تا هزینه زندگی را تأمین کند. حقوق ماهانه استاد دانشگاه به طور متوسط ۱۰۰ دلار در ماه بود و ناچار بودند تدریس خصوصی بکنند یا برای وزارتخانه‌ها طرح‌های پژوهشی به اجرا درآورند یا به سرمایه‌دارها مشاوره بدهند.

معلم جوانی را می‌شناختم که هر وقت کار ترجمه آزاد گیر می‌آورد مرخصی درمانی می‌گرفت. و در خانه می‌ماند تا کار را انجام دهد. او در خانه پدر و مادرش زندگی می‌کرد. حقوق آموزگاران کمتر از ۲۵ دلار در ماه بود و بسیاری از آنها پیش از پایان ساعت اداری، مدرسه را ترک می‌کردند یا مرخصی استعلاجی می‌گرفتند تا به شغل دوم و سومشان برسند و در ادارات دولتی، کارخانه‌ها، فروشگاه‌ها به کار تولیدی یا خدماتی پردازند.

حتی مقام‌های بالای دولتی چند شغله بودند. نمایندگان مجلس در مدرسه‌ها، مؤسسه‌های اقتصادی، روزنامه‌ها، یا مسجدها کار دومی داشتند. چند وزیر به عنوان رئیس مؤسسه‌ها یا انجمن‌ها نیز انجام وظیفه می‌کردند. مجلس در سال ۱۹۹۵ قانونی را به تصویب رساند که اعضای دولت را از داشتن بیش از یک مقام رسمی ممنوع کرد. اما روال پیشین به رغم قانون همچنان ادامه دارد.

مشکل آدم‌های چند شغله گاه مسأله‌ساز می‌شود. در سال ۱۹۹۳ که یک هواپیمای مسافربری هما با ۱۳۲ مسافر سقوط کرد و مطبوعات تهران ضمن درج مطالبی یادآور شدند که مسئول برج کنترل فرودگاه علاوه بر آن شغل، راننده تاکسی بوده و نتوانسته درست وظیفه‌اش را انجام بدهد.

دولت برای سوخت، نان، دارو و مواد غذایی دیگر، یارانه می‌پردازد. طرحی که در اصل برای کمک به محرومان در نظر گرفته شده و با دو برابر شدن جمعیت، رقم بالایی از بودجه دولت - ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ - صرف این کار می‌شود در همان سال در آمد نفت ۱۲ میلیارد دلار بوده است. (۵۴)

رایانه سوخت، پر هزینه‌ترین رقم را تشکیل می‌دهد. بنزین در ایران لیتری ۷ تا ۱۰ سنت یعنی  $\frac{1}{3}$  هزینه تولید آن و ارزان‌ترین قیمت در سراسر جهان است. مصرف سوخت در دو دهه انقلاب نسبت به سال انقلاب در ایران ۵ برابر شده است. ایران که پس از عربستان سعودی و نروژ سومین صادرکننده نفت جهان است. عملاً در سال ۱۹۹۹ ۳۰۰ میلیون دلار فراورده‌های نفتی وارد کرده تا نیازهای داخلی را تأمین کند. (۵۵)

مجلس سرانجام با افزایش قیمت بنزین به میزان ۷۵ درصد برای سال ۱۹۹۹ موافقت کرد اما ۳۰۰ درصد افزایش قیمت یعنی پیشنهاد دولت را عامل تورم دانست و رد کرد. (۵۶) با این حال هنوز بنزین از لیتری ۲۰ سنت هم کمتر است.

مشکل دولت وجود تعداد زیادی بنیاد است که قانوناً وابسته به نظام‌اند اما عملاً تا حد زیادی خود مختارند و ۴۰ درصد اقتصاد کشور را در کنترل دارند. (۵۷) فروشگاه‌های زنجیره‌ای قدس توسط یکی از این بنیادها اداره می‌شود. بنیادها عملاً در کنترل محافظه‌کارهاست و تابع وفادار سیاست‌های رهبر، اینها هر نوع اصلاح اقتصادی جدی یا فراگیر را غیر ممکن می‌کنند.

مسئله وام و بدهی شاید برای روحانیت حاکم از همه دستپاچه‌کننده‌تر بود دولت در دهه ۱۹۸۰ تصمیم گرفت به رغم تحریم‌های اقتصادی و انزوای دیپلماتیک  $\frac{7}{4}$  میلیارد دلار بدهی خارجی بازمانده از دوران شاه را بپردازد.

اما در دهه ۱۹۹۰ خرید بدون کنترل کالاهای مصرفی و تجهیزات نظامی باعث شد بدهی خارجی ایران حتی از مبلغ یاد شده زمان شاه هم بیشتر بشود. این فاصله‌ای بود میان واقعیت و انتظارات که هرگز تا بدین حد گسترده نشده بود. و اصل قضیه این است که این درهم ریختگی اقتصادی ایران، چالشی به مراتب بزرگتر از تفرقه عمیق سیاسی ایجاد کرده است.

قلب اقتصاد تهران از نظر تاریخی و فیزیکی، بازار است که به قولی بزرگترین بازار خاورمیانه است و این تنها به خاطر قالی ایرانی هم نیست. معاملات در بازار بزرگ و پر پیچ و خم تهران در شبکه گسترده و نادیدنی

صورت می‌گیرد. جنسی که خرید و فروش می‌شود یا آنجا نیست یا به مقداری بسیار اندک وجود دارد. همه چیز غیر عادی، از قالی ابریشمی با چهره مونا لیزا (لبخند ژوکوند) تا لباس توری نازک زنانه در این بازار و در پشت ویترین مغازه‌هایش به چشم می‌خورد...

رشوه‌خواری در خاورمیانه در طول تاریخ، بخشی از جریان کسب و کار بوده اما در ایران به صورت بزرگترین سودا در کسب و کار تبدیل شده، و رشوه‌دهی و رشوه‌گیری منحصر به کسب و کار و معامله هم نیست و فراگیر است. ایرانی‌ها به کنایه آنرا "سبیل چرب کردن" می‌نامند. در زمان شاه هم رشوه‌خواری رایج بود اما حالا باید برای هر کار سبیل عده زیادی را چرب کرد. خارجی‌ها هم باید سبیل چرب کنند. در هتل‌ها با اینکه هزینه تلفن زدن به خارج زیاد است. اما مسئول ارتباط تا سبیلش چرب نشود ارتباط را برقرار نمی‌کند. ده‌ها دیپلمات به من گفتند که مدام به پلیس پول می‌دهند تا از آنها محافظت کنند. هر چند این حفاظت جزو تعهدات دولت ایران است و دولت هم به آنها برای این خدمت حقوق پرداخت می‌کند. تمدید روادید، مسأله گمرک و برخورد مأمورها با کامپیوتر دستی روزنامه‌نگاران خارجی، ضبط صوت یا سایر وسایل کار خبرنگاری، همه و همه با چند هزار تومان یا بهتر از آن، با چند دلار حل می‌شود هر چند ورود وسایل خبرنگاری منع قانونی ندارد.

مشکل کار اینجاست که به افراد واقع در قاعده هرم جامعه یعنی کسانی که باید کار را انجام دهند، حقوق چندانی داده نمی‌شود و افراد در رأس هرم فرماندهی و قدرت بهترین و بیشترین مزایا را دارند. مرسدس بنز آخرین مدل این مقام، انحصار فلان محصول کشاورزی و تجارت آن در دست آن یکی مقام، ویلای مقام دیگر در نزدیکی کاخ شاه سابق، همه و همه زیر سؤال است. فساد یکی از عواملی بود که سرانجام به سقوط شاه منجر گردید.

از علی، طلا فروش بازار می‌پرسم آیا تاریخ تکرار می‌شود و او می‌گوید: "من از انقلاب پشتیبانی کردم. بازاری‌ها سنتاً مذهبی‌اند. پیش از انقلاب هم

مذهبی بوده‌اند. اگر مشکلات اقتصادی نداشتیم این نظام ایرادی نداشت. اما این وضع کار را دشوار می‌کند. خیلی هزینه بر می‌دارد.

پس از گشتی کامل در بازار به کتابفروشی سر می‌زنم که مسئول آن بر اوضاع جاری کاملاً آشنایی دارد. دیده‌ها و شنیده‌هایم را برایش توضیح می‌دهم. می‌گوید: "نمی‌دانم، مردم حالا بیش از زمان جنگ زیر فشارند. اوضاع اقتصادی از همه سو ما را زیر فشار قرار داده. انتظار داشتیم وقتی جنگ تمام می‌شود اوضاع مان بهتر شود. اما بدتر شد. این را در همه جنبه‌های زندگی می‌بینید. در این جامعه از طنز و متلک و شوخی استقبال می‌شود. در تمامی دوران انقلاب و جنگ هم مردم از این لطیفه‌گویی‌ها دست نکشیدند. به مشکلات می‌خندیم. اما مدت‌ها نه لطیفه‌ای تازه شنیده‌ام و نه حتی دست دوش را. مهمانی‌ها کسل‌کننده شده همه درباره اقتصاد حرف می‌زنند" و ادامه می‌دهد:

"من هم همین طور، می‌دانید قیمت یک دست لاستیک اتومبیل از یک میلیون ریال هم بیشتر است؟ پولی که قبل از انقلاب برای یک اتومبیل تازه می‌پرداختیم. مرغ به قیمت آلمان است اما حقوق‌مان به ریال، اتومبیل‌ها که از اروپا گرانتر است."

اقتصاد ایران به آن‌چنان وضعی گرفتار بود که ایران شاید از معدود کشورهای جهان محسوب می‌شد که قیمت ماشین پایه‌پای مستعمل شدنش افزایش می‌یافت. در فروشگاه اتومبیلی که توسط بازنشستگان سپاه پاسداران چرخانده می‌شود قیمت یک کاماروی ۱۹۷۵ را ۵ هزار دلار و قیمت بلیزر مدل (۸۳) ۱۶ هزار دلار تعیین شده بود.

با آغاز دهه ۱۹۹۰ به جهت فشارهای ناشی از بدتر شدن اوضاع اقتصادی در تهران، اراک، شیراز و مشهد، تظاهرات یا مخالفت‌های پراکنده‌ای پدید آمد. صدها اعتصاب و کم‌کاری از طرف کارگران صورت گرفت که تقاضای افزایش مزدها را داشتند. مخالفت‌های پراکنده هر یک به تنهایی مهم نبود اما وقتی به هم پیوند نظام را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد.

رئیس‌جمهور رفسنجانی، زمانی که خطر را حس کرد به هزاران نفری که بر سر مقبره امام آمده بودند گفت: "این حق شماست که خواهان سطح زندگی بالاتر باشید. نظام اسلامی باید به شما نشان بدهد که توان فراهم کردن یک زندگی شایسته را برایتان دارد." (۵۸)

رئیس‌جمهور خاتمی به "بیماری مزمن" اقتصاد اشاره کرد و وعده داد "رشد سریع همراه با عدالت اجتماعی را بدون تحمیل مشقت بر جمعیت زحمتکش فراهم سازد." (۵۹) این در عمل وظیفه‌ای محال می‌نمود.

با آغاز سومین دهه انقلاب، تهرانی‌ها ناچار شدند در زمینه‌هایی مثل کاستن از واردات، مصرف کردن پس‌اندازها و پرداخت بدهی‌های خارجی گام‌های جدی بردارند. خاتمی در دو سال اول ریاست‌جمهوریش دوبار ناچار شد به خاطر پایین آمدن بهای نفت، بودجه را کاهش بدهد. (۶۰)

دولت برای تأمین بودجه به اقدام‌های دیگری هم متوسل شد. یکی از این اقدام‌ها، دریافت پول در برابر معاف کردن جوانان از خدمت نظام وظیفه اجباری بود. جوانان به موجب قانون سال ۱۹۹۸ می‌توانند با پرداخت ۱۷۰۰ تا ۵۰۰۰ دلار از خدمت سربازی معاف شوند. (۶۱)

اقدام دیگر، تقویت صنعت گردشگری (توریسم) بود و این امر تنها به سفرهای زیارتی به اماکن شیعه محدود نمی‌شد. مقدم گردشگران غربی گرامی داشته شد. برای نخستین بار، امریکایی‌ها هم از ایران دیدن کردند. کشوری که زمانی مشتاقانه در صدد صدور انقلاب بود، حالا به خاطر صرفه‌جویی در بودجه بسیاری از سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌هایش را در خارج می‌بست.

برای جلب سرمایه‌های خارجی، دولت ایران تصمیم گرفت بخشی از دارایی‌های مصادره شده در دوران انقلاب را به صاحبانشان بازگرداند. فروشگاه‌ها، کارخانه‌ها، ویلاها و واحدهای ساختمانی بخشی از این دارایی‌ها بود. هدف، اطمینان دادن به سرمایه‌گذارانی خارجی بود. (۶۲) در زمینه توزیع ثروت هم اقدام‌هایی به عمل آمد. بخت‌آزمایی که از انقلاب به بعد ممنوع شده بود آزاد گردید.

اما این اقدام‌ها هم نتیجه چندانی به بار نیاورد. بحران و مشکل اقتصادی ایران عمیق‌تر از اینها بود. روحانیان حاکم می‌دانستند چه نوع نظام سیاسی می‌خواهند. سیاست اجتماعی‌شان هم به رغم نامقبولیت گسترده مشخص بود. دیپلماسی هم به تدریج منسجم‌تر شد. اما در سیاست اقتصادی تزلزل و بی‌برنامگی وجود دارد. و عمق مسأله به قرن‌ها پیش برمی‌گردد. به دوگانگی جنبه‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم در چارچوب اسلام، که فقط به اسلام هم محدود نمی‌شود.

از یک سو در شریعت اسلامی از حق مالکیت خصوصی و کسب و کار آزاد، قویاً حمایت می‌شود. در ایران پیش از اسلام این حمایت شدید بوده است و بازاری‌ها یکی از سه ستون جامعه ایرانی بوده‌اند. دو ستون دیگر را روحانیان و ارتشیان تشکیل می‌داده‌اند. قانون اساسی اسلامی هم با در نظر گرفتن این سنت ایرانی در بخش مربوط به حقوق مردم، "حیثیت، زندگی، حق مالکیت، مسکن مردم را در برابر هر تعرضی" تضمین می‌کند.

اما از شوی دیگر، در اسلام بر نیاز به رفاه عمومی و صدقه تأکید می‌شود. هر مسلمان خوب ایرانی علاوه بر مالیات دولتی، موظف به پرداخت خمس و زکات است. یک پنجم ثروت هر مسلمان از سود کسب و کار، معدن، گنج و غنایم جنگی باید به عنوان خمس پرداخت شود زکات بر طلا و نقره، محصولات کشاورزی، دام و مانند اینها بسته می‌شود و به مصرف امور خیریه، مسجد سازی، مدرسه سازی، پرداخت بدهی مستحقان و کارهای خیریه دیگر می‌رسد.

عدالت اجتماعی در محور تفکر و آیین شیعه قرار دارد و یادگار زمانی است که اقلیت شیعه در جهان اسلام با اکثریت سنی مذهب مورد تبعیض و پیگرد بوده است. شیعه در سراسر خاورمیانه بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، مراکز رفاهی و خدماتی‌ای ساخته که هم‌کیشان بدان وسیله مورد حمایت قرار بگیرند. در لبنان، خدمات مراکز شیمی در عمل، دولتی در دولت این کشور است. ایران بیشترین جمعیت شیعه جهان را دارد و تأکید انقلاب بر مستضعفان

چندان هم دور از انتظار نبوده است.

در سایر کشورها به رغم ایمان قوی مسلمانان، چنان تضادی مسأله‌ساز نبوده زیرا دولت و دین از هم جدایند. در ایران، تنها کشور جهان که حکومت دینی دارد، از دولت انتظار می‌رود ضمن حفظ حقوق مالکیت، در راه پیشبرد عدالت اجتماعی هم اقدام کند. و این مسأله هرگز در ایران حل نشده و نحوه حل و فصل صحیح آن مشخص نگردیده است و نتیجه امر هم یک بن‌بست نظری و آموزه‌ای بوده است.

مجلس شورای اسلامی در نخستین دهه انقلاب تلاش کرد در زمینه نابرابری‌های اقتصادی قوانینی را بگذراند اما اختلاف عمیق میان بخش‌های حکومتی، جلو اجرای چنین قوانینی را گرفت. شورای انقلاب در سال ۱۹۸۰ قانون واگذاری زمین را تصویب کرد اما در هم ریختگی بعدی و مخالفت روحانیان و زمین‌داران، موجب شد آیت‌اله خمینی ۸ ماه بعد آن را لغو کند و زمین‌های تقسیم شده به صاحبانشان بازگردانده شود. لایحه‌های بعدی در زمینه ملی کردن، بازرگانی خارجی، مصادره زمین‌های فراریان، مصادره زمین‌های شهری و قوانین کار هم بعد از چانه‌زدن‌ها و مصالحه‌ها به تصویب رسید اما شورای نگهبان همه را رد کرد.

رفسنجانی در اوایل دهه ۱۹۹۰ با "ضربه درمانی" خصوصی‌سازی و گشایش مرکز بورس و قطع یارانه‌ها، اقتصاد را سروسامان بدهد. اما این بار مجلس جلو اقدام‌های قوه مجریه را گرفت. در اواخر دهه ۱۹۹۰ و به رغم وعده خاتمی در سروسامان دادن به اقتصاد، لایحه مهمی در این زمینه به مجلس ارائه شد. دولت او تنها لایحه بودجه را به مجلس تسلیم کرد. (۶۳) خاتمی در عوض، تلاش خود را در زمینه استقرار جامعه مدنی و انتخابات محلی گذاشت چون می‌دانست که در زمینه حل اقتصاد، از پس محافظه‌کاران برنمی‌آید. مشاوران او هم در این زمینه عمیقاً اختلاف نظر داشتند. ایرانیان برای این کار بهای سنگینی پرداخته‌اند و خاصه جوانان به سختی آسیب دیده‌اند.

۷۰ درصد جمعیت بیکار ایران در سال ۱۹۹۹ جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ ساله بوده‌اند. ۸۵۰ هزار جوان که در اوج افزایش نرخ جمعیت به دنیا آمده بودند در این سال وارد بازار شدند در حالی که اقتصاد ایران، توان ایجاد ۳۰۰ هزار شغل برای همه گروه‌های سنی را بیشتر نداشت. آن خوش‌اقبال‌ها که کاری پیدا می‌کردند، حقوقی دریافت می‌کردند معادل  $\frac{1}{4}$  آنچه یک جوان در آستانه انقلاب دریافت می‌کرد. (۶۴)

این بحران بر سایر جنبه‌های زندگی هم تأثیر گذاشت. مدرسه‌ها آن‌چنان شلوغ شد که دو نوبتی شدند. دانشگاه‌ها تنها  $\frac{1}{10}$  کتکوری‌ها را می‌پذیرفتند. بیش از ۸ میلیون جوان ایرانی در سن زناشویی به خاطر هزینه‌های سنگین ازدواج و ایجاد زندگی مستقل، همچنان مجرد باقی مانده بود. (۶۵)

حاصل امر، نسلی بیقرار و بیقرارتر. میلیون‌ها جوان بدون چشم‌انداز کار، با آنهمه محدودیت‌های اجتماعی، وابسته به پدر و مادر، زندگی مجرد را می‌گذرانند.

مشکل اینها حتی در صورت افزایش بهای نفت نه تنها حل نمی‌شود. که وخیم‌تر هم می‌شود. ساخت جمعیتی نه تنها علیه نسل کنونی، که حتی علیه نسل بعدی نیز عمل می‌کند.

اقتصاددان جوانی که در کوه نزدیک دریای خزر با او صحبت کردم می‌گفت "در ده سال آینده اقتصاد ایران مثل هند یا بنگلادش می‌شود با جمعیتی بالای صد میلیون و فقر فزاینده، فاصله دارا و نادار وسیع‌تر می‌شود و نادارها واقعاً نادار می‌شوند."

از او پرسیدم آیا سرنوشتی نظیر شوروی در انتظار انقلاب ایران است. در آنجا هم در نهایت، اقتصاد بر ایدئولوژی غالب شد. پاسخ می‌دهد:

"دو تفاوت بسیار مهم وجود دارد: در ایران اخلاقیات معنوی داریم چیزی که در شوروی وجود نداشت. مردم روسیه خیلی دنبال مادیات بودند. اما اینجا اراده زیادی برای تحمل سختی‌ها وجود دارد. چون جامعه معنوی است. استثناء‌هایی هم وجود دارد. ایران یک کشور در حال رشد است نه ابر قدرت.



دوم، شوروی پول زیادی صرف تسلیحات می‌کرد. بودجه آموزش و پرورش ما چند برابر بودجه دفاعی است. دولت ما هشیارانه عمل کرده و این تضمین هست که مردم، اساس هر چیزند. "می‌پرسم پس آینده حکومت روحانیان در دهه بعد چه خواهد بود؟"

"آینده از هر جهت به جوانان وابسته است. آنها تازه دارند به سن بلوغ می‌رسند."

خطر، تنها در این نبود که برآیند انفجارآمیز محرومیت‌ها، توهم‌زدایی‌ها و خشم و طغیان، روزی حکومت روحانیت را تهدید کند یا حتی از هم بپاشاند، خطر بزرگتر در اینجا بود که ایران بخش کوچک شده یک تمدن افتخارآمیز و یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های جهان است.

وسعت نارضایتی و خطر فساد و انحطاط را در مشکلات اعتیاد جوانان در جمهوری اسلامی می‌توان دید. حمیدرضا غفارزاده مقام بلندپایه برنامه توسعه ملل متحد در ایران می‌گوید: "ایران همسایه بزرگترین سرزمین تولید تریاک در جهان یعنی افغانستان است. و دالان طبیعی انتقال این ماده به اروپا، جنوب آسیا و همه غرب به حساب می‌آید. با هر وسیله‌ای که بتوانید تصور کنید تریاک را به ایران می‌فرستند."

غفارزاده می‌گوید قاچاقچیان بزرگ تریاک گفته‌اند اگر ایران، مسیری را در اختیارشان بگذارد که تریاک را به غرب بفرستند از توزیع آن در ایران خودداری خواهند کرد. ایران که در دهه ۱۹۸۰ در غرب سرگرم جنگ با عراق بود به درستی نتوانست مرز شرقی را کنترل کند. در دهه ۱۹۹۰ جوانان ایرانی به هروئین دسترسی داشتند و گفته می‌شود در سال ۱۹۹۸ حدود ۳ میلیون معتاد در ایران وجود داشته است. (۶۶)

غفارزاده می‌گوید: "جوان وقتی کار ندارد، امیدی هم به یافتن کار ندارد. سرگرمی دیگری هم موجود نباشد انتظار دارید چه بکنند؟ ایران یکی از کشورهای است که جمعیت جوان آن بسیار بالاست. چند نفر از این دریای جوانان به دانشگاه راه می‌یابند؟ تازه، همان‌ها هم که به دانشگاه می‌روند، آینده

کاری‌شان روشن نیست. پزشک‌های ما کار پیدا نمی‌کنند. دیپلمه‌ها که جای خود را دارند. به آینده هم امیدی ندارند. و چون در اینجا امید به آینده نیست تلاش می‌کنند هر طور شده به خارج بروند. نمی‌دانید چه زیادند جوانانی که به خاطر کار پیدا نکردن در اینجا مشتاق سفر به خارجند. حالا همه این مشکلات را با اعتیاد هم جمع کنید. ببینید چه از کار در می‌آید.

جامعه، مشکل را درک کرده. ستاد کنترل مواد مخدر در سال ۱۹۹۲ مبارزه گسترده‌ای را به منظور منع مصرف مواد مخدر آغاز کرد. صدا و سیما، تابلوهای تبلیغاتی خیابان‌ها و حتی دیوار خانه‌ها صحنه بخشی از این مبارزه شد. اما با این وجود بر وخامت اوضاع افزوده گردید. به موجب بررسی در سال ۱۹۹۷ مراکز توان بخشی معتادان، معلوم شد که بیش از نیمی از معتادان را جوانان ۱۶ تا ۲۰ سال تشکیل می‌دهند و ۴۰ درصدشان بین ۲۱ تا ۲۵ سال دارند. یعنی ۹۰ درصد معتادان در زمان انقلاب یا بعد از آن متولد شده‌اند. (۶۷) دولت، با قاچاق مواد مخدر که از افغانستان و پاکستان وارد می‌شود به جنگ برخاسته و با اعزام نیرو، تانک و هلی‌کوپتر توپدار، موانع نظامی بر سر راه حمل این مواد ایجاد کرده. تولید تریاک در داخل را ممنوع ساخته و سازمان ملل متحد هم این را پذیرفته است. در سال ۱۹۹۸ دولت امریکا نام ایران را از فهرست کشورهای تولید کننده تریاک حذف کرد. واشنگتن حتی پیشنهاد کرد برای ریشه کن کردن قاچاق مواد مخدر با ایران همکاری کند و این در واقع راهی برای نزدیک شدن به تهران هم بود.

با وجود همه تلاش‌ها، تعداد معتادان در ایران روبه افزایش بود. دادستان کل در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد هر کس بیش از ۳۰ گرم تریاک با خود داشته باشد به مرگ محکوم می‌شود. مشکل به قدری حاد شد که در سال ۱۹۹۹، ۶۰ درصد زندانیان ایران در ارتباط با مواد مخدر به زندان افتاده بودند. (۶۸)

برای کشوری که در صدر تاریخ از ابر قدرت‌ها بوده و خود را هنوز هم یک تمدن غنی می‌داند این مشکلات جوانان، خبر خوشی نیست. جمعیت زیاد، مشکل آموزشی، انرژی سرکوب شده، مشکلات مالی، و این احساس که از

تغییر و تحول در ایران به هر سمت که باشد زیانی نخواهند دید، از جمله این دشواری‌هاست.

تحول حیرت‌برانگیز سیاسی در سال ۱۹۹۷، محمد خاتمی را به قدرت رساند. موفقیت او قبل از همه مرهون حمایت گسترده و شدید جوانان از او بود. اگر این رهبری نتواند جوانان را راضی کند تحولات گسترده‌تری مورد نیاز خواهد بود. هر چه باشد خاتمی معلول تحول بود نه ایجادکننده آن.

آیا ایدئولوژی انقلابی باقی می‌ماند؟ باید ماند و دید. تا حالا جریان ۵۰-۵۰ بوده است. اگر هدف اولیه انقلاب، بهبودبخشی به زندگی محرومان بوده، این هدف تا حدی حاصل شده است. جمهوری اسلامی در قلمروهای آموزش و پرورش و بهداشت کودکان خوب عمل کرده است اما در بالا بردن کلی سطح زندگی ناکام بوده است.

اگر هدف انقلاب ایجاد جامعه مسلمانان مؤمن بوده باید گفت انقلاب در برانگیختن آگاهی اسلامی نقش مؤثر داشته است. اما در عین حال سوءظن‌های عمیقی را در مورد قدرت و خلوص شفافیت روحانیت پدید آورده است.

اگر کسب قدرت، هدف انقلاب بوده، جمهوری اسلامی در این مسیر موفق شده اما انقلابی‌های اولیه را کنار زده است.

اگر ایجاد دولت مستقل بدور از هر وابستگی به این یا آن قدرت خارجی هدف بوده، جمهوری اسلامی خیلی خوب عمل کرده است اما اینجا مثل سایر حوزه‌ها برای استقلال بهای سنگینی پرداخت شده است.

اما انقلاب هم یعنی همین. بنا به شواهد، جمهوری اسلامی در گذر تحول است. روحانیت شاید توانسته باشد حتی هنگام تضعیف، قدرت خود را حفظ کند اما با غیر روحانیان هم همکاری را در حدی فزاینده ادامه داده است. از کجا معلوم که با کراواتی‌ها هم همکاری نکند؟ روحانیان ایران هم سرانجام به راه ژاکوبین‌های انقلاب فرانسه و بلشویک‌های روسیه خواهند رفت و وقتی اصول جزمی آنان مورد پذیرش جامعه نباشد، در صورت درگیری‌های داخلی

و مشکلات اقتصادی، راه زوال را خواهند پیمود. در هر صورت جمهوری اسلامی به این اعتبار که میراث‌های یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم را بر جای گذاشته اهمیت دارد. انقلاب ایران به شیوه‌ای که هرگز پیش‌بینی نمی‌شد توانست جو انقلابی را همچنان زنده نگه دارد. و این امر در حقوق زنان، هنر، رسوم اجتماعی، جوانان و مهمتر از همه در خود اسلام، محسوس است. ایرانی‌ها از این طریق گام‌هایی در زمینه دموکراسی اسلامی برداشتند. که در سایر کشورهای اسلامی بی‌سابقه بود. آن انقلاب‌ها در حوزه‌های یاد شده باقی می‌مانند و تا همین جا هم چهره ایران را تغییر داده‌اند. بذرهایی را کاشته‌اند که می‌تواند تغییر چهره سایر کشورهای اسلامی را هم دنبال داشته باشد. و در این زمینه کمک کند. انقلاب‌ها درون انقلاب، به جای نظام سیاسی که موجب شده تنها حکومت روحانی جهانی در ایران سر کار آید، در نهایت، نام ایران را به این اعتبار که آخرین انقلاب بزرگ عصر جدید را بر پا کرد، ثبت خواهد کرد.

### پی‌نوشت

1. Sign painted on the exterior wall at Niavaran Palace, one of the shah's former residences.
2. "Khatami Urges Clergy to Take 'Present-Day Realities' into Account," Agence France-Presse, May 26, 1999.
3. Wright, *In the Name of God*, pp. 48-51; Peter Jennings, "The Century: The Evolution of Revolution," ABC News special, Apr. 10, 1999.
4. Jennings, "The Century."
5. Scheherezade Faramarzi, "Mellowed Captors Invite Former U.S. Hostages Back to Iran," Associated Press, NOV. 2, 1998.
6. Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs*, P. 75.
7. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution*, p. 66.
8. Kifner, "How a Sit-in Turned into a Siege"; Robert D. McFadden, Joseph B. Treaster and Maurice Carroll, eds., *No Hiding Place: The New York Times Inside Report on the Hostage Crisis* (New York: Times Books, 1981), PP. 175-87.
9. Jennings, "The Century."
10. Wells, *444 Days* PP-97-176.

11. Statistics are hard to verify. But the United Nations' Human Development Report ,1997 said that Iran's adult literacy went from 29 percent in 1970 to 69 percent by 1994.
12. Mehrdad Balali, "Thousands Throng Tehran University to Celebrate Khatami's Anniversary," Agence France-Presse, May 23, 1998.
13. Afshin Valinejad, "Students Want Intelligence Chief to Resign for Deaths of Dissidents," Associated Press, Jan. 12, 1999.
14. "Four Injured as Students Clash in Tehran University Rally," Agence France-Presse, Mar. 2, 1998.
15. "Iranian Students Stage Protest Against Beatings," Associated Press, Feb. 14, 1999.
16. "Students Call for Change," Akhbaar News, vol. 16, no. 36 (May 16, 1995), p. 6.
17. Christophe de Roquefeuil, "Leading Iranian Daily Banned as Conservatives Move to Curb Press," Agence France-Presse, July 7, 1999.
18. "Dozens Hurt as Iran Hardliners Attack Campus," Reuters, July 9, 1999.
19. Christophe de Roquefeuil, "Iran in Turmoil After Three Students Reported Dead in Clashes with Police," Agence France-Presse, July 10, 1999.
20. "Iranians Oppose Hardliners: Thousands of Students Demand Resignation of Ayatollah," news services in the Washington Post, July 11, 1999.
21. "Statement in Support of the Spontaneous Movement of Tehran University Students and the Declaration of the Position of the United Student Front," July 10, 1999.
22. Elaine Sciolino, "World Cup '98: Singing, Dancing and Cheering in Streets of Tehran," New York Times, June 22, 1998.
23. De Roquefeuil, "Iran in Turmoil."
24. Ali Raiss-Tousi, "Iran Minister Quits Over Student Crackdown," Reuters, July 10, 1999.
25. Mehrdad Balali, "Iranian Students Wind Down Street Protests," Reuters, July 11, 1999; also "The Spark that Ignited Nationwide Student Protests," The Iranian, July 12, 1999.
26. Anwar Faruqi, "More than 5,000 University Employees Stage Sit-in in Tehran," Associated Press, July 12, 1999.
27. Jonathan Lyons, "Police Beat Tehran Students, Empty Campus," Reuters, July 12, 1999.
28. Ali Raiss-Tousi, "Police and Students Clash Again in Iran," Reuters, July 12, 1999.
29. Elaine Sciolino, "Iran Protests Spread to 18 Cities; Police Crack Down at University," New York Times, July 12, 1999.
30. Lyons, "Police Beat Tehran Students."
31. Sciolino, "Iran Protests Spread."
32. Anwar Faruqi, "Iranian Police Crack Down on Student Protests," Associated Press, July 12, 1999; also Kianouche Dorrane, "Demonstrators Clash with Security Forces in Tehran," Agence France-Presse, July 12, 1999.

33. Jonathan Lyons, "Iran Students in New Clashes with Police," Reuters, July 13, 1999.
34. Jonathan Lyons, "Iran Students in New Clashes with Police"; "Students in Renewed Clashes with Security Forces in Tehran," Agence France-Presse, July 13, 1999; Elaine Sciolino, "Chaotic Protests Reign in Tehran; Vigilantes Active," New York Times, July 14, 1999; Elaine Sciolino, "Chaotic Protests Reign in Tehran; Vigilantes Active," New York Times, July 14, 1999.
35. Sciolino, Lyons and Balali, op. cit.
36. Mehrdad Balali, "Security Forces and Vigilantes Control Tehran," Reuters, July 13, 1999.
37. Elaine Sciolino, "Iran Students Suspend Protests but Persist with Demands," New York Times, July 18, 1999.
38. Anwar Faruqi, "Iran's Top Military Leaders Warn Khatami," Associated Press, July 22, 1999.
39. Christophe de Roquefeuil, "Islamic Regime Hits Back with Show of Strength on Tehran Streets," Agence France-Presse, July 14, 1999; Sciolino, "Iran Students Suspend."
40. Elaine Sciolino, "Turning Tables in Iran, Crowds Back Old Line," New York Times, July 15, 1999.
41. Ali Raiss-Tousi, "Iran Rally Backs Islamic Rule; Rioters Warned," Reuters, July 15, 1999.
42. Sciolino, "Turning Tables in Iran."
43. Jonathan Lyons, "Iran's Clerics Strengthen Grip on Election Process," Reuters, Aug. 12, 1999.
44. Marc Carnegie, "Iran's Judiciary Approves Sweeping 'Thought-Crime' Law," Agence France-Presse, August 3, 1999.
45. "Iran's Islamic Militia Steps Up Show of Force Around Capital," Agence France-Presse, August 5, 1999.
46. "Reformist Student Leader Arrested in Iran," Reuters, August 3, 1999.
47. Marc Carnegie, "Iran Courts Close Down Fourth Pro-Reform Newspaper This Year," Agence France-Presse, Sept. 5, 1999.
48. Carnegie, "Iran's Judiciary."
49. "The People's President," CNN Perspectives August 1, 1999.
50. Kianouche Dorrane, "Prank Calls a Growing Headache in Iran," Agence France-Presse, Mar. 2, 1998.
51. Sciolino, "World Cup '98."
52. Figures from interviews at the United States Department of State, May 1999.
53. "Why Iranians Are So Tired," Economist Iran Survey Jan. 18, 1997, P.15.
54. Kianouche Dorrane, "Iranian President Submits Austerity Budget to Parliament," Agence France-Presse, Nov. 29, 1998.
55. "Iranian Parliament Approves Petrol Price Rise," Agence France-Presse, Jan. 20, 1999.

56. "Iran Expects to Earn \$12 Billion from Oil Exports in 1999," Agence France-Presse, Jan. 20, 1999.
57. Douglas Jehl, "Iran Discontent Rises as Oil-Based Economy Fails," New York Times, Dec. 13, 1998.
58. Robin Wright, "Losing Faith," Los Angeles Times Magazine, Apr. 25, 1993, pp.28-43.
59. Jahangir Amuzegar, "Khatami's Iran: One Year Later," Middle East Policy, vol. 6, no. 2 (October 1998), pp. 76-94.
60. Jehl, "Iran Discontent Rises."
61. "Iran to Sel] Draft Exemptions for \$1,700 and Up," Reuters Nov. 4, 1998.
62. "Iran May Return Some Confiscated Assets-Newspapers," Reuters, May 29, 1999.
63. Christophe de Roquefeuil, "Iran's Reformist President Dogged by Economic Failure," Agence France-Presse, May 22, 1999.
64. "Iran Survey," Economist, Jan. 18, 1997; de Roquefeuil, "Iran's Reformist President Dogged by Economic Failure"; "Iran: Survival Against the Odds," Economist, Feb. 6, 1999, p. 48; some figures from the U.S. Department of State, May 1999.
65. Kianouche Dorrane, "Marriage Turning into a Crisis for Young Iranians," Agence France-Presse, Dec. 4, 1998.
66. "Drug Use on the Rise, Among Young Iranians: Report," Agence France-Presse, Feb. 17, 1999.
67. Drug Control Headquarters document, Anti-Drug Efforts of the Islamic Republic of Iran in 1997, Washington, D.C., pp. 40-43.
68. Colin Barraclough, "Iran Confronts a Long-Hidden Problem: Drugs," New York Times, Aug. 29, 1999.

# ایران در قرن بیستم

## گاه شمار

پیش از انقلاب ۱۹۷۹

۱۱ - ۱۹۰۵

مردم ایران به سلطه اقتصادی و ارضی بریتانیا و روسیه بر کشورشان اعتراض می‌کنند. اعتراض‌ها به انقلاب مشروطیت منتهی می‌شود. روحانیان، بازاریان و روشنفکران در صف انقلابند. دودمان ضعیف شده قاجار به مشروطیت تن در می‌دهد. نخستین قانون اساسی و مجلس شورای ملی را می‌پذیرد. قدرت شاه محدود می‌شود.

۱۹۲۵

به دنبال انقراض دودمان قاجار، رضاخان افسر کم سواد قزاق، قدرت را قبضه می‌کند و به عنوان رضا شاه پهلوی تاجگذاری می‌کند.

۱۹۴۱

زیر فشار نظامی شوروی و بریتانیا به بهانه تمایلات نازیستی رضاشاه، وی ناچار به کناره‌گیری از سلطنت می‌شود. ولیعهد ۲۱ ساله به نام محمدرضا جای وی را می‌گیرد.

۵۳ - ۱۹۵۱

محمد مصدق نخست‌وزیر، نفت ایران را ملی می‌کند و در صدد محدود کردن اختیارات شاه و سد کردن منابع بیگانگان در ایران بر می‌آید. نیروهای ملی، شاه را وادار به فرار به رم می‌کنند، اما دستگاه‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحد آمریکا ترتیب یک کودتا، مصدق را سرنگون می‌کنند و شاه را به قدرت باز می‌گردانند.

۱۹۶۱

شاه طی انقلاب سفید، می‌خواهد اقتصاد و زیربنای اجتماعی ایران را نوسازی کند و به زنان حق رأی می‌دهد.

۱۹۶۳

آیت‌اله خمینی با انقلاب سفید شاه به مبارزه بر می‌خیزد و از ایرانیان می‌خواهد علیه شاه قیام کنند. آیت‌اله به زندان می‌افتد.

۱۹۶۴

شاه، آیت‌اله خمینی را به تبعید می‌فرستد. وی سرانجام در نجف، شهر مقدس شیعیان در عراق مقیم می‌شود.



## انقلاب

۱۹۷۸

قیام علیه شاه سراسری می‌شود، زیر فشار تهران، بغداد آیت‌اله خمینی را از عراق اخراج می‌کند و او سرانجام به پاریس می‌رود.

۱۹۷۹

شاه ناچار می‌شود برای یک "تعطیلات بی‌پایان" از ایران خارج شود. آیت‌اله پیروزمندانه از تبعید باز می‌گردد و با استقبال بی‌نظیری روبرو می‌شود. مردم به اتفاق رأی به استقرار جمهوری اسلامی می‌دهند. این "جمهوری اول" ایران است که تا سال ۱۹۸۹ ادامه می‌یابد، با ورود شاه به آمریکا دانشجویان در تهران سفارت آمریکا را اشغال و کارکنان را به گروگان می‌گیرند. گروگان‌ها ۴۴۴ روز در ایران می‌مانند.

۱۹۸۰

ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری برگزیده می‌شود. شاه در قاهره می‌میرد. عراق به ایران حمله نظامی می‌کند.

۱۹۸۱

گروگان‌های آمریکایی به دنبال مذاکرات طولانی، درست در آخرین روز ریاست جمهوری جیمی کارتر و آغاز ریاست جمهوری رونالد ریگان آزاد می‌شوند. بنی‌صدر رئیس‌جمهور ناچار به ترک مقام و فرار از ایران می‌شود. محمدعلی رجایی به عنوان دومین رئیس‌جمهوری انتخاب می‌شود. طی دو رشته بمب‌گذاری رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزیران و تعدادی از نمایندگان مجلس و مقام‌های دولتی کشته می‌شوند. [آیت‌اله] علی خامنه‌ای به عنوان سومین رئیس‌جمهوری انتخاب می‌شود.

۱۹۸۲

با هجوم اسرائیل به لبنان و اشغال بخشی از جنوب آن کشور، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران وارد لبنان می‌شود و در دره بقاع مستقر می‌گردد. حضور اینها موجب پیدایش حزب‌اله لبنان می‌گردد. شبه نظامیان فالانژ با حمایت آمریکا ۴ دیپلمات ایرانی را گروگان می‌گیرند و به تلافی، گروه طرفدار ایران، یک آمریکایی را به گروگان می‌گیرد این سر آغاز روند گروگان‌گیری است. طی ۹ سال بعدی بیش از صد غریبی در لبنان به گروگان گرفته می‌شوند.

۱۹۸۳

افراد شبه نظامی هوادار ایران در لبنان به بمب‌گذاری و انفجار سفارت آمریکا در بیروت و پادگان تفنگداران دریایی آن کشور متهم می‌شوند.

۱۹۸۴

رابطه واشنگتن با عراق به دنبال سردی ۱۷ ساله گرم می‌شود و آمریکا اطلاعات نظامی

منطقه را در مورد وضعیت نظامی جبهه‌های جنگ ایران و عراق در اختیار بغداد می‌گذارد. هواداران ایران در لبنان به بمب‌گذاری سفارت امریکا در بیروت برای بار دوم متهم می‌شوند. جنگ ایران و عراق با حمله به شهرهای دو کشور و جنگ تانکرها در خلیج فارس شدت می‌گیرد. امریکا تانکرها را نفتکش کویتی را با پرچم خود زیر حمایت قرار می‌دهد.

۱۹۸۵

[آیت‌اله] علی خامنه‌ای برای بار دوم رئیس‌جمهور می‌شود. آیت‌اله منتظری قائم مقام آیت‌اله خمینی می‌شود.

۱۹۸۶

رابرت مک فارلن و اولیور نورث، مقام‌های ارشد دولت ریگان در یک مأموریت محرمانه دیپلماسی وارد تهران می‌شوند و در ازای آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان به ایران سلاح می‌فرستند. سه گروگان امریکایی آزاد می‌شوند اما تعداد بیشتری بعداً به گروگان گرفته می‌شوند. جنگ در جبهه‌ها به نفع ایران تغییر می‌کند.

۱۹۸۸

دولت ایالات متحد امریکا یک هواپیمای ارباس مسافربری ایران را هدف تیراندازی قرار می‌دهد و سرنگون می‌کند ۲۹۰ مسافر از جمله ۶۶ کودک در این حادثه جان می‌بازند. به دنبال یک رشته شکست‌ها در جبهه جنگ، ایران سرانجام قطعنامه آتش‌بس سازمان ملل متحد را می‌پذیرد. انتخابات پارلمانی در ایران برگزار می‌گردد.

۱۹۸۹

آیت‌اله خمینی جانشین خود آیت‌اله منتظری را برکنار می‌کند و فتوای قتل سلمان رشدی نویسنده بریتانیا آیه‌های شیطانی را صادر می‌کنند. به دنبال درگذشت امام، مجلس خبرگان، آیت‌اله خامنه‌ای را به رهبری بر می‌گزینند. اکبر هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود. قانون اساسی اصلاح می‌گردد و با حذف پست نخست‌وزیری، اختیارات تازه‌ای به رئیس‌جمهوری داده می‌شود. دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی، "جمهوری دوم" نام می‌گیرد.

۱۹۹۱

به دنبال تسخیر کویت از سوی عراق، ایران در برابر قشون‌کشی امریکا به خلیج فارس موضع بیطرفانه‌ای اتخاذ می‌کند. تهران موجبات آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان را فراهم می‌سازد.

۱۹۹۲

در انتخابات مجلس چهارم، بسیاری از چهره‌های تندرو که از بدو انقلاب بر سیاست کشور

سلطه داشتند جای خود را به عناصر محافظه کار می دهند. مجلس جدید با اصلاحات اقتصادی و سیاسی رفسنجانی مخالفت می کند و بیشتر بر مسائل اخلاقی تأکید دارد.

۱۹۹۳

رفسنجانی برای بار دوم به ریاست جمهوری برگزیده می شود.

۱۹۹۵

واشنگتن، ایران را به حمایت از تروریسم متهم می کند و این کشور را در معرض تحریم کامل اقتصادی قرار می دهد.

۱۹۹۶

محافظه کاران موقعیت خود را در مجلس پنجم تحکیم می کنند.

۱۹۹۷

محمد خاتمی وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی رقیب پر زور خود علی اکبر ناطق نوری نامزد محافظه کار را به سختی شکست می دهد و رئیس جمهور می شود. او جامعه مدنی و حکومت قانون و آزادی را وعده می دهد. انتخاب خاتمی سرآغاز "جمهوری سوم" است.

۱۹۹۸

محمد خاتمی در مصاحبه با کریستیان امانپور خبرنگار سی ان ان خواهان شکسته شدن دیوار بلند بی اعتمادی میان ایران و آمریکا می شود. و در خطاب به ملت آمریکا به جای خصومت غرب با اسلام، خواهان گفتگوی تمدن ها می شود. ایران و بریتانیا اعلام می کنند فتوای قتل سلمان رشدی دیگر یک مسأله دولتی نیست دولت و ایران خود را از قضیه دور نگاه می دارند. وزارت اطلاعات ایران قتل ناراضیان و نویسندگان ایران را به عوامل خودسر وزارتخانه منسوب می کند.

۱۹۹۹

انتخابات شوراهای شهر و روستا در سراسر ایران برگزار می شود و ۲۰۰ هزار نفر به عضویت این شوراها در می آیند. رویارویی محافظه کاران و اصلاح طلبان شدت می گیرد. دانشجویان در اعتراض به بستن روزنامه های اصلاح طلب و حمله به کوی دانشگاه، ۶ روز متوالی دست به تظاهرات خیابانی می زنند و سرانجام با مداخله... تظاهرات پایان می گیرد.

۲۰۰۰

انتخابات مجلس ششم با پیروزی چشمگیر اصلاح طلبان در سراسر کشور برگزار می شود.

## منابع

## کتابها

- Abrahamian, Ervand. *Iran Between Two Revolutions*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1982.
- Afshar, Hafez, ed. *Iran: A Revolution in Turmoil*. Albany: State University of New York Press, 1985.
- Ahmed, Akbar S. *Postmodernism and Islam: Predicament and Promise*. London: Routledge, 1992.
- Akhavi, Sharough. *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany: State University of New York Press, 1980.
- Algar, Hamid, trans. *Islam and Revolution: Writings and Declaration of Imam Khomeini*. Berkeley, Calif.: Mizan Press, 1981.
- . *Religion and State in Iran: 1795-1906*. Berkeley: University of California Press, 1969.
- . *The Roots of the Islam Revolution*. London: Open Press, 1983.
- Arberry, A. J., ed. *Hafez: Fifty Poems: Texts and Translations*. London: Cambridge University Press, 1970.
- Arendt, Hannah. *On Revolution*. New York: Penguin, 1965.
- Arjomand, Said Amir. *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. Chicago: University of Chicago Press, 1984.
- . *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*. London: Oxford University Press, 1988.
- , ed. *Authority and Political Culture in Islam*. Albany: State University of New York Press, 1988.
- Ayoob, Mohammed, ed. *The Politics of Islamic Reassertion*. New York: St. Martin's Press, 1981.
- Bakhash, Shaul. *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution*. New York: Basic Books, 1984.
- Bani-Sadr, Abolhassan. *Islamic Government*. Translated by M. R. Ghanoonparva. Lexington, Ky.: Mazda, 1981.
- Bayat, Mangol. *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-6*. New York: Oxford University Press, 1991.
- Beeman, William O. *Language, Status and Power in Iran*. Bloomington: Indiana University Press, 1986.
- Benard, Cheryl, and Zalmay Khalilzad. *The Government of God: Iran's Islamic*

- Republic. New York: Columbia University Press, 1984.
- Bill, James A. *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iran Relations*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1988.
- Brinton, Crane. *The Anatomy of Revolution*. New York: Vintage Books, 1965.
- Christopher, Warren, et al. *American Hostages in Iran: The Conduct of Crisis*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1985.
- Chubin, Shahram, and Charles Tripp. *Iran and Iraq at War*. Boulder, Colo.: Westview Press, 1988.
- . *Iran's National Security Policy: Capabilities, Intentions and Impact*. Washington, D.C.: Carnegie Endowment for International Peace, 1994.
- Clawson, Patrick; Michael Eisenstadt; Eliyahu Kanovsky; and David Menashri. *Iran Under Khatami: A Political, Economic and Military Assessment*. Washington, D.C.: Washington Institute for Near East Policy, 1998.
- Cole, Juan R. I., and Nikki R. Keddie, eds. *Shi'ism and Social Protest*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1986.
- Cottam, Richard. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979.
- Cottrell, Alvin J., and Michael L. Moodie. *The United States and the Persian Gulf: Past Mistakes, Present Needs*. New York: National Strategy Information Center, 1984.
- Dabashi, Hamid. *Theology of Discontent: The Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran*. New York: New York University Press, 1993.
- Durraj, Manocher. *From Zarathustra to Khomeini: Populism and Dissent in Iran*. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publishers, 1990.
- Esfandiari, Haleh. *Reconstructed Lives: Women & Iran's Islamic Revolution*. Baltimore: Johns Hopkins University Press 1997.
- Esposito, John L. *The Iranian Revolution: Its Global Impact*. Miami: Florida International University Press, 1990.
- . *Islam and Politics*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1984.
- . *The Islamic Threat: Myth or Reality?* New York: Oxford University Press, 1995.
- . *Voices of Resurgent Islam*. Oxford: Oxford University Press, 1983.
- Faramarzi, M. T. *A Travel Guide to Iran*. Tehran: Yassaman Publications, 1997.
- Farman Farmaian, Sattareh. *Daughter of Persia: A Woman's Journey from Her Father's Harem Through the Islamic Revolution*. New York: Crown, 1992.
- Fischer, Michael M. J. *Iran: From Religious Dispute to Revolution*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1984.
- Fukuyama, Francis. *The End of History and the Last Man*. New York: Free Press, 1992.
- Ghani, Ghassem. *The Memoirs of Dr. Ghassem Ghani*. Ithaca, N.Y.: Ithaca Press, 1981.
- Gibb, H. A. R. *Islam: An Historical Survey*. New York: Oxford University Press, 1949.

- Green, Jerrold D. *Revolution in Iran: The Politics of Countermobilization*. New York: Praeger Publishers, 1982.
- Guillaume, Alfred. *Islam*. New York: Penguin Books, 1954.
- Haeri, Shahla. *Law of Desire: Temporary Marriage in Shi'i Iran*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1989.
- Hafez. *Teachings of Hafez*, translated by Gertrude Bell. London: Sufi Trust and Octagon Press, 1979.
- Halliday, Fred. *Iran: Dictatorship and Development*. London: Penguin Books, 1979.
- Hashim, Ahmad. *The Crisis of the Iranian State: Domestic, Foreign and Security Policies in Post-Khomeini Iran*, Adelphi Paper 296. London: International Institute for Strategic Studies, 1995.
- Hendra, Tony, ed. *Sayings of Ayatollah Khomeini*. New York: Bantam Books, 1979.
- Hiro, Dilip. *Iran Under the Ayatollahs*. London: Routledge & Kegan Paul, 1985.
- Huntington, Samuel P. *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Simon & Schuster, 1996.
- Huyser, General Robert E. *Mission to Tehran*. New York: Harper & Row, 1986.
- Islamic Student Followers of the Imam's Line. *Revelations from the Nest of Espionage*. Approximately 35 volumes to date. N.p., n.d. In English and Persian.
- Jansen, Godfrey H. *Militant Islam*. London: Pan Books, 1979.
- Kaplan, Robert D. *The Ends of the Earth: A Journey to the Frontiers of Anarchy*. New York: Vintage Books, 1996.
- Keddie, Nikki R. *Roots of Revolution: An Interpretative History of Modern Iran*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1981.
- .ed. *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1983.
- .and Eric Hooglund, eds. *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1986.
- Kemp, Geoffrey *America and Iran: Road Maps and Realism*. Washington, D.C.: Nixon Center, 1998.
- . *Forever Enemies? American Policy and the Islamic Republic of Iran*. Washington, D.C.: Carnegie Endowment for International Peace, 1994.
- Khatami, Mohammad. *Hope and Challenge: The Iranian President Speaks*. Translated by Hossein Kamaly Binghamton, N.Y.: Binghamton University Institute of Global Cultural Studies, 1997.
- . *Islam, Liberty and Development*. Translated by Hossein Kamaly. Binghamton, N.Y.: Binghamton University Institute of Global Cultural Studies, 1998.
- Khomeini, Ayatollah Ruhollah. *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Translated by Hami Algar. Berkeley, Calif.: Mizan Press, 1981.

- Lewis, Bernard. *Islam in History*. New York: Library Press, 1973.
- . *The Political Language of Islam*. Chicago: University of Chicago Press, 1988.
- Limbirt, John W. *Iran: At War with History*. Boulder, Colo.: Westview Press, 1987.
- Masci, David. *Reform in Iran*, CQ Research. Washington, D.C.: Congressional Research Service, 1998.
- Milani, Mohsen M. *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*. Boulder, Colo.: Westview Press, 1988.
- Miller, Judith. *God Has Ninety-nine Names: Reporting from a Militant Middle East*. New York: Simon & Schuster, 1996.
- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions: The American Experience in Iran*. New York: Penguin Books, 1981.
- Ruthven, Malise. *Islam in the World*. New York: Penguin Books, 1984.
- St. Vincent, David. *Iran: A Travel Survival Kit*. Berkeley, Calif: Lonely Planet Publications, 1992.
- Scott, Col. Charles W. *Pieces of the Game*. Atlanta: Peachtree Publishers, 1984.
- Severy, Merele, ed. *Great Religions of the World*. Washington, D.C.: National Geographic Society, 1971.
- Shahan, Hussein, and Robert Johnston. *The Fall of Theocracy in Iran*. Hamilton, Ontario: McMaster University, Press, 1994.
- Shariati, Ali. *On the Sociology of Islam*. Berkeley, Calif: Mizan Press, 1979.
- Sick, Gary. *All Fall Down*. New York: Random House, 1985.
- Simpson, John. *Inside Iran: Life Under Khomeini's Regime*. New York: St. Martin's Press, 1988.
- Sivan, Emmanuel. *Radical Islam: Medieval Theology and Modern Politics*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1985.
- Stempel, John D. *Inside the Iranian Revolution*. Bloomington: Indiana University Press, 1981.
- Sullivan, William H. *Mission to Iran*. New York: W. W. Norton, 1981.
- Vakili, Valla. *The Political Thought of Abdolkarim Soroush: A Commentary on Religion and Politics in Iran*. Oxford: St. Antony's College, Oxford University, March 1996.
- Voll, John Obert. *Islam: Continuity and Change in the Modern World*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1994.
- Wadud-Muhsin, Amina. *Quran and Woman*. Kuala Lumpur: Penerbit Fajar Bakti Sdn. Bhd., 1992.
- Wells, Tim. *444 Days: The Hostages Remember*. New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1985.
- Wright, Robin. *In the Name of God: The Khomeini Decade*. New York: Simon & Schuster, 1989.
- . *Sacred Rage: The Wrath of Militant Islam*. New York: Simon & Schuster, 1985.

## مقاله‌ها

- Afkhami, Mahnaz. "A Future in the Past: The Pre-Revolutionary Women's Movement," in Robin Morgan, ed., *Sisterhood Is Global: An International Women's Movement Anthology*. New York: Doubleday, 1984.
- Bakhash, Shaul. "Iran's Unlikely President." *New York Review of Books*, Nov. 5, 1998.
- . "Prisoners of the Ayatollah." *New York Review of Books*, Apr. 11, 1994.
- . "The Politics of Land, Law and Social Justice in Iran." *Middle East Journal*, vol. 43, no. 2 (Spring 1989), pp. 186-201.
- Banuazizi, Ali. "Iran's Revolutionary Impasse: Political Factionalism and Societal Resistance." *Middle East Report*, Vol. 24, no. 6. (November-December 1994), pp. 2-8.
- Boroujerdi, Mehrzad. "Iran's Elections: Implications for U.S. Policy" Paper delivered at the Middle East Institute, July 30, 1997.
- Chubin, Shahram, and Jerrold D. Green, "Engaging Iran: A U.S. Strategy." *Survival*, vol. 40, no. 3 (1998), pp. 153-69.
- Cottam, Richard W. "Inside Revolutionary Iran." *Middle East Journal*, vol. 43, no. 2 (Spring 1989), pp. 168-85.
- Esfandiarai, Haleh. "Iran: Women and Parliaments Under Monarchy and Islamic Republic." *Princeton Papers in Near Eastern Studies* 2, 1993.
- . "The Politics of the Women's Question in the Islamic Republic, 1979-1999." Paper delivered at a joint Georgetown University and Middle East Institute conference on Iran's twentieth anniversary in Washington, D.C., on Feb. 11, 1999.
- Fairbanks, Stephen C. "A New Era for Iran?" *Middle East Policy*, vol. 5, no. 3 (September 1997).
- Kifner, John. "How a Sit-in Turned into a Siege." *New York Times Magazine*, May 17, 1981. P. 54.
- Lewis, Bernard. "Islamic Revolution." *New York Review of Books*, Jan. 21, 1988.
- Ramazani, Nesta. "Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow." *Middle East Journal*, vol. 47, no. 3 (Summer 1993), pp. 409-28.
- Ramazani, R. K., ed. *Iran's Revolution: The Search for Consensus*. Bloomington: Indiana University Press, 1990.
- Rouleau, Eric. "The Islamic Republic of Iran: Paradoxes and Contradictions in a Changing Society" *Le Monde Diplomatique*, June 1995.
- Sciolino, Elaine. "The Chanel Under the Chador." *New York Times Magazine*, May 4, 1997.
- Soroush, Abdul Karim. "Cultural Pillars of Democracy," paper lent to the author.
- . "Perplexity and Faith," paper lent to the author.
- . "A Religious Democratic Government?" Human Rights Seminar in Hamburg, Sept. 22-24, 1992.



- . "Science as the Privileged Component of Modernity," paper lent to the author.
- Wright, Robin. "Dateline Tehran: A Revolution Implodes." *Foreign Policy*, Summer 1996.
- . "Dateline Tehran: Testing the Limits of Cultural Freedom." *Civilization*, March-April 1995.
- . "The Faded Remnants of Iran's Last Dynasty." *Civilization*, March, 1996.
- . "Iran's Greatest Political Challenge." *World Policy Journal*, Summer 1997.
- . "The Islamic Reformation and Democracy." *Journal of Democracy*, April 1996.
- . "A Teheran Spring." *The New Yorker*, June 22, 1992.
- . "A Teheran Summer." *The New Yorker*, Sept. 5, 1988.
- . and Shaul Bakhash. "The U.S. and Iran: An Offer They Can't Refuse." *Foreign Policy*, Fall 1997.

ROBIN WRIGHT  
**THE LAST GREAT  
REVOLUTION**  
TURMOIL AND TRANSFORMATION IN IRAN

کتاب حاضر، گزارش یکی از معروفترین خبرنگاران امریکایی از اوضاع اجتماعی ایران پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری است، زمانی که موقعیتی فراهم آمد تا مردم ایران از آزادی نسبی در روابط اجتماعی و ابراز تمایلات خود برخوردار گردند. تعامل و گاه تقابل بین این تمایلات موضوع اصلی کتاب است. بررسی این همزیستی از دید تیزبین یک گزارشگر امریکایی، برای ایرانی کنجکاو می تواند درسهای آموزنده ای داشته باشد.



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا  
تهران - خیابان استاد مطهری، نرسیده به مفتح ساختمان ۳۳۴  
تلفن ۸۸۲۴۸۴۴-۴۵ فکس ۸۸۲۸۱۲۵

